



مرکز تحقیقات اسلامی

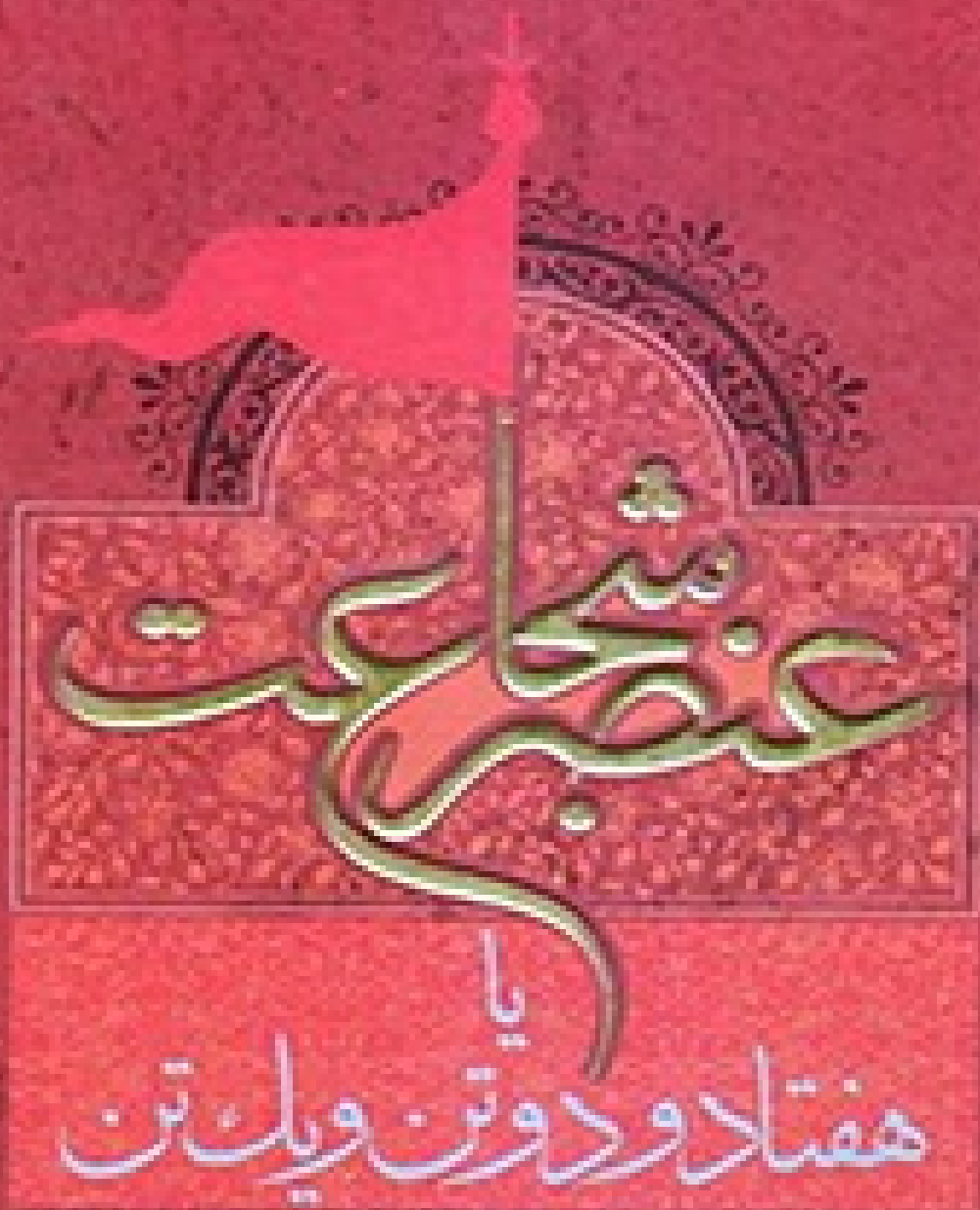
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



جلد ہشتم
سید الشہداء دوران کودکی

حضرت آیت اللہ حاج میرزا یحییٰ خلیل کمرہاکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

نویسنده:

خلیل کمره ای

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن جلد ۶
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۶	شناسنامه
۱۹	«فهرست مطالب»
۳۳	در منازل وحی
۳۵	در سر منزل محبوب در منازل وحی
۳۶	در منازل وحی
۳۷	در منازل وحی
۳۸	ترانه نوازش کودک نوزاد
۳۹	در منازل وحی
۳۹	در سرزمین محبوب
۷۳	پیام به کاروان حجاز و کاروانیان
۷۵	در حجره زینب بنت جحش (در منزل وحی) (سرمنزل عنقا)
۷۵	اشاره
۸۴	همقطاران بلند پرواز
۸۶	بامنطق الطیر در آخر پرواز به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید
۱۰۵	علی در منبع یا ینبوع صاف و سرچشمه پاک وحی
۱۰۵	سخن امیرالمؤمنین از عهد اول
۱۰۶	منذ کنت فطیما
۱۰۷	یضمنی الی صدره... و یضمنی جسده
۱۰۷	یضمنی عرفه
۱۰۸	وکان یمضع الشئ ثم یلقمنیه

- ۱۱۰ حتی تا به خلوتگاه غار حراء هم
- ۱۱۲ علی بازدید خود را می گوید
- ۱۱۶ آیا اینهمه بارهای سنگین الکتریکی بر بدن ضعیف نوزاد وارد می شود؟
- ۱۲۴ گذشت از نفس نفیس در راه خدا
- ۱۷۰ حال زینب پیش خود و پیش خاصان خدا
- ۱۷۳ دست خداوندگار باغ دراز است
- ۱۷۷ شمائل اخلاقی پیغمبر
- ۱۸۱ ازدواج به امر آسمان
- ۱۹۸ نظر ما در برابر نظر دکتر هیکل و دکتر بنت الشاطی
- ۱۹۹ ماه غسل ندارد
- ۲۰۱ رقابت عایشه با زینب بنت جحش در غسل
- ۲۳۴ آیه تخییر
- ۲۵۷ در سر منزل محبوب در منازل وحی
- ۲۵۷ ام سلمه رضی الله عنها می گوید: «جاء حسین علیه السلام یدرج فذب فدخل
- ۲۶۷ در منازل وحی در بیت ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها
- ۲۶۷ با لفظ «جاء حسین یدرج... و دب فدخل
- ۲۷۰ مشیخه حافظ ابن عساکر:
- ۲۷۵ در منازل وحی در حجره سیده عایشه
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۵ اذ جاء الحسین علیه السلام یحبو الیه
- ۲۷۷ مسند حدیث و فقه الحدیث
- ۲۸۰ فقه الحدیث
- ۲۸۰ حدیث مشابه از ام سلمه رضی الله عنها
- ۲۸۱ پیام ما به اهل حجاز «إستمعی یا حجاز!»
- ۲۹۲ فقه السیره
- ۳۱۱ مسانید ام سلمه ام المومنین رضی الله عنها درباره حسین علیه السلام

- ۳۱۳ سومین بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۵ صورت دیگر این حدیث
- ۳۱۶ تصحیح سنداسناد ابن ابی شیبہ صحیح است. رجال آن:
- ۳۱۸ فقه الحدیث
- ۳۲۰ چهارمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها
- ۳۲۶ پنجمین بار باز در حجره ام سلمه با خبرگزاری جبرئیل
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۶ ماتم فی بیت السیده ام سلمه بنعی جبرئیل
- ۳۲۸ تصحیح سند:
- ۳۳۰ مشیخه ابن عساکر
- ۳۳۰ مشیخه گنجی
- ۳۳۱ بقیه مصادر حدیث
- ۳۳۳ نگاهی دیگر
- ۳۳۴ تصحیح سند
- ۳۳۶ ششمین بار باز در مسانید ام سلمه رضی الله عنها
- ۳۳۶ در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها و پیشگوی از ملک مطر (باران)
- ۳۶۰ هفتمین بار در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها
- ۳۶۰ ماتم فی بیت السیده ام سلمه ام المؤمنین
- ۳۶۲ بقیه مصادر حدیث:
- ۳۶۷ هشتمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها از طرق ما
- ۳۶۸ نهمین بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها
- ۳۶۸ از طرف ما
- ۳۷۰ دهمین بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها
- ۳۷۰ از طرف ما
- ۳۷۶ یازدهمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها

- ۳۷۶ ----- مآتم فی بیت السیده ام سلمه ام المؤمنین -----
- ۳۸۷ ----- باز از ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها -----
- ۳۸۷ ----- اشاره -----
- ۳۸۹ ----- فقه الحدیث -----
- ۳۹۵ ----- ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها -----
- ۳۹۵ ----- روز عاشورا به سال ۶۱ هـ - و مآتم -----
- ۳۹۸ ----- مصادر دیگر: -----
- ۳۹۹ ----- فقه الحدیث: -----
- ۴۰۲ ----- در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها -----
- ۴۰۲ ----- اشاره -----
- ۴۰۳ ----- مسانید ام سلمه رضی الله عنها -----
- ۴۰۳ ----- حسین علیه السلام هم به روایت ام سلمه رضی الله عنها -----
- ۴۰۳ ----- در میان جمع است که آیه تطهیر آمد -----
- ۴۰۷ ----- در منزل ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها -----
- ۴۱۰ ----- هفدهمین بار در منزل ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها -----
- ۴۱۰ ----- اشاره -----
- ۴۱۱ ----- متمم حدیث -----
- ۴۱۲ ----- هیجدهمین بار در منزل ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها -----
- ۴۱۲ ----- اشاره -----
- ۴۱۳ ----- اما سند احادیث -----
- ۴۱۶ ----- اما بقیه روایات -----
- ۴۱۸ ----- نوزدهمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها -----
- ۴۲۰ ----- بیستیمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها -----
- ۴۲۰ ----- در مهمانی با خزیره در شب سردی -----
- ۴۲۳ ----- بیست و یکمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها -----
- ۴۲۳ ----- ام سلمه رضی الله عنها شهر بن حوشب را که برای شهادت حسین به تسلیت آمده، آگاهی می دهد -----

- بیست و دومین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۲۷
- با تطبیق آیه به حصول نتیجه) ۴۲۷
- بیست و سومین بار باز ام سلمه رضی الله عنها می گوید ۴۲۹
- بیست و چهارمین بار ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۳۰
- شهنشه می کشد و از هوش می رود ۴۳۰
- بعد حدیث آل اطهار را علیهم السلام می گوید ۴۳۰
- بیست و پنجمین بار باز ام سلمه رضی الله عنها و ذکر پوشش آیه طهارت ۴۳۳
- بیست و ششمین بار باز ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۳۴
- (آن کس که آمده تا در عزای حسین تعزیت بگوید) ۴۳۴
- بیست و هفتمین بار باز ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها آیه تطهیر را در وضع اختصاصی می گوید ۴۳۷
- بیست و هشتمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۴۰
- فاطمه مأمور می شود که شوهر و پسران را بیاورد ۴۴۰
- بیست و نهمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۴۲
- شیون حسین علیه السلام و حدیث آیه تطهیر از زبان آن بانو ۴۴۲
- سی امین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها (ودعاء تطهیر) ۴۴۶
- سی و یکمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ونزول آیه تطهیر ۴۴۹
- سی و دومین بار در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۵۲
- (اولین فرودگاه آیه تطهیر) ۴۵۲
- سی و سومین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۵۳
- پیغمبر صلی الله علیه و آله سر درگریبان و بعد از صرف پذیرائی فاطمه علیها السلام ۴۵۳
- دعاء جامع «آیه تطهیر» برای پنج تن (ووحده در صلح و جنگ) ۴۵۳
- سی و چهارمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۵۶
- هفت نفرند که آیه تطهیر نازل شد ۴۵۶
- سی و پنجمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۵۹
- (بانو عمره از ام سلمه همین هفت پیکر را می گوید) ۴۵۹
- سی و ششمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها (وهفت پیکر مقدس) ۴۶۱

- سی و هفتمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها - - - - - ۴۶۳
- موکب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در رسید - - - - - ۴۶۳
- سی و هشتمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها - - - - - ۴۶۵
- نزول آیه تطهیر در جمع پاکان - - - - - ۴۶۵
- سی و نهمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها - - - - - ۴۶۸
- تخصیص اهل بیت به دعا و گریه ام سلمه در سند دو تن از بانوانند - - - - - ۴۶۸
- چهلیمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها (از ابی سعید خدری) - - - - - ۴۷۰
- چهل و یکمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها - - - - - ۴۷۵
- عطیه عوفی و ابو سعید خدری در سند هستند - - - - - ۴۷۵
- مسانید عایشه ام المؤمنین درباره حسین علیه السلام و آیه تطهیر - - - - - ۴۷۹
- مسانید واثله بن اسقع صحابی در آیه تطهیر - - - - - ۴۸۳
- در خانه فاطمه علیها السلام - - - - - ۴۸۳
- اشاره - - - - - ۴۸۳
- اینک آن حدیث: - - - - - ۴۸۵
- نکته تکمیل - - - - - ۴۹۰
- بدایه القصه - - - - - ۴۹۳
- قصه نامیده - - - - - ۴۹۳
- بدایه القصه - - - - - ۴۹۴
- هنگامی که باران رحمت فرو می ریخت - - - - - ۴۹۴
- نوع الکساء - - - - - ۴۹۷
- تعلیقه ما - - - - - ۴۹۸
- کیفیت جلوس اهل بیت تحت الکساء - - - - - ۴۹۸
- تعقیقه ما - - - - - ۴۹۹
- مکان اجتماع اهل بیت - - - - - ۴۹۹
- تعلیقه ما - - - - - ۵۰۲
- تعلیقه ما - - - - - ۵۰۲

- تعلیقہ ما ۵۰۳
- تعلیقہ ۵۰۶
- تعلیقہ ما ۵۰۷
- باز ابن عباس در مقابل بدگویان ۵۱۴
- تکملہ ۵۲۳
- چهل و دومین بار کشف معمائی ۵۳۱
- فرشتہ بی نظیر در خانہ سیدہ ام المؤمنین ام سلمہ با عایشہ ۵۳۷
- خبر از حادثہ بی نظیر ۵۳۷
- سومین بار در حجرہ بانو ام المؤمنین عایشہ خبر ناگوار جبرئیل ۵۴۳
- اشارہ ۵۴۳
- اسناد دیگر روایت ۵۵۲
- اسناد دیگر ۵۵۳
- (اسنادی دیگر): ۵۵۴
- بقیہ مصادر حدیث: ۵۵۵
- مصادر دیگر این حدیث گذشتہ از ما سبق ۵۵۶
- (این کلمہ فکاهی برازندہ نیست ۵۶۷
- اشارہ ۵۶۷
- بانو ام سلمہ ام المؤمنین رضی اللہ عنہا و خدمت او در زمان حیات پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ ۵۷۱
- دو تن ام سلمہ رضی اللہ عنہا و ام الفضل رضی اللہ عنہا در مواظبت خدمت و پرورش و تربیت از این دو سرور ۵۷۳
- افتخار مواظبت خدمت امام حسن علیہ السلام با ام سلمہ است و از حسین علیہ السلام با ام الفضل است ۵۷۳
- ام عثمان ام ولد علی بن ابی طالب چه دیدہ ؟ و چه می گوید؟ ۵۸۱
- باب نوادر مرسلہ بحار الأنوار (از ام سلمہ رضی اللہ عنہا و حسن بصری مرفوعاً) ۵۸۵
- اشارہ ۵۸۵
- بقیہ حدیث مرسلہ: ۵۸۶
- ام سلمہ ام المؤمنین رضی اللہ عنہا و رؤیای جبرئیل ۵۸۹
- باب نوادر ۵۹۱

۵۹۱ اشاره

۵۹۱ بانو ام عثمان ام ولد علی علیه السلام

۵۹۳ داستان قطیفه و نشستن جبرئیل و برخاستن و زغب جبرئیل

۵۹۵ درباره مرکز

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه: کمره ای، خلیل، ۱۲۷۸ - ۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور: عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن / تالیف خلیل کمره ای.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۸ ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۶-۳ ؛ ؛ ۵۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۷-۰ ؛ ج. ۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۸-۷ ؛

ج. ۳ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۹-۴ ؛ ج. ۴ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۰-۰ ؛ ج. ۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۱-۷ ؛ ج. ۶ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-

۸۲-۴ ؛ ج. ۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۳-۱ ؛ ج. ۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۷-۹ ؛

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- فلسفه

موضوع: عاشورا

رده بندی کنگره: ۵/۴۱BP/ک ۹۸۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۶۷۳۴۴

ص: ۱

اشاره

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

تالیف خلیل کمره ای.

ص: ۳

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

مؤلف: آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای

ویرایش و تحقیق: واحد تحقیقات دارالعرفان الشیعی با نظارت هیئت علمی

سرگروه پژوهشی: محسن فیض پور

زیر نظر: استاد حسین انصاریان

ناشر: دارالعرفان

لیتوگرافی و چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ دوره قیمت دوره: ۵۰۰/۰۰۰ ریال

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۶-۳

شابک ج / ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۲-۴:۶

مرکز نشر: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن: ۷۷۳۵۳۵۷-۷۷۳۶۳۹۰ (۰۲۵۱) نمابر: ۷۸۳۰۵۷۰ (۰۲۵۱)

www.ansarian.ir www.erfan.ir

Email: info@erfan.ir

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است

اهدای کتاب

هدیه به تمام ناطقان صادق اللهجه

و مبلغان صحیح العمل که با تجزیه و تحلیل

افکار، عقاید، گفتار و رفتار شهدا

برای بیداری و هوشیاری جامعه جهانی می کوشند.

هدیه به آنان که مردم را با نور مشعل شهدا

به سوی ولایت اهل بیت علیهم السلام

و از آنجا به آمال اهل بیت علیهم السلام

به سر منزل مقصود و مقصد اعلی هدایت می کنند.

العبد

حاج میرزا خلیل کمره ای

عفی عنه

ص: ۵

«فهرست مطالب»

در منازل وحی ۱۸

ترانه نوازش کودک نوزاد ۲۰

در منازل وحی ۲۱

در سرزمین محبوب ۲۱

در حجره زینب بنت جحش ۵۷

(در منزل وحی) (سرمنزل عنقا) ۵۷

همقطاران بلندپرواز ۶۶

بامنطق الطیر در آخر پرواز به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید ۶۸

علی در منبع یا ینبوع صاف و سرچشمه پاک وحی ۸۷

سخن امیرالمؤمنین از عهد اول ۸۷

«منذ كنت فطیما» ۸۸

«یضمنی الی صدره... و یمسني جسده» ۸۹

«یشمنی عرفه» ۸۹

«و كان یمضع الشئ ثم یلقمنيه» ۹۰

حتی تا به خلوتگاه غار حراء هم ۹۲

علی بازدید خود را می گوید ۹۴

آیا اینهمه بارهای سنگین الکتریکی بر بدن ضعیف نوزاد وارد می شود؟ ۹۸

گذشت از نفس نفیس در راه خدا ۱۰۶

حال زینب پیش خود و پیش خاصان خدا ۱۵۲

دست خداوندگار باغ دراز است ۱۵۵

شمائل اخلاقی پیغمبر ۱۵۹

ازدواج به امر آسمان ۱۶۳

نظر ما در برابر نظر دکتر هیکل و دکتر بنت الشاطی ۱۸۰

ماه غسل ندارد ۱۸۱

رقابت عایشه با زینب بنت جحش در غسل ۱۸۳

آیه تخییر ۲۱۶

در سر منزل محبوب در منازل وحی ۲۳۹

ام سلمه رضی الله عنها می گوید: «جاء حسین علیه السلام یدرج فذب فدخل» ۲۳۹

در منازل وحی در بیت ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۲۴۹

با لفظ «جاء حسین یدرج... و دب فدخل» ۲۴۹

مشیخه حافظ ابن عساکر ۲۵۲

در منازل وحی در حجره سیده عایشه ۲۵۷

«اذ جاء الحسین علیه السلام یحبو الیه» ۲۵۷

مسند حدیث و فقه الحدیث ۲۵۹

فقه الحدیث ۲۶۲

حدیث مشابه از ام سلمه رضی الله عنها ۲۶۲

پیام ما به اهل حجاز «إِسْمَعِیْ یا حجاز!» ۲۶۳

سومين بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنين رضی الله عنها ۲۹۵

صورت ديگر اين حديث ۲۹۷

(تصحیح سند) ۲۹۸

ص: ۸

چهارمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها ۳۰۲

پنجمین بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۳۰۸

با خبرگزاری جبرئیل علیه السلام ۳۰۸

ماتم فی بیت السیده ام سلمه بنعی جبرئیل ۳۰۸

تصحیح سند ۳۱۰

مشیخه ابن عساکر ۳۱۲

مشیخه گنجی ۳۱۲

بقیه مصادر حدیث ۳۱۳

نگاهی دیگر ۳۱۵

تصحیح سند ۳۱۶

ششمین بار باز در مسانید ام سلمه رضی الله عنها در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۳۱۸

و پیشگویی از ملک مطر (باران) ۳۱۸

هفتمین بار در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۳۴۰

ماتم فی بیت السیده ام سلمه ام المؤمنین ۳۴۰

بقیه مصادر حدیث ۳۴۲

هشتمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها ۳۴۷

از طرق ما ۳۴۷

نهمین بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۳۴۸

از طرف ما ۳۴۸

دهمین بار باز در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۳۵۰

از طرف ما ۳۵۰

یازدهمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها ۳۵۶

ص: ۹

مأتم فى بيت السيده ام سلمه ام المؤمنين ۳۵۶

باز از ام سلمه ام المؤمنين رضى الله عنها ۳۶۷

فقه الحديث ۳۶۹

ام سلمه ام المؤمنين رضى الله عنها ۳۷۵

روز عاشورا به سال ۶۱ هـ - و مأتم ۳۷۵

مصادر دیگر ۳۷۸

فقه الحديث ۳۷۹

در خانه ام سلمه ام المؤمنين رضى الله عنها ۳۸۲

مسانيد ام سلمه رضى الله عنها ۳۸۳

حسين عليه السلام هم به روايت ام سلمه رضى الله عنها در ميان جمع است كه آيه تطهير آمد ۳۸۳

در منزل ام سلمه ام المؤمنين رضى الله عنها ۳۸۷

هفدهمین بار در منزل ام المؤمنين ام سلمه رضى الله عنها ۳۹۰

متمم حديث ۳۹۱

هیجدهمین بار در منزل ام سلمه ام المؤمنين رضى الله عنها ۳۹۲

اما سند احاديث ۳۹۳

اما بقيه روايات ۳۹۶

نوزدهمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنين رضى الله عنها ۳۹۸

بیستین بار باز در خانه ام سلمه رضى الله عنها ۴۰۰

در مهمانی با خزیره در شب سردی ۴۰۰

بیست و یکمین بار باز در خانه ام سلمه رضى الله عنها ۴۰۳

ام سلمه رضی الله عنها شهر بن حوشب را که برای شهادت حسین به تسلیت آمده، آگاهی می دهد ۴۰۳

بیست و دومین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۰۷

(با تطبیق آیه به حصول نتیجه) ۴۰۷

بیست و سومین بار باز ام سلمه رضی الله عنها می گوید ۴۰۹

ص: ۱۰

بیست و چهارمین بار ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۱۰

شهبه می کشد و از هوش می رود بعد حدیث آل اطهار را علیهم السلام می گوید ۴۱۰

بیست و پنجمین بار باز ام سلمه رضی الله عنها ۴۱۳

و ذکر پوشش آیه طهارت ۴۱۳

بیست و ششمین بار باز ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۱۴

(آن کس که آمده تا در عزای حسین تعزیت بگوید) ۴۱۴

بیست و هفتمین بار باز ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۱۷

آیه تطهیر را در وضع اختصاصی می گوید ۴۱۷

بیست و هشتمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۲۰

فاطمه مأمور می شود که شوهر و پسران را بیاورد ۴۲۰

بیست و نهمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۲۲

شیون حسین علیه السلام و حدیث آیه تطهیر از زبان آن بانو ۴۲۲

سی امین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۲۶

(و دعاء تطهیر) ۴۲۶

سی و یکمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۲۹

و نزول آیه تطهیر ۴۲۹

سی دومین بار در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۳۲

(اولین فرود گاه آیه تطهیر) ۴۳۲

سی و سومین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۳۳

پیغمبر صلی الله علیه و آله سر در گریبان و بعد از صرف پذیرائی فاطمه علیها السلام دعاء جامع «آیه تطهیر» برای پنج تن (و

وحدت در صلح و جنگ (۴۳۳)

سی و چهارمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۳۶

هفت نفرند که آیه تطهیر نازل شد ۴۳۶

سی و پنجمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۳۹

ص: ۱۱

(بانو عمره از ام سلمه همین هفت پیکر را می گوید) ۴۳۹

سی و ششمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۴۱

(و هفت پیکر مقدس) ۴۴۱

سی و هفتمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۴۳

موبک علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در رسید ۴۴۳

سی و هشتمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۴۵

نزول آیه تطهیر در جمع پاکان ۴۴۵

سی و نهمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها ۴۴۸

تخصیص اهل بیت به دعا و گریه ام سلمه ۴۴۸

در سند دو تن از بانوانند ۴۴۸

چهلیمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۵۰

(از ابی سعید خدری) ۴۵۰

چهل و یکمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ۴۵۵

عطیه عوفی و ابو سعید خدری در سند هستند ۴۵۵

مسانید عایشه ام المؤمنین درباره حسین علیه السلام و آیه تطهیر ۴۵۹

مسانید واثله بن اسقع صحابی در آیه تطهیر در خانه فاطمه علیها السلام ۴۶۳

اینک آن حدیث ۴۶۵

نکته تکمیل ۴۷۰

بدایه القصة ۴۷۳

قصه نامیده ۴۷۳

بدايه القصه ٤٧٤

هنگامی که باران رحمت فرو می ریخت ٤٧٤

نوع الكساء ٤٧٧

(تعليقه ما) ٤٧٨

ص: ١٢

(کیفیت جلوس اهل بیت تحت الکساء) ۴۷۸

تعیقه ما ۴۷۹

مکان اجتماع اهل بیت ۴۷۹

تعلیقہ ما ۴۸۲

تعلیقہ ما ۴۸۲

تعلیقہ ما ۴۸۳

تعلیقہ ۴۸۶

تعلیقہ ما ۴۸۷

باز ابن عباس در مقابل بدگویان ۴۹۴

تکمله ۵۰۳

چهل و دومین بار ۵۱۱

کشف معنائی ۵۱۱

فرشته بی نظیر در خانه سیده ام المؤمنین ام سلمه با عایشه ۵۱۷

خبر از حادثه بی نظیر ۵۱۷

سومین بار (در حجره بانو ام المؤمنین عایشه) ۵۲۳

خبر ناگوار جبرئیل ۵۲۳

اسناد دیگر روایت ۵۳۲

اسناد دیگر ۵۳۳

(اسنادی دیگر) ۵۳۴

بقیه مصادر حدیث ۵۳۵

مصادر دیگر این حدیث گذشته از ما سبق ۵۳۶

(این کلمه فکاهی برازنده نیست) ۵۴۷

بانو ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها و خدمت او در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله ۵۵۱

دو تن ام سلمه رضی الله عنها و ام الفضل رضی الله عنها در مواظبت خدمت و پرورش و تربیت از این دو سرور ۵۵۳

ص: ۱۳

افتخار مواظبت خدمت امام حسن عليه السلام با ام سلمه است و از حسين عليه السلام با ام الفضل است ۵۵۳

(ام عثمان ام ولد على بن ابى طالب) ۵۶۱

چه دیده؟ و چه می گوید؟ ۵۶۱

باب نوادر مرسله بحار الأنوار ۵۶۵

(از ام سلمه رضی الله عنها و حسن بصری مرفوعا) ۵۶۵

بقیه حدیث مرسله ۵۶۶

ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها و رؤیای جبرئیل ۵۶۹

باب نوادر ۵۷۱

بانو ام عثمان ام ولد على عليه السلام ۵۷۱

داستان قطیفه و نشستن جبرئیل و برخاستن و زغب جبرئیل ۵۷۳

ص: ۱۴

أَثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدَهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اَللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالتُّبُوهُ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْنَدَهُ فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ...

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَأَخِيراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَ لَا أَوْصَلَ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي أَفْضَلَ الْجَزَاءِ.

ألا- وَ إِنِّي لِأُظَنَّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْدَاءِ. أَلَا- وَ إِنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَ مَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ فَإِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونِي وَ لَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَلَّهُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي.

(قطعه ای از خطبه شب عاشورا)

«یا پرتوی از أشعه «حسین شهید» ارواحنا فداه»

ص: ۱۶

در سر منزل محبوب در منازل وحی

منازل را بود در دل منازل منازل شد تهی دل هست آهل (۱)

دل آگاه است و منزل این نداند نباید گریه بر آن کو است عاقل (۲)

ص: ۱۷

۱- (۱) آهل: اهل و عیال، با مردم، آبادانی.

۲- (۲) ترجمه و نظم از غلامرضا دبیران «مرد فضل و ایمان».

اینجا پیرامون گهواره ای، صدای نغمه ملائکه ای می آید که نقشه نظام امتی را به اهل خانه می آموزند.

اینجا آهسته قدم بردارید سر و صدا نکنید.

اینجا قنடைه ای در گهواره است که جبرئیل ذکر خواب برای او می گوید، جبرئیل اینجا گهواره ای را می جنباند که او بعدها گهواره دنیا را می جنباند.

آهسته باشید که جبرئیل به جای لای لای خواب برای این کودک نوزاد زمزمه می کند و به جای شیر پستان مادر به بهره های شیر بهشت، او را نوید می دهد.

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِنْ لَبَنٍ لَيْلِيٍّ وَحَسِينٍ وَحَسَنٍ

لک یا منازلُ فی القلوب منازلُ أقفرتِ أنت و هُنَّ مِنْكِ أو اهل

(دیوان ابوالطیب المتنبی)

ای منزلی که دل خلق به هوای شما است

شما در دل ها منزل دارید

شما ویران شدید و دل ها از شما آباد شدند

دل ها، خود این را می دانند و آگاهند و شما خود نمی دانید برزنده آنها است که گریه کنند.

ابوالطیب متنبی بایش دیوان حماسه خود را در این قصیده طنانه، آرزو می کرد که درباره این منازل و این کودک و سرمنزل محبوب «منازل وحی» سروده بود.

ترانه نوازش کودک نوزاد

ام الفضل لبابه كبرى، نوازش خواب برای كودك نوزاد «حسين عليه السلام» چنین می گوید:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ كَثِيرِ الْجَاهِ

فَرْدٍ بِلَا أَشْبَاهٍ أَعَاذَهُ الْهَيْمَنُ أُمَمَ الدَّوَاهِي (۱)

ص: ۲۰

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۹/۳ (فصل في محبة النبي صلى الله عليه و آله)؛ بحار الأنوار: ۲۸۷/۴۳ باب ۱۲.

نوزاد ما حسین علیه السلام در زندگانی مشترک بین جدّ امجد صلی الله علیه و آله و پدر و مادر محبوب با قنداقه گاهی و با گهواره گاهی دیگر و با گردش دادن او در دایره نزدیکان اولیّه خاندان وحی در خانه های امّهات المؤمنین رضی الله عنهنّ در حجرات طاهرات والده، مقامی های خویشتن فقط و فقط نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می رود، چه که در منزل محبوب نباید محبوب را گم کرد و با وجود او نباید به دیگران پرداخت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان آن خانه ها است که مرکز مدینه و هسته مرکزی کشوری و امتی رشید را تشکیل می دهد، اگر بخواهی بررسی محور امور این شهر و کشور جدید قرآنی کیانند؟

پاسخ صحیح همین خانه دارای حجرات و مساکن و همین ساکنان و سکنه اند که محمّد پیشوای جهان در منظومه شمسی آنها است، همه مجذوب و در جذبۀ اویند.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعِتْنَتُمْ وَ لَكِنَّ

اللَّهُ حَبَّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۱)

یعنی: بدانید که رسول خدا فرستاده خدا، پیامبر او صلی الله علیه و آله در میان شما است، او مطاع است و باید شما مطیع باشید که اگر او اطاعت از افکار شما بکند در رنج بسیار می افتد و لکن به وجود او در میان شما، خدا ایمان را محبوب شما کرده و آن را در قلوب شما چهره داده و مشاطگی کرده و زینت کرده و به عکس، سه چیز را مکروه و ناپسند خاطر شما کرده: یکی کفر، دوم فسوق، سومین عصیان شهری و کشوری که این چنین باشند، همان ها رشیدند به رشد کامل صحیح رسیده اند.

کودکان آن هم زود رشد می کنند و بانوان آنها هم نیز.

رشد شهر را قرآن می گوید چنان که دیدید.

اما رشد کودکان را در حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر می بینید که در سنین هفت و هشت و نه و ده؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها معامله مردان بالغ مکلف معمول می دارد و با آنها بیعت می کند.

اما از بانوان و زنان صحابیات مدینه، همه عموماً و از امهات المؤمنین خانواده اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به خصوص خبرها می شنوید که از همه شگفت انگیزتر در آن میان آنانند که حسین نوزاد ما بیشتر در دامن آنها و در غرفه آنها و پهلوی آنها زیست داشته است و نوازش می دیده، مثل ام سلمه رضی الله عنها که حسین به او می گفت: یا

ص: ۲۲

امّاه؟(۱) و برادرش عبدالله دخترزاده عبدالمطلب و عمّه زاده پیغمبر بود و خودش چونان دخترانی از عبدالمطلب با اولاد فاطمه، فرزندان قبیله بنی هاشم مهر می ورزید.

و مثل زینب بنت جحش دختر عمّه پیغمبر، امیمه دختر عبدالمطلب که از ازواج طاهرات است و چون عمّه زاده پیغمبر صلی الله علیه و آله است. پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله را از خون خود می داند، دخترزاده عبدالمطلب است، خبر زهد و صدقات او رابعه عدویه را مدهوش می سازد.

خبرها در خانه آنها و از خانه آنها است و خبرهای رشید را هم از خانه آنها می شنوید و مهم تر از همه آنها، این جمع پنج تنند که از وجود آنها باب رحمت به روی دل ها و به روی اهل جهان گشوده می شود و اجتماع آنان مسرت افزا است، اما افسوس که در گردش نوزاد در منازل وحی سرمزل این مادران طاهرات چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن میان بود، برق وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله را می گرفت و صفحاتی از آینده نوزاد در جلوی نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله می نهاد که غم از آن می بارید.

اگر گردش نوزاد در خانه های امهات المؤمنین حجرات طاهرات که خانه های پیغمبر صلی الله علیه و آله و خانه های وحی اند، امتیاز بزرگی به نوزاد می دهد که نوباوه وحی است و در کوچکی و کودکی چشمش به قیافه پیغمبر صلی الله علیه و آله و چهره برق گیر وحی

ص: ۲۳

۱- (۱) مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب است؛ یا این عاتکه مادر برادرش عبدالله است و مادر خودش عاتکه دختر عامر بن ربیع بنی صعصعه است. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۱/۱۵۹-۱۶۰؛ بحار الأنوار: ۱۹۱/۲۲، باب ۲، ذیل حدیث ۵»

او افتاده و به چشم خود حالات وحی را که مصدر تعلیمات اسلام و مبتدای «ایمان بالله و ملائکته و رسله و کتبه و الیوم الاخر» می باشد، بالمعاینه می دید، اما افسوس که همراه این امتیاز مسرت انگیز، منظره های هولناک کشته شدن این نوزاد عزیز محبوب و نونهای وحی را در آینده زمان میان هاله ای از نور وحی و علم غیب مشاهده می کنند که خونین و مصیبت بار است و غم آن، همه آن مسرت ها را تحت الشعاع قرار می دهد.

چهارده مرتبه در چهارده صحنه، این منظره های غمبار غم انگیز در حجرات طاهرات تکرار شده هفت مرتبه اش در منزل ام سلمه و پیش از آن یک مرتبه در خانه زینب بنت جحش و چند مرتبه هم در خانه عایشه ام المؤمنین، همان ها که علامه امینی رحمه الله آنها را ماتم های پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرده.

ولی در بین آن مسرت و این مصیبت، یک چیز مهم گران بها و گران قیمت در کار بود که عائد کودک می شد و آن تعالیمی بود که از طریق چشم و مشاهدات، از طریق گوش و مسموعات، از دو منبع مقدس یکی آن منازل و مساکن محبوب، آن منازل مقدس و متعالی و دیگر آن سکنه و آن ساکنان مجذوب آن به طفل می رسد، اما در هر دو فقط مبتدا امروز به مشاعر طفل می رسید و خبرش بعدها به گوش طفل عزیز می رسید، مبتدا را امروز می گرفت و خبر را در امتداد زمان روزگار به دنبال آن به مبتدا ملحق می کرد.

این دو تعلیم از محسوس (۱) شروع می شد یکی مساکن ساده مقدس بود که بیش

ص: ۲۴

۱- (۱) علوم فلسفی هم سه قسم اند: ریاضیات چهارگانه که آنها را تعلیمات می گویند، چون ابتدای

از حجراتی نبود و همان ها مثل دیوارهای بهشت با این که از سنگ و گل و چوب و خشت بودند سخن می گفتند و رازی را عهده دار بودند و پیام خدا را از وضع ساختمان ساده، برای رهبران مقدس جهان تشریح می کردند و خبرها همه از آن منازل و حجرات به جهان پخش شد.

آیات سوره حجرات که می گوید: إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ (۱)

لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى (۳) وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَتْ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَ

ص: ۲۵

۱- (۱) حجرات (۴۹): ۴.

۲- (۲) حجرات (۴۹): ۲.

۳- (۳) حجرات (۴۹): ۳.

غرفه هایی نه گانه ساده در جنب مسجدی ساده بسیار ساده، در بنیه خشت و گل در صورت مشهود و ملموس، همه خبرها از آنها ابتدا می گرفتند و خبر این مبتدای مجسم از همین جا سرچشمه می گرفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتند: مسجد این قدر ساده است که آفتاب سوزان نماز گزاران را اذیت می کند، اذن بدهید که برای مسجد پوشش بسازیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، فقط سایبانی مثل سایبان موسی یعنی با پوشال؛ زیرا فرصت کم است، کارهای زیادی که در عهده ما است عجله بیشتر لازم دارد، فرصت زیباسازی نیست.

«عَرِيشَ كَعْرِيشَ مُوسَى وَ الْأَمْرُ أَعْجَلُ مِنْ ذَلِكَ.» (۲)

در این جمله کوتاه که «الأمْرُ أَعْجَلُ مِنْ ذَلِكَ» همه رازها نهفته است، کودک بنیه حجرات را امروز می بیند، اما زود می فهمد که همان حجرات ساده مقدس فرودگاه فرشتگان و منازل وحی آسمانند که جهان را پر از صدا می کند.

این مبتدا است؛ تا خبر آن زود می آید که قصرها و کاخ ها در پای عدالت این بنیان رصین خشت و چوب، سر فرود می آورد و احترام آنها برای کارآمدی ساکنان آنها است، نه زیباسازی آنها و عنقریب روزی بیاید که قصرهای آسمان خراش بلندپایه رفیع با ستون های بلند آن، به این حجرات مقدس کوتاه که بیش از کوخ مستمندان نیستند رشک می برند و خلاق بایدشان در موقع گفتگو در پشت

ص: ۲۶

۱- (۱) حجرات (۴۹): ۷.

۲- (۲) اعلام الوری: ۶۹؛ بحار الأنوار: ۱۱۲/۱۹، باب ۷، ذیل حدیث ۱.

دیوارهای ساده آن حجرات مقدس ساده، آهسته سخن بگویند، صدا بلند نکنند و عربده درندهند و با تواضع سخن بگویند، البته احترام این بیشه زار از احترام شیری است که در این بیشه زار است یا بگو با رجالی که از سرچشمه وجود آنان دانشگاه مدینه را به کوثر متصل می کند و گرنه کاخ نیست.

مسجد پیغمبر و حجرات نه گانه با شوق زیاد مهاجر و انصار، شتابان با مساعی همگی بنا شده بود، حجرات نه گانه بعضی ها از گل و چوب شاخه های خرما و بعضی از سنگ هایی بود که روی همدیگر چیده شده بودند و ابواب همه به ساحت مسجد باز می شد.

این خانه های مقدس حجراتی بیش نبودند که از خشت و پوشال خرما بنیان آنها برپا شده بود، حجره عایشه که سوگلی حرم است. حصیری در کف آن گسترده و روی آن فرش (تشکی) که روکش آن پوست و درون آن الیاف بود و بین آن و زمین، فقط حصیری فاصله بود و بر شکاف درش پرده ای موئین آویخته بود.

و این خانه های جدید، قصری مفخم و کاخی مشید^(۱) نبود، بلکه حجراتی ساده و مشرف بر آستان مسجد نبوی و بعضی ها از سنگ مرصوص و بعضی از جریده خرما بود که گل آنها را ملاط بود و جمیع آنها، سقف آنها از جریده پوشیده بود، اما ارتفاع آنها حسن بن علی نوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و پسر دخترش زهرا علیها السلام وصف

ص: ۲۷

۱- (۱) مشید: استوار، برافراشته، آنچه با گچ یا آهک اندود شده.

می کند که من داخل بیوت النبی می شدم و من پسرکی مراهق(۱) نزدیک به بلوغ بودم، دست به سقف می رساندم.

و در کتاب صحیح بخاری است که در را با انگشت می کوبیدند، یعنی حلقه در نداشت، اما اثاثیه از سادگی و خشونت و تواضع آخرین حد را داشت.

سریر رسول خدا چوب هایی بود که با لیف، آنها را به هم بسته بودند، در زمان بنی امیه فروش رفت به چهارهزار درهم، اما بیوت؛ همین که زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کردند نامه عبدالملک بن مروان به والی مدینه آمد که حجرات را ضمیمه مسجد کند، اهل مدینه ضجه به گریه برداشتند، مثل روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله ضجه می زدند و حق با آنها بود؛ زیرا افلاطون در کتاب حکومت مدینه فاضله معتقد است که مساکن حکما که حکامند در مدینه فاضله باید ساده باشد و «پستو» نداشته باشد که مستور و پوشیده از دیدگاه ملت باشد - و اینجا چنین بود، حجراتی ساده بودند و لکن تأثیر آنها ساده نبود تکوین امت از آنها می شد.

اصولاً - خانه کعبه و ساختن این حجرات اعراب را از درویشی و خانه به کولی و چادر نشینی و بی خانمانی، متوجه اساس عمران و اصل توطن و منزل گزینی می کرد که در اساس اسلام آن چادر نشینی خانه به کولی نیست و اصل توطن و منزل گزینی هست و آن را هم ساده و مختصر و مخفف و بی تزئینات و بدون دکوراسیون قرار داد و با مختصر گرفتن و مخفف ساختن، توانست احتیاج خانه و

ص: ۲۸

۱- (۱) مراهق: پسر نزدیک به بلوغ، در حد تکلیف.

مسکن را برطرف کند تا خانه برای آدم باشد نه آدم برای خانه، مهم فدای اہم شود نه اہم فدای مهم.

اہل مدینہ سه موقع ضجّہ زدند، در این موقع کہ این منازل بہ امر عبدالملک خراب شد و حق داشتند و در قتل حسین علیہ السلام و در قتل عام مدینہ.

حجراتی سادہ با سقف کوتاہ، ولی بہ فلک بر شدہ دیوار بہ این کوتاہی.

کاش آنها را بہ حال خود باقی می گذاردند تا سورہ حجرات در این حجرات مثالی در امتداد زمان ہا و تغییر رژیم ہا، معنی رمزی خود را حفظ می کرد. اکنون زمرہ عاقل گریہ می کنند و اہل مدینہ ضجہ می زنند، باید خلفای شام و بغداد الف لیلہ کہ خندانند گریہ بکنند، چون این حجرات برای آنان آن کاخ ہا را آورد، شنیدہ ام در پاریس کوچہ ناپلئون بناپارت را آسفالت نکرده اند تا بہ همان سادگی اول آن را ببینند.

منازلی از نظر ساختمان خاضع و فرودین تا حد آخرین کہ از خانہ رؤسای جمہوری ہند گاندی و لعل نہرو و شاستری سادہ تر بودند، تا مثل ایوان مدائن و قصر دارالامارہ کوفہ رقابت انگیز نباشند کہ عمر فرستاد درب آن را سوزاندند و عمر و امیرالمؤمنین علی علیہ السلام ہم آن را قصر خبال(۱) می نامیدند.

اما این حجرات در عین این حد سادگی بنا و ساختمان آن، لکن عناصر زندہ آن مورد اہتمام بودہ در تولید مثل و تکثیر تا بلا نہایت، بہ این اہم خدمت کردہ است چہ خدمتی؟ اساس و پایہ ای را برای اہم بہ کار نہادند کہ محکم و

ص: ۲۹

۱- (۱) خبال یعنی آشفستگی. (مفردات غریب القرآن، راغب اصفہانی: مادہ خبل)

مستحکم ایستاده، متلاشی نشوند آن حجرات خانه ساده بی نهایت ساده، ولی رابطه مقیمان آن خانه ها و ساکنان آن و مولود و موالید آن تا قیامت، بی نهایت به هم مربوط و محکم و مستحکم بود مانند عضلات بدن که با بند و طناب آنها، مفاصل پیوند شده (۱) شدیداً به هم بسته و وابسته بود تا گویی همه یک تنند. مدینه که هسته حیاتی امتی جهانی شد، خود آن هسته و تمام آن امت جهانی با عقیده اخوتِ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و این رابطه اخوتِ واصل و وحدت، ضامن تکثیر و ضامن بقا و تولید مثل و نموّ بی حدّ است، مدینه در پرتو شعاع این حجرات، نظام این اسرار را اشعاع (۲) می کرد تا مثل امّ القری گردد یا امّ القری دیگر گردد، از نفرات خانواده ها بسازد و از خانواده ها شهر بسازد و از شهرها امت ساخت، آن هم چه امتی؟ امتی که متلاشی نمی شود. (۳) و مشعل هدایت و عمران را با قطار جهان کشانیدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله بین انصار اوس و خزرج و بین مهاجرین رابطه برادری و مواخاه را تأسیس فرمود:

دو برادر کاوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت

ص: ۳۰

۱- (۱) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ «انسان (۷۶): ۲۸»

۲- (۲) اشعاع: پرتو افکنی، پراکنده ساختن.

۳- (۳) لولا- کتابک ما رأینا معجزا فی امه مرصوصه البنیان حملت الی الاقطار من صحرائها قبس الهدی و مطارف العمران «مارون عبود: شاعر لبنانی»

کینه های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا

تا وحشت غربت را از میان مهاجرین و بین مهاجرین و بین انصار و اوس و خزرج آنها بردارد. (۱)

و تا همه را به وسیله همبستگی مجدد به هم تقویت کند و فرمان آمد که مسلمین تازه نفس، اخوت و برادری را بین خود دو نفر، دو نفر قرار دهند، سپس دست علی را گرفته و می گوید: این برادر من است و برای جعفر طیار که غائب بود و هنوز در سرزمین حبشه بود، معاذ بن جبل را و برای ابوبکر صدیق خارجه بن زهیر خزرجی را، و برای عمر بن الخطاب عتبان بن مالک عوفی را و برای ابو عبیده جراح، سعید بن معاذ را و برای عثمان بن عفان، اوس بن ثابت بنی نجار را، و برای زبیر عوام بن خویلد، سلمه بن سلامه را، و همچنین هر شخصی مهاجری را برادری از اهل مدینه گرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را با سید بشر خودش برادر گرفت.

طبقات ابن سعد، علی را در عقد اخوت بین مهاجر و انصار با سهل بن حنیف برادر دانسته و اما در عقد اخوت مهاجرین با خودش برادر گرفت، هنوز فاطمه از مکه نیامده بود.

سپس اهتمام به حیات اقتصادی و معیشت را به حد لازم تأسیس فرمود و آن را دوشادوش اهتمام به علم قرآن و تعلیم قرآن که تعلیم علم اعلی است قرار داد تا معاش و اقتصاد صحیح هم تضمین شده باشد و برای این که معاش و اقتصاد را از

ص: ۳۱

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۵۵/۱۸-۱۵۶، باب ۱؛ البدایه و النهایه: ۱۹۵/۳-۲۰۵.

تار و پود تجارت و تولید زراعت به هم آمیخته کند، مهاجران تازه وارد را به بازار و کسب و داد و ستد امر داد وارد کرد و اهل مدینه را که اهل زراعت و باغات و مزارع تولیدی بودند با مهاجرین که معامله گر بازاری بودند با همدیگر کفیل کرد که دو برادر یک روز نه یک روز، متناوباً به کار بروند و متناوباً به درس مسجد و گرفتن وحی قرآن در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله بمانند. آن برادر مهاجر که نوبه اش فراگرفتن وحی باشد، محفوظات آموخته خود را به برادرش انصاری که به زراعت و باغ رفته بوده بگوید، تا از طرفی از باغ و راغ(۱) نمانده باشد، چون روز به کار فلاحت پرداخته بود و از طرفی دیگر از وحی جدید و علم جدید که روز به روز وارد شده باز نمانده باشد، از برادرش مهاجر علم را با واسطه فرا گرفته باشد و فردا نوبه به عکس بود، برادر انصاری باغ و زراعت را تعطیل می کرد و به درس محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفت و برادرش شخص «مهاجر» به بازار می رفت و به کسب می پرداخت و شب آن انصاری اندوخته و آموخته خود را به برادر مهاجر بازاری می آموخت تا هیچ کدام آنان از درس و دروس وحی و آموختن آن محروم نمانده و هیچکدام هم معاش او مختل نشده، هم معاش و اقتصاد تأمین شده باشد و هم تکمیل علم تأمین شده باشد، در کار معاش و در کار تعلیم برای هر کدام تناوب و نوبه قائل شد.

اما برای مسجد و تزکیه نوبه قائل نشد، تهذیب نفس را متناوب نکرده، نوبه در آن قائل نشد.

ص: ۳۲

۱- (۱) راغ: صحرا، دامنه سبز کوه و دشت، مرغزار.

برای اهتمام به تهذیب نفس همه افراد باید همه و هر دو یعنی زارع و بازاری هر دو باید در مواقع نماز جماعت هر روز و هر نوبه به مسجد حاضر گردند تا آموخته های علم آن یک و اندوخته های زراعت و بازار این یک، با معنویت مسجد آمیخته گردد.

و مسجد برای علم هر یک و تعلیم قرآن او تجدید مذاکره و بازده و بازگویی دروس روزش باشد و مثل پاراتیک (۱) تکرار گردد و آمیخته با عقیده و خاطر گردد و وجدان اخلاقی او شود، و نیز برای این بازاری کاسب و آن زارع مولد، مسجدشان سبب تنفس و تجدید اخوت و دیدار تازه و اطلاع بر حوادث سیاسی روز بوده باشد و باز سبب عروج و صعود همت و اندیشه شان از لجنزار مادیت به پیشگاه خدا و حساب و روز جزا گردد و از مسجد با تنوع شغل جسمانی، راحت عضلانی یافته با تغییر کار مغزی، رفع خستگی از او شود و طراوت یابد و به کار برگردد و گرنه اگر فلاح یکسره عمر را در باغ و فلاحت بگذرانند بی خبر از حوادث دنیا خواهد ماند و همچنین بازاری اگر مستغرق در ماده و استفاده و جلب ماده گردد، از تنوع محروم مانده و در لجنزار ماده غرق می شود.

و هر دو اگر بار دانش نگیرند جاهل می میرند و اگر عروج همت از ماده تا پیشگاه خدا و حساب روز جزا نیابند، به لجن فرو می روند.

پس برای این که در اقتصاد و ماده چنان فرو نروند که لجن مادیات آنها را از تهذیب نفس باز دارد یا از تعلیم باز گیرد. یا تهذیب مسجد آن قدر وقت گیر باشد

ص: ۳۳

که آنها را از تقویت اقتصاد و تقویت بنیه اقتصادی باز گیرد که هیپی بار آیند یا درویش کل بر جامعه بار آیند، یا از کار در آیند یا بالعکس استغراق در مادیات شخص را از استفاده از قدرت اخوت و پشتیبانی جمع باز گیرد که مانند (پلی گنی) شخص پولدار موش ترسو از کار در آید، همه باید به مسجد بیایند.

و تجدید عهد اخوت کنند و در وحدت موقف شرکت کنند.

آن حجرات ساده این همه نظام را آفرید، در ویران کردن این حجرات این همه معانی و معالی از طرف عبدالملک مروان نادیده گرفته شد، ندانست که این دیوارهای کوتاه و سقف کوتاه بود که خانه خلفا را آباد کرد، اکنون این منازل را خراب می کند، منزلی که خانه های خودشان از آن آباد و معمور و پر اهل شده؛ البته باید عاقل گریه کند خون دل را شخص دانا می خورد، ضجه را مدینه می زند نه شام، می گوید: ای منازل محبوب که در دل ماها منزل دارید شما قفر و ویران شدید و کاخ خلفا و دل آنها از برکت شما آباد و معمور و آهل شدند.

دل ها که عاقلند باید گریه کنند که می دانند و افلاطون و روسو و اهل مدینه فاضله آنها که عاقل ترند باید گریه کنند؛ نه شما که دیوار بی جان هستید.

عبدالملک این حجرات را خراب می کند و لکن مدینه ضجه می زند.

ولی حکمای مدینه فاضله همان حکما که باید حاکم باشند و هم آن حاکمان که باید حکیم باشند و حسین روحی فداه در صدر آنها است جان قربان آنها می کنند، از دیدار گوشه چشمی به دیوار این منازل کوتاه، شیفته و دلباخته تعلیمات آن منازل محبوب می شوند، آن قدر شیفته می شوند تا خود را در راه تعلیمات آن به کشتن می دهد.

چونان خاقانی که از دیدار ایوان مدائن اشک می ریزد و خود را به هلاکت می رساند، اگر کس چونان افلاطون یا چون حسین صدر اهل مدینه، حکیم بود به دیدار این منازل اگر چه با گوشه چشم دیده بگشاید، حاضر است خود را به کشتن بدهد؛ زیرا اگر آنها برپا بودند به طور رمزی باید کاخ عبدالملک و کاخ خلفای الف لیل و لیله از بن ویران شوند و خلفای جور از حکومت دور شوند؛ پس چشمی که این حجرات را دیده اگر چه با طرف گوشه چشم اگر با دیدی عمیق حسین آسا دیده باشد خود را به هوای عدالت به کشتن می دهد، ولی باید به او گفت: تو چرا دیدی و چرا دید تو عمیق بود و چرا شیفته آن عدالت شدی و فریاد آن را برای گوش های کر بلند کردی تا برای خفه کردن صدای تو، تو را کشتند.

تو عذر قاتل را خود بخواه و بگو من خود تقصیر دارم که گوشه چشم به سوی آن منازل باز کردم و همان ها را با نظر عمیق دیدم و اسرار آنها را فهمیدم و استقامت پای آنها کردم و دیده از آنها برنداشتم تا کشته شدم.

منطق عبدالملک و همراهان که حجرات را خراب کردند این بود که: صورت حجرات در دل های مسلمین نقش آنها ثابت است، آنها هر چند خودشان ویران کردند اما نقش صورت آنها چنان در دل ها جا گرفته که گویا منزل کرده اند و از درون دل بیرون نمی روند.

دلها از آنها آکنده اند هر چند خشت و سنگ و عرصه ویران شود، دلها که زنده اند همه رموز آنها را علم دارند و سنگ و گل و چوب آنها به چیزی از رموز، علم و آگاهی ندارند و آن که علم دارد و آگاهی، می فهمد و عاقل است که

دلها باشد، آن باید احساسات گرمی نسبت به آنها ابراز کند خواه با خنده باشد و خواه با گریه، باید ابراز اشتیاق به آنها بکند، برای دل‌ها که عاقل است برازنده است که به فراق آنها بگریید و گرنه عرصه چوب و سنگ احساس ندارد که احساس فراق بکند و عرصه هم هدر نرفته، مسجد در آن ساخته شده که آشیان قرآن و پادگان سپاه ایمان است. آن بنا برای همیشه نمی‌ماند اما این منطق پاسخ دارد، فراموش شده که تذکر گرچه کار دل است، ولی از مشاهده پیکر جسم، علم و تذکر می‌آید؛ کاش حجرات بودند و در هر گوشه آنها نقش حوادث و سخن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا به صورت پیام برای آیندگان تذکار می‌گردید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نقشه‌های خانه‌های مدینه را خود با قدم مبارک خط کشید و گفت: بار خدایا! هر کس این منزل‌ها را بفروشد بر او مبارک مگردان، علیهذا اسکان در مدینه و مکه به قدری که خالی نمانند به نظر فقها واجب است.

همین منازل که امروز عبدالملک امر به خرابی آنها داده و اهل مدینه از تهی شدن آنها از اهل، سخت گریستند، همان‌ها بودند که خانه‌های خلفاء را آباد کرده معمور ساخته و پر از جمعیت و اهل کردند.

اکنون خود آن منازل تهی گشته و گریه خیز شده‌اند، گریه آنها همه را تا سر حدّ مرز شمال ایران یعنی «مرو» هم آنها را به گریه واداشته، دعبل خزاعی در مرو در مجلس شاهانه مأمون به شخص علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت: (۱)

ص: ۳۶

۱- (۱) لما دخل النبی صلی الله علیه و آله المدینه خط دورها برجله ثم قال: اللهم من باع رباعه فلا تبارک له. «الکافی: ۹۲/۵، باب شراء العقارات و بیعها، حدیث ۷»

تو که از مدینه رفتی مدارس وحی خالی از تلاوت شد و منزل وحی به عرصه های قفر و دشت و هامون بی حاصل تبدیل شده. (۱)

اگر چه قلوب ساکنان مدن و ساکنان بلاد و عواصم اسلامی را حتی «عاصمه مرو» آباد کرده اند.

اما اکنون که حسین «روحی فدا» کودک و در گهواره است نوبت حاصلخیزی این منازل است.

مولود آنها و موالید آنها همه مدن و بلاد اسلامی است و مدینه یترب به منزله امّ القری ثانوی است که هسته مرکزی آن، همین منازل است.

کلیه ارض النبوه حاصلخیز از آدم است، خاصه حجاز و بالاخص این منازل که خانه های پیغمبر است و ازواج طاهرات پیغمبر صلی الله علیه و آله را در بردارد و ازدواج دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و داماد او به بار نشست، وجود مجددی از محمد صلی الله علیه و آله در گهواره است و زمزمه های گهواره از پشت دیوارها چنین به گوش می آید.

انّ فی الجنه نهراً من لبن لعلی و حسین و حسن

هر چند حجرات ساده است، اما شیر و شکر «محبت و صفا» و کوثر خیرات از آنها جاری است.

از نظر بنیان بنا خیلی ساده و کوتاه و از نظر معنی، همه اخوت ها و ولادت ها و صنعت ها و زراعت ها و تجارت ها و معیشت ها و مرحمت ها و محبت ها و

ص: ۳۷

۱- (۱) مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات «بحار الأنوار: ۲۳۷/۴۹، باب ۱۷، حدیث ۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۶۳/۲، باب ۶۶، حدیث ۳۴»

معنویت‌ها و صفا و صمیمیت‌ها که مواد زندهٔ حیاتند مانند سرچشمه آن حیات از آنجا می‌جوشد و می‌جوشد.

امّا کاخ‌ها با ستون‌های بلند آنها، همه رقابت‌ها و رشک‌ها و نفاضت‌ها و گزندها و ضرارت‌ها و اخلاق پست و ضد و نقیض‌های در میان جنبندگان؛ تمدن دروغین آنجا است همه گرگ یکدیگرند و همدگر را می‌درند.

شکسپیر شاعر شهیر انگلستان در قطعهٔ حکیمانه‌ای می‌گوید:

ای دو تن یاران صمیمی! بیایید از تمدن دروغین گریزان باشیم، نظر نهایی خود را بگیرید و بگویید.

آیا دور از شهر و تمدن دروغین اگر باشیم و زندگانی با نان خشک خالی بگذرد.

آیا بهتر نیست از تمدن و معیشت در آن تمدن دروغین که مانند کرباس روکش طلایی دارد، آنجا اگر سرما نیش بزند و گاز بگیرد و بادهای سرد سیلی می‌زنند، اما از تملق دروغین برکنارند و آیات و عطی هستند که در نظر هر کس قاری باشد، مفصل به تفصیل سخن می‌گویند.

بلکه آن درختان صحرا بر لب جویبارها در هر پگاه و سحرگاه بهجت انگیزترند از بارگاه ملوک جهان که بین ستون‌های بلندش، انسان بین حسودان و درندگان باشد. (۱)

ص: ۳۸

۱- (۱) یا صاحبی تقصیا نظریکم فی حال منفانا و بعد الدار أوما ما ترون العیش عنا فی شطف الحیوه و خبز قفار

خانه جعفر برمکی خیلی رفیع بنا شده بود یکی از ندمای حکیم او در تماشای آن خانه سخنی مثل دیگران به تمجید و تحسین نگفت و خموش بود، جعفر از او پرسید که: چرا تو مثل دیگران کلمه ای به تحسین نگفتی، مگر نقصی دیدی؟ گفت: آری. اگر هارون الرشید از تو بپرسد فرق این خانه با خانه من چیست؟

بالاخره بر سر این خانه جان جعفر و نودهزار نفر از برامکه رفت.

هیچ درنده شیر و ببر و پلنگی نمی تواند در ظرف سه روز این قدر درندگی بکند.

نادره پیری ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند

نی خم این طاق سرازیر شد نی فلک از گردش خود سیر شد(۱)

این تعلیمات اصولی اسلام، باید کودکان اسلام را غذا بدهد و این تعلیم از اینجا شروع می شود که کودک در اثر زندگانی شیرین مشترک با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و وصی خاتم اول بلا اول، رخ به رخ، با در و دیوار، بنیان و ساختمان این حجرات می شود.

ص: ۳۹

۱- (۱) میرزا صادق تفرشی.

و آن را قبل از هر چیزی مشهود و ملموس در برابر می بینند و همین صورت بنیان مبتدا می شود برای خیرها، تا بعد متوجه می شوند که سوره حجرات سوره ۴۹ درباره این حجرات وارد شده و بعد متوجه می شوند که اینجا منازل محبوب و منزل فرودگاه وحی و فرشته علم است، این تعلیم اولیه از این مساکن و خانه ها است.

و امّا تعالیم مهم آن است که: از شخصیت بزرگ ساکنان این دیار محبوب شروع می شود، شخصیت های اول جهانند نقطه اول شروع از شمایل زیبای پیغمبر صلی الله علیه و آله است که پیام خدا از آن نقطه شروع می گردد و به رحمت بی منتهای آفریدگار آفرینش امتداد پیدا می کند تا همه خبرهای بزرگ از او ابتدا و مبتدا می گیرد، او مصدر هر خیر است و سرچشمه رحمت رحمة للعالمین و مبتدای هر خبر است.

مصدر العلم ليس الاّ لديه خبر الكائنات من مبتداها(۱)

ما تناهت عوالم العلم الاّ والى ذات احمد منتهاها

برای انجذاب ما و همه اهل جهان به آنجا، در وجود ساکنان اینجا رازی است.

این دو چیز مرموز: یکی آن منازل و دیگر سکنه آن و ساکنان این منازل مبدأ و مصدر هر حرکت و فکر و جنبش و تعالی و تکامل و شهرت و شخصیت و خلائق بی نهایتی بوده اند و خواهند بود. فکیف: به نوزاد عزیزشان که جوهره و عصاره این مساکن و این ساکنانند، اینها مبتدای فکر و خیال و خاطرات اویند هر

ص: ۴۰

۱- (۱) الازریه، الشیخ الازری: ۱۱۷-۱۱۸؛ اعیان الشیعه: ۱۷/۹.

مکتبی ابجدی دارد، ابجد کتاب اول بعد از قرآن کتاب خدا، شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نوزاد ما بعد که قلم دست می گیرد آن را می نویسد و در عمل تا آخرین نفس که قدم می زند آن را ترسیم می کند، این دو چیز همه چیزند و این دو مبتدا خبرهای بزرگی می آفرینند.

اما مساکن: منازل و حیند، سرمنزل محبوبند، جذبه و تأثیر این منازل در قلوب آن قدر امتداد پیدا می کنند که قصرها و کاخ ها در امتداد وجود آنها و خبر آنها واقع می شوند که یا نفی یا اثبات می شوند.

آینده از اثبات و نفی آنها برای مبتدا خبر می دهد.

و اما هر چه در آنها از تأثیر هست، همه از درون آن مساکن از شخصیت هایی است که در آن منازل هستند و دنیایی در این جذب و انجذاب در عقب دیوارها به مغناطیس محبت و ایمان و عقیده به سوی آنان می چرخند، کوچکشان بزرگ است. (۱) و بزرگشان، سررشته تجاذب ها همه به او منتهی می شود، همه مجذوب اویند و جذبه محبت او نوباوگان را و کوچک ها را به بزرگسالان می پیوندد تا چنان که گوئیا کوچک ها تکرار وجود همان بزرگ ها هستند، به طوری که در وجود کوچک ها همان بزرگ ها امتداد وجود می یابند تا همه گویی محمدند

ص: ۴۱

۱- (۱) آل النبی هم موضع سره (منها) عترته خیر العتر و اسرته خیر الاسر و شجرته خیر الشجر. «نهج البلاغه: خطبه ۹۳» (منها) هم اساس الدین و عماد الیقین. «نهج البلاغه: خطبه ۲» هم ازمه الحق و اعلام الدین. «نهج البلاغه: خطبه ۸۶»

چون اندیشه‌ها یکی است. مانند مصحف‌ها در چند کاغذ و قرطاس یا بگو جذبه محبت آن بزرگوار چنان نوباوگان را به بزرگ جهان می‌رسانند تا گویی اقمار او و قمر اویند، کوچک‌ها بدانسان و چنان به او پیوسته‌اند که اقمار این کوکبند، در این منظومه شمسی به قانون تجاذب دو جسم صغیر و کبیر هر دو هم جاذبند و هم هر دو مجذوبند، قانون نوامیس نظام آفرینش این است که هر دو جسم به نسبت مستقیم حجمشان و به نسبت معکوس مربع بعدشان، همدیگر را جذب می‌کنند. (۱)

ص: ۴۲

۱- (۱) (نهج البلاغه) آل‌النبی علیه‌السلام و السلام هم موضع سره و لجأ امره و عیبه علمه و موئل حکمه کههوف کتبه و جبال زینه بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد. «نهج البلاغه: خطبه ۲» هم اساس الدین و عماد الیقین. هم ازمه الحق و اعلام الدین و السنه الصدق. «نهج البلاغه: خطبه ۸۶» (منها) آل‌النبی کمثل نجوم السماء اذا خوی نجم طلع نجم. «نهج البلاغه: خطبه ۹۹» (منها) هم شجره النبوه و محط الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینابیع الحکم. «نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸» (منها) عندهم؛ ابواب الحکم و ضیاء الامر. «نهج البلاغه: خطبه ۱۱۹» (منها) آل بیت ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یبقوا. «نهج البلاغه: خطبه ۱۵۳» (منها) هم عیش العلم و موت الجهل. «نهج البلاغه: خطبه ۲۳۹» عقلوا الدین عقل و عایه و رعایه لاعقل سماع و روایه، نحن الشعار و الاصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتی النبوت الا من ابوابها، یموت من مات منا و لیس بمیت و یبلی من بلی منا و لیس بیال. «نهج البلاغه: خطبه ۸۶»

و لذا می بینید که کودک نوزاد فقط به سوی پیغمبر بزرگ می غلتید و غلتان غلتان می خزید تا خود را به او می رسانید. معادل با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به سمت آن دو کودک جذب می گردید مجذوب آنها بود.

کامل به اسناد خود از سعد، و حمیری، و محمد عطار از ابن عیسی، تا جمیل بن دراج تا عبدالعزیز از علی علیه السلام بازگو کرده می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که همی فرمود: یا علی این دو پسر بچه هوش از سر من برده اند که کس دیگر را بعد از اینها دوست داشته باشم، هرگز و تحقیقاً پروردگار من مرا امر فرموده که این دو تن را دوست داشته باشم و هر کس آن دو تن را دوست داشته باشد. (۱)

باز کامل از محمد بن احمد بن ابراهیم، تا بکر بن عبدالله مزنی از عمران بن حصین صحابی کبیر بازگو کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمران بن حصین برای هر چیز در قلب موقع و مقام مخصوصی است، ولی هیچ چیز در قلب من به مقام و موقعیت این دو پسر بچه هرگز واقع نشده که در قلب من جا گرفته اند.

ص: ۴۳

۱- (۱) کامل باسناده ابی عن سعد و الحمیری و محمد العطار جميعاً عن ابن عیسی عن علی بن الحکم و غیره عن جمیل بی دراج عن اخیه نوح عن الاجلح عن سلمه بن کهیل عن عبدالعزیز عن علی علیه السلام (قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: یا علی! لقد اذهلنی هذان الغلامان یعنی الحسن و الحسین أن احب بعدهما احداً ابداً، ان ربی امرنی ان احبهما و احب من یحبهما. (انتهی) «بحار الأنوار: ۲۶۹/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۲۶؛ کامل الزیارات: ۵۰، باب ۱۴، حدیث ۱»

گوید: گفتم یا رسول الله به این بزرگی؟ و اینقدر زیاد و اینقدر بالا گرفته است؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمران و آنچه مخفی بر تو است بیش از این است، خدا مرا امر داده به محبت آنان. (۱)

حسین نوزاد و نوپا است در سرمنزله مقصود و سرمنزله محبوب در منازل وحی می چرخد، او را گردش می دهند یا تازه راه افتاده به پای خود نیم خیز پا به پا می رود، ابتدا سینه کشان به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله معدن رحمت و منبع محبت می خیزد و بعد از چندی قوی تر شده تکیه به دست ها و پاها می کند و رو به پیغمبر صلی الله علیه و آله می رود و مسرتی که از توجه بخت و اقبال به کس دست می دهد به پیغمبر صلی الله علیه و آله از آمدن حسین نوزاد رو به او رخ می داد، بهجت به او بهجت به حق مطلق است. «والحقّ اجلّ مبهتج بذاته»

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دیدن حسین نور چشم و از دیدن مسلمین آن قدر مشعوف و مبهتج است که کس به آثار درخشنده ابدی جاویدانی خود مبهتج می شود و همه

ص: ۴۴

۱- (۱) محمد بن احمد بن ابراهیم عن الحسين بن علی الزییدی عن ابیه عن علی بن عباس و عبدالسلام بن حرب معاً عن سمع بکر بن عبدالله المزنی عن عمران بن الحصین، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا عمران بن حصین ان لکل شیء موقعا من القلب و ما وقع موقع هذین الغلامین من قلبی شیء قط؟ فقلت: کل هذا یا رسول الله؟ قال: یا عمران و ما خفی علیک اکثر، ان الله امرنی بحبهما. (انتهی) «بحار الأنوار: ۲۶۹/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۲۸؛ کامل الزیارات: ۵۰، باب ۱۴، حدیث ۲»

حتی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله شاخساران شجره حیات و وجود و ظهورات اسمای حسنی و جلوه نقش حسن ازلند. «و من احب شیئاً احب آثاره»

چنان که در منظومه شمسی در آفاق هر کره بزرگی، کرات صغیر کوچک را جذب می کند، نور می دهد، گرما می دهد و همچنان که درخت شاخه ها و شکوفه ها و ثمره و میوه های خود را به خود گرفته از خود جدا نمی کند مگر وقتی میوه رسیده شود.

حب ذات اقدس الهی به اشیا و خلائق بیشتر از حب اصل شجره به شاخه ها و شکوفه های اوست و در حقیقت او اصل شجره وجود است.

جذبه این حب در ذات اقدس الهی به قدری است که همه عوالم را به خود گرفته نگه می دارد، به قدری که ذات اقدس الهی بزرگ تر از همه عوالم است محبت و جذبه او هم بیشتر از همه جذبه ها است و از نگه داری آسمان ها و زمین و کهکشان ها خسته و منضجر (۱) نمی شود. وَلَا يُؤَدُّه حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲)

و این محبت و جذبه در پیامبران راستین نسبت به همه خلائق شدید است و نسبت به پاره های وجود خودشان بیشتر است و بهجت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها از نوع بهجت بی منتها است. (منازل پیغمبر صلی الله علیه و آله کانون گرم این محبت است.)

و مسرتی که از توجه بخت و اقبال به کس دست می دهد به پیغمبر صلی الله علیه و آله از

ص: ۴۵

۱- (۱) منضجر: آزرده گی، بی قراری، نفرت.

۲- (۲) بقره (۲): ۲۵۵.

دیدن حسین که به سوی او می آید دست می داد، ولی چیزی نمی گذشت که وحی می آمد و پرده آینه را بالا می زد و صحنه غم انگیز کربلا را به نمایش می گذاشت.

طبق شمارش علامه امینی در کتاب «سیرت سیره رسول الله صلی الله علیه و آله» بیست و چهار صحنه این وضع تکرار شده که هیچده صورت از آن در خانه های زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله حجرات طاهرات واقع شده، در هر چند مدت یک بار این صحنه تکرار می شده، در همه اینها دو چیز آن شگفت آور است (۱) یکی آن که طفل نوزاد نوپا در خانه سر زمین محبوب خود و مجذوب خود غلتان غلتان فقط به سوی پیغمبر بزرگ صلی الله علیه و آله می رود و بس، گاهی تازه راه افتاده نیم خیز نوپا، پا به پا می گردد و گاهی هنوز به پا نخاسته با چهار دست و پا، یا با سینه کشان کشان خود را می کشد و به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله می خزد، با آن که بغل مادر و آغوش او حاضر بود او را قبول کند و پذیرایی کند.

۲ - دومین چیزی که شگفت انگیز است تکرار نمایش صورت جنایت امت به کشتار حسین علیه السلام که جنبه معجزه و خرق عادت دارد، با قطع نظر از اصطلاح معجزه.

اما اول؛ مقداری از آن طبیعی است مثل آن که نوزاد را در نه ماهگی تقریباً به زحمت می نشانند، اما عضلات هنوز قوی نشده و دوران شیرخوارگی است گاهی فقط در قنناق است، و گاهی در گهواره.

بعد از مدتی در هنگام نشستن اسباب بازی دست او می دهند، بعد از چندی

ص: ۴۶

۱- (۱) سیرت و سنتنا: ۴۹ (ماتم میلاد الحسین علیه السلام).

روی تکیه به دست ها با سینه می خیزد و به سوی مقصود می رود، بعد از چندی روی دست ها بی تکیه به سینه می رود، این مدارج را درجه به درجه به بالا می آید.

نوزاد عزیز ما در خانه بانوی بزرگوار ام المؤمنین زینب بنت جحش است، مادر زینب بنت جحش «امیمه» (دختر عبدالمطلب است) که عمه رسول خدا است.

زینب با نظریه دو قرابت (قرابت خون قبیله‌گی) و قرابت سببی فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و مادری خویش به این فرزند عزیز خود نگاه می کند، هر دو صحنه را می گوید:

«بينا رسول الله صلى الله عليه و آله فى بيتى و حسين عندى حين درج فغفلت عنه فدخل على رسول الله صلى الله عليه و آله»

تا آنجا که گوید: «ان جبرئيل اتانى فاخبرنى أنّ هذا تقتله امتى فقلت فارنى تربته فاتانى بتربه حمراء.»

یعنی در اثنائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود و حسین نزد من بود و تازه ایامی بود که با سینه و پا راه افتاده بود، ناگهان من غفلت کردم او داخل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شد، ندارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به او کرده که بیاید.

(۲) دوم در خانه بانوی بزرگ ام سلمه ام المؤمنین که برادرش عبدالله پسر عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. و شوهر پیشین او پسر عمه دیگر پیغمبر است.

هفت مرتبه در طول این هفت سال زندگانی مشترک نوزاد با جد امجد، از آغاز تا انجام این دو صحنه تکرار شده، هم جذب نوزاد به سوی پیغمبر و هم

وحي غم انگيز كشته شدن حسين عليه السلام.

ام سلمه در آغاز كه نوزاد عزيز راه افتاده به پا مي ايستاد مي گويد:

پيغمبر صلي الله عليه و آله در خانه من در خواب بود، حسين پا به پا و يا با دست و سينه مي خزيد آمد، من به سر در نشستم و او را واگرفتم كه پيش نرود از ترس آن كه مبدا داخل شود و پيغمبر صلي الله عليه و آله را از خواب بيدار مي كند، سپس ناگهان از او غفلت كردم و او ناگهان با سينه كشان كشان خزيد تا خود را به او رساند و روي سينه او نشست.

«كان النبي صلي الله عليه و آله نائما في بيتي فجاء حسين عليه السلام يدرج فقعدت على الباب فامسكته مخافة ان يدخل فيوقظه، ثم غفلت في شيء فدخل فقعد على بطني» (الحديث) (۱)

توجه فرموديد كه: گفت حسين ديگر راه مي خزيد به صيغه مضارع «يدرج» كه دلالت بر دوام و تجدد دارد و در ذيل مي گويد: «فدب»

جنيد و با سينه خزيد تا خود را به پيغمبر صلي الله عليه و آله خوابيده رسانيد.

«و در خانه عايشه دو مرتبه اين صحنه ها از اين دو جنبه تكرر شده، ولي حسين بزرگ تر شده بود كه از نردبان و پلكان با كمك دست بالا مي رفته مي گويد:

براي عايشه همسر پيغمبر صلي الله عليه و آله مشربه اي بود (يعني اتاق فوقاني) كه وقتي پيغمبر صلي الله عليه و آله لقا و دیدار جبرئيل را مي خواست در آن غرفه به سر مي برد. يك

ص: ۴۸

نوبه از آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله با مرقاه (۱) به آنجا بر شده بود و عایشه را امر داده بود که کسی بدانجا سر در نکشد گوید: و سر مرقاه نردبان پلکان در داخل حجره عایشه بود، پس حسین بن علی داخل شد و از مرقاه بالا رفت و عایشه ندانست تا طفل آنها را فرا گرفت. (۲) (الحديث)

از عبارت پیدا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله لبخندی یا اشاره ای یا اشعاری به کودک نموده که بیاید و معذکک کودک به سوی او رفته.

عشق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست

سیل بی رهبر به دریا می رساند خویش را

هیچ نپرسیده اید که چگونه بوده که فقط به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را می انداخته و بس.

در خانه عایشه بزرگ تر شده که از پلکان بالا می رفته تا خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسانده است.

جزوها را میل دل سوی کل است

این منظومه شمسی و اقمار آن، همه به دور شخص محمّد و شمس حق می گردیده اند؟ و با او همگی به دور نقطه مرکز توحید می گردیده اند، طبق عقیده فیلسوف بزرگ اسحاق نیوتن که می گوید:

«العالم الجسماني کره مرکزها التّوحيدي.»

ص: ۴۹

۱- (۱) مرقاه: نردبان، پلکان.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۳۴۸/۳۶، باب ۴۱، حدیث ۲۱۸؛ کفایه الاثر: ۱۸۷.

اینجا هم در خانه هایی بدین سقف کوتاه و منازل دلربا دل پیغمبر صلی الله علیه و آله در درون آن می تپد، هم محبوب آنجا است و هم مجذوب آنها است، چون حسین یعنی فرزند که تولید مثل است آنجا است و او ضامن بقا است.

خبرها آنجا است در جمع چنین دلخواه همه خدا خواه، در منازلی که دل های خلاق همه به هوای آن منازل پر می زند پر می زند که سراغ از کوچک ترین بگیرد که محبوب همه است.

بدان خردی که آمد حبه دل دو عالم را در او مأوی و منزل

تا اطوار او را ببینند و بازی های کودکانه او را بنگرند و سرخوش باشند.

افسوس و هزاران افسوس که وحی می آمد، علم غیب نقشه کشته شدن آن کودک ما را ارائه می داد و حتی خاک قتلگاه او را در نمایش می گذاشت، مسرت را تبدیل به مصیبت می کرد.

با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست نمی داشت صدای گریه حسین را از حجرات و از این منازل خیرانگیز بشنود، می خواست برای نوزاد این منازل خرمی افزا باشد چنان که صدای این دو کودک نوزاد بهتر از صدای عندلیب در دل پیغمبر صلی الله علیه و آله بهجت افزا بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله که در مکه داغ پسران خود را دیده و در مدینه داغ (حمزه سیدالشهداء) را در احد و دختر خود رقیه را در موقع جنگ بدر دیده بود، از گریه این دو کودک چنان آشفته می شد که مگو؛ تا گویی انضباط خود را از دست می داد.

در حدیث خانه ام سلمه رضی الله عنها از طریق طبرانی با اسناد از ابوامامه باهلی بازگو

کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسران و به زنان خود سفارش فرمود که: این کودک را به گریه نیاندازید، به گریه نیاورید یعنی حسین علیه السلام را. (الحديث) (۱)

و آن روز نوبت ام سلمه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرموده بود مگذار احدی داخل شود، پس حسین آمد همین که نگریست پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه است خواست که داخل شود، ام سلمه او را در آغوش خود و زیر بال خود گرفت و همی او را سرگرم قال مقال بچگانه می کرد و او را ساکت می کرد تا همین که طفل سخت به گریه افتاد، او را وانهاد تا رفت؛ تا آنجا که گوید ام سلمه تصور کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از داخل شدن کودک غضبناک گردیده گوید: گفتم یا نبی الله من فدایت کردم تو به ماها گفته بودی که این کودک را به گریه نیاورید.

ابو السعادات (۲) در فضائل عشره از یزید بن ابی زیاد روایت می کند که

ص: ۵۱

۱- (۱) فقال له كالمغضب مهلا يا ام الفضل هذا ثيابي يغسل و قد اوجعت ابني؛ الطبرانی باسناده الی ابی امامه قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله لنسائه لا تبكوا هذا الصبي... فجاء الحسين عليه السلام... فاخذته ام سلمه: فاحتضنته و جعلت تناغيه و تسكنه فلما اشتد في البكاء خلت عنه - الی أن قالت ام سلمه يا نبی الله (جعلت لك الفداء انك قلت لنا لا تبكوا هذا الصبي...) «مشیرالاحزان: ۷؛ المعجم الكبير: ۲۸۵/۸؛ شرح احقاق الحق: ۳۹۳/۱۱»

۲- (۲) ابوالسعادات فی فضائل العشره قال یزید بن ابی زیاد: خرج النبی صلی الله علیه و آله من بیت عایشه فمر علی بیت فاطمه علیها السلام فسمع الحسين صلی الله علیه و آله يبكي، فقال: الم تعلمی ان بكائه يؤذینی. «بحار الأنوار: ۲۹۵/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۵۶» فی المسئلة الباهره فی تفضیل الزهراء الطاهره عن ابی محمد الحسن بن طاهر القاینی الهاشمی قال: جاء الحدیث ان جبرئیل نزل یوما فوجد الزهراء نائمه و الحسين قلقا علی

پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیت عایشه خارج شد بر بیت فاطمه علیها السلام گذر کرد، به گوش خود شنید که حسین می‌گرید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی‌دانی که گریه او مرا آزار می‌دهد؟

در کتاب مسأله باهره در تفضیل زهرای طاهره علیها السلام از ابی محمد حسن بن طاهر قاینی هاشمی بازگو کرده گوید: در حدیث آمده که جبرئیل روزی نازل شد و زهرا را دید به خواب رفته و حسین به عادت اطفال با مادرانشان بی‌تابی و بی‌قراری می‌کند، ناآرام است پس جبرئیل فرو نشست و او را از گریه بازداشت تا فاطمه علیها السلام از خواب بیدار شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را به این امر آگاه کرد.

روایت یحیی بن کثیر (۱) و سفیان بن عیینه به اسناد آنان گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر بود و گریه حسن و حسین را شنید، از فرط محبت به این دو کودک از منبر با فرع برخاست و سپس گفت: ایها الناس اولاد، فتنه است. من به هوای این دو کودک برخاستم و هوش و انضباط خود را از دست داده بودم.

ص: ۵۲

۱- (۱) یحیی بن کثیر و سفیان بن عیینه باسنادهما انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله بکاء الحسن و الحسين و هو علی المنبر فقام فزعاً ثم قال: ایها الناس ما الولد الا فتنه لقد قمت الیهما و ما معی عقلی و فی روایه - و ما اعقل - «بحار الأنوار: ۲۸۴/۴۳، باب ۱۲، حدیث: ۵۰»

و روایت ابن عمر آمده که: «در بین این که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه می خواند، ناگهان حسین علیه السلام بیرون آمد پایش به لباس گیر کرد افتاد و گریست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از منبر به زیر آمد و او را در بغل چسبانید و فرمود: خدا شیطان را بکشد، اولاد فتنه است، به حق آن کس که جان من به دست او است من نمی دانستم که از منبرم فرود آمده ام.»^(۱)

ما از همسران پیغمبر و زوجات طاهرات از نزدیکترین آنها الاقرب فالاقرب خبر از خانه محبوب و سرزمین وحی می گیریم.

دختر عمه پیغمبر زینب بنت جحش از نظر قرابت خون قبیله‌گی از دیگر زوجات طاهرات به نوزاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر است و در حوادث رشد کودک خبر منزل او به آغاز رشد کودک پیوسته تر است و روی خون قبیله‌گی کودک را از خود می داند می گوید: «و حسین عندی حین درج»^(۲)

و زودتر از دیگران نوزاد را در آغوش می گیرد و به خانه خود می آورد و در کنار خود می نشاند، اتفاقاً منزل او و شخصیت او در معنویت سرشارتر و از دیگران حتی از رجال پیش است، منزل او سرمنزل عنقا است، قدرت پرش معنوی

ص: ۵۳

۱- (۱) «ابن عمر» ان النبی صلی الله علیه و آله بینما هو یخطب علی المنبر، أذ خرج الحسین فوطی فی ثوبه فسقط فبکی فنزل النبی صلی الله علیه و آله عن المنبر فضمه الیه و قال: قاتل الله الشیطان ان الولد لفتنه والذی نفسی بیده ما دریت أنى نزلت عن منبری. «بحار الأنوار: ۲۹۵/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۵۶»

۲- (۲) سیرتنا و سنتنا: ۹۳؛ شرح احقاق الحق: ۳۹۶/۱۱.

بہتر و بیشتر بہ بال نونہال می دہد چون رشد و معنویت این زینب بزرگوار از قبیل ہمت عنقا و ہمت پیمبرانہ است و چنان کہ در جمال و نسب از ہمہ تفوق دارد، از کمال و بذل مال ہمت او بہ زنان نمی ماند، صدقہ دادنش دست او را بالای دست ہمہ رجال پارسا بردہ، حتی عمر از او در حیرت است.

ص: ۵۴

پیام به کاروان حجاز و کاروانیان

اکنون که حجرات سنگ و چوب باقی نیست، حجرات را در سوره حجرات که کلام است و نور است ببینید و کنجکاوی و کنکاش از نظامات آن منازل کنید تا بلکه تمثال شمائل پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آنجا ببینید.

حسین بن علاء از امام ابی

ص: ۵۵

حافظ ابوיעلی موصلی در مسند خود از عبدالرحمن بن صالح از عبدالرحیم بن سلیمان از لیث بن ابی سلیم از جریر بن حسن عبسی از مولای زینب (نامش زید است) یا یکی از خاندان زینب (محمد پسر برادر زینب) بازگو کرده از زینب بنت جحش ام المؤمنین (رضی الله عنها) گوید: در بین این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه من به خواب بود و حسین در نزد من بود، هنگامی بود که تازه در آن ایام با سینه و پا همی می خیزید و نوپا بود.

من از او غفلتی کردم ناگهان داخل منزل شد، سینه خیز یا پا به پا خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید(۱) و بر بالای شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله صعود کرد.

من آمدم به شتاب و او را از سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله پائین کشیدم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد.

و فرمود: وابگذار پسرم را، یا گفت او را وابگذار، من او را واگذاردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله آبی خواست و فرمود: از پسر بچه فقط آب به آن ریخته می شود.(۲)

ص: ۵۸

۱- (۱) سقطی در این قسمت روایت است.

۲- (۲) و اخرجه الحافظ ابن عساکر فی تاریخ الشام قال: اخبرتنا ام المجتبی العلویه قالت: قرىء علی ابوالقاسم السلمی انا ابوبکر بن المقری انا ابوיעلی) نا (عبدالرحمن بن صالح بالاسناد و اللفظ - غیر موضع سقط که گوید: فجلس علی بطنه قالت: فانطلقت لآخذه

و اما از دختر بچه باید غسل داده شود.

(مجمع الزوائد): (پس کوزه آبی پر گرفت و بر آن ریخت) سپس وضو گرفت و به نماز برخاست و کودک را در حال قیام خود، در آغوش یا زیر بغل می گرفت، مثل مرغ که جوجه خود را زیر بال می گیرد، همین که به رکوع یا سجده می رفت او را به زمین می نهاد و همین که قیام می کرد باز او را با خود حمل می کرد و همین که فارغ شد گریست و دست خود را دراز کرد و همی گفت: ای جبرئیل! به من ارائه بده، همین که نماز برگزار شد، من گفتم: یا رسول الله! امروز دیدم تو کاری ساختی که ندیده بودم هرگز چنین بسازی؟

از این عبارت مستفاد می شود که کودک تا کنون بسیار زیاد در این حجره بین جد امجد محمد صلی الله علیه و آله و این بانوی مهربان دختر عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و آسوده به سر می برده، اما هیچگاه به این وضع غیر عادی گشایشی از پرده غیب در کار نبوده که همراه طفل گریه بیاورد.

و طفل در حال نماز، زیر بال شهپر سیمرخ قاف واقع شود. سؤال زینب به جا بوده.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود جبرئیل مرا آمد و مرا خبر داد که این پسر من یا فرمود که: این نازنین را امت من می کشند.

من گفتم: پس ای جبرئیل خاک تربت او را به من ارائه بده.

پس تربتی سرخ فام (حمراء) برای من آورد.

شرح سرخ فام بودن تربت را ما پیش گفته ایم؛ مکاشفه ملکوتی است، رنگ آن اشعار به معنی است.

عَلَّامَه امینى (قده) در سند حدیث گوید: رجال سند همه ثقات اند، مورد اعتمادند. (۱)

جز یکی که در نام او تصحیفی شده (جریر بن حسن) «عبسی» در هیچ کدام از معاجم شخصی به این نام و عنوان دیده نشده، من می گویم: در روایت امالی طوسی به جای جریر حدیر یا حدمر بن عبدالله مازنی است (۲) و زیاد بن عبدالله مکاری می گوید: من شک کردم در اسم شیخ که حدیر است یا حدمر بن عبدالله، ولی لیث بر او ثنا خوانده به خیر و از فضل او ذکر کرده و شاید قبیله عبس از مازن یا مازن از عبس باشد و جدّ قریب گاهی و جدّ اعلی گاهی ذکر شده. (۳)

ص: ۶۲

۱- (۱) سیرتنا و سنتنا: ۹۳-۹۴.

۲- (۲) الأمالی، شیخ طوسی: ۳۱۶ ذیل سند حدیث ۶۴۱.

۳- (۳) امالی الشیخ الطوسی: عنه عن ابی المفضل عن هاشم بن نقیه الموصلی عن جعفر بن جعفر المدائنی عن زیاد بن عبدالله المکاری عن لیث بن ابی سلیم عن حدیر - او - حدمر بن عبدالله المازنی عن زید مولى زینب بنت جحش قالت: کان رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم عندی نائماً فجاء الحسین علیه السلام فجعلت اعلمه مخافه ان یوقظ النبی صلی الله علیه و آله فغفلت عنه فدخل و اتبعته فوجدته و قد قعد علی بطن النبی صلی الله علیه و آله فوضع زبیته فی سره النبی صلی الله علیه و آله فجعل یبول علیه فاردت ان آخذه عنه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: دعی ابنی یا زینب! حتی یفرغ من بوله، فلما فرغ توضأ النبی صلی الله علیه و آله و قام یصلی، فلما سجد ارتحلہ الحسین فلبث النبی صلی الله علیه و آله حتی نزل فلما قام صلی الله علیه و آله عاد الحسین علیه السلام فحمله حتی فرغ من صلاته، فبسط النبی صلی الله علیه و آله یده و جعل یقول أرنی أرنی یا جبرئیل؟ فقلت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله لقد رأیتک الیوم صنعت شیئاً ما رأیتک صنعته قط، قال: نعم، جاءنی جبرئیل فعزانی فی ابنی الحسین فاخبرنی ان امتی تقتله و

به روایت امالی شیخ طوسی زینب بنت جحش امّ المؤمنین گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نزد من به خواب بود پس حسین آمد، من او را به سرگرمی گرفتم از ترس این که مبادا پیامبر صلی الله علیه و آله را از خواب بیدار کند ولکن من از او غفلت کردم و او داخل شد، من به دنبال او آمدم او را یافتم که روی شکم پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و آلت خود را بر ناف پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده بول می کرد.

ص: ۶۳

من خواستم او را از روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بگیرم و لکن پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش فرمود: بگذار پسر من را ای زینب تا از بول خود فارغ شود همین که فارغ شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و برخاست که نماز بگذارد، همین که به سجده رفت حسین بر دوش او سوار شد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله درنگ کرد تا فرود آمد؛ تا باز همین که قیام کرد حسین علیه السلام باز برگشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را باز حمل کرد تا از نماز فارغ شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کف دست خود را گشوده و همی گفت: ای جبرئیل به من ارائه بده، ارائه بده.

پس من گفتم: یا رسول الله! امروز دیدمت کاری کردی که ندیده بودم هرگز چنین کار را کرده باشی؟ (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، جبرئیل مرا آمد و مرا تعزیت گفت درباره این پسر من حسین علیه السلام، پس مرا خبر داد که امت من او را می کشند و تربت سرخ فام او را آورد.

(تعلیقات) از نظر سند حدیث علامه امینی همه را توثیق کرده جز یک

ص: ۶۴

۱- (۱) از این جمله معلوم می شود بسیار وقت ها نوزاد در حجره زینب و در دامن او می بوده و سال چهارم و پنجم بوده که صفیه و میمونه بنت الحارث و جویریة هنوز همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله نشده بودند و آنان که بودند مثل زینب بنت جحش دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله امیمه بنت عبدالمطلب خون قبیله در آنها نمی جوشید. اما زینب دختر عمه بود و خون می جوشید و حجرات هم نزدیک هم بودند، طفل را به هر بهانه ای می گرفته و پهلوی خود نگه می داشته و با ناز و نوازش او را سرگرم می کرده و امروز می گوید: تا حال چنین نمی کردی؟

نفر، جریر بن حسن عبسی که می گوید تصحیف در نام جریر بن حسن عبسی واقع شده، در کتب معاجم کسی به این اسم موجود نیست.

ولکن امالی طوسی «حدیر» یا حدمر بن عبدالله مازنی آورده که مورد تجلیل است. و در اصابۀ ابن حجر «حدیر» را ببیند و از نظر فقه الحدیث چند مسأله از آن استفاده می شود.

اولاً: بول صبی پسر بچه را به ریختن آب بر آن اکتفا می شود ثانیاً: قطع بول بر بچه جایز نیست، شاید آسیب های جسمی یا روانی وارد می آورد.

ثالثاً: حمل بچه در اثنای نماز چه در آغوش گرفته شود و چه زیر بغل مانع نماز نیست و صورت نماز را محو نمی کند، بلکه بلندپروازی می آموزد اما به کودک که معلوم است کار بزرگان را پاراتیک می کند، مشق قیام عظیم نماز را می کند با آن که هنوز روی پا نایستاده است.

و اما به بزرگسالان که از کودک، سخن مسیح را می آموزند.

مسیح به حواریین گفت: شما به حقیقت ایمان و ایقان نمی رسید تا مگر کودک شوید؟ گفتند: چگونه ممکن است ما باز از نو کودک شویم؟ مسیح فرمود: نه به این صورت، بلکه به آن صورت که طفلی را می نگرید که یک دست در دست پدر دارد و دست دیگرش را به گردن بسته اند، از او می پرسید از «قبا»، می گوید: از پدرم است، او برایم خریده است، می پرسید: از کلاه از کفش از کیف همه را می گوید از پدرم است، می پرسید: چرا دستت به گردن است، می گوید: دستم شکسته است، می گوید: آیا پدر دست تو را شکسته؟ می گوید: نه بابا که دست فرزند را نمی شکند، من دستم را از دست بابا کشیدم و از جو جستم، افتادم، در

غلتیدم، دستم شکست اینک بابا با شکسته بند آن را بسته اند تا بهبودی یابد، کار بابا بهبودی است و کار ما خودسری و شکستگی سر و دست و پا.

از آن جانب بود هر لحظه تکمیل از اینجانب بود هر لحظه تبدیل

همقطاران بلندپرواز

پس هر دو از همدیگر بلندپروازی تا پیشگاه آفریدگار می آموزند.

ما زندگانی شیرین و مشترک کودک را با جد امجد صلی الله علیه و آله در این منزل، گاهی در منزل محبوب خواندیم، (وجه آن معلوم است) و گاهی کودک را در منازل وحی گفتیم (وجه آن هم معلوم است) و اما وجه آن که منزل امّ المؤمنین زینب بنت جحش را ما سر منزل عنقا خواندیم و عنقا همان سیمرغ بلندآوازه، سلطان مرغان پادشاه طیور است، نپرسید وجه آن چیست؟

وجه آن این است که: در زندگانی مشترک با پیغمبر صلی الله علیه و آله این مادر از همه دیگر زنان به سرمنزل معنوی پیغمبر صلی الله علیه و آله که مقام رحمه للعالمین باشد زودتر واصل شد (مکاناً و مکاناً) و این سرمنزل معنوی رحمه للعالمین همان سرمنزل سیمرغ و عنقای قاف است که فرشته ای است به صورت بشر، نه نه بشری است فوق فرشته، پیغمبر صلی الله علیه و آله در یک موقع به زنان حرم محترم که جمع بودند فرمود: اولین کس از شما که پیش از همه شما به من می رسد و ملحق می شود آن کس از شما است که:

دست او درازتر است (یعنی به خیر که خیر او تا هر چه ممکن است به همه کس و به هر کس می رسد) و زینب بنت جحش این مادر مؤمنین

از صنعت یدی ثروت به دست می آورد و به واماندگان می پرداخت، صدقه می داد تا از این مرحمت فوق تصور خود را زودتر از همه به سر منزل حوض کوثر (۱) به پیغمبر رسانید.

زینب این مادر بلند همت از همه گردنه های صعب العبور با سرعت

ص: ۶۷

۱- (۱) مجمع الزوائد: ۲۴۷/۹-۲۴۸ و عن ابی برزه قال: کان للنبی صلی الله علیه و آله تسع نسوه، فقال یوما خیر کنّ اطولکنّ یداً فقامت کل واحده تضع یدها علی الجدار فقال صلی الله علیه و آله لست اعنی هذا ولکن أصنعکن یدین - (رواه ابویعلی و اسناده حسن لانه یعضد بما یأتیة) و عن میمونه زوج النبی صلی الله علیه و آله قالت: دخل علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و نحن جلوس فقال: اولکنّ یرد علی الحوض اطولکن یداً فجعلنا نقدر اذرعنا ایتنا اطول یداً، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لست ذاک اعنی، انما اعنی اصنعکن یداً (رواه الطبرانی فی الاوسط و فیه مسلمه بن علی و هو ضعیف) و عن عبدالرحمن بن ابزی ان عمر کبر علی زینب بنت جحش اربعاً، ثم ارسل الی ازواج النبی صلی الله علیه و آله من یدخل هذه قبرها؟ فقلن من کان یدخل علیها فی حیاتها، ثم قال عمر: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اسرعکن بی لحوقاً اطولکن یداً فکن یتناولن بایدیهن و انما کان ذلك لانها کانت صناعه تین بما تصنع فی سبیل الله (رواه البزار و رجاله رجال الصحیح) (و عن ابن المنکدر قال: توفیت زینب بنت جحش زوج النبی صلی الله علیه و آله سنه عشرين (رواه الطبرانی و رجاله ثقات) و عن الشعبی انه صلی مع عمر علی زینب و کانت اول نساء النبی موتاً و کان یعجبه ان یدخلها قبرها فارسل الی ازواج النبی صلی الله علیه و آله من یدخلها قبرها فقلن من کان یراها فی حیاتها فلیدخلها قبرها (رواه الطبرانی و رجاله رجال الصحیح).

گذشت تا از پیغمبر صلی الله علیه و آله عقب نماند و نماند. (۱)

بامنطق الطیر در آخر پرواز به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید

زبان منطق الطیر را شنیده اید که مرغان انجمن کردند که شنیده ایم پادشاه همه ما طیور عنقای سیمرغ است و او در پشت کوه قاف است، ما را باید که از این کوه بلند گذشت تا آن طرف کوه به سر منزل او رسید و او را دید، بیاید و آماده شوید که پرواز کنیم تا از کوه قاف بگذریم و آنجا آن طرف کوه او را دیدار کنیم، عده ای آماده شدند و در صدد پرواز به سر منزل سیمرغ شدند؛ اما عده زیادی از مرغان به آب و دانه سرگرم بودند، بجا ماندند در بین راه، در هر منزل عده ای عقب کشیدند و ماندند و از گردنه و عقبه نگذشتند و عده کمی به پرواز خود ادامه دادند تا تمام مراحل هزارگانه را پیمودند و از کوه قاف گذشتند، از آن طرف به دامنه کوه فرو نشستند.

از راهنما پرسیدند که: ما خسته شدیم مگر تا سرمنزل عنقا چند منزل مانده؟ ما کی به آنجا می رسیم؟ راهنما گفت: اینک که همراهان نیمراه عذرها آوردند و عقب ماندند؛ شما خود را برشمردید ببینید چندید؟ شمردند دیدند سی مرغ باقی مانده اند، راهنما گفت: پس هوشیار باشید، این شماست که از قله قاف گذشته اید. خود، سی مرغید و شاه مرغان و طیورید.

ص: ۶۸

۱- (۱) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبِهِ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ «بلد (۹۰): ۱۱-۱۸»

این سخن منطق الطیر همان منطق انبیا است.

اولاً: این مادر بلند همت «زینب» از وطن (مکه) و خانه و دیار گذشت با یاران و به سوی دیار غربت، یثرب مدینه آمد تا با پیغمبر باشد و در پرواز از پیغمبر صلی الله علیه و آله عقب نماند و نمازد. عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

ثانیاً: از اشرافیت نژادی و تبار قریش بنی هاشم گذشت تا با پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و عقب وانماند وانماند. عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

ثالثاً: از صنعت دست صنعتکار خود ثروت تهیه می کرد و به واماندگان می داد تا از عقب به پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد و عقب نماند و نمازد. عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

رابعاً: از عوائد جهاد و غنائم جهاد که برای او آوردند، هزارها بود گذشت و آن را به واماندگان داد که آنها هم عقب نمانند، تا خود نیز به پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد و عقب نماند و نمازد. عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

خامساً: دعا کرد و گفت: خدایا من دیگر زنده نمانم که این مال بیاید چون این مال فتنه است مرا از تو باز می دارد. عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

سادساً: در محراب عبادت «اَواَه» (۲) بود، آه او هفت آسمان را می شکافت یا آن که زنان آهسته نماز را می خوانند.

ص: ۶۹

۱- (۱) نمل (۲۷): ۱۶.

۲- (۲) هود (۱۱): ۷۵.

عاشقان را شد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبق شان روی او است

خامشند و نعره تکرارشان می رسد تا عرش و تخت یارشان

سابعاً: شخص خلیفه از همت والای او بر در خانه اش به سلام آمد و به تلافی آن مبالغ هنگفت که چیزی از آن باقی نمانده، مبلغی اختصاصی تقدیم کرد، آن را هم جمعاً صدقه داد تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد و عقب نماند و نماند. عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

ثامناً: و گفت من کفن خود را تهیه کرده ام و خلیفه هم برای من کفن می فرستد، یکی را صدقه بدهد تا در اثر این پروازهای مداوم که تا دم آخر بود با پیغمبر صلی الله علیه و آله پرید و با پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید تا در حوض کوثر به پیغمبر صلی الله علیه و آله و مقام رحمت عالمیان و حوض کوثر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله زودتر از همه زنان زوجات طاهرات وارد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان جمع زنان فرمود: اولین کس از شما که در حوض کوثر بر من وارد می شود آن کس است که دست او درازتر است، یعنی به خیر خلق و زینب بنت جحش اولین آنها وفات کرد.

کتاب بینوایان و یکتور هوگو عصاره اش همین جمله است که: «الزَّحْمَةُ فَوْقَ الْعَدْلِ.»

و قرآن در سوره بلد منزل آخر را گوید: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱) و عبور از همه این عقبه ها برای پرواز با پیغمبر صلی الله علیه و آله که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وانماند کار عنقا است. آیا از کس یا از کسان شنیده اید؟

گذشتن از قلّه الوند و قلّه کوه دماوند برای قوافل زنان آسان است و آسان نیست.

اما گذشتن از ثروت و صناعت برای مرحمت و خدمت به خلائق مشکل است و آسان نیست.

در میان همراهان مکه فقط صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله مهاجرین بودند، مانند مرغان پرواز کردند و از خانه و کاشانه گذشتند، اما آنها هم همه تا آخرین منزل با پیغمبر صلی الله علیه و آله نیامدند، بلکه عقب کشیدند خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب خاص بیعت «عقبه و رضوان» تا فتح مکه بودند و فتوحات اسلامی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند، اما جمع ذخائر و مالیه آنها را از عقبه سخت بازداشت، گردنه و عقبه سخت را قرآن می گوید: فَكُ رَقَبَةٍ یعنی آزاد کردن بندگان و اطعام در روز قحطی به مستمندان و مسکینان خاک نشین و یتیمان خویشاوند و توصیه به صبر و شکیبائی و توصیه به مرحمت که آخرین سرمنزل سیمرغ است و آن طرف قلّه کوه قاف است.

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ * يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

ص: ۷۱

تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أَوْلِيكُمْ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱) اما آیا از بانو ام المؤمنین زینب بنت جحش رضی الله عنها که کودکان ما حسین با او زندگانی مشترکی داشتند نشنیده اید که این عقبه ها و گردنه ها را گذشت تا از پیغمبر صلی الله علیه و آله عقب نماند، در نشیب و فراز همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله پروازهایی کرد و از عقبه هایی گذشت که از کوه قاف گذر آنها مشکل تر بود خانه نشین است و جمالش فزون از همه است و نسبش از همه اعلی است و ضعف نسائی همه زنان را به جمع و ادخار ذخیره می کشاند، اما او با صنعت یدی کار می کند و وجه آن را انفاق می کند، زندگانی شیرین کودک با این مادر مهربان بسی آموزنده است، این مادر که کودکان جوجکان خود را «پا به پا» می برد و سرگرم سخن خود می کند، کارهای او به جای سخنان او است، در سال بیست که وفات کرد میراث او در مجالس سخن از همین آثار او بود که هر کدام شاهپری برای پرواز فرزندان مدینه بود. فرزندان هوشمند مدینه را تا سرمنزله همت او پرواز می آموزد.

مرغ را پر می برد تا آشیان

پَرّ مردم همت است این را بدان

آیا شنیده اید که: هووهای زینب رضی الله عنها در مدینه بعد از وفات زینب چه شهادت ها درباره او می دادند؟ و چه اعتراف ها می کردند؟

«اما ام سلمه رضی الله عنها او را یاد کرد و بر او رحمت فرستاد و یادی کرد از رقابتی که

ص: ۷۲

بین او و عایشه بود.

سپس گفت: اما زینب پیغمبر صلی الله علیه و آله معجب به او بود، یعنی شیفته او بود، بسیار به سر وقت او می رفت، رغبت داشت که بیشتر با او باشد، او بانویی صالحه، دست به دعا بود، برای نماز برپا بود با دست های خود کار می کرد و محصول و برداشت آن را همواره بر مستمندان صدقه می داد. (۱)

اما رقابتی که ام سلمه از آن یاد کرد که بین «زینب» با «عایشه» بود، با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتمه پیدا کرد، ما به النزاع از بین رفت، پس از آن هووها دیگر حقایق را بی شائبه می گفتند، همواره او را می ستودند که برای شوهرش همسری محبوب و غمخوار و برای مؤمنان مادری مهربان و دلسوز و برای خدای خود پارسایی دست به دعا بود.

اما عایشه که رقیب سرسخت او بود شهادت در حق او می داد که: (۲)

من هرگز بانویی را ندیده ام که در دینداری و خیر بهتر از زینب (ره).

ص: ۷۳

۱- (۱) ذکرتها ام سلمه (ره) فترحمت علیها و ذکرت ما کان یكون بینها و بین عایشه ثم قالت (ره): کانت زینب لرسول الله صلی الله علیه و آله معجبه و کان یستکثر منها و کانت صالحه قوامه تعمل بیديها و تصدق بذلک کله علی المساکین. (انتهی) «الاصابه: ۱۵۴/۸»

۲- (۲) قالت عایشه و لم ار امرأه خیراً فی الدین من زینب رضی الله عنها و اتقی الله و اصدق حدیثاً و اوصل للرحم و اعظم صدقه و اشد ابتدالاً لنفسها فی العمل الذی تصدق به و تتقرب الی الله عز و جل. «السمط الثمین: ۱۱۰؛ الاستیعاب: ۱۸۵۱/۴»

و در جنبه جنب الله پرهیزکارتر از زینب.

و در سخن راستگوتر از زینب.

و در صدقات عظیم تر از زینب باشد.

او در انجام این صدقات عظیم تر از خود گذشتگی عجیبی داشت.

در کاری که می خواست صدقه بدهد و برای قربت الی الله آن کار را بسازد، از شئون خود می گذشت و به خود نمی پرداخت.

آن بانوی ارجمند در عین این که از اشراف بود از هیچ کار در راه خیر خوددار نبود، از بس خیر بود با دست خود صنعت می کرد کاری که در صنعتکاری آن را نیکو می دانست آن را به دست خود ساخته و پرداخته می کرد و عائدی همان را به مستمندان صدقه می داد، فقرا را عیال الله می دید، عیال آن خدایی که او را به همسری پیغمبر صلی الله علیه و آله مفتخر نموده و عزیز و محترم کرده و با عقد او در آسمان افتخاری به او داده که به همسران دیگرش نداده، حتی دباغی می کرد و پول آن را صدقه می داد، ملیله دوزی(۱) می کرد مهره های ریز مروارید را در نخ به رشته می کشید و می فروخت و بهای حاصله را صدقه می داد.

وقتی خبر مرگ زینب (رضی الله عنها) به عایشه رسید با آن که رقابت شدید بین ایشان بود.

عایشه گفت: زینب ام المؤمنین از دنیا رفت، نیکنام و پسندیده و پارسا و عابده و مفزع و پناهگاه یتیمان و بیوه زنان.

ص: ۷۴

۱- (۱) ملیله دوزی: نقش و نگاری که با رشته های زر و سیم در روی پارچه دوخته باشند.

سپس گفت: یک موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمع ما هووها (ضرائر) فرمود:

سریع ترین شما که زودتر از همه به من ملحق می شود آن کس است که دست او درازتر است.

«أسرعن لحاقاً بی طولکنّ یداً» (۱)

در حدیثی که امّ المؤمنین میمونه بنت الحارث روایت می کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أولکن یرد علی الحوض طولکنّ یداً» (۲)

عایشه می گوید: پس از این وعده پیغمبر صلی الله علیه و آله، ما جمع زنان و همسران هر موقع در خانه یکی از خودمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع می شدیم، دست های خود را به دیوار به سوی سقف دراز می کردیم که ببینیم کدام از ما دست او درازتر است.

برای این که از دست بفهمیم کدام زودتر به پیغمبر صلی الله علیه و آله ملحق می شویم

ص: ۷۵

۱- (۱) و سمعت عائشه تقول حین بلغها نعی زینب: ذهب حمیده متعبده مفزع الیتامی و الارامل ثم قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اسرعن لحاقاً بی طولکنّ یداً فکننا اذا اجتمعنا فی بیت احدانا بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نمد أیدینا فی الجدار نتطاول فلم تزل نفعل ذلک حتی توفیت زینب بنت جحش و لم تکن باطولنا فعرفنا حیثذ ان النبی صلی الله علیه و آله انما ازاد طول الید بالصدقه و کانت زینب امرأه صناع الیدین تدبغ و تخرز تصدق فی سبیل الله. «السمط الثمین: ۱۱۰؛ الاستیعاب: ۱۸۵۱/۴؛ الاصابه: ۱۵۴/۸»

۲- (۲) مجمع الزوائد: ۲۴۸/۹ عن میمونه زوج النبی صلی الله علیه و آله قالت: دخل علینا رسول الله و نحن جلوس فقال: اولکن یرد علی الحوض طولکنّ یداً، فجعلنا نقدر اذراعنا ایتنا طول یداً؟ فقال رسول الله: لست ذاک اعنی، انما اعنی اصنعنک یداً. (رواه الطبرانی)

می میریم تا وقتی زینب (رضی الله عنها) اول وفات کرد و دست او از دست ماها درازتر نبود، ما آن وقت معنی حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را فهمیدیم که مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله طول ید به صدقه بود.

و زینب در میان ما بانویی بود صناع الیدین، دو دست صنعتکار داشت به دست خود دباغی می کرد، با این که شخص او جنبه اشرافی داشت و مليله دوزی هم می کرد، مهره های ریز مروارید را دانه دانه در نخ به رشته می کشید و از حاصل و درآمد آنها هر چه به دست می آمد صدقه می داد.

از این حدیث استفاده می شود که برای بانوان دست صنعتکار نیکو، مستحسن است.

اینها گردنه ها و عقبه های بلند سخت راه خدا است، قرآن از آنها به نام عقبه یاد کرده و عقبه همان گردنه است.

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ... أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ * وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ * فَلَا اقْتَحَمَ الْعُقَبَةَ (۱)

یعنی آیا برای این انسان دو چشم و زبانی و دو لب قرار نداده ایم و او را به نجدین دو تپه بلند هدایت نکرده ایم؟

این انسان هنوز از گردنه نگذشته، بلکه وارد «گردنه» هم هنوز نشده تو چه می دانی که گردنه «عقبه» چیست؟ گردنه مشکل صعب العبور، بنده آزاد کردن است، اطعام غذا در روز قحطی و قحطسالی به یتیمان

ص: ۷۶

خویشاوندان و مستمندان خاک نشینان است، سپس بعلاوه از اینها آن که به مقام بالاتر برشوند، سفارش توصیه بکشند، به شکیبائی و پس از آن هم باز به مقام بلندتر از آن هم برشوند.

سفارش و توصیه بکنند به مرحمت به زبردستان.

«و الرّحمة فوق العدل.»

نشان ورود در گردنه و گذشتن از گردنه آن است که شهر و دیار آن سوی گردنه از دور، همین که رخ بنمایند و دیدار شوند دیگر ذخیره سفره ها را همانجا بر مستمندان سر راه پخش کنند. و بر یتیمان خویشاوندان و مستمندان خاک نشینان غذا بخوراند، نوع بندگی و بردگی را از گردن غلامان و کنیزان باز کنند و سپس بالاتر از آن و برتر از آن را اقدام کنند.

سفارش به شکیبایی کنند و بالاتر و برتر از آن وصیت به مرحمت کردن به زبردستان کنند که مرحمت و رحمت به زبردستان، آخرین اوج رفعت انسان بر سر قله عالم امکان و حجاب بین مقام واجب و امکان است.

زینب بنت جحش در پرواز تا این قله قاف قدرت، با پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده.

پس البته در حوض کوثر هم پیش از سایر زوجات طاهرات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می شود و حدیث امّ المؤمنین میمونه بنت الحارث هلالیه درباره زینب (رضی الله عنها) همین بود که:

طبق روایت مجمع الزوائد باز گو کرده گوید: یک موقع که ما جمع هووها باز هم نشسته بودیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و فرمود:

ص: ۷۷

اولین کس از شما که بر من در حوض (یعنی حوض کوثر) وارد می شود آنکس است که دست او درازتر است، امّ المؤمنین میمونه (رضی الله عنها) می گوید ما شروع کردیم اندازه ذراع دست های خود را اندازه گیری کنیم تا ببینیم کدام ما، دست او درازتر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مراد من نه این است، مقصود من این است که دست لطف او و صنعت و احسان او درازتر است. (طبرانی این را روایت کرده).

این توضیح آخر از پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امّ المؤمنین میمونه بنت الحارث بوده نه عایشه؛ زیرا عایشه حلّ غریب الحدیث را گوید:

بعد از مرگ زینب که در سال بیستم هجری شد، ما فهمیدیم و تفاوت دیگری هم در حدیث عایشه با این حدیث میمونه هست.

در حدیث عایشه می گوید: سریع ترین شما در لحاق به من، آن کس است که درازی ید او بیشتر باشد.

و ظاهر لحاق و لحوق همان ملحق شدن در وفات است، ولی در حدیث میمونه گوید: اولین کس که بر حوض بر من وارد شود، ورود بر حوض کوثر مقام ارجمندی است.

و متناسب با مقام رحمت است که اوج رفعت انسان و اوج پرواز انسان است و آنجا قلّه قاف قدرت است که مقام و منزلگاه سیمرغ و عنقای قاف است.

همه نمی توانند از عقبه ها تا این سرمنزل بگذرند، دیدید عایشه هووی او چگونه گفت: زنی ندیده ام خدا شناس تر از زینب، و پرهیزکارتر از

زینب و راستگوتر از زینب و وصل جوتر از زینب با خویشاوندان و در صدقات عظیم تر از زینب.

از دینداری و پرهیزکاری زینب، عایشه بسیار تحت تأثیر بود و جهت داشت.

دکتر عایشه بنت الشاطی در موسوعه آل النبی ص ۳۳۷ می گوید: زینب.

با آن خصومت و رقابت داغ سوزان که بین او با عایشه بود، باز در قضیه محنت افک (۱) عایشه، دفاع از عایشه کرد، در دفاع از عایشه از تهمت افک باز نایستاد. (۲)

عایشه این موقف خجسته را برای زینب فراموش نمی کرد و همواره ذکر می کرد و می گفت.

بیشتر سهم بزرگ این گناه «افک» و «افترا» برگردن عبدالله بن ابی بن ابی سلول بود با رجالی دیگر از خزرج، با آنچه مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش از طرفی دیگر گفتند تا گوید: و اما زینب بنت جحش با این که نزدیک و مقرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر او بود.

و هیچ زنی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله در پیشانی و کاکل و قرب منزلت با من در نزد

ص: ۷۹

۱- (۱) افک: دروغ، گناه، تهمت.

۲- (۲) کتاب موسوعه آل النبی: ۳۳۷ «قالت عایشه فاما زینب فعصمها الله تعالی بدینها فلم تقل الا خیراً و کانت عند رسول الله صلی الله علیه و آله و لم تکن امرأه من نساءه تناصینی فی المنزله عنده غیرها فاما حمنه بنت جحش فاشاعت من ذلک ما اشاعت فشققت بذلک.» «تناصینی» از ناصیه است به معنی کاکل - یعنی ناصیه آنها با هم برخورد می کرد و رقابت می نمودند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از او برابری و مبارزه نمی کرد.

ولکن او را خدا به واسطهٔ دیانتی که داشت مصون نگه داشت و جز خیر چیزی نگفت، امّا حمنه بنت جحش خواهرش برای هواداری از خواهرش با من هووئی کرد و آنچه خواست اشاعه داد و شقی شد.

جلوهٔ دینداری او برای عایشه از آن جهت خیره کننده بود که رقیبش (یعنی عایشه) در لب پرتگاه بود، رقیب برای رقیب، اگر خیری بینید پنهان می کند و چشم دیدن خیر ندارد.

و اگر شری ببیند افشا می کند و پخش می کند و اگر شری نیابد خلق می کند و می سازد (۱) و هر کلمهٔ نفی یا اثبات زینب در تهمت افک عایشه، عایشه را یا کمک می کرد یا به سقوط تهدید می کرد، کلمه تزکیه و تطهیر از رقیب (یعنی هوو) غیر منتظره بود.

در هووها شنیده شده که سوزن در گلوی طفل نوزاد هووی خو می اندازند.

و یک کلمهٔ زینب به تزکیه و تطهیر عایشه با ملاحظهٔ این جهات عدیده بسی قیمت و اهمیت داشت و در چشم عایشه بسی جلوه داشت، البته جلوه داشته و رونق بازار او بوده که همی از آن ذکر می کرده.

و از طرفی عایشه بسی حسّاس بوده و هر حسّاس شکاک است.

باید این گونه امور خارق العاده از زینب رخ بدهد و به چشم عایشه عظیم

ص: ۸۰

۱- (۱) ان يعلموا الخیر یخفوه و ان علموا شراً اذاعوا و ان لم يعلموا کذبوا. «شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۱۳/۷»

جلوه کند تا ناراحتی های او را از ازدواج شوهرش با «زینب» تسکین دهد، مبادا چیزی درباره زینب نواده عبدالمطلب گفته بود یا بگوید، یا توهم کند یا توهم کرده باشد. این جلوه ها برای جبران خطاها و جلوگیری از وهم و خطا است.

همچنین که در موقع دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه عبادت زینب بنت جحش را برای عمر بن الخطاب روشن کرد؛ زیرا این گونه مردم هوشمند مثل «عمر و عایشه» بسیار حساس هستند. و زود شک می کنند در صلح حدیبیه، شک عمر او را بسی به زحمت انداخت.

باعث شد که عمر بعدها چندین غلام آزاد کرد تا گناه او آمرزیده شود و به همین جهت که مردم حساس شکاکنند، نزول وحی در مرأی و مسمع در پشت و پنهان نبود، نزد مردم حجاز بسیار در جلوی نظر واقع می شد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله حال غیر عادی دست می داد، تا خود مردم به چشم خود بینند. و مردم شکاک آنها، شک را از خود دور کنند، برای حساسیت عایشه وحی در بستر او نازل می شد تا شک او را به یقین آرد و برای حساس بودن عمر، وحی در آن موقع که عمر حاضر بود در وحی **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)** صدای طنین وحی مثل دوی زنبور عسل در جلوی پیشانی پیغمبر صلی الله علیه و آله به گوش می آمد.

اصولاً در وحی اسلام باید دلخوش بود، که در نظر همه مردم پدیده هایی از وحی در قیافه و بشره پیغمبر صلی الله علیه و آله پدید می آمده و این امتیاز وحی اسلام است که نه مثل ده فرمان تورات، فرمان وحی آن در پشت کوه و غایت از انظار مردم

ص: ۸۱

بوده، بلکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در میان مردم بوده که آثار وحی، او را می گرفت و در قیافه پیغمبر صلی الله علیه و آله آثار و پدیده هایی محسوس و ملموس و مشهود داشت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به ملاحظه این مناسبت ها یک موقع مقام عبادت و اّواه بودن زینب بنت جحش را به عمر بن الخطاب توجه داد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله با عمر با همدیگر وارد منزل شدند و زینب در نماز بود دست ها به دعا داشت، از سوز دل دعا می کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زینب بنت جحش «اّواه» است (یعنی سوز و گدازی دارد، در دعا سوز دلی دارد، آهش بر افلاک می رسد.

با آن که نماز زن به جهر نیست، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر به قلب دارد که در جوش و فغان است.

می گویند: پیش ملوک باید دست را نگه داشت و پیش علما زبان را و پیش عرفا قلب را.

عارفان را شد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی او است

خامشند و نعره تکرارشان می رود تا عرش و تخت یارشان

مردی پرسید: یا رسول الله «اّواه» چه معنی دارد؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خاشع متضرع سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله برای معنی «اّواه» این آیه

را تلاوت کرد. (۱)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۲)

این ارشادات به موقع عمر را به موقعیت زینب و معنویت او آگاه کرد و اگر آگاه بود آگاه تر کرد و بود تا سالی که عمر دیوان و دفتر را وضع کرد.

روایت کرده اند که: عمر بن الخطاب سالی که دفتر و دیوان را در کار نهاد عطای زینب را دوازده هزار برای او فرستاد لکن زینب گفت:

بار خدایا! این مال فتنه است، سال دیگر مرا درک نکند که فتنه و دلربا است.

سپس همه آن را بین خویشاوندان و حاجتمندان دیگر تقسیم کرد، این خبر به عمر رسید. خلیفه خود به درب خانه اش آمد و ایستاد، می دانید که عمر بر در خانه قیصر هم نمی ایستاد.

و سلام فرستاد و پیغام داد که به من خبر رسیده که چگونه همه را پخش کرده ای، علیهذا من هزار درهم دیگر می فرستم که آن را برای مصرف خرج خود نگهداری و هزار را فرستاد، لکن آن بانو همه آن را هم تصدق داد و از آن درهمی را نگه نداشت.

و وقتی وفات او در رسید به سال بیستم، در وصیت خود گفت: من کفن خود را از پیش آماده کرده ام و می دانم که عمر هم کفنی برای من خواهد فرستاد، پس یکی از آن دو را صدقه بدهید.

ص: ۸۳

۱- (۱) موسوعه آل النبی: ۳۳۷؛ الاستیعاب: ۱۸۵۴/۴.

۲- (۲) هود (۱۱): ۷۵.

و سن او در روز وفاتش پنجاه و سه سال بود.

برگردیم به استفاده از آن خبر در منزل این مادر برای نوزاد ما، حسین علیه السلام.

کودکی هوشمند، کودکی دارای قوه قدسیه بین این پدربزرگ و این مادر بزرگ در منازل وحی آن حجرات آغشته از نور وحی آسمان، آری، نزول وحی آسمان با استقبال اهل زمین و عمل خیر اهل زمین در حضانت آن پدر و طهارت مادران چه ها که نیاموزد، آن پدربزرگ در حجره خلوت خانه موقعی که نماز را به قیام می خواند کودک را زیر بغل می گیرد، آیا فقط برای محبت به طفل بوده یا علاوه اطوار جد امجد را می بیند و بعلاوه از دید حرکات را به حرکت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با هم آهنگی حرکات و سکنت پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام می دهد.

اطوار نماز و اوراد و اذکار نماز را با آهنگ مؤثر نافذ پیغمبر صلی الله علیه و آله دریافت می کند و با نقش آنها انطباق یافته، نقش پذیر از آنها می شود.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به گوش نوزاد خود حمد و سوره را و همه اذکار را می کشد و او را به حرکات نماز به سمت حق متوجه می کند.

تا مغناطیس قطب نما عمل آید و فولاد آب دیده مغناطیس کهربائی شود و قوه مغناطیسی در او پدید آید که قطب را نشان دهد، خیلی عملیات در او می شود.

طبق این اصل به این مغناطیس هدایت، این عملیات تعلیمیه را، از نزدیک وارد می کند آن هم در محل خلوتخانه که آنجا صدایی دیگر مزاحم و معارض نیست، پس بالطبع نوباوه آنها بین این دو بزرگ، پدربزرگ و مادربزرگ سمت نمائی خدای بزرگ را متوجه می شود.

نماز را از طرفی از پدربزرگ بزرگوار و مادر اوّاهه و زهد و نیکوکاری را

از او و از این مادر بزرگ نیک اختر می بیند و صلّه رحم را از هر دو بزرگوار می نگرد و می شنود، کار ملک علم و تعلیم را پیغمبران معلّم شدید القوی در منازل وحی با همه آن کسان که در کانون اشعه واقعد می کند و آل محمّد در بحبوحه کانون اشعه واقعد.

طفل هوشمند با قوه قدسیه، دستگاه گیرنده زنده اش بیشتر و بالاتر از جعبه ضبط صوت و کامپیوتر می گیرد، در سراپای انسان دستگاه مخابرات است.

و اینجا از تعلیمات پیغمبر مصطفی معلّم شدید القوی قرائت نماز را می گیرد و نماز معراج مؤمن است و سخن معراج راز خدا با پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر صلی الله علیه و آله با خدا است.

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفته کافر است

و بین او که دستگاه گیرنده است با پیامبر که پیام خدا را می رساند و دستگاه فرستنده الهی است؛ بیشتر از قاب قوسین نیست.

پس تمام مشاعر و چشم و گوش و هوش او در این حرکات نماز و هماهنگی با پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدای مهیمن پر می شود؛ تا فقط و فقط هدایت محض و محض هدایت در پوست او باشد.

ز بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من تو آمد اندک اندک رفت من آهسته آهسته

آهسته آهسته مشاعر او با پیام خدا از همین دوران شیرخوارگی پر می شود.

و پیغمبر بال او شده تا به کجاها او را پرواز دهد و پای او شده تا به همه جا او را ببرد، چنان که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس از دوران فطام و از شیر گرفتن،

خدای سبحان ملکی را از اعظم ملائک که شاید همان روح القدس باشد موکل و مراقب کرده بود که با بال خود، او را به همه عوالم عالیه اخلاق عالیه پرواز دهد و با پای او وی را به همه جا ببرد. (۱)

باید عملیاتی که در قطعۀ فولاد می کنند تا مغناطیس می شود و آب دیده از

کار درمی آید، به حتم از جانب ناحیۀ قدس با رهبران هدایت بشود تا در میان امواج خروشان دریا، آنها همواره به سوی قطب برگردند و قطب را که محور جهان است، نشان دهند.

یک نوع از الکتریسیته نوع مالشی اصطکاکی است، در بیابان و هامون آفریقا پر شترمرغ از وزش بادهای دارای قوه مغناطیس می شوند و «نفخت فیه من روحی» هم با کلمۀ نفخ اشعار به دمیدن و تدریج دارد.

قدر نبات یافت چوب از اثر مصاحبت گل چه شود قرین گل گیرد رنگ و بوی او

شبه همین عملی که پیغمبر صلی الله علیه و آله امروز با این نوزاد عزیز انجام می داد با پدرش علی علیه السلام در روزگار کودکی او انجام می داد، تا او را به افق وحی نزدیک می کرد، به قدری که می شود یک پیغمبری غیر پیامبری را با وحی آموخته و آمیخته کند، پیغمبر با اهل منازل وحی چنین می کرد.

ص: ۸۶

۱- (۱) و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم. «نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲ (قاصعه)»

علی علیه السلام دومین اولین شخص آل محمّد هم، در دوران کودکی این چنین در حجر پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شد که بزرگ تر از جهان شد.

علی درّ منبع یا ينبوع صاف و سرچشمه پاک وحی

امام علیه السلام در مجمع چندین هزار نفری عرب فاتح، خطبه ای را القا فرمود و بعدها این خطبه را به نام قاصعه نامیدند، چون برای درهم شکستن تکبر عرب و کبریای نژادی عرب القا شد.

مجلس القا خطبه اش محضّر عام بوده که جز صدق در جلوی چشم و گوش و هوش مردم بی شمار هیچ مقدور نیست، چون همه خلایق در آنجا چشم و گوشند و شاید چندین ده هزار نفر در پای منبر امیرالمؤمنین هشیار اخذ سخن از ناطق بوده اند، آن روز دنیا سراسر گوش بودند که از مستحفظان آثار حدیث عهد اول را بشنوند که از مستحفظان آثار حدیث عهد اول را بشنوند.

سخن امیرالمؤمنین از عهد اول

(۱)

ص: ۸۷

۱- (۱) و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابه و القریبه و المنزله الخصیصه وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی الی فراشه و یمسنی جسده و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثم یلقمینی و ما وجد لی کذبه فی قول و لا- خطله فی فعل و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علماً و یأمرنی بالافتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سنه بحرآء فاراه و لا یراه غیری و لم یجمع بیت واحد یومئذ

ای معاشر! مسلمین شما خود موقعیت مرا با پیغمبر صلی الله علیه و آله چه از نظر قرابت و خویشاوندی نزدیک نزدیک و چه از نظر منزلت خاص مخصوص می دانید.

»

منذ کنت فطیما

«

من از روز نخست از فجر و سپیده دم اسلام حتی از دوران کودکی که نوزادی بودم و از شیر مرا گرفته بودند، در مهد تربیت او بودم و مرا اینقدر اختصاص به خود داده بود که همای عظمت او از دوران اول حتی از دوران کودکی که فطیم بودم یعنی از شیرم گرفته بودند، سایه تربیت و عنایتش را بر سرم افکنده بود و تمام مشاعر هوش و گوش مرا هشیار و متوجه خودش کرده بود تا بنیاد و پایه نهاد من از فکر با عظمت او بنا نهاده شود و غنچه وجود من با گلبن وجود اقدس او صلی الله علیه و آله پیوندی دیگر یابد و از گلبن او بشکفد علاوه بر خویشاوندی نزدیک که داشتم، مرا منزلت خاص مخصوص به خود داد که آن وقت که مرا از شیر گرفته بودند، مرا در دامن خود آورد و در کنار خویش گرفت، همواره مرا به سینه خود می چسبانید و به خود منضم و ضمیمه می کرد و حتی در فراش خوابگاه رختخواب آسایش خود، مرا زیر بال خود می گرفت که زیر بال او بزرگ شوم،

ص: ۸۸

گویی می خواست مرا به سرعت از کودکی به بزرگی خود برساند یا هوای نفس او مرا پرورش دهد و گرم کند،

»

یضمی الی صدره... و یضمی جسده

«

تن مرا با پیکر توحید خود تماس می داد که از گرمی او من گرم شوم و اگر ممکن باشد ادراکات خود را در مشاعر من بریزد تا جز جسم و فواصل جسم، فاصله دیگری بین، در روح و در فکر نباشد.

»

یضمی عرفه

«

به مشام دماغ من بوی عطر و طیب خود را می رساند تا مشام مرا از بوی عطر و طیب خود معطر سازد و بوی او را از من هم بشنوند.

شاید برای خاطر این که: از من بوی عطر پیغمبر صلی الله علیه و آله را استشمام کنند و بدانند که این دو نافع مشک یک گونه عطر و بو داشته و دارند مرا از کودکی از منبع عطر ممتاز خود بهره مند می فرمود.

و شاید هم برای خاطر این که از کودکی، من و مشام من با عطر آمیخته و معتاد گردم.

این گونه دماغ مرا با عطر خود مأنوس می داشت و تعلیم می داد که باید کودک را از روز نخست چنین با نظافت و خوشبوئی معتاد و مأنوس کرد و عادت داد؛ چه که عادت مثل طبیعت ثانویه است تا کودک از آغاز از هر گونه پلیدی و پلشتی و قاذورات متنفر باشد و از کثافات و پلیدی ها که خاصیت دوران کودکی است همواره گریزان و رمنده باشد، چنان که از کوی پلیدی ها هم گذر نکند.

وكان يمضغ الشيء ثم يلقمنيه

از غذای من چنان مراقبت می کرد که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله غذای خوراکی مرا که برای من آماده می کردند، ابتدا در دهان می جوید و امتحان می کرد تا پخته و ناپخته آن معلوم گردد، بعد دستور می داد آن غذا را لقمه به لقمه به دهان من می نهادند یا نهاده می شد.

اهتمام به تغذیه صحیح کودک برای آن است که در دستگاه گوارش کودک غذای ناپخته یا زبر و درشت و غیر قابل هضم از ابتدا وارد نشود تا دستگاه هاضمه کودک مختل گردد.

و هیضه و تخمه^(۱) رخ دهد که عصاره و جوهر غذا به طور صحیح عائد بدن نگردد، مبدا نیروی بدنی کودک از آغاز ناتوان بار آید.

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله با جویدن غذا نخست تطبیق و تطابق آن را با گلوی نازک کودک و دستگاه گوارش ناتوان آن می سنجید تا آماده هضم باشد و ضعف گوارش پیش نیاید.

این اهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به کودک عزیز مادر دو نوبه، آن روز علی علیه السلام و امروز حسین علیه السلام که کلیه جهازات بدن کودک و تمام مشاعر او و کلیه جهازات بدن کودک، تحت نظر دقیق و مراقبت مربی عظیم باشد.

ضمیمه بود با برازندگی طفل در جودت ذات و استعداد غیر متناهی و خداداد تا رشد و نمو کودک روی آن پایه قوی و پایه های قوی، نیرومند و توانا آغاز شود

ص: ۹۰

۱- (۱) هیضه و تخمه: سوء تغذیه، اسهال شدید، فساد غذا در معده.

و کودک با مشاعر تیز و تند و قوه قدسیه خود، زیر سایه لطف پیغمبر صلی الله علیه و آله نمو می کرد و نوازش می دید.

و قوای ذاتی کودک هم به طور طبیعی خود به خود در رشد و استقامت فوق العادگی بی حد داشت تا کودک به زبان آمد و به حرکات اختیاری شروع کرد، بر پا ایستاد و به راه افتاد، آن هم با پای پیغمبر و نوازش او قدم به قدم بالا آمد و بعد در رفتار خود آن قدر محکم و مستحکم قدم برمی داشت و قدم می گذاشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله مربی او در رفتار او هیچ لغزش اخلاقی در او ندید و در سخن هیچ گفتاری پوچ بی معنی نداشت، به حدی خوب امتحان پس می داد که خود می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله امین در طول مدت مجاورت و ملازمت من، هیچ سخن دروغ یا نادرستی از من نشنید، این در گفتار و اما در رفتار هم هیچ کار ناروایی از من مشاهده نکرد.

با آن که در کودک لغزش و ناروا در کردار و سنخ دروغ و سخن پوچ و تهی در گفتار در غالب وجود دارد، خاصیت دوران کودکی است که به علت عجز و ضعف طبیعی اعصاب کودک با او همراه است.

از دوران اول، من به او پیوسته بودم و او به خدا یعنی به دو لایتناهی.

و خدای علی اعلی از نخست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم از همان آغاز فطام و از شیر گرفتگی که محمّد را از شیرش گرفته بودند.

ملکی را از اعظم ملائک و بزرگ دربار الهی (روح القدس) بر او موکل کرده بوده و آن ملک بهین مهین (روح القدس) مهین و مراقب او صلی الله علیه و آله بود مانند لّه گان سلاطین و زادگان آنها به همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله یا به پا همراه او بود تا در هر

قد او را به شاهراه مکرمت ها راهنمایی بکند و می کرد.

و او را راه ببرد و می برد و او را به محاسن اخلاق عالیة عالمیان بیاراید و می آراست.

تا آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و من از نخست از کودکی که به راه افتادم.

و پا گرفتم در رفتار و گفتار تحت کنف رعایت او بودم.

او هم از دوران فطام در پناه خدا و در کنف حمایت ملک روح القدس بود. (۱)

در تمام شبان و روزان، از دوران کودکی من به دنبال او سایه آسا روان بودم و مانند فصیل (کودک از شیر گرفته) که به دنبال مادر می رود، من در پی او روان بودم.

و او هم صلی الله علیه و آله هر روز برای من پرچی از فضایل اخلاقی در برابر نشاندار برپا می داشت و برمی افراشت و مرا به جانب آن و به سمت آن مانند پرچم و دیرکسیون نظام وامی داشت و فرمان می داد تا چشم از سمت آن برندارم و به قدر چشم به هم زدنی از آن منحرف نشوم و نمی شدم هم.

حتی تا به خلوتگاه غار حرآء هم

تا آنجا که حتی به خلوتگاه حرآء هم آنجا که اندیشه هم محرم نبود.

مرا هم همراه می برد، آن مربی عظیم هر سال خود در غار حرآء اوقاتی را به سر می برد و من با او بودم، او را می دیدم و کس دیگری غیر من هیچکس او را

ص: ۹۲

یعنی حتی خدیجه نمی دید، او در آنجا جانب خدا را می دید و می نگریست و من جانب او را می دیدم و می نگریستم.

او خیره تماشای جانب قدس بود و من خیره تماشای او.

به تماشای تو می بودم و غافل بودم کز تماشای تو خلقی به تماشای منند

و آن هنگام در سراسر دنیا همه اسلام را یک خانه و یک خانه همه اسلام را جمع کرده بود.

که در آن خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و خدیجه و دو تن بودند و من سوّمین آنها بودم، آن خانه و آن خیمه و آن خانواده، همه اسلام را در برگرفته و در وجود ما به گرد هم فرا آورده داشت و ما هم کم نبودیم. محمّد صلی الله علیه و آله در میان ما بود و محمّد صلی الله علیه و آله خود امتی بلکه اممی، بلکه عالمی بود.

همیشه سرسلسله ها خود امتی هستند.

كَأَنَّهُ وَ هُوَ فَرْدٌ فِي جَلَالَتِهِ فِي عَسْكَرٍ مِنْ سَجَايَاهُ وَ فِي حَشَمٍ

لَوْ جِئْتَهُ لَرَأَيْتَ النَّاسَ فِي رَجْلِ وَ الدَّهْرَ فِي سَاعِهِ وَ الْآرِضَ فِي دَارٍ

در حقیقت خدا که با ما بود، همه اکوان و کون و مکان با ما بود.

این خانه و این خیمه بقعه ای بود که تمام زمین را بلکه اکوان و کون و مکان را در آن فضای محدودش پیچیده بود. دهر را در خود فرا می گرفتند.

و آن سه تن بر تمام امام از دریچه وحی و روزنه علم خدا مراقبت می نمودند.

علی بازدید خود را می گوید

من در آنجا در غار حراء نور نبوت را می دیدم و بوی عطر نبوت و رائحه طیبه آن را استشمام و به دماغ خود درمی یافتم. و خود را فراموش کرده بودم.

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آنچه دیده ای

و آن هنگام که وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در اولین نوبه نازل شد، از این طرف ملک وحی درآمد و از طرفی دیگر شیطان رفت، من ناله شیطان را به گوش خود شنیدم پرسیدم: یا رسول الله این چه صدا بود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ناله حسرت شیطان بود که از مأیوسی، ناله یأس کشید.

ای علی! تو می بینی آنچه من می بینم؟ و می شنوی آنچه من می شنوم؟

غیر از آن که تو پیغمبر نیستی ولکن تو وزیری و برخیری.

یعنی بر خیل نیکی و نیکوان تو سروری و به نظر مردم او را به جای پسر محمد می گرفتند.

ای پیغمبر که عالم را در کنف خود خواهد آورد، آن روز علی علیه السلام را بیست و شش سال پیش و امروز فرزند نوزادش حسین را زیر بال خود گرفته که تعالیم وحی را در ضمن نماز که معراج مؤمن است در ظروف مشاعر آنها فرو بریزد و جهت یابی معراج را به کار اندازد.

وظروف مشاعر آنها ظرفیت غیر متناهی دارد که در خود بگنجانند.

اینجا یک سؤال پیش می آید که آیا امام، خواه ابوالائمه و خواه امام

حسین علیه السلام محتاجند که دست بیرون به آنها علم بیاموزد.

مگر نه به عقیده ما شیعیان حق، علم امام علیه السلام علم لدنی است؟

جواب: محتاج بودن ممکن قابل انکار نیست.

حتی امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ چیزی که هست آنان محتاج غیر خود و ذات خود و باطن ذات خود نیستند، خدا برای ملک و ملک برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امام دست خارج نیستند، بلکه به منزله باطن ذاتند که آن ملک اعظم ملائکه الهی قرین پیغمبر است از آن زمان که فطیم بود و از شیر گرفته شد، کاری را با پیغمبر می کند که اشعه با غنچه گل می کند، بوی عطر به آن می دهد. رنگ سحرآمیز در آن پدید می آورد، پیغمبر هم با امامان همان می کند؛ اشعه تعلیم ملک الهی که از سمای غیب ذات و باطن ذات می آید همان کار را با ملائکه و ملائکه را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر صلی الله علیه و آله با امام، همان کار را می کند که اشعه خورشید با غنچه گل می کند.

اشعه نیز در گل هم هر چه می کند عمل در باطن ذات می کند که خود غنچه و گل را رنگین و عطرافشان می نماید، تا به حدی که ظاهربینان این حسن و زیبایی و محاسن را رنگ آمیزی از گلبن و شاخه و غنچه می بینند؛ گمان می کنند غنچه خود رنگین است و کاری به اشعه خورشید ندارد با آن که چنین نیست، اطوار غنچه و رنگ گلبرگ ها همه از پرتو اشعه است و اشعه خارج از آن است و خارج نیست رنگی که غنچه ها از اشعه می گیرند، فرق دارد با رنگی که از «حنا» یا کاغذ رنگین بر برگ های گل بزنند که آن خارج است، و این داخل.

کار اشعه علم ملائکه وحی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و کار روح القدس با مریم، شبیه

کار خدا و فعالیت قیومی او با اشیاء است که هم داخل است و هم خارج.

ذات باری معیت او با اشیاء، معیت قیومیت است. نه معیت هو هویت

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (۱)

اما آن اشعه تعلیم مثل اشعه وجود و ایجاد معیت او با اشیاء، معیت هویت است، با هر کسی چنان می نماید که خود او است و از خود او است با آن که چنین نیست، از خود او است و از خود او نیست، از داخل ذات او است و از خارج نیست، خارج بودن و داخل بودن اشعه و این تعالیم حیرت آور است.

عالم همه انوار خدا هست و خدا نیست چون نور ز خورشید جدا هست و جدا نیست

پس اگر کسی بگوید: علم و تعالیم پیغمبر و امام از خدا نیست و از خودشان است، بی لطف خدای بی چون حتم اشتباه کرده.

البته از خارج به معنای محیط بر داخل و خارج است، نه از استاد بشری و این اشعه تعالیم الهیه از ذات اقدس الهی به ملک روح القدس متصل است و از او به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید و از پیغمبر در امام می آید. همه از باطن ذاتند که معیت قیومیت بر همه دارد، و اگر اشعاع (۲) از طرف او نباشد ملائکه و پیامبران و امامان هم علم ندارند، ولی البته از جانب او هرگز قطع فیض نمی شود، بلکه او عطا می کند تا اینها نشاط می یابند، او نور بصر و شعاع بصیرت می دهد تا اینها

ص: ۹۶

۱- (۱) زخرف (۴۳): ۸۴.

۲- (۲) اشعاع: پرتو افکنی، پراکنده ساختن.

هوشیار می شوند.

بلی، این مسأله قابل بحث است که آیا آنان باید طلب کنند تا عطا بشود یا عطای اولیه باید از جانب بالا بشود تا در آنها اشتیاق طلب بروز کند و بطلبند.

در این مسئله هم حق این است که اشعه از بالا بر چشم فرود می آید تا چشم باز می شود و به روی حسن ازل می نگرد و شوق طلب در آنان پدیدار و بیدار می شود.

و معنی علم لدنی این نیست که امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله از ملائکه نمی گیرند یا ملائکه از خدا نمی گیرند و مثل ذات باری تعالی از ذات خود وجود دارند و علم و تعلیم خود را مستغنی از خدا هستند. حاشا! حاشا! که کس این را تصور کند که کفر است و غلو است، بلکه دمام در باطن و ظاهر در علم و در جسم همه را مداوم و متصل از ناحیه خدا می گیرند و خدا برای آنها به منزله چشم آنها و پای آنها و روح آنها و رأی آنها است، چون عطای وجود آنها از ناحیه او عطا می شود و اگر پای او نباشد، کس پای ندارد که به کوی او برود.

هیچ کسی به خویشتن ره نبرد به سوی او بلکه به پای او رود هر که رود به کوی او

پرتو مهر روی او تا نشود دلیل جان جان نکند عزیمت دیدن مهر روی او

دل کششی نمی کند هیچ مرا به سوی او تا کششی نمی رود سوی دلم ز سوی او

و پیامبر حشمت و عظمتش در منازل وحی با اهل آن منازل به خدا هدایت

می کند و به شعبه شعب های حشمت و عظمت خدا را راه می برد و مواظب و مراقب دل های آنها است که آنها را رو به آن سوی همایون کند.

بسکه نشست در برم با دل خو پذیر من دل بگرفت جملگی عادت و خلق و خوی او

قدر نبات یافت چوب از اثر مصاحبت گل چو شود قرین گل گیرد رنگ و بوی او

طفلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بغل یا زیر بغل گرفته و با او نماز می خواند، دارای قوای طبیعی بی شمار و قوای ارادی بی حدی است که همه در این صف بندی نمازش، جهت یابی را در می یابند مانند مغناطیس که کشتی سنگین وزن را در دل ظلمات رهبری می کند و کشتی با فشار موج های سنگین به هر پهلو منحرف می شود، ولی آن مغناطیس باز رو به قطب می کند و زاویه مسیر را تعیین می کند.

و اما این که فطام و شیر گرفتن را برای ملک اعظم ملائکه آورده، از این نظر است که در ایام رضاع و شیر از مراقبت مادر بر سر گهواره طفل چهار حسّ در طفل بیدار می شود که چهار ملکند و طفل یا آنها به محیط سپرده می شود که محیط با او بازی می کند و در این مرحله دوم نیاز به مراقبت آن قرین موافق یعنی ملائکه عظیم دارد. چون قوا مثل غنچه گل یکی پس از دیگری می شکفتند و هر کدام باید در موقع شکفتن، رنگ جهت یابی را داشته باشد که در دایره خود عمل کنند، اما رو به سمت قطبی که محور امور جهان و کون و مکان است.

آیا اینهمه بارهای سنگین الکتریکی بر بدن ضعیف نوزاد وارد می شود؟

مولود عزیز هفدهم ربیع المولود که در شرق و غرب، ما مسلمین را غرق

سرور و جشن نموده، همین نوزاد عبدالمطلب و آمنه معظم، همین محمّد عظیم صلی الله علیه و آله که خود اعظم مواهب آسمانی است.

در خانه معمولی گلی یا سنگی به دنیا آمد آن خانه بیضا نورافشان شد، کانون نور جهان شد، همین شاهد و گواه است که یک فرد بشر نوزاد با بدن محدود و حجم صغیر و وزن اندک، دارای سلسله قوای خیر غیر محدودی است.

آمنه مادر معظم او که عید مادر، را ایران به افتخار او و نوزاد او جشن می گیرد و برای اولین بار است که شعبه ای از بنگاه حمایت مادران دعوت کرده تا عید جشن مادر را به نام او و نوزاد او محمّد بگیرد.

همین آمنه مادری است که او به جهان این فرزند را و این قوای غیر محدود را داده و خود نمی دانست که مادر پیغمبر است.

در آن روز این عظمت غیر محدود را کجا باور می کرد؟ کجا می دانست که در گریبان مولود عزیزش، نوزادش، این همه عظمت نهفته است؟

او نمی دانست و حق داشت که نداند؛ زیرا دنیای پر از فلاسفه و اجتماعيون هم هنوز نتوانسته بدانند و ندانسته و نخواهند دانست که چقدر قوا و چقدر عظمت در نهاد و نهان این طفل نهفته است.

مگر نه تحریکاتی که او به دنیا و مردم دنیا و به عقول بشر در شرق و غرب داده هنوز دنباله اش تمام نشده است، تا بتوان محدودش کرد و تحت ضبطش در آورد، مگر عظمت او به قدری است که دنیا بتواند آن را بداند.

طفلی به دنیا آمد و خانه ای نورافشان شد. (۱)

ولی کجا تصور می شد که کاخ اقتدار ایوان مدائن از آن در شرق بلرزد.

و قصرهای پایتخت های شام مانند (بُصری) منور گردد.

کجا از دست های کوچک آن طفل نوزاد، آن جسم خرد و کوچک، دستی دیده شد که همه بت ها را در بتخانه ها همان ساعت یا بعد به زمین بیفکند؟

کجا در آن قنடاق مختصر محدود، آن همه ارهاص (۲) و معجزات بی شمار دیده می شد؟

کجا دانشگاه قرآنش که یک جهان دانشگاه علوم است در آن، غنچه لب های گلغام و گلگون خوانده می شد؟

باری جهان انسان شد و انسان جهانی نکوتر زین بیان نبود بیانی

سخن کوتاه، خلاصه آن که کجا وزن کردن جسم طفل با کیلو یا میزان و ترازوی دیگر، منویات او را هم تحت ضبط درمی آورد.

ترازوی این بنگاه خیریه حمایت مادران را من دیده ام که کودکان نوزاد را نوبه به نوبه وزن می کنند، ولی باید اعتراف کرد که جالسان این محفل محترم قابل وزن بدنی هستند، اما قابل وزن فکری نیستند.

یک ارشمیدس که وزن تنش به مقیاس عظیمی نیست، فکرش به اندازه ای

ص: ۱۰۰

۱- (۱) نقل از کتاب مادر تألیف دیگر مؤلف.

۲- (۲) ارهاص: معدن خیر، بنیان خیر و برکت.

است که می گوید: اگر نقطه اتکایی می داشتیم، اهرمی زیر کره زمین می نهادم و با یک تپا کره زمین را مثل گوی از جا می پراندم.

پس از این مقدمات، معلوم هوشمندان است که زیر بغل گرفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله از حسین عزیز در موقع قیام نماز، و فرو نهادن او در موقع رکوع و سجود، امری سرسری نبوده و نیست.

و برای محض محبت مفرط به طفل هم نیست که طاقت بی تابی او یا جدایی او را در آناتی چند که نماز می گزارده، نداشته یا مبادا طفل بی تابی کند.

بلکه بعلاوه از محبت و نوازش و ورزش عقلی و آماده کردن هوش طفل هوشمندی است برای معراج و ضبط سمت و انضباط جهت یابی به سوی حق مطلق و قطب وجود که محور همه ارکان و کائنات کون و مکان است در همه حال.

کاری با او می کند که اشعه خورشید با غنچه گل در گلبن و گلبرگ های رنگین و کاسبرگ و پلن گل و گرزهای بذرافشان آن می کند، قسمتی را رنگ می دهد و قسمتی را عطر و قسمتی را قدرت و قوه تولید و هزارها دانه های ریز ریز را در آن هزاران خاصیت می دهد.

و غنچه وجود طفل بیش از گلبن در شاخساران شاخ و برگ دارد، بلکه قوای بی حدی در غنچه وجود طفل انسان نهفته است که باید به تدریج بشکفد.

قوای مولود بشر بی حد و بی شمار است.

طبیعی قوه تو ده هزار است ارادی برتر از حصر و شمار است

و همه این قوای (ده هزار طبیعی) و بیش از ده هزار ارادی، باید با جهت یابی تربیت شوند.

برای سمت آن خیر مطلق و قطبی که محور وجود کون و مکان است خاضع باشند رو به سمت او سرفرود آرند.

و از غیر سمت او گریزان باشند مثل عقربه مغناطیس که از سمت های دیگر گریزان است و برای سمت هدف قطبی که در دو طرف محور وجود است، خاضع است و سرفرود می آورد.

عقربه مغناطیس که در منطقه خط استوای کره زمین افقی می ایستد، هر چه رو به قطب شمال یا به قطب جنوب پیش برود سر را به سوی قطب خم می کند و سرفرود می آورد تا در منتهای نقطه شمال یا جنوب همین که به خود قطب جنوب و شمال می رسد، به کلی سر می نهد، سرفرود می آورد به حال عمود بر افق می ایستد.

حسین فرزند نوزاد، از حجر تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و این پدر بزرگوار که نسبت به هر چه غیر حق است می گوید: نه، و نسبت به هر چه حق است سرفرود می آورد و می گوید: آری.

و آن زینب بنت جحش، آن مادر بزرگ که مثل عمر بن الخطاب خلیفه بر در خانه اش در آستانه در می ایستد به احترام آن مادر بزرگ، تا سلام او را به مادر والا برسانند.

همین آستانه که عمر که بر در آستانه قیصر هم در آن موقع نمی ایستاد، مثل چاکر بر در ایستاده.

این مادر والامقام در راه خدا و برای رضای خدا و برای کمک دادن به بینوایان، تقرب به خدا به کلی از خود می گذشت، حتی دباغی می کرد و ملیله

دوزی می کرد و کمک می داد، به خود نمی پرداخت.

تاقیمت و بها به دست آورد و کمک بدهد، این مادران به فرزندان اسلام عموماً درس عزّت و شرف را (در مقابل زورگویی متکبر) و تواضع و از خود گذشتگی را (در مقام تقرب و قرب الی الله) توأم با هم می آموزند، نهایت آن که هر فرزندی هوشمندتر است، البته بهتر و بیشتر می گیرد.

این مادران والامقام در مغز فرزندان همت بلند می نهند که ذلیلاً نه تسلیم بلا شرط دعی عبیدالله زیاد، فرزند خوانده زیاد که او هم فرزند خوانده ابوسفیان بود نشود.

آنجا که حسین می گوید: نه و باز هم نه، سی هزار لشگر به سرش ریخته، دورش را احاطه کرده، حیات او را تهدید می کند که بلکه منحرف از سمت شود؛ حسین می گوید: نه و به این مادران می بالد.

و آنجا که رو به سمت حق باشد می گوید: آری، اگر چه تنم در قبرستان نوایس (۱) قبرستان مجوس بیفتد.

و پیکرم را گرگ های هامون پاره پاره کنند خواهید شنید که در میدان کربلا که:

اولتیماتوم جنگ را داد، به ندای بلند ندا در داد که ای اهل عالم! بدانید که دعی پسر دعی برای ما پا به زمین فشرده بین یکی از دو کار؟

یا شمشیر از نیام کشیدن و شرف یا تن به ذلت دادن و بیعت و تسلیم بلا شرط

ص: ۱۰۳

۱- (۱) نوایس: عیسویان، پیروان مسیح.

و هیئات از ما، ذلت خدا برای ما نمی پسندد و رسول او هم نه و نه دامن های طیب و طاهر مادرانی که ما را پروریده و شیر داده هرگز! نه و نفوس آزادگان ستم ناپذیر هم نه، و دماغ سرافرازان جهان هم نه، هیچ کدام نمی پذیرند که ما طاعت ناکسان را بر قتلگاه آزادگان برگزینیم.

طاعت ناکسان چه حسنی دارد که آن را برگزینیم و قتلگاه آزادگان چه افتخاری که ندارد تا آن را وانهمیم.

شنیدید که در میدان کربلا به این مادران می بالد و افتخار می کند و تن زیر بار بیعت با ذلت نمی دهد، تذکری از تربیت خود در دامن پاک این مادران می دهد، یکی از آن دامن های طیب و طاهر که ابای از ذلت دارد، همین مادرش زینب بنت جحش حفید عبدالمطلب است.

در صورتی که در موقع حرکت از مکه و حجاز به سوی عراق، همین حسین فرزند ارشد اسلام می گفت: وصله های تنم را می بینم که گرگ های گرسنه مردم عراق بین نوایس و کربلا پاره پاره می کنند و از هم می دراند. (۱)

عارش از این نمی آمد که تنش در راه خدا در نوایس قبرستان مجوس افتاده باشد.

ص: ۱۰۴

۱- (۱) از خطبه امام علیه السلام در موقع حرکت از مکه: کانی بأوصالی ینقطعها عسلان الفلوات بین النوایس و کربلا فیملان منی اکر اشأ جوفاً و اجر به سغباً، لا محیص عن یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه. «بحار الأنوار: ۳۶۸/۴۴، باب ۳۷؛ کشف الغمه: ۲۹/۲»

و گرگ های گرسنه اعضای او را تیکه تیکه و پاره پاره بکند.

ولی سر زیر بار حاکم زورگوی عراق فرود نمی آورد.

حال عقربه مغناطیس همین است که به هر فشار دیگر می گوید: نه، و در قطب می گوید: آری، و وقتی او را به این طرف و آن طرف بکشند، باز همین که رها کنند فوری به سوی هدف قطب به سرعت برمی گردد، اما از قطب به اختیار خود بر نمی گردد.

این امر اسراری است که پیغمبر در رکوع و سجود، طفل را به زمین می نهاد و در حال قیام او را زیر بغل با خود داشت تا نماز می گزارد، خواه معنی آن بالقصد الاولی مقصود بوده یا بالقصد الثانوی و لا بالاراده بوده.

جدّ والا گهرش این چنین او را در راه خدا و برای راه خدا مغناطیسی می کرد.

هر سر موی با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجا است؟

و این مادرش زینب بنت جحش برای راه خدا از موقعیت شخص شخیص و نفس نفیس و شخصیت شریف خود هم می گذشت، چنان که از وطن و خانه و دیار و کاشانه هم در راه هجرت در راه خدا گذشت، در اثر هجرت خانه های آل جحش کلیدشان به بام افتاد، دیگر احدی در آنها نبود که درب آنها را ببندد یا بگشاید، بادها درها را به هم می زد و عرصه هایی «یباب»^(۱) یعنی تهی از اهل افتاده بود.

ص: ۱۰۵

زینب و دو خواهرش «حمنه و ام حبیب» با سه برادرش عبدالله جحش و عبدالرحمن و ابو احمد، همه دیار وطن را رها کرده هجرت کردند از وطن و دیار مألوف گذشتند، اما گذشت از شخصیت شخص شخیص و نفس نفیس خود در این راه یعنی راه اطاعت فرمان خدا گذرگاه سختی بود از گردنه های دنیا سخت تر بود، گذشت از شخصیت خانوادگی بر آنها مشکل تر و سخت تر از گذشت از خانه و وطن بود، اما هر چه بود خواه سخت و خواه آسان، از هر دو گذشتند.

گذشت از نفس نفیس در راه خدا

زینب نوادهٔ عبدالمطلب خود می گوید: خواستگاران از اشراف و اعیان قریش برای من آمدند، من برای مشورت در انتخاب آنان خواهرم «حمنه» را فرستادم پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله، لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن نام آنان فرمود: یا دیگری که قرآن را به او بیاموزد و مسائل دین را به او تعلیم دهد؟

حمنه پرسید: آن کیست؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زید بن حارثه.

خواهرم حمنه غضب کرد و گفت: آیا دختر عمه خود را به مولایت تزویج می کنی؟

این خبر را به خواهر برد، زینب گوید: همین که مرا اعلام کرد من سخت تر از او غضب کردم و کلامی شدیدتر از وی گفتم:

و همچنین برادرش عبدالله بن جحش هم غضب کرد، مادرشان «امیمه» دختر عبدالمطلب است که خواهر حمزه و ابوطالب خواهد بود.

عبدالله بن جحش از سابقین در اسلام است، در ابتدای دعوت اسلام پیش از

ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و جوانان در پنهانگاه خانه ارقم بن ارقم در سنین بیست و پنج سالگی اسلام آورد و بعد به واسطه فشار قریش، با مسلمین دیگر به حبشه هجرت کرد و اندکی ماند و به مکه بازگشت، در مکه بود تا از مکه با همه اهل خود و خواهران و برادران خود که اسلام آورده بودند هجرت به مدینه کردند.^(۱)

عبدالله بن جحش از امرای اسلام است، جنگ اول با قریش را در نخله که عمرو بن حضرمی از قریش کشته شد، تحت فرماندهی این عبدالله بود، عبدالله بن جحش هم طراز با حمزه سید الشهداء و پسر خواهر او است، در جنگ احد شهید شد و با حمزه سید الشهداء خالوی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را در یک قبر دفن کرد.

عبدالله بن جحش با برادرانش عبدالرحمن و ابواحمد ضریر، و خواهرانش زینب بنت جحش با ام حبیب و حمنه از مکه رفتند، احدی در خاندان آنها نماند که درهای خانه را ببندد یا بگشاید تا بادهای می وزید و درها را به هم می زد و می لرزاند تا یک موقع عتبه بن ربیعہ پدر هند زوجه ابوسفیان بر آن محله گذر کرد و این منظره غریب و این وضع اسفبار را دید که خانه تهی از اهل است و درها را بادهای می لرزاند و به هم می زند و ساکنی در آنها نیست، به قول معروف کلید آنها به پشت بام افتاده، این شعر را خواند:

ص: ۱۰۷

۱- (۱) هاجر عبدالله بن جحش و هاجر معه من اسلم من اهله و لم یبق فی دارهم احد فاغلقت و قد نظر الیها عتبه بن ربیعہ تخفق ابوابها. یابا لیس فیها ساکن. «اسد الغابه: ۱۳۳/۵ (تلخیص)؛ السیره النبویه: ۳۲۳/۲»

و کل دار و إن طالت سلامتھا(۱) يوماً ستدرکھا النکباء و الحرب

هر خانه ای هر چند دوره هائی طولانی به سلامت بر او بگذرد روزی ویرانی را خواهد دید و سوز و فغان خواهد داشت.

داماد عتبه، ابوسفیان بن حرب ناجوانمردی کرد و به آنها دست اندازی کرد و آنها را در مکه به عمر بن علقمه فروخت و خبر آنها بر عبدالله بن جحش در مدینه سخت آمد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دلداری داد و فرمود:

آیا تو خرسند نیستی که خدا خانه ای بهتر از آن در بهشت به تو می دهد؟

عبدالله گفت: بلی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس آن خانه برای تو است.

عبدالله از خانه گذشت و همچنین زینب خواهرش از وطن و خانه و کاشانه گذشت، اما از شخصیت اشرافی نمی توانند به آسانی بگذرند و تن دهند به ازدواج با «زید» مولی که از طبقه اشراف نیست.

تا این حد تسلیم ایمان به خدا بودند که خانه و دیار و وطن را رها کرده به دیار غربت آمدند، اما ازدواج با غیر اشراف را، نه. حتی اگر زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و همه علم قرآن، کتاب خدا و سنت پیغمبر را تعلیم کند.

گرچه خانه را تلافی کردند بدین قرار که عبدالله بن جحش اولین امیر و

ص: ۱۰۸

۱- (۱) فقال شعرا. و کل دار... و البيت لابی داود الایادی و الیباب القفر و النکباء من النکبه و الحوب التفجع. «اسد الغابه:

۱۳۳/۵»

فرماندهی بود که در اسلام برای او پرچم بسته شد و با قریش جنگ کرد.

سعد ابی وقاص که به منزله ناپلئون اسلام است، در قشون عبدالله بوده روایت کرده گوید که: پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را برای قشونی برانگیخت و فرمود: به فرماندهی شما من مردی را برمی انگیزم که برگرسنگی و تشنگی (جوع و عطش) شکیباتر از شما است، یعنی نازپرورده نیست، سرد و گرم روزگار چشیده است.

هجرت تا دیار دیگر آدمی را کارآمد می کند.

پس برای فرماندهی، عبدالله بن جحش را پرچم داد، وی اولین امیر و فرماندهی است در اسلام که کشتار از قریش مکه کرد. (۱)

این دسته قشون مأموریت داشت که تا به اطراف مکه پیش برود، کاروانی که از طائف از قریش حمل مال التجاره می کند، برگردد یا خبر بگیرد.

قریش از روز حمله و هجوم به مسلمین در مکه، اعلان جنگ را داده و راه برای انتقام اموال و خانه هایی که در مکه از مسلمانان به جا مانده و قریش آنها را تصرف کرده، باز است.

این دسته قشون تا نخله نزدیک طائف پیش رفت، مترصد کاروان قریش بودند که از طائف به مکه، مال التجاره پوست و آجیل می برد.

عبدالله بن جحش با قشون خود در نخله فرود آمدند و کاروان قریش بر آنها گذر کرد، روز آخر رجب بود که ماه حرام است به سال دوم هجری.

عمرو بن حضرمی با رجالی دیگر از قریش سرپرست کاروان بودند، عبدالله بن

ص: ۱۰۹

۱- (۱) اما فرماندهان دیگر با دسته های خود که پیش از دسته او بودند درگیر با دشمن نشدند.

جحصص با سران سپاه خود مشورت کردند که اگر امروز بگذرد. کاروان وارد شهر مکه می شود و کار از کار می گذرد، و اگر امروز اقدام به جنگ کنند سودمند است، ولی ماه رجب، ماه حرام است. بالاخره پردلی کردند بر آنها حمله بردند بعضی را کشتند و برخی دیگر را اسیر گرفتند؛ عمرو بن حضرمی کشته شد، اسیران را با غنایم به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه سوق دادند همین که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من امر ندادم به قتال در ماه های حرام و غنایم را تحویل نگرفت. نگرفت که شاید حرام باشد.

حضرات پریشان و پشیمان شدند و گمان کردند که از این گناه هلاک شده اند.

و قریش هم گفتند: محمد و اصحاب او، ماه های حرام را حرمت نشناختند و در آن خونریزی کردند و اموال را بر گرفتند.

قریش اما کار خود را نادیده گرفتند که خود حرمت حرم امن مکه و مسجد الحرام را ابتدا نادیده گرفتند و اهل آن را اخراج از وطن کردند و این تجزی مولود تجزی آنها در اول امر شد و حکم این است که: کسی که در حرم جرم و جنایت کند، رعایت جانب حرمت درباره او نمی شود، بلکه در حرم بر او حد جاری می شود، چون خود برای حرم حرمتی رعایت نکرده تا آیه ۲۱۷ سوره بقره نازل شد.

آیه ۲۱۷: این مسأله را از تو سؤال می کنند از ماه حرام و قتال در آن، بگو: قتال در آن کبیره است و بازداشتن از راه خدا است و کفر به او و به مسجد الحرام است و لکن اخراج اهل آن از آن نزد خدا مهم تر است و کبیره بزرگ تر

است، که آن را شما کردید. (۱)

عبدالله جحش و اصحاب، به نزول این قرآن درباره آنان شاد شدند و آن اندوه از آنان زایل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در غنایم تصرف فرمود.

اخراج آنان از خانه و کاشانه و ویران گذاشتن آن خانمان و سپس تصاحب آن و فروختن آن که خطّ مرگ و فنا بر صاحبان آن است، در خاطر آزادمردان جهان اثر سوء و رنجش خاطر نگفتنی دارد.

عبدالله در ردّ بر قریش به زبان شعر جواب گفت و شعر در عرب به منزله اعلامیه امروز است:

۱ - شما قتل در ماه حرام را کبیره می شمردید، با آن که اعظم از آن - اگر راشدی رشد را بیند.

۲ - جلوگیری شما از قرآنی است که محمّد می گوید:

و کفر به آن است با آن که خدا بیننده و شنونده است.

۳ - اعظم از آن، آن است که اهل مسجد را از خانه خدا اخراج کنند، که دیگر برای خدا در خانه اش ساجد دیده نشود.

۴ - پس ما هم، هر چند ما را سرزنش بکنید (به کشتن در آن) و اراجیف هایی را ستمگران حسود بر اسلام بپراکنند.

۵ - ما از ابن الحضر می سرنیزه های خود را در نخله از خون سیراب کردیم،

ص: ۱۱۱

۱- (۱) يَسْتَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلٌ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسِيحُ الْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ «بقره (۲): ۲۱۷»

آن هنگام که واقد(۱) آتش جنگ را برافروخت.

و عثمان بن عبدالله بین ما بود که با تسمه چرمی که خون بند نمی آمد در منازعه بودند.

و در اثر قتال عمرو بن الحضرمی دو ماه بعد در هفدهم ماه صیام سال

دوم جنگ «بدر» رخ داد.

سپاه مکه هزار نفر در چاه های بدر با سپاه پیغمبر صلی الله علیه و آله سیصد و سیزده نفر در بدر مصاف دادند، وقتی سران قریش مثل عتبه بن ربیعہ پیام پیغمبر صلی الله علیه و آله را پسندید که شما مردم قریش بروید و کار ما را با گرگان عرب به خود وابگذارید، اگر من پیروز شوم پیروزی شما هم هست و اگر من شکست بخورم شما دستتان آلوده نیست.

ابوجهل برادران عمرو بن الحضرمی را تحریک کرد تا به انتقام خون برادرشان جنگ را خواستار شدند. در اثر، آتش جنگ را برافروختند گر چه خود در آتش آن سوختند، هفتاد کشته دادند و هفتاد اسیر از آنها کت بسته به مدینه آورده شد و در اثر این جنگ خونین «بدر» سال دیگر در شوال جنگ خونین «احد» را بر پا کردند و عبدالله بن جحش مانند خالوی رشیدش حمزه استقامت کرده و نگریختند مثل عدّه دیگر که گریختند، عبدالله بن جحش با شمشیر خود جنگید تا از همراهان بریده شد و در این غزوه به مقام شهادت فائز شد، در سنین چهل و چند سال کشته شد و در قبر حمزه سید الشهداء با خالوی

ص: ۱۱۲

۱- (۱) واقد بن عبدالله که از همراهان عبدالله جحش بودند وی را کشته بود. «الاستیعاب: ۱۵۵۰/۴»

رشیدش آرمید، پسر عبدالمطلب و پسر دختر عبدالمطلب، پسر خواهر ابوطالب با هم دفن شدند.

این عبدالله که در مدینه اولین فرمانده و اولین امیر اسلام است و دارای روح اشرافی و نظامی است تن در نمی دهد که دوشیزه اشرافی قرشیه مثل خواهرش زینب با یک تن مولی از موالی زفاف شود، وی از طرف مادر دختر امیمه بنت عبدالمطلب و خواهر ابوطالب و حمزه است، امیمه عمه رسول خدا است.

و از طرف پدری عبدالله بن جحش بن رباب اسدی از اسد بن خزیمه بن مدرکه است که در جدّ خود خزیمه با پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی است و حلیف با پسران عبد شمس بن عبد مناف است. (۱)

عبدالله بن جحش که پسر خواهر ابوطالب است، حلیف یا بنی عبدالشمس است که غرور قریشیت در او باید او را به طرف بنی امیه بکشاند و از ملاحظه حلیف بودن با آنها عارش می آمد که در نظر آنها خوار شود و سرزنش بشنود که اسلام به کس افتخار نمی دهد، بلکه افتخار هم شأنی با خلفاء و هم پیمانان را هم از دست می دهد، اگر تن به این ازدواج بدهند در میان بنی عبد شمس سرکوفت خواهند دید که از ما بریدید و به محمد پیوستید، محمد شما را و شرف شما را لگدکوب کرد، شما را با غلامان و موالی خودش شوهر داد و این که زینب در آن میان گفته بود:

من هرگز با او ازدواج نمی کنم من که سیده آل عبد شمس ام.

ص: ۱۱۳

۱- (۱) شباب قریش، عبدالمتمعال الصعیدی: ۱۲۷. اشعار در کتاب شباب قریش ضبط است.

ذکر آل عبد شمس را از آن جهت می کرده که حلیف و هم پیمان با بنی عبد شمس بوده اند و سر سرفرازی با آنان داشت، عبد شمس از عبد مناف بزرگ تر بود، پسر بزرگ، قصی بن کلاب بود و رقابت با دختران آن قبیله و سر و همسر او را بعدها سرکوفت خواهند زد، به خصوص با طموح (۱) روح اشرافی توقع همسری با پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خیال خود می پرورید.

و وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست او را برای زید بن حارثه خواستگاری کند، به صورتی پیشنهاد فرمود که آن «بانو» تصور کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خودش خواستگاری می کند که می گوید: یا با کسی که قرآن را و تعلیمات دین را به او بیاموزد.

و وقتی فهمید که زید بن حارثه مقصود است، سخت ابا کرد و انکار نمود و گفت:

من دختر عمه تو هستم، من آن نیستم که این کار را بکنم.

و همچنین برادرش عبدالله بن جحش چنین گفت:

موسوعه آل النبی دکتر «س» بنت الشاطی ص ۳۲۵ می گوید: همین که زید بن حارثه به سنین ازدواج رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او زینب را که زیب و زینت هاشمیات و دختر عمه اش امیمه بنت عبدالمطلب بود نام برد، زینب این را سخت ناگوار و مکروه خاطر داشت، و برادرش عبدالله بن جحش اسدی نیز ابا کرد که دوشیزه اشراف زاده و قریشیه به زفاف مولی از موالی درآید، هر دو به رسول

ص: ۱۱۴

۱- (۱) طموح: بلند همت، بزرگواری.

خدا صلی الله علیه و آله قرع (۱) کردند که این گونه عار و ننگ را به آنها روا ندارد، چون دختران اشراف چنان نبوده که به ازدواج موالی در آیند، هر چند مولی آزاد شده باشد و زینب در میان گفته های خود، آن روز گفته بود:

من هرگز با او ازدواج نمی کنم، من که سیده همه آل عبد شمس ام. (۲)

بنت الشاطی می گوید: این زینب بنت جحش است که به جمال خود مغرور و به نسب خود، سخت اعتزاز و افتخار دارد و می بالد.

دخترکی در هر دو جهت خود را در قله افتخار می دید، دخترکی جوان در دو قبیله ممتاز هاشمی نژاد، زیبا طلعت، نواده عبدالمطلب سید بطحاء دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایات او را توصیف کرده اند.

که سفید و فربه و از تمام زنان قریش اندامش کامل تر یعنی موزون تر و زیباتر بود، خودش به این جمال می بالید، چنان که به نسب بلندش نیز می بالید و فوق اینها از کلمه ای که شنیده شد که می گوید من که سیده آل ابنای عبد شمس ام دو چیز فهمیده می شود؛ هم غرور به جمال و هم رقابت سرو همسر بین همسالان از آل عبد شمس که حلیف هم بوده اند.

با نظر رقابتی که بین آن رقبا با دین جدید و آیین تازه اسلام به وجود آمده بود، برای خود قابل تحمل نمی دید که در دین جدیدش از دختران قبیله بنی عبد

ص: ۱۱۵

۱- (۱) قرع: تندی، دویدن با سرعت.

۲- (۲) قالت: لا اتزوجه ابداً و انا سیده ابناء عبد شمس «موسوعه آل النبی» تألیف دکتر عایشه بنت الشاطیء - به نقل از السمط الثمین ۱۱۲.

شمس که حلیف هستند عقب بماند و سرکوفت بشنود، مبادا دختران بنی امیه بگویند سرشکستگی جدیدش از دین جدیدش آمد و این برای او غیر قابل تحمل بود.

و گذشته از آن، چگونه از این قلّه بلند غرورانگیز جمال بی نظیر، و نسب عالی رفیع، و قرابت و خویشاوندی با پیغمبر خدا فرود آید و تن دهد به ازدواج با «زید بن حارثه» که اگر مثل جویبر کوتوله نبود، رشید هم نبود، دماغش تا حدی پهن و قامتش کوتاه و از اشرافیت بی بهره است.

هر چند در مدرسه اسلام در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم دیده و تکمیل است؛ مگر اعجازی در کار آید و اعجاز هم در کار آمد یعنی اعجاز ایمان.

پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه این طائر بلند پرواز را فرود آورد؟ و او چگونه بال فرو خواباند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله باید خاندان زینب را و برادر و خواهر، یعنی عبدالله جحش و زینب بنت جحش را از مقام و موقعیت زید بن حارثه در اسلام و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اصل و تبار زید بن حارثه آگاه کند، تا بلکه آنها را از قلّه انکار فرود آورد و این کار را هم کرد. ولی باز مؤثر نگردید.

عبدالله و زینب را از مقام زید بن حارثه در اسلام و در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و از اصل و نسب او آگاه کرد که مولی نیست، نژاد او عربی خالص بی شائبه است.

بدین قرار که قبل از بعثت حکیم بن حزام بن خویلد پسر برادر خدیجه سفری به شام کرد و به همراه خود چندین غلام آورده بود که در آن میان پسرکی هشت ساله بود به نام «زید».

این زید برده و بنده نبود، پسر حارثه بن شراحیل بن کعب زید اللات بود.

سبب اسیری او آن شد که مادرش «سُعدی» بنت ثعلبه او را برای زیارت و دیدار قبیله خود «بنی معن بن طی» از خانه بیرون آورد.

در راه سوارانی از قبیله «بنی القین بن جسر» او را اسیر گرفتند و در سوقی از سوق های عرب او را فروختند و حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه، او را خریداری کرد. به مکه آورد وقتی به مکه وارد شد عمه او به دیدارش آمد، آن روزها خدیجه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله شده بود.

حکیم عمه خود را قسم داد که هر کدام از آن غلامان را می خواهد برگیرد، خدیجه «زید» را برگرفت و به خانه آورد، همین که محمد سید بشر او را دید از خدیجه او را خواست.

خدیجه هم با کمال رضایت او را به او بخشید، از آن طرف پدرش حارثه بر فراق او سخت جزع کرد و به طلب او بیرون آمد تا خبر او را بگیرد؛ شنید که او در مکه است. با برادرش کعب رهسپار مکه شدند تا خدمت سرور بشر رسیدند.

و گفتند: ای پسر عبدالمطلب! ای پسر سرور قوم، خود شما جیران خدا، همسایگان خدا هستید.

رنجدیدگان را گشایش می دهید و گرسنگان را اطعام می کنید، ما نزد تو آمده ایم برای فرزندان خود «زید» که احسان به ما کنی.

یا فدیة قبول کنی، یا او را آزاد بنمایی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شقّ دیگر هم دارد غیر این، آن دو گفتند آن چیست؟

محمد فرمود: من او را می خوانم و مخیر می کنم، اگر شما را اختیار کرد یکی

از آن دو کار را عمل می‌کنم.

اما اگر مرا اختیار کرد، من به خدا قسم کسی را که مرا بخواهد هرگز رها نمی‌کنم و شقّ دیگری را بگیرم.

آنان به صدای بلند گفتند: انصاف داری بلکه فوق انصاف، پس آن سرور «زید» را دعوت کرد، او پدر و عمو را شناخت، امین او را مخیر کرد بین آن که اگر خود خواهان است با آنان برود؟

و اگر خواهان است با امین بماند، زید سرور و سالار خود را اختیار کرد.

پدرش با صوتی لرزان گویی دامنش را گرفته می‌گفت که: ای زید! آیا عبودیت را بر پدر خود و مادر خود و عموی خود و قبیله خود و بلد خود برمی‌گزینی؟

زید باز همان سخن اول را گرفت و چسبید و جواب داد که من از این سرور چیزی دیده‌ام و من آن نیم که از او جدا بشوم هرگز! کار که به اینجا کشید، پدرش صدا زد ای مردم! شاهد باشید که دیگر زید پسر ما نیست.

سید بشر در این هنگام دست او را گرفت.

و در نزد انجمن قریش برپا داشت و داد زد و آنان را شاهد گرفت که زید پسر محمد است (وارثاً و موروثاً)

این معجزه است؟ تا تحول؟ یا جهش، گرچه این غلام آزاده بود و بنده نبود. محمد امین هم از خدیجه او را گرفته آزاد کرده بود، ولی از امروز او را به نام زید پسر محمد خواندند.

آزاد بنده ای که رود در رکاب تو. پرورش و پرش سرباز گمنام و زید اولین کسی بود بعد از علی بن ابی طالب که ایمان آورد به قلّه ایمان و عرفان وارد شد و

پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعوی خود دو تن شاهد از اهل پیدا کرد.

دو شاهد اهل که محرم اسرار درون و برون بودند.

اگر خلی در دعوی نبوت بود، اینها آگاه می شدند و ایمان تا سرحد فداکاری نمی آوردند. (۱)

و زید تعلیماتش از قرآن و مکتب اسلام به سرحد اعلی رسید و پس از ازدواج بالغ شد، نبوت رسید که او را بر اریکه شادی بنشانند.

باکی نیست، به سر صبر تو را او به سر صدر نشانند و فرماندهی قشون هم می دهد، فرمانده جنگ موته همین زید بود، شهید شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای همسری او دختری را که گل سرسبد و زینت هاشمیت بود، زینب بنت جحش دختر امیمه، عمه خود دختر عبدالمطلب را انتخاب کرد، اما چه باید کرد که زینب به این وصلت راضی نگردد.

و برادرش عبدالله بن جحش، او هم راضی نشدند که دوشیزه اشرافی زاده قرشیه را به یک تن مولی از موالی زفاف دهند.

هر دو به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرع کردند و از او خواهش و مسألت کردند که این عار و ننگ را به آنها نپسندد و روا ندارد، چون تا حال معمول نبوده که دختران اشراف به مولی تزویج شوند هرچند عتق شده باشد.

و عبدالله بن جحش در مدینه اولین امیر و فرماندهی بود که پرچم برای او بسته شد و سعد وقاص زیر فرمان او بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به فرماندهی شما

ص: ۱۱۹

۱- (۱) أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ «هود (۱۱): ۱۷»

مردی را برمی‌گزینم که بر جوع و عطش شکیباتر از همه شما است، پس عبدالله بن جحش را فرماندهی داد، پس وی اولین امیر فرمانده در اسلام، پسر خواهر ابوطالب است.

و زینب در جمله، حرف‌هایی که آن روز گفت: من هرگز با او ازدواج نمی‌کنم ابداً.

چه که من گل سرسبد ابنای عبد شمس هستم، من سیده ابنای عبد شمس هستم. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن دو تن خواهر و برادر زینب و عبدالله از موقعیت و مکان زید بن حارثه در نزد پیغمبر و در اسلام و از اصل نژادی او که عربی خالص است، سخن گفت:

و بیش هم، به حمنه خواهر زینب که برای استشاره درباره خواستگاران زینب آمده بود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرموده بود (۲) چرا زینب به آن کس شوهر نکند که به او تعلیم دهد کتاب پروردگار او را و هم سنت پیغمبرش را.

بدین قرار که پیغمبر امین صدیق فرمود: زید علاوه بر اصل و نژاد عربی

ص: ۱۲۰

۱- (۱) لا اتزوجه ابداً و انا سیده أبناء عبد شمس. «موسوعه آل النبی دکتر «س» عایشه بنت الشاطی؛ السمط الثمین: ۱۱۲»
۲- (۲) فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله این هی؟ ممن یعلمها کتاب ربها و سنه نبیها؟ «مجمع الزوائد: ۲۴۶/۹؛ الدر المنثور: ۲۰۳/۵»

و علاوه بر موقعیت و مقام نزد شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر علمی هم تکمیل بوده و از عهده تعلیم کتاب الهی که علم اعلی است و تعالیم سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله برمی آمده، ولی چه باید کرد که با همه این مؤهلات (۱) و امتیازات، او نمی تواند

از گردنه اشرافیت لرها بگذرد و گذشتن از این عقبه و گردنه از شکافتن کوه ها و تونل زدن البرز آسان تر نیست، بلکه گذر از فکر اشرافیت از صعود به قلّه الوند و البرز، بلکه صعود به قلّه قاف مشکل تر است و سخت تر است.

ملل راقیه (۲) پر ادعا، هنوز گرفتار امتیازهای اشرافی هستند.

در انگلستان دیگران از کوی لرها نمی توانند بگذرند، جنگ های رودزیا (۳) بر سر سیاه و سفید است.

در امریکا با این که توانسته اند بر کره ماه صعود کنند، هنوز سیاهان نمی توانند از حقوق سفیدان بهره ور شوند.

گذشتن از این عقبه ها کار ایمان است، کار تربیت اسلام است، تنها ادیان آسمانی برای معتقدان به آنها با بال ایمان، اشخاص را از این عقبه سخت و گردنه بلند بگذرانند.

خصوص که از عبارت و تعبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: چرا به کسی شوهر

ص: ۱۲۱

۱- (۱) مؤهلات: صفات، شرایط لازم.

۲- (۲) راقیه: بلند پایه، پیشرفته.

۳- (۳) رودزیا: نام سابق زیمباوه کشوری در آفریقای شرقی.

نکند که کتاب پروردگار و سنت پیغمبر خدا را به او تعلیم دهد؟

تصور کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خودش می خواهد، وقتی دانست که برای زید خواستگاری می کند سخت انکار کرد و آن سخن را گفت و برادرش عبدالله هم تحاشی کرد.

تا آیات آسمانی از سوره احزاب آمد که هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در امری که خدا و رسول او حکم داده اند و انجام فرموده اند، حق اختیار کردن در امور خود ندارند و هر کس خدا و رسول را معصیت کند سخت گمراه است. (۱)

این آیات آمد و اعمال ولایت کرد و اختیار از دست خودشان رفت.

این آیات ولایت تشریحی پیغمبر است.

می گوید: باید کسان اگر بخواهند گمراه نشوند در نشیب و فراز، راه تقرب به خدا که پر پیچ و خم است، بایدشان دست خود را به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله رهبر بدهند، در هر نشیب و فراز تحت امر او بروند، به دل بخواه خود ننگرند و از جمله این دو تن زینب بنت جحش و عبدالله جحش و هر کس بخواهد با پیغمبر صلی الله علیه و آله برود و راه را گم نکند، خصوص در صعود به قبله قرب که راه آن از صعود بر قله هیمالیا و سلسله جبال آلپ و البرز مشکل تر و پر پیچ و خم تر است، باید تحت ولایت او باشند و از اختیار خود صرف نظر کنند.

در نظام آفرینش بشر، اصل این است که: کسی بر کسی ولایت نداشته باشد

ص: ۱۲۲

۱- (۱) وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا «احزاب (۳۳): ۳۳»

مگر خدای آفریدگار که خالق «من و ما» است و گاهی به استثنا، ولایت از شخص سلب می شود و به رهبر واگذار می شود.

البته آنجایی است که نظام احسن و نظام اصلح و نظام اکمل اقتضا کند که آنجا رهبر، اعمال ولایت می کند.

در نظام ازدواج، در نظام معاملات، در نظام صلح و جنگ، در نظام مالی، خدا پایه خلقت را بر این اساس پایه گذاشته که شخص مختار باشد و مسئولیت با خود شخص باشد.

اساس استقلال «ما و من» بزرگ ترین موهبت خلقت است که از گریبان طفل آدمی سر برمی زند و لذا مسئولیت کارها با خود او می باشد و خود را صاحب همه اختیار می داند.

با اساس «ما و من» هر تصرفی را می کند، جلب ملاتم و دفع منافر می نماید، سود را می جوید، و زیان را رد می کند، مالک منافع خویش است، ملکیت شخصی وسیله شوق به کار است و رژیم هایی که این اصل را از انسان می گیرند استعدادها را کشته اند؛ هر گاه این اصل را از انسان بگیرند مثل این است که حیات را از او گرفته اند، ولی افراط تفریط در این اصل شخصیت «ما و من» گاهی به حدی می شود که خلاف نظام اصلح احسن است در آنجاها استثنا ولایت شخص تا حدودی سلب می شود و خدا حائل می شود بین انسان و قلب و دلبخواه او، تا انسان را حیات دیگر بدهد یا حیات او را نگه دارد یا حیات او را بهتر کند.

و قرآن می گوید: دعوت خدا و رسول را بپذیرید تا حیات دیگر به شما بدهد، هر چند دلبخواه اولیه نباشد و خدا حائل شده باشد بین شخص و قلب او؛ زیرا این

استثناء از نظام اختیارداری مطلق در موقع خود، حیاتی دیگر می دهد که در نظام احسن لازم است و تکمیل حیات است و گاهی ابقای حیات است و گاهی حیات طیبه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (۱)

به زبان اصولیین اصل، عدم حکومت و ولایت دیگری است بر دیگری، عدول از این اصل نمی شود مگر به دلیل؛ و معنی اصل همین است قاعده ای است که عدول از آن نمی شود مگر به دلیل.

و این آیه که می گوید که: هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در جائی که خدا و رسولش آن را حکم داده اند و به طور منجز امری صادر کرده اند حق اختیار کردن در امور خویشان ندارند.

مبحث ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر نفوس و اموال در دامنه وسیع مقرر می دارد.

البته آیات در ولایت تشریحی است و در تحولات احوال زینب بن جحش سر ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله فاش می شود که حائل می شود بین شخص و بین قلب و دلخواه او؛ تا بالمأل او را و جامعه را احیاء می کند، قرآن می گوید: به دلخواه خود ننگرند چون خدا بین شخص و قلب او یعنی دلخواه او حائل می شود تا زندگانی دیگر بدهد؛ یعنی زندگانی بهتر، زندگانی کامل تر، زندگانی اصیل به شما بدهد.

با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله در همه ازدواج ها و همه معاملات داد و ستد با خلق،

ص: ۱۲۴

اعمال ولایت نمی کند و نمی کرد و با رضایت دو طرف آن معامله و هر معامله را انجام می داد، حتی در خریدن زمین برای مسجد رضایت از طیب نفس را مراعات فرمود:

و حتی با ایجاب و قبول در عقدهای ازدواج، ازدواج ها را انجام می داد.

هیچ شنیده نشده که به محض دلبخواه و یک طرفه بدون جلب ایجاب و قبول مالی را گرفته باشد یا زنی را تصرف کرده باشد.

مگر در موارد استثنایی که مصالح کلی نظام احسن رضایت مردم را ملغا می کند مثل اسیران جنگی.

و در اموال در مورد احتکار و نظیر آن، هر جا استقلال صاحبان مال موجب اختلال نظام می شود استقلال از آنها سلب می شود و اعمال ولایت می کند و ولایت در صلح و جنگ هم با پیغمبر صلی الله علیه و آله است، البته جهاد در اسلام از اصل با اعمال ولایت انجام می گیرد که مسلمین با عدد اندک باید با قشون چندین برابر خود ایستادگی و استقامت کنند.

اگر ده نفرند یا بیست نفرند، باید برابر صد نفر یا دویست نفر دشمن ایستادگی کنند.

اینها از جنبه ولایت است که البته استثنایی است آن هم به قدر ضرورت و ضرورات، همیشه به مقدار ضرورت تجویز می شود یا بگو ولایت محدود نیست، اعمال آن محدود است.

در اموال، جنبه ولایت است که حاکم از اموال رعیت، صدقات را می گیرد، اما اعمال ولایت در آن هم محدود است که باید گزیده مال را گلچین نکند بلکه

به حکم قرعه سهم زکات را در بین دسته های شتران و گوسفندان تعیین کند و در احتکار هم باید انبار را در معرض فروش گذاشت. اما قیمت به نرخ روز باید نهاد.

و همچنین در ولایت تکوینی هم تصرف تکوینی اگر نظام کلی و نظام احسن اجازه معجزه بدهد، جنبه ولایت اعمال می شود نه مطلقاً، نه اراده ها را فلج می کند و نه جبر می کند تا اشخاص خود مسئول باشند و مستحق ثواب یا کیفر گردند.

در ازدواجی که از جنبه ولایت انجام می شود و همچنین طلاق که زوجه مفقود عنها زوجها را حکم طلاق می دهد، خواهی نخواهی می شود و رضایت از طیب نفس ملغی است.

اما با این حال باز با رضایت به معامله عقد و ایجاب و قبول انجام می گیرد، با وجود اعمال ولایت حاکم باز رضایت معاملی شخصی لازم است و انشا ایجاب و قبول می شود. بلی، قدرت ایمان آن انشا و ایجاب و قبول را ایجاد می کند نه رغبت نفسانی، این کار معجزه ایمان است، ولی در عین این که از اختیار خود صرف نظر می شود باز ایجاب و قبول و انشا و مهر و کابین در کار است، در عین آن که باید از اختیار خود صرف نظر کنند و کردند، باز کابین و مهریه و عقد ایجاب و قبول در کار آمد.

این آیه ولایت آمد، زینب گوید: فرستادم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتم: من استغفار می کنم و اطاعت می کنم خدا و رسول را.

هر چه رأی مبارک است انجام می دهم.

یا - گفت شما انجام دهید.

گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای «زید» تزویج کرد.

در ازدواج بین آنها، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کابین زینب ده سکه طلا- «دینار» و شصت سکه نقره «درهم» با «خماری» و «ملحفه ها» و درع «پیرهن» و «ازاری» با پنجاه مد از خواربار و سی صاع از خرما فرستاد.

ازدواج زید و زینب انجام شد.

زینب از قله اشراف زادگی نژادی فرود آمد و در راه خدا از عقبه تبعیض نژادی گذشت یا عبارت دیگر؛ بگو فرود آمد و تنازل کرد.

عبور اشراف زادگان حجاز از قله قاف قدرت و از این گردنه با قدرت ایمان و عقیده است.

واقعاً ایمان برای تحوّل چه قدرتی است، چه جهش فکری است که اسلام آورد.

اینجا اندکی توقف کنید تا مقدار دامنه ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر نفوس مؤمنان بنگرند.

این ازدواج به ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام شد اما کابین در کار آمد.

قرآن در ضمن آیه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ (۱) ولایت عامه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مؤمنان جمعاً تثبیت می کند و این ولایت را بر ولایت خون و اقربا، بلکه بر ولایت اشخاص بر خویشان مقدم می دارد چنان که رابطه مادری و مادرانه بین ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله با عامه مسلمین انشا می کند.

ص: ۱۲۷

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ
(۱)

پیغمبر اولی است بر مؤمنان از خودشان به خودشان و ازواج او مادران مؤمنان است.

این ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر نفس مؤمنان اولویت حتمی است، مثل اولوا الارحام که در ارث بر یکدیگر اولویت دارند.

چنان که مادری ازواج پیغمبر برای مؤمنان حکم الزامی است، با همین ولایت عامه به طور فورس ماژور مؤمنان باید وطن را رها کنند و کردند، وطن را با همه چیز آن رها کردند، اما فقط نقشه مهاجرت و تعیین مقصد دور با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ولی مؤمنان با قدم خود به مدینه آمدند، سلب اختیار از آنها نبود کمیت و کیفیت همراهان و تنظیم امور حرکت و موقع و زمان حرکت با پیغمبر نبود.

در حقیقت این مهاجرت اقدامی بود مزدوج از عمل خود اشخاص با فرمانی از بالا از پیغمبر صلی الله علیه و آله، نه مسئولیت از خود شخص سلب شده بود و نه هم در انتخاب هدف و مقصد و نقشه می توانستند از نقشه پیغمبر بگریزند.

مهاجرین و از جمله آل جحش از مکه به سوی مدینه هجرت کردند، نه سفر هجرت غیر از مسافرت است که قصد برگشتن در آن باشد، مهاجران رشته های خویشاوندی و ذخائر مالی و خانه و کاشانه و اسباب حیات و زندگانی و خاطره های طفولیت و کودکی و مودت رفیق و انس و مصاحبت برگزیدگان همه

ص: ۱۲۸

را رها کرده، فقط عقیده خود را نجات داده و از هر چه جز آن صرف نظر کرده.

و حکم این بود که در بازگشت به مکه در سال فتح، بیش از سه روز حق توقف در شهر نداشته باشند و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله از این حق سه روزه هم استفاده نکرد و فقط در خیمه های بیرون شهر ماند.

و هر چند اصرار کردند که در منزلی از منازل خود که همه شهر منازل توست نزول اجلال فرمایند قبول نفرمود. گاهی می فرمود: من در بلدی که مرا از آن اخراج کرده اند منزل نخواهم کرد، گفتند: به منزل شخصی خویش منزل کنید؟

فرمود: مگر عقیل برای ماخانه ای گذاشته، با این که طبق اصل کلی می توانست سه روز را استفاده کند و در آن سه روز در شهر نزول اجلال کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز را در مکه شکسته می خواند، رمز از این که در وطن نیست با این که در موطن اربعه مکه، مدینه، مسجد کوفه و حرم امام حسین علیه السلام حکم تخییر است. و امیرالمؤمنین علیه السلام هم با این که سی سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود، هر وقت به مکه می آمد، هر چه می ماند در شهر منزل نمی کرد و می گفت:

«وفاء لرسول الله صلی الله علیه و آله.»

بنابراین معنی هجرت آن بود که از همه چیز باز آمدند و فقط ایمان و عقیده خود را نجات داده اند.

و این گونه از پوست در آمدن از هر چیز که عزیز بر نفس است که در آن ضمن، اهل و خاندان و زوج و همسر و فرزند و وطن هم می باشد، از نظر نقشه و خطوط کلی و هدف و مقصد با ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله است اما از نظر عمل و کار با خود اشخاص است.

که مسئولیت بر عهده خود آنان و اجر و ثواب و ثوابات برای خود آنان است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس هجرت او هجرت برای خدا باشد، پس هجرت او به سوی خدا است، ولی هر کس هجرت او به سوی مالی باشد که بیاید یا زوجه ای که بگیرد، هجرت او به سوی همان است.

و نمونه زنده ممتاز عالی برای محقق یافتن عقیده در صورت کامل آن که مستولی بر قلب و دلبخواه باشد، به طوری که برای غیر عقیده دیگر قدرتی و رمقی و نفسی نمانده باشد.

در این افواج اولیه اسلام مهاجرین پدید آمد.

که نمونه ای برای توحید ذات و یکدله شدن شخصیت انسان بود که باید یک دلبخواه داشته باشد.

در اشخاص مهاجرین و همچنین در مدینه هم در انصار اوس و خزرج همین امر به صورت دیگری واقع شد، از اهل مدینه افرادی داخل در اسلام شدند که بقیه خاندان آنها به شرک خود باقی بودند و علاقه بین آنها و بین قرابت خویشان بریده شد.

خلاصه سخن آن که: اسلام نه تنها مجموعه ارشادات و مواعظی است و بس و نه تنها مجموعه آداب و اخلاقی است و بس، و نه مجموعه قوانین و شرایع و مقرراتی است و بس، و نه مجموعه مقررات تقلیدی و سنتی قومی است و بس، بلکه مشتمل بر همه اینها است.

ولکن همه اینها کل اسلام نیست، بلکه اسلام استسلام و تسلیم دل در جنب اراده و مشیت خدا و خواست و مقدرات او و آماده بودن برای اطاعت امر و نهی

او مطلقاً و پیروی از شاهراهی است که او پیش گذاشته و می‌گذارد بدون التفات و نگاه به چپ و راست یا سمتی که دیگری توجه می‌دهد یا روبرو شدن با آن و بدون اعتماد بر ما سوی.

و این شعور و استشعار ابتدا به این می‌شود که بشر در این کرهٔ خاکی زمین، خاضع یک گونه نوامیس الهی و نظامی است که آنها را می‌گرداند و زمین را هم می‌گرداند، چنان که افلاک و کواکب را هم می‌گرداند و امور عالم وجود را چه مخفی و پنهان آن و چه ظاهر و عیان، و چه غائب آن و چه حاضر آن و خواه آنچه عقول آن را درک می‌کنند یا از درک آن قاصر و کوتاه اند، می‌گرداند.

البته با اخذ و فرا گرفتن وسایل و اسبابی که در دسترس انسان گذارده و مترتب بودن نتایجی که خدا مقدر فرموده، این قاعده و پایهٔ امر است.

و روی این پایه و اساس شرایع و قوانین و تقالید و سنن و اوضاع و آداب و اخلاق برپا شده به عنوان این که ترجمان عملی به مقتضای این عقیده است که در ضمیر جا گرفته و آثار واقعی استلام نفس برای خدا و سیر و سلوک در راه خدا و در شاهراه حیات است.

اسلام عقیده ای است که از او شریعتی و شرایعی مانند نوکچه نهال و درخت سر برزده.

سپس روی این شرایع نظامی و نظامنامه ای برخاسته و در کار آمده.

این سه دسته امور که عقیده و شریعت و نظام کار باشد و به طور مجتمع و مربوط به هم و وابسته به هم در یکدگر فعل و انفعال دارند، همه جمع اینها اسلام است و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اولیای اسلام از جانب خدا قائم بر این تشریحات

و تنظیمات است.

و پروا داشتن از خدا و استشعار به این که خدا مراقب و بیدار کار ما است و استشعار به جلال او، پایه اول و اساس دیوار و قاعده اول است و هما و نگهدار و پاسدار و پلیس مخفی و وجدان اخلاقی است که در عمق ضمیر پنهان است و قائم و مراقب بر تنفیذ و تشریح است، ولایت عامه اولاً و بالذات برای خدا است و بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله او و بعد برای اولیای اسلام است و عمل اشخاص باید در چهارچوب این نقشه و به سوی این هدف صالح انجام بگیرد به طوری که با وجود ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله مسئول عمل خود اشخاصند و اشخاص با مسئولیت خودشان و به میل خودشان انجام می دهند؛ در ولایت تشریحی اشخاص جبر بر عمل نمی شوند که از رشد مردم بکاهد یا ثوابی بر عمل نباشد، بلکه کار مردم باید به خودشان واگذار باشد مثلاً در مورد اصول طبقاتی که افراط و تفریط در «ما و من» جامعه را از هم آهنگی باز می دارد، فرمان الهی به طور کلی بر کوبیدن این دیوار ضخیم آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجرای آن را به طوری که ممکن و مناسب دید باید نقشه بدهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای این عمل انقلابی:

(الف) زینب بنت جحش را (رضی الله عنها) که از اشراف قبیله خویش است در نظر می گیرد که با زید مولای خودش ازدواج کند.

(ب) همچنین ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را که پدرش زبیر عبدالمطلب شخصیت اول انساب الاشراف است و مؤسس پیمان حلف الفضول در مکه است و تعهدی است که در مکه نباید کسی ظلم بیند، او را به ازدواج مقداد بن عمرو درمی آورد.

ص: ۱۳۲

(ج) و همچنین ذلفا دختر زیاد بن لیبید را که از انصار و اشراف انصار است و تسخیر کشور یمن و تصفیه آن سرزمین در عهد ارتداد به دست او و به شمشیر او است، برای اجرای این اصل انقلابی در نظر می‌گیرد که زینب را با زید بن حارثه مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ضباعه را با مقداد بن عمرو کندی که او را به نام مولای او اسود می‌نامند.

(د) ذلفا را با جابر (کوچولو) «جویر» (آسمان جل) در نظر می‌گیرد.

(هـ) و همچنین دختری دیگر از اشراف انصار را برای «جلیب» آن سرباز کوچولو در نظر می‌گیرد. باید این نقشه‌ها اجرا شود تا بلکه اصول طبقاتی که از سنن موروثی است در جماعت مسلمین در هم کوبیده شود.

تا مردم برگردند به اصل طبیعت که مانند دندان‌های شانه همه مساوی باشند، امتیازی برای احدی بر دیگری نباشد مگر به تقوا.

چون موالی که آزاد شدگان پس از بردگی و بندگی هستند، طبقه پست تر و پائین تر از طبقه اشراف در شمار می‌آمدند و از جمله آنها زید بن حارثه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را پسر خود گرفته بود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با ولایت عامه امور با ازدواج زید به دوشیزه اشرافی از بنی هاشم و قریب و خویش با خودش زینب بنت جحش، این اصل انقلابی را شروع فرمود تا تصفیه فاصله طبقاتی را با نفس نفیس و در خاندان خودش به عهده بگیرد.

چون این امتیازات اشرافی و فاصله طبقاتی و فوارق عشائری به قدری عمیق و عنیف بود که به مثابه بت پرستی بود و فقط با انجام فعل از طرف شخص رسول

خدا صلی الله علیه و آله این دیوار و باروی چند جوش در هم کوییده می شد تا جماعت مسلمین اسوه و مقتدا از برای خود ببینند و بشریت همه برای این راهنمایی او به راه خویش بروند.

ابن کثیر در تفسیر خود گوید: عوفی از ابن عباس بازگو کرده:

آیه وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ أَنْ يَأْتِيَا رَسُولَ اللَّهِ بِحُجْرَةٍ خَرَسَةٍ وَلَا يَأْتِيَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْحُمَلَاءِ وَالْأَسْوَاقِ وَالْأَسْوَاقِ وَالْأَسْوَاقِ خَرَسَةً وَلَا يَأْتِيَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْحُمَلَاءِ وَالْأَسْوَاقِ وَالْأَسْوَاقِ خَرَسَةً وَلَا يَأْتِيَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْحُمَلَاءِ وَالْأَسْوَاقِ وَالْأَسْوَاقِ خَرَسَةً. در آن موقع آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خواستگاری زینب برای زید بن حارثه اقدام فرمود و خودش به خانه زینب بنت جحش اسدیہ آمد و خواستگاری از او برای زید کرد، زینب گفت: من با او ازدواج نمی کنم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، ازدواج با او می کن.

زینب گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این امر را با خودم می نگرم یعنی از نظر مشورت. یعنی بعد پاسخ می دهم. (۲)

در این گفتگو بودند که خدا این آیه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو فرستاد.

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا

زینب گفت: یا رسول الله! تو خود او را برای من رضایت داده ای؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی.

زینب گفت: پس در این صورت من رسول خدا صلی الله علیه و آله را معصیت نمی کنم، من خود را به ازدواج او دادم.

بعدها زینب و برادرش گفتند: ما رسول خدا را خواسته بودیم او ما را تزویج با

ص: ۱۳۴

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۳۶.

۲- (۲) تفسیر ابن کثیر: ۴۹۷/۳.

غلام خود کرد.

و ابن لهیعه از ابی عمره از عکرمه از ابن عباس بازگو کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب بنت جحش را برای زید بن حارثه رضی الله عنه خواستگاری کرد، زینب از او استنکاف کرد و گفت: من از نظر حسب برتر از اویم.

گوید: این بانو در طبیعت او تندی و حدتی بود. من می گویم: این تندی معلول توقع بزرگ آنها بود، توقع آنان را شنیدید که گفتند: ما رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته بودیم؛ او ما را با غلام خود همسر کرد، توقع همسری پیغمبر را در سر می پرورانده اند.

پس خدا این آیه را فرو فرستاد. (۱)

همچنین مجاهد و قتاده و مقاتل بن حیان گویند: که این آیه درباره زینب بنت جحش آمده، در آن موقع که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای زید بن حارثه مولای خود خواستگاری کرد و آن بانو امتناع کرد و سپس اجابت کرد. (۲)

و ابن کثیر در تفسیر همچنین روایت دیگری را روایت کرده گوید: عبد الرحمن بن زید بن اسلم بازگو کرده که این آیه درباره ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط رضی الله عنها نازل شد و این بانو اولین زنی است. (۳) از بانوان که هجرت کرد، یعنی بعد از صلح حدیبیه و نفس خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله هبه کرد.

ص: ۱۳۵

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۳۶.

۲- (۲) تفسیر ابن کثیر: ۴۹۷/۳.

۳- (۳) تفسیر ابن کثیر: ۴۹۷/۳.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قبول کردم، پس او را به زید بن حارثه تزویج کرد (یعنی بعد از طلاق زینب والله اعلم) پس آن بانو و برادرش خشم کردند. برادرش گفت: ما «رسول خدا» را اراده کرده بودیم.

او ما را تزویج به عبد خود کرد گوید: پس قرآن نازل شد (لا بد) از باب تعدد نزول است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا

که بنابراین عدد بانوان اشراف که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را با ولایت عامه با موالی ازدواج کرد زیاد خواهد شد.

(۱) زینب بنت جحش اسدی (۲) دختر زبیر بن عبدالمطلب هاشمی (۳) و ذلفا دختر زیاد بن لبید (۴) و ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط (۵) و همسر جلیب.

که هر کدام معجزه ای بودند. هر کس رقابت و چشم و همچشمی اعیان قریش را بلکه اعیان را مطلقاً بدانند. می داند که:

اینها هر کدام معجزه ای هستند و بودند که آن غرور و رقابت را در طبقه بانوان برداشتند تأثیر و نفوذ رهبر در دو طبقه مشکل است. مطلقاً طبقه زنان پرده‌گی در اموری که رقابت و چشم و همچشمی در آن هست.

و طبقه گردنکشان که روح اشرافی آنها سرکش است.

ولایت عامه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا ولایت عامه ای است که شاهراه حیات و زندگانی را در هر جهت ترسیم می کند و امر مؤمنان در تمام آن جهات با پیغمبر است و برای خودشان نیست مگر در احوالات شخصی خصوصی، اما همانجا هم اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله اعمال اختیاری کرد. دیگر راه باز نیست که جز

انتخاب او انتخاب کنند که انتخاب او از وحی است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در منشوری فرموده بود.

ایمان نیاورده احدی از شما تا مگر هوای او تابع و تبع باشد برای آن چه من آورده ام. (۱)

تا عشق او همه مشاعر آنها را فرا بگیرد و شخص او محبوب تر باشد پیش آنها از خودشان، پس نفس خود و جان خود را از او دریغ ندارند.

و در دل آنها شخصی محبوب تر یا چیزی مقدم تر بر ذات اقدس او نباشد.

در خبر صحیح آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به حق آن خدا که جان من در دست او است؛ ایمان نیاورده احدی از شما تا مگر بوده باشم من محبوب تر نزد او از جان او و مال او و اولاد او و از همه مردم اجمعین. (۲)

باز در خبر صحیح آمده که عمر گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! و الله تو محبوب تری نزد من از هر چیز مگر از خودم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای عمر! تا مگر من نزد تو از خود تو محبوب تر باشم.

ص: ۱۳۷

۱- (۱) لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه متبعا لما جئت به. «کنز العمال: ۲۱۷/۱، حدیث ۱۰۸۴؛ الدر المنثور: ۱۷/۲»

۲- (۲) والذی نفسی بعده لا- یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین. «تفسیر ابن کثیر:

۴۷۶/۳؛ فتح القدر: ۲۶۳/۴»

پس عمر گفت: یا رسول الله! والله تو محبوب تری نزد من از هر چیزی حتی از نفس خودم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الان ای عمر. (۱)

آن چه در گفتگو و مقال عمر آمده، در فعال و اقدام این خاندان ها در این ازدواج ها عمل آن انجام شده.

نمونه آن را در زینب بنت جحش دیدید.

در نمونه های دیگرش ببینید.

(نمونه دوم) جلییب (به وزن قنیدیل) مردی است انصاری، ذکری از او در حدیث ابو برزّه اسلمی آمده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر یکی از رجال انصار را به نکاح او در آورد وی کوتاه قد، و بد قیافه بود، پدر آن دختر و زنش این ازدواج را خوش نداشتند، لکن آن دختر وقتی شنید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج او را با وی می خواهد این آیه را تلاوت کرد که هیچ مرد مؤمن وزن مؤمنه را نمی رسد که آن چه را خدا و رسول او حکم کرده برای خود انتخاب دیگر و اختیار دیگری در امور خودشان. در آن باشد (آیه ۳۶ الاحزاب).

ص: ۱۳۸

۱- (۱) و فی الصحیح ان عمر قال یا رسول الله و الله لانت احب الی من کل شیء الا من نفسی؛ فقال صلی الله علیه و آله: لا، یا عمر حتی اکون احب الیک من نفسک. فقال عمر: یا رسول الله لأنت أحب الی من کل شیء حتی من نفسی، فقال صلی الله علیه و آله: الان یا عمر. «کنز العمال: ۵۹۹/۱۲، حدیث ۳۵۸۷۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۴۷۶/۳»

پس گفت: من رضایت دادم و تسلیمم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن رضایت داده، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد.

و گفت: بارالها! خیرات را مثل باران بر او فرو بریز و معیشت او را با رنج قرار مده. (۱)

در اثر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله خاندان وی در تمام عمر، دیگر از جهت نفقات و اتفاقات از بهترین خاندان های انصار بود.

این روایت را امام احمد از عبدالرزاق گوید: معمر از ثابت بنانی از انس روایت کرده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جلییب زنی از انصار خواستگاری کرد از پدرش، آن مرد گفت تا با همسرم گفتگو کنم و نظر او را بگیرم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود از این نظر: بلی، مرد روانه شد نزد زوجه اش و این را برای زوجه گفت: آن زن گفت: نه به خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما غیر از جلییب را نیافته با آن که ما فلان و فلان خواستگار را جواب گفته ایم.

گوید: دخترک در پرده بود و این سخنان را می شنید.

گوید: آن مرد روان شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ماجرا خبر دهد دخترک گفت: آیا می خواهید امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد کنید، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله این را برای شما پسندیده شما هم پسندید گوید: این سخن از این دختر، تاریکی را از پدر و مادر برطرف کرد.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) اللهم اصب عليها الخير صبا و لا تجعل عيشها كدا. «مسند احمد بن حنبل: ۴/۴۲۲؛ اسد الغابه: ۱/۲۹۳»

گفتند: صدق گفتمی، پس پدر به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: اگر تو او را برای ما رضا داده ای و پسندیده ای ما هم رضایت می دهیم و می پسندیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من او را برای شما پسندیده ام.

گوید: پس آن دختر را به وی ازدواج کردند.

سپس پس از چندی اهل مدینه مورد تهدید و شیخون واقع شدند پس جلیب سوار شد و در رزم کشته شد، نعش او را یافتند که کشته شده و پیرامون او کشتگانی دیدند از مشرکان که به دست وی کشته شده بوده اند.

انس گوید: (۱) آن بانو را در مدینه دیدم که خانواده و خانه اش از همه خاندان ها همواره پر خرج تر بود.

این ازدواج هم که با ولایت عامه پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام یافت؛ به ظاهر تنازل بود (از تشخصات قبیلگی و درهم کوبیدن دیوار و باروی شخصیت آنان) اما در حقیقت ترقی و ارتقا بود، از خودبینی به سطح بلند غیر گرائی و تنظیم جماعت اسلامی بر اساس منطق اسلام جدید و صورتگری او از قیم و معیارها و دگرگونی با فعل انفعال نفوس با سنن اسلامی و رهسپار شدن در راه آزادی و آزادگی که تا استمداد از روح بلند عظیم اسلام در شاهراه همکاری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و پرش و پرورش با روح قدس او باشد.

اسد الغابه با اسناد خود از ابو برزه اسلمی روایت می کند که: در این غزه همین

ص: ۱۴۰

۱- (۱) قال انس: فلقد رأيتها و انها لمن انفق بيت في المدينة. «مسند احمد بن حنبل: ۱۳۶/۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۴۹۸/۳»

که از کارزار فارغ شدند و کار خاتمه یافت؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله از اصحاب پرسید:

آیا شما از سربازان ما کسی را مفقود می بینید که جای او خالی در دیده خالی باشد؟

گفتند: جای فلان و فلان از اعیان خالی است.

ما آنان را مفقود می بینیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما من جای جلیبب را خالی می بینم، آن سرباز کوچولو را از نظر مفقود می نگرم.

افراد در صدد کشف حال او برآمدند، او را یافتند که هفت نفر را از دشمن کشته تا او را کشته اند.

معلوم شد از مردانگی و مردی هفت برابر اندازه خودش زور بازو به کار برده یا از اثر تشویق های بی آرایش پیغمبر صلی الله علیه و آله. واحد او هفت برابر شده یا بگو در خود اشخاص استعدادهایی نهفته و پنهان است و نیم مردم به واسطه افسردگی های نشاطکش، استعدادشان از قوه به فعلیت نمی آید، بلکه اختناق های محیط فعلیت های آنان را هم تضییع می کند بلکه نفسیت اشخاص را می کشد و در آنها همتی باقی نمی گذارد.

قضیه احترام سرباز گمنام برای جبران اینها است.

همین که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشتند و خر را آوردند پیغمبر فرمود: وی هفت تن از دشمن را کشته تا کشته شده، او از من است و من از اویم، دو دفعه یا سه دفعه این کلمه را تکرار فرمود: سپس برای دفن او اقدام کردند، پیغمبر فرمود: نعش را روی دست من و بر فراز بازوی من بگذارید و دو دست خود را باز کرد

وتن او را روی دو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله نهادند و بیود تا قبر او را کنند و آرامگاه برای او مهیا کردند، در تمام این مدتی که مشغول قبر بودند بدن و نعش آن کشته روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، از اینجا گفته اند: او سریری و عماری و تابوتی نداشت مگر دو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله.

عجیب منظره ای است از احترام به سرباز گمنام!! سربازها به صف ایستاده اند تابوت دست پیغمبر صلی الله علیه و آله تا با دست پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به قبر خویش فرود آوردند و دفن شد، از غسل ذکری نیست.

آری، دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین تابوت و عماری و آمبولانس است، بلکه از روی توپ و دوش افسران ارشد و بدرقه شاهان جهان هم مجلل تر و روحانی تر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده و مرده او را در داخل آستین خود نگه می دارد.

مانند گل که وقتی از درخت هم آن را بچینند آن را روی دیده جا می دهند و در آستین او را نگه می دارند.

نمونه دیگر با ازدواج «جویر» (جابر کوچولو) با ذلفا دختر زیاد بن لبید از اشراف انصار از قبیله بنی بیاضه، باز افراط و تفریط در «ما و من» تعدیل شد و غرور افراط آمیز از آن طرف درهم فرو ریخته اصلاح شد و از این طرف هم عقده حقارت این طبقه برطرف شد و حس سرفرازی آمد و تعاون صادقانه جایگزین آن تفکک و از هم گسیختگی گردید.

یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جویر که در اصحاب صیفه بود گذر کرد بر فقر و تنگدستی او رقت کرد فرمود: ای جویر اگر زنی تزویج کنی تو را در امر دنیا و

آخرت اعانت و یاری می کند و تو را عقیف بدارد.

جویر عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم به فدایت کدام زن به من سر فرود می آورد، چه که مرا نه حسبی و شانی است و نه نسبی و خاندانی است و نه مالی و نه جمالی است.

پس کدام زن در من رغبت می کند و نظر خریداری به من می نماید و مرا می خرد؟(۱)

هوشمندان می دانند که قدرت موشک آپولو ۱۱ آمریکا تا حال نتوانسته سیاهان کوچولو «اقزام» را به افتخار همپالگی بودن با سفیدان به بالا برآرد با آن که توانسته وزن چندین تن آهن سنگین را تا فلک به بالا ببرد.

مگر اعتقاد و ایمان به فرامین آسمانی کاری بکند و آیین آسمانی اسلام مگر قوی تر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: ای جویر خدا با سلام همانا سرکشان را فرود آورده آن کسان و آن طبقات را که به حسب اصول جاهلیت اشرافی مآب

ص: ۱۴۳

۱- (۱) فقال: یا رسول الله! بابی انت و امی، من یرغب فی فوالله ما حسب و لا نسب او لا مال و لا جمال فأی امرأه ترغب فی؟ فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا جویر! ان الله قد وضع بالاسلام من کان شریفا فی الجاهلیه شریفا و شرف بالاسلام من کان فی الجاهلیه و ضیعا و اعز بالاسلام من کان فی الجاهلیه ذلیلا- و اذهب بالاسلام ما کان من نخوه الجاهلیه و تفاخرها بعشائرها و باسق انسابها فالناس ایضهم و اسودهم قرشیهم و عربیهم و عجمیهم من آدم و آدم خلقه الله من طین و ان احب الناس الی الله عز و جل یوم القیامه اطوعهم له و اتقاهم. «الکافی: ۳۴۰/۵، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۱۸/۲۲، باب ۳۷، حدیث ۸۹»

بودند، آنها را متواضع کرده بعکس بسیار کسانی که وضع بودند به برکت اسلام آنان را شرافتمند کرده.

خدا به وسیله اسلام کسانی را که ذلیل بودند عزت داده و با آیین اسلام هر چه نخوت و غرور جاهلیت بوده از بین برده.

و فخر فروشی ها جاهلیت را به نسب های بالا بلند و به عشایر و همبستگی های زیاد درهم شکست.

مردم همه آنها «سفید آنها با سیاه آنها، قرشی آنها و غیر قرشی آنها، عربی آنها با عجمی آنها از آدمند و آدم از گل است که خدا او را خلق کرده و محبوب ترین مردم نزد خدا روز رستاخیز آن کس است که مطیع تر و پروای او از خدا بیشتر باشد و امروز ای جویر! کسی را بر تو فزونی نیست مگر آن کس که پروا و تقوای او از خدا بیشتر و برای خدا مطیع تر و پروای او از خدا بیشتر باشد و امروز ای جویر! کسی را بر تو فزونی نیست مگر آن کس که پروا و تقوای او از خدا بیشتر و برای خدا مطیع تر از تو باشد.

آنگاه فرمود: ای جویر! اکنون به نزد زیاد بن لیبید که از اشراف بنی بیاضه است برو و بگو من فرستاده رسول خدایم صلی الله علیه و آله؛ امر می فرماید که دختر خود ذلفا را به ازدواج من در آورید.

پس جویر به فرمان و بر حسب امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد زیاد بن لیبید آمد و حکم رسول خدا را ابلاغ کرد.

زیاد بن لیبید را شگفت آمد، وی در موقع هجرت هنگام ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه برای استقبال رسول خدا با عباده بن الصامت و جوانان رشید بنی بیاضه

بر در قلعه خود به صف ایستاده، شمشیرها به کمر آویخته تقاضای ورود از رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند که کرم نما و فرود آی، این قلعه و دژ ما عهده دار دفاع است و ما اصحاب زره و جوشن هستیم و وسیله پذیرائی از همه جهت آماده است گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ناچه مأمور است هر جا او زانو بزند منزل ما است.

اینک تعجب می کند و گفت: آیا تو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاده است؟ جویبر گفت: بلی، من هرگز به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نبندم.

ابن لبید گفت: ما وصلت و زن و زن خواست با انصار می کنیم که هم شأن ما و هم کفو ما هستند، از آنان دختر می گیریم و با آنها دختر می دهیم، تو اکنون برو تا من خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواهم دید و عذر خودم را خواهم خواست، جویبر راه مراجعت در پیش گرفت.

و این لبید همی گفت: سوگند به خدا که قرآن برای این امر نازل نشده و نبوت برای این امر ظاهر نگردید. (۱)

دخترش ذلفا از پس پرده این کلمات را از پدر می شنید، او را طلب کرد و سبب پرسید، پدر قصه جویبر را باز گو کرد.

ذلفا گفت: ای پدر! جویبر دروغ بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز نبندد هم اکنون بفرست او را برگردانند پس فرستادند او را برگردانند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) و الله ما بهذا نزل القرآن و لا بهذا ظهرت نبوه محمد. «الكافی: ۳۴۱/۵، حدیث ۱»

زیاد بن لیبید به او گفت: (۱) ای جویر! تو اینجا باش تا به سوی تو باز آییم.

این بگفت و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت و پیغام جویر را به عرض برسانید و عذر خود را بازخواست و گفت: ما با همشانان (۲) و اکفای خود ازدواج می کنیم و بس. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابن لیبید جویر مردی مؤمن است و هر مرد مؤمن با زن مؤمنه کفو و هر مرد مسلمان با زن مسلمه همسر و همشأن است، برو و ذلفا را با او تزویج می کن و سر از خویشاوندی او برمتاب.

زیاد بن لیبید برگشت و قصه را با دخترش ذلفا بازگو نمود.

ذلفا گفت: ای پدر اگر عصیان بورزی کافر می شوی، با همین فرمان بساط عروسی گسترده شد و بساط بگو مگو برچیده شد.

این معجزه ایمان است؟

پدرش، ذلفا را به او عقد بست و خود ضامن کابین گشت، تهیه خانه و اثاث البیت کرد، جویر را به حجله زفاف بردند و او را دو جامه بداد.

چون چشم جویر بر آن چنان خانه و خواسته و عروس آراسته افتاد، به زاویه خانه رفت و مشغول به قرائت و نماز گردید. همی به رکوع و سجود بود تا فجر

ص: ۱۴۶

۱- (۱) قال له زیاد یا جویر مرحبا بک اطمئن حتی اعود الیک. «الکافی: ۳۴۱/۵، حدیث ۱»

۲- (۲) فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا زیاد جویر مؤمن و المؤمن کفو للمؤمنه و المسلم کفو للمسلمه. «الکافی:

۳۴۱/۵، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۱۹/۲۲، باب ۳۷، حدیث ۸۹»

طلوع کرد، چون صدای بانگ نماز برخاست به نماز مسجد حاضر شد، ذلفا نیز آماده نماز شد. شب دوم نیز بدین گونه گذشت، پدر را آگهی ندادند، شب سوم پدر را آگاه کردند و او به پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد بر حسب فرمان مطاع ذلفا را به جویر دادم خانه و جهاز نیز ساختم.

اکنون سه شب است به سوی عروس توجهی نکرده و هیچ گونه سخن هم نگفته، همانا او را با زن کاری نتواند بود اکنون چه فرمائی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله امر به احضار جویر داد و پرسید که تو را چه رسیده؟

عرض کرد: یا رسول الله! به شکرانه چون وارد خانه ای شدم دل آرا متاعی زیبا و عروسی حسناء و من از جمله مساکین و غربا بودم، خواستم نخست تا سه روز و شب با نماز و دعاء شکر خدا را بگرام، آنگاه از این نعمت استفاده کنم و بهره بگیرم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد بن لیبید را خبر کرد و از راز شکرگزاری جویر آگاهی داد و جویر از آن پس با ذلفا زفاف کرد و بعد از روزگاری به جهاد با کافران رفت و شهید شد.

عروس و داماد هر دو معجزه اند.

اگر برای تهذیب سرباز قرار است تهذیب چنین، سه شب نگاه نکردن به عروس زیبا با توجه به خدا و شکرگزاری از خدا معجزه است، کف نفس و اقتدار اراده از یک جوان، آن هم آن جوان چیز ندیده و نو به آرزو رسیده معجزه ایمان و معجزه تهذیب است، این در جانب داماد و اما در جانب عروس تأثیر نفس رهبر در زنان و دوشیزگان پردگی اصیل، آن حس تسلیم به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را بسازد که ذلفا را از ملاحظه رقابت و هم چشمی بین همسالان و

دوشیزگان قبیله آن قدر در افق اعلیٰ ببرد که دختری نوجوان را از آرزوهای هوس جوانان دوشیزگان و از ملاحظه رقابت دوشیزگان همسالان بالاتر ببرد و جنگ داخلی در اندرون زیاد بن لیبید راه نیاندازد، تا امر و فرمان رهبر به آسانی به مرحله اجرا درآید، معجزه است.

و اگر نفس رهبر مقتدری بتواند آنقدر مؤثر گردد که حس رقابت و چشم و هم چشمی دختران بنی بیاضه عربی را در مثل زیاد بن لیبید تسلیم مصلحت امت کند؛ معجزه کرده و همان معجزه مصطفی است.

شما رقابت سیاه و سفید آمریکا را (رود زیا) را تا امروز هم خبر دارید و با مقایسه به آن تصدیق می کنید که این معجزه است.

چنان که محو کردن کینه های صدساله دو قبیله اوس و خزرج که آتش آن صد سال برافروخته بود.

و خاموشی نمی پذیرفت آن هم معجزه است.

اما از آن دشوارتر این است که دختران و دوشیزگان پردگیان را در هنگام مبارزه و تنازع عوامل درونی و مؤثرات روحی، حمایت کش ایمان و مصلحت و پشتیبان از آن قرار دهد تا این روح رقابت سیاه و سفید را هم تحت تأثیر قرار دهد، هم در خود و هم در خویشان معجزه است.

البته مصلحت آن هم زود ظاهر شد که این گونه داماد که سراپا شکر است توقعات زیاد که ندارد، بلکه برای پدر زن و قبیله و برای رهبر تا حد فداکاری شکر گزار است، هفت برابر خود تلاش می زند و بر عفت و نظافت و معاضدت و معاونت خود؛ به خیر همه و خیر پدر زن و خیر پیغمبر صلی الله علیه و آله می افزاید و

می کوشد تا افزون کند.

و از آن طرف عطف و برگشت شاخه های بلند اشرافیت اشراف و اعیان به سوی عقب ماندگان قافله به این وسیله نمی گذارد، فاصله طبقاتی را آن قدر عمیق بشود که از طرفی یک طبقه اقلیت به درجه خدایی و نیم خدایی بر شود و از طرفی دیگر اکثریت به «خواری و عقده حقارت بمانند و رشک برند».

این عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن است که شاخه های بلند را پائین آورد تا میوه عالی به دانی برسد و در دسترس دانی باشد - از طرفی:

و از طرفی دیگر حس معاضدت و معاونت افراد طبقات پائین تر را به رایگان در راه منفعت و خیر طبقات اعیان بلند مرتبه گذارد تا این سربازان کوتاه قد «اقزام» (قزم یعنی کوچولو) با سرنیزه های بلند، عملاقها و تهمت های سران اوس و خزرج با دست های بلند و شمشیرهای بلند و نیزه های بلند آنان به نصرت اسلام و آیین جهانی آن کشیده شود، و شد. (۱) از طرفی:

از طرفی دیگر طبقه سرکشان و گردنکشان عرب مثل اقرع بن حابس و عیینه بن حصن فزاری برای این طبقه و خیر همه طبقات فرود آیند و همچون پیغمبر صلی الله علیه و آله به خیر جهان و در صدد خیر جهان و در کار خیر جهان باشند.

برای این مقصد عالی و مقاصد عالی و این هدف عالی و اهداف عالی، خدا و پیغمبرش در موقع خود اعمال ولایت می کند البته هر جا نظام احسن اصلاح اکمل اقتضا کند حتی در معامله و در ازدواج رضایت از طیب نفس را ملغا می کند و

ص: ۱۴۹

خدا بین شخص با قلب او و دلخواه او حائل می شود تا زندگانی دیگری بدهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (۱)

با این نمونه های مکرر متعدد، ازدواج زینب بنت جحش اشرافی با زید و ازدواج ضباعه اشرافی دختر زبیر بن عبدالمطلب با مقداد بن عمرو و ازدواج ذلفای اشرافی با جویبر و ازدواج جلیبب با دختر انصاری و ازدواج عقبه بن ابی معیط اشرافی با زید بن حارثه، مجدداً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خدا می خواست که فاصله طبقاتی را بردارد، که شد و کلمه اسلام را بر فراز آرد که آن هم شد.

و اصحاب صفه بی خانمان قد کوتولو و بی سر و سامان، سر و سامان بگیرند که شد و موالی برای خدمات محیر العقول خارق العاده تشویق بشوند شدند، حتی فرماندهی قشون که منصب عالی پرافتخاری است به زید بن حارثه داده شد تا در جنگ موته که با سپاه روم مصاف دادند، زید بن حارثه عدل جعفر طیار و عبدالله بن رواحه بلکه طبق بیشتر روایات و تواریخ او رئیس اول بود و جعفر طیار بعد او رئیس بود.

در ازدواج زید و زینب بنت جحش چنان که تهنید نفس اشرافی مغرور، زینب سیده قرشی نسب شد و اعجاز ایمان است حل عقده حقارت هم که موجب بغض و انتقام است از طبقات زیرین شد که آن هم کاری است خارق العاده و در حد معجزه (با قطع نظر از اصطلاح معجزه)

ص: ۱۵۰

هر کدام اینها تا یک درجه خارق العاده بودند و با این تهذیب در نفوس و داخله نفوس، اصلاحی هم در اصول اجتماعی طبقاتی شد.

همه اینها با اعمال جنبه ولایت تشریحی شد که هر کدام قیمت حیاتی دارند و برای حیات امت و تعاون قوای عالی و دانی ارزش فوق العاده دارند.

حل عقده غرور طبقات اشرافی با حل عقده حقارت از طبقات زیرین با اصلاح اصول طبقاتی جامعه که همه به هم پیوسته باشند و از هم فاصله نگیرند و رم نکنند، انجام شد.

این کارهای شگفت را عقیده و ایمان آسان می کند و اسلام بدین وسیله حیات دیگری نوین به جهان عزوبت و بشریت داد، اما زینب را ندیده نگیرید شخصیت خود را خرد شده می دید که برای اصلاح اصول کلی، تمام کاسه کوزه ها بر سر شخصی او شکسته شده و برای اصلاح اصول کلی طبقاتی او فدا شده، این کار شگفت را اسلام از زینب سیده قرشی هاشمیه شروع فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود مایه گذاشته باشد؛ زیرا زینب دخترزاده عبدالمطلب است دختر عمه خود او است، ولی البته برای شکستگی خاطر دل او خداوند علی اعلی او را به سطح بلند محبت پیغمبر و خدا برآورده و به رضا و رضوان و خوشنودی خودش مفتخر فرمود و کسی که او خدا را دوست دارد خدا هم او را دوست می دارد و زینب به این مقام بلند برسد، هر چند به ظاهر از شئون قبیلگی فرود آمد. این تنازل ظاهری در حقیقت با ترفیع مقام او در باطن همراه بود.

البته هر کس در راه فرمان خدا از مقامش فرود آمد، خداوند محبت او را در دل ها می اندازد، خاصه در دل خاصان خودش و از همه خاصان خاص تر پیغمبر او

است، او قبل از همه کس به ارزش این تواضع آگاه است و قدر و قیمت آن را می داند، ویژه که می بیند اخص اشرف اعضای خانواده اش حاضر شد مثل اسماعیل فدای مصالح امر پروردگار گردد و قربانی راه آیین جدید بشود که پیش پای پیغمبر صلی الله علیه و آله مشکلاتی پدید نیآورد و پیغمبر توانست به آسانی یک اصل از اصول الهی را اجرا نماید.

پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله ارزش او بالا می رود و پیغمبر احساس محبتی جدید نسبت به او می کند، محبتی از سنخ محبت شخص به شخص فداکار خودش، خداوند سررشته این محبت را به جنبش می آورد و در خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و دل او جنبش عطوفتی نسبت به او پدید می آورد؛ نه تنها پیغمبر، بلکه هر کس به دیده محبت به شخصی بنگرد و به عین رضا و پسند او را بنگرد، همه خوبی ها در او درشت به نظر می آید و عین رضا و پسند جلوه ای دیگر به آنها می دهد.

زینب از حالا به بعد در دیده خود به وضعی است و در دیده پیغمبر و خاصان خدا به وضع دیگری است.

بهترین وضع بنده ای آن است که در نظر خود خوار و ذلیل و قربانی شود و در نظر خلق عزیز و ارجمند باشد، باشد تا خدا دل شکسته او را ترمیم کند و دل خاصان خود را به صوب او معطوف دارد.

حال زینب پیش خود و پیش خاصان خدا

مجمع الزوائد بازگو کرده که زینب بنت جحش گوید: بعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا با زید تزویج کرد، من مرثیه سرائی بر خویشتم می کردم، یعنی مرثیه خودم را می خواندم.

شاید از نظر آن که خویشان را از نظرها افکنده و انداخته می دیده است.

و از نظرها افتاده و از دیدگان افتاده می پنداشته لذا بر خود نوحه می خواند و شیون می کرده است تا زید شکایت مرا به پیغمبر صلی الله علیه و آله برد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا عتاب کرد، من چندی خودداری کردم. سپس باز به همان وضع برگشتم، پس زبان خودم را دندان گرفتم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به «زید» فرمود: زوجه ات را نگهدار، خدا را پروا داشته باش.

چندی هم بر این سان گذشت و زید گفت: یا رسول الله من این بانو را طلاق می دهم. (۱)

موسوعه آل النبى بازگو کرده که: زندگانی مشترک بین زید مولی و زینب اشرافی صفائی نداشت، زینب هرگز فراموش نمی کرد که خود از اشراف است که رنگ بردگی و رقیت ندیده و هیچ لحظه ای گوارای زینب بنت جحش نشد که همسر مولائی باشد که به عنوان بردگی داخل طائفه شده است و رفتار قساوت آمیز او، آن قدر بود که صبر شکیبایی «زید» را تمام کرد تا شکایت خود را چندین مرتبه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد که از بدرفتاری زینب و سوء سلوک او رنج می برد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواستار شکیبایی بیشتر می شد، تا در دفعه آخر پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: مگر به او شک داری؟

گفت: نه، یا رسول الله من در او هیچ شکی و ریبی سراغ ندارم و جز خیر از

ص: ۱۵۳

او چیزی ندیده ام ولکن بر من بزرگی می فروشد، از اشرافیت خود می گوید و تکبر می کند و مرا این بدزبانی او آزار می دهد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله باز فرمود: زینب را نگه دار، زید اذعان کرد و برگشت تا از نو تحمّل خود را بیازماید و تلخی و ناکامی ببیند، لکن زینب به کلی او را کنار زد و دیگر او را به خود راه نداد تا تحمل او از دست رفت، علیهذا زید هم از او مفارقت کرد و طلاق واقع شد. (۱)

آن شکستگی خاطر و دل شکستگی او تمام نشده، سرشکستگی طلاق آمد آزاد شدن او از ربقه و چنبر عقد با «زید» عقده شکستگی شخصیت او را جبران نمی کرد، بلکه طلاق بر شکستگی شخصیت او و افسردگی خاطر او و دل شکستگی او می افزود.

بلی، با شکستن شخص او و شخصیت او رضی الله عنها وضع و خیم فاصله طبقاتی اجتماع در اسلام اصلاح شد، در حقیقت شخص فدای اجتماع شد و او برای این عمل تقدیه، فدا شدن و قربان شدن برگزیده شد و این عمل شاق در مورد شخص او اجرا شد. باید خداوند رؤوف دل شکسته او را جبران نماید، ترفیع شأنی به او بدهد که او را از نقطه حضيض (به نظر او) به ذروه اوج برساند و نگذارد عقب ماندگی و تأخر در خاطر او خمیره و سرشت او شود و خواری بر او تخمیر شود و راه را به سوی تقدّم و پیشروی به نظرش بر او قطع کند یا راه را ببندد که او بر خویشتن زاری کند و مرثیه بخواند، اکنون بعد از این تسلیم مطلق تا حد

ص: ۱۵۴

قربانی شدن و انحطاط تا نقطه حسیض با آن که در باطن ارتفاع و اعتلا و ارتقا تا مقام محبوبیت است، اما در ظاهر همه افسردگی و عتاب دیده، پس باید نوازش و تجلیل یا عملیات تجلیل آمیزی در کار آید که وازدگی در کار نیاید و بلکه تا نقطه اوج به ذروه برآید، علیهذا در این وقت که شکستگی خاطر او به حد آخر رسید و در حقیقت به فدا شدن کشید، دست خدای جبار در کار آمد، جبار شکسته بندی می کند و او را از نقطه انخفاض به ذروه ارتفاع و اعتلا برآورد، وحی آسمانی آمد و خدا دست او را از حسیض گرفته و به ذروه برد.

دست خداوندگار باغ دراز است

ابتداء در دل پیغمبر صلی الله علیه و آله احساس عطفی به او پدید آمد از نظر شفقت بر دوشیزه جوان رشید که خود را مثل مرغ بال شکسته می دید که جفا در حق او شده، اگر ستم نشده و هر جفا دیده مورد شفقت است، خصوص که در نهایت جمال و در غایت اشرافیت در بحبوحه جوانی این قدر اذعان و تسلیم خدا و رسول شد که با بی میلی و کراهت خاطر به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ازدواج ناپسند خودش تن در داد، تا حکم خدا و پیغمبرش زمین نماند و بعد هم از مکه وطن و از آشیانه و کاشانه مانوس مألوف هم آواره شد تا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد و اکنون مثل مرغ بال شکسته ای در گوشه ای افتاده، بال پرواز ندارد و خود را جفا دیده می دید و هر ستمدیده یا جفا دیده، قلوب به طرف او معطوف می شود، خصوص که از زمره بانوان است که دست و پای آنها بسته است و جنس زنان خود مورد صد گونه تحقیر از جانب جنس مردان و رجال می دیدند و این در پیغمبر صلی الله علیه و آله به عکس است، آخرین وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره بانوان و ممالیک

بود که مورد تحقیر مردان و اقویا می شدند و چون درباره سلوک او با شوهرش، پیغمبرش چند مرتبه به او عتاب کرده، پس در دل رنج دیده تصور می کرده که شاید جنس زن به قدر لایق مراعات جانب او نمی شود تا حق او هضم شده و ستمدیده است یا اگر ستم نگوید جفا دیده است و هر جفا دیده در نظر خاصان خدا مورد توجه و عطف عنایت و سر برگردی است.

بنابراین ملاحظات پیغمبر صلی الله علیه و آله در دل احساس عطفی نسبت به او می کرد این کیمیاگری ها کار خدا است و پیش از این هم حادثه ای پیش آمده بود.

طبری می گوید: (۱) پیغمبر صلی الله علیه و آله یک موقع زید را خواست حاضر نبود، به منزل او آمد او را خواست، زینب شتابان به استقبال آمد و شتابزدگی مهلت نداد که لباس خود را برای لقای رسول خدا صلی الله علیه و آله تکمیل کند به استقبال آمد و گفت: زید اینجا نیست، یا رسول الله! داخل شوید پدر و مادرم به فدای تو بادا.

در روایت دیگری باز طبری باز گو می کند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد زید را طلب می کرد و پرده ای موئین بر در بود که باد آن را به کنار زده بالا برد زینب سر برهنه بود، از پرده بیرون به دیده پیغمبر آمد، در چشم پیغمبر جلوه کرد.

زینب پیغمبر را دعوت کرد که داخل شود پیغمبر صلی الله علیه و آله ابا کرد و برگشت و کلماتی بر زبان آورد که در آن میان زینب فقط این دو جمله را تمیز داد: «سبحان الله العظیم سبحان الله مصرف القلوب»، و زینب سر جای ماند فکر در معنی این دو کلمه می کرد که از پسر دائی خود شنید، خدا کیمیاگری می کند

ص: ۱۵۶

دل ها را می گرداند، تا زید آمد اولین کلمه ای که زینب به او گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله به منزل ما آمد.

زید گفت: چرا نگفتی داخل شود، جواب داد: بلی. من پیشنهاد دادم او نپذیرفت.

زید گفت: نشیدی چیزی بگویدی؟

گفت: بلی، شنیدم همین که برگشت می گفت: «سبحان الله العظیم سبحان الله مصرف القلوب.»

زید مقداری سر به زیر تأمل کرد و از منزل خارج شد، آمد حضور پیغمبر عرض کرد: شما به منزل ما آمده اید چرا داخل نشده اید پدر و مادرم به فدایت؟ سپس افزود او محرم نبوده می خواهد محرم باشد، من از او جدا شوم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه مگر از او بدی دیده ای؟

زید گفت: نه، اما بد زبانی، تکبر، بزرگی فروشی او مرا آزار می دهد تا طلاق پیش آمد و سبب شد که احساس جدیدی نسبت به او احساس گردید؛ رهبر دوست دارد اگر بتواند دل شکسته او را جبران کند و آیا چگونه و با چه وسیله ای جبران کند؟ جبرانی که تلافی خاطر دل شکسته زینب و خواهرش حمنه باشد، حمنه هم دخترزاده عبدالمطلب و همسر مصعب بن عمیر است، باید مرغ بال و پر شکسته را در میان مؤمنات از سرافکنندگی در آورد.

آن روز یک مؤمنه در مؤمنات خیلی ارزش و مقام داشت، در دور تأسیس واحد نفرات به جای جمع انبوهند، خصوص که مشاهده مرغی که سر زیر بال دارد و بال های او را چیده باشند، از نگاه به وضع افسردگی او شفقت می زاید، در

مقابل آن اندازه اندوه دل غمین افتادگی که مرثیه خویشتن را خودش می خواند، تجلیلی از او باید بشود که بتواند تکافو کند با آن فدا شدن و به آن است که همسر با افتخار شخص پیغمبر بشود، تا به همسری با سرور جهان سرافراز گردد و تا مقابل نقطه انخفاص (در فدا شدن) به ذروه اعتلا و ارتفاع برآید.

ولکن چگونه این کار ممکن؟ مشکل بزرگی در پیش دارند.

زید پسرخوانده او است خودش بر انجمن قریش برپا ایستاده و اعلان داده که زید، پسر خوانده او است، اکنون اگر زینب را خود ازدواج کند مردم چه خواهند گفت؟ هر گاه بنگرند که زوجه پسر خود را تزویج کرده، بدنامی آن را چه کند؟

آیا مردم اقناع می شوند هر گاه بگویند:

پسر خوانده پسر حقیقی نیست!

آیا گوش می دهند؟ و حال آن که از تقالید سنتی این مردم است که پسرخوانده را (۱) ملصق به پدر ادعایی می نمایند و برای او حقوق پسری اعتبار می کنند و حرمت نسب را برای او اثبات و تثبیت می کنند؟

و از طرفی آیا قلع و قمع این سنن بی اساس لازم نیست؟

آیا با این وسیله ای که فراهم شده بهتر نیست که انجام شود؟ ولکن پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۱۵۸

۱- (۱) وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ احزاب (۳۳): ۴-۵.

به ملاحظه ترس از زبان مردم و ملاحظاتی دیگر برای خود انتخاب کرده که این رغبت نوین را کتمان کند و با عاطفه ای که از غیب آمده مقاومت کند، هر چند از پژمردگی دختر عمه اش که مثل غنچه یا شکوفه پلاسیده افسرده و خود را مظلومه یا ستم رسیده یا جفا دیده دوست می پنداشت متأثر بود.

عطف توجه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نوازش یک تن که به نظر خودش قربانی راه اخلاص خود شده، رهبر را که زمامدار دل ها است خصوص در روز تأسیس به شدت جذب می کرد، پیغمبر به هر افسرده غمین غمگین سخت مجذوب می شد تا او را از غم برهاند.

«کان یقف علی الحسیر و یقیم علی الکسیر»

سمائل اخلاقی پیغمبر

لشکر را در طی طریق به هر کس پایش سوده شده، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او توقف می کرد، و اگر پایش شکسته بود، پیغمبر چادر و خیمه اقامت برپا می کرد تا او را راه بیاندازد.

رهبران انقلاب یک خصائصی دارند، نفرات خود را هر چند افتاده باشند به آنها اهتمام بیشتر می کنند، این عواطف است که خلق را شیفته آنها می کند و عقب افتادگی در طبقات نسوان رنجش خاطر شدید می آورد. خصوص دختر عمه است در راه مقصد بلند اهداف اسلام فدائی شده و در نوباوگی غنچه و شکوفه تر و تازه ای از خانواده اشرفی برگرفته شده و علی رغم میل خود، آن دوشیزه او را به شوهری داده که چسبیده است نه چکیده لصیق است به غیر پدرش خوانده می شود.

بنابراین پیغمبر صلی الله علیه و آله کتمان می کند و از طرفی در دور تأسیس این اصول که خلاف نظام طبیعی جامعه است باید آشکارا برداشته شود و این ازدواج را انجام دهد و او کتمان می کند و لکن خدا کتمان را نمی خواهد، باید با نقاره خانه صدای آن بیچد. و اگر نقاره نیست باید به وضع دیگر مثل ولیمه عمومی به استحضار همه برسد.

خدا می خواست که عقده پسر خواندگی هم که بر خلاف نظام طبیعی است حل شود.

و حل این معضله با ازدواج پیغمبرش با زینب باشد که مطلقه زید است و سابقه زوجیت و همسری با او را داشته و بار سنگین حرف های یاوه مردم که لازمه این گونه مواقع است به دوش شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد (۱) که سراپا ایمان است و به دوش زینب زاده عبدالمطلب باشد که او هم سراپا ایمان است تا به وسیله زینب دو اصل اجتماعی تصحیح شده باشد، در موقع تواضع در حضیض یک اصل از اصول اجتماعی یعنی اصل طبقاتی و در موسم ارتفاع و افتخار اصل دیگری را از اصول صحیح اجتماعی برقرار کرده باشد.

فرمان فورس ماژور آسمان و وحی آمد، آن هم در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با عایشه بود وحی او را گرفت و از هوش رفت.

ص: ۱۶۰

۱- (۱) تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا احزاب (۳۳): ۳۷.

حکمت نزول وحی در این هنگام به خصوص چیست؟

عایشه رقیب سرسخت زینب است، باید وحی را عایشه بنگرد که شکاک است، هر هوشمندی شکاک است.

علاج این اشخاص سوفسطائی آن است که خودشان وحی را بنگرند.

وقتی حالت وحی برطرف شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسم کنان فرمود: آیا کیست بشارت به زینب برساند که خدا او را تزویج به من کرده.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه از وحی آسمان بر او نازل شده بود تلاوت کرد. (۱)

چندی تو به آن شخص که خدا به او انعام فرموده و تو هم به او انعام فرموده ای می گفتی که برو زوجه خود را نگهدار و از خدا پروا کن و کتمان می کردی در نفس خود آنچه را خدا آشکارا و هویدا می کند، از مردم هراس می داری و خدا سزاوارتر است که از او هراس داشته باشی.

پس همین که زید آرزو و کام خود را از او برگرفت، ما او را به ازدواج با تو درآوردیم تا بر مؤمنان باکی نباشد.

در ازدواج ازواج پسرخوانده های خود هنگامی که کام خود را از آن زنان برگرفته اند، امر خدا شدنی است.

عایشه گفت: خدایت را می بینم که چقدر فوری و سریع به هوای دل تو می رسد.

این کلمه عایشه لایق جنبه بشری زنان است نه لایق جنبه ایمان آنان، عایشه غفلت از نفوذ حکمت الهی در اجرای نظام احسن و نظام اصلح و

ص: ۱۶۱

اکمل کرده که از جنبه ولایت کار را انجام می دهد خدا ولایت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دارد و انقلاب اسلام انقلاب همه جانبه است، تحوّل را باید برقی و فورس ماژور(۱) و قاطع انجام دهد، به میل دلخواه اشخاص نماند، تمجمج(۲) و دست به دست کردن اصلاحات را تعویق می اندازد.

جایی که شجاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله به محافظه کاری برخورد می کند باید اختیار را با پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نگذارد و فورس ماژور عمل را انجام دهد، خدا ولایت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دارد.

هر جا مصلحت نظام احسن اقتضا کند اذن طرفین و ایجاب و قبول هم نمی خواهد.

این وحی در منظر و مرآی عایشه آمد، عایشه باز گو کرده گوید:

مرا رشک به سختی در گرفت و حالتی از دور و نزدیک مرا رفت که نگفتمی است، چون از زیبایی و جمال او چیزها شنیده و به ما رسیده و می رسید.

اکنون بعلاوه از زیبایی و حسن خداداد و نسب عالی او، از امری که تازه پیش آمد ناراحت شدم، امری که اعظم امور و اشرف امور بود که:

خدا برای او خواسته و او را در آسمان خود به پیغمبرش تزویج کرده، این بیش از نسب بلندش او را به آسمان بالا می برد.

همین طور هم بود، زینب یک موقع بین هووها دم از این موهبت عظمی می زد (خواهد آمد)

ص: ۱۶۲

۱- (۱) فورس ماژور: قوه قاهره، اجبار مادی.

۲- (۲) تمجمج: سخن نامفهوم، جویده جویده ادا کردن.

عایشه را به حال خود بگذار، بشارت را بگو، این خیر بشارت اثر را، بشیر برای زینب افسرده برد، زینب که خود از مواهب نسب بلند و زیبایی اندام بهره مند بود، ولی افسرده به کار خود مشغول بود، این خبر سعادت اثر را گویند سلمی خادمه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای زینب برد. (۱)

و بعضی گویند: خود «زید» بشارت را برد. (۲)

امید و ایمان به طور لاشعور در شعور ناآگاه

او همیشه مانند سروش نوید امید می داد که

هله نومید نباشی که تو را یار براند گرت امروز براند نه که فردات بخواند

در اگر بر تو ببندد مرو و صبر کن آنجا ز پس صبر تو را او به سر صدر نشانند

و اگر بر تو ببندد همه ره ها و گذرها ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

نه که قصاب به خنجر چو سر میش ببرد نهد (۳) کشته خود را کشد آنگاه کشاند

چو دم میش نماند زدم خود کندش پر تو بینی دم یزدان به کجا هات رساند

ص: ۱۶۳

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۲۳۱/۲-۲۳۲؛ الإصابه: ۱۸۸/۸.

۲- (۲) الکشاف عن حقائق التنزیل: ۲۶۱/۳-۲۶۲؛ الاستیعاب: ۱۸۵۱/۴.

۳- (۳) هلد: تب، عروق الصفراء.

به مثل گفته ام این را و گرنه کرم او نکشد هیچ کس را و ز کشتن برهاند

هملگی ملک سلیمان به یکی مور ببخشد بدهد هر دو جهان را و دلی را نرماند(۱)

بشارت که رسید زینب آنچه در دست داشت رها کرده برای نماز شکر بر سر سجاده رفت و به نماز ایستاد.

مجمع الزوائد از قول زینب بازگو کرده: همین که عدّه من تمام شد من ندانسته رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد و موهای سر و گیسوی من نپوشیده بود، من به خود گفتم امری است از آسمان رسیده و گفتم: یا رسول الله بدون خطبه و شاهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تزویج کننده خدا و شاهد جبرئیل است.(۲)

طبرانی این را روایت کرده از حفص بن سلیمان که در سلسله روات متروک است، توثیق ملائمی هم دارد.(۳)

انس بازگو کرده گوید:(۴) همین که عدّه زینب منقضی شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به زید بن حارثه فرمود: برو و زینب را برای من مذاکره کن، زید روانه شد تا نزد

ص: ۱۶۴

۱- (۱) مولوی.

۲- (۲) مجمع الزوائد: ۲۴۷/۹.

۳- (۳) المعجم الكبير: ۳۹/۲۴-۴۰.

۴- (۴) مسند احمد و مسلم و نسائی از طریق سلیمان بن مغیره روایت کرده اند، سید قطب در ظلال القرآن آورده. «مسند احمد بن حنبل: ۱۹۵/۳؛ صحیح مسلم: ۱۴۸/۴؛ سنن النسائی: ۷۹/۶»

زینب آمد، زینب سرگرم خمیر کردن بود؛ زید گوید: همین که او را دیدم در برابر نظر من عظیم و بزرگ آمد که حتی استطاعت آن نداشتم که به او نظاره کنم و بگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای مذاکره تو فرستاده است، علیهذا پشت به او کردم و به عقب پس پس برگشتم و گفتم یا زینب! بشارتت باد که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاده تو را مذاکره می کند.

زینب گفت: من اقدامی به کاری نمی کنم تا از خدا امروز فرمان بگیرم، سپس به سوی مسجد خود برخاست و قرآن نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خود آمد تا وارد بر او شد به غیر اذن.

ولایت عامه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اموال و انفس موهبت خدایی است و گاهی در موردی مطلق جلوه می کند و گاهی محدود یا بگو اعمال آن محدود است، اگر چه خود آن محدود نباشد و نیست؛ بلکه مطلق است، نظامی است که همه را در اختیار می گیرد و در هر دو صورت تابع اقتضای نظام احسن اصلح اکمل است که امتی را چگونه و چسان به کمال طبیعی خود سوق دهد و پیش ببرد، این نظام ولایت بر نفوس و اموال هر دو دارد، همچنان که بر انفس دارد، همچنان بر اموال دارد.

الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ (۱)

مقررات جهاد یک نوع ولایتی بر انفس و نفوس است، اما در اموال زکات مطلقاً به حکم ولایت عامه بر اموال است اما مطلق نیست، مقدار آن و مصارف

ص: ۱۶۵

آن محدود است نه مطلق، ولی اصل گرفتن مطلق است به اختیار صاحب مال و رضایت او نیست.

حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا (۱)

در احتکار هم حاکم طبق نظام اصلح، مال را از انبار صاحبان بیرون می نهد و در معرض فروش می گذارد بدون اختیار و یا رضایت صاحب مال.

در ضریبه و سری که در موقع ضروری باید اشخاص بدهند نظام اصلح ولایت دارد. اصولاً در فقه اسلام این قانون آیین است که هر کاری که موجب اخلال به نظام باشد (البته نظام اسلام) ممنوع است. اکنون ولایت الهی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور فورس ماژور وارد شده و زینب افسرده را به او تزویج کرده تا هم او را از افسردگی درآورده و هم قضیه بغرنج پسرخواندگی را تصفیه کند؛ پس باید به طور رسمی ولیمه داده شود که خلائق همه در آن شرکت کنند اگر چه سیل اعتراضات و یاوه ها سرازیر می شود.

برای ولیمه عروسی محفل برپا شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را ذبح کرد و به انس خادم خود امر داد که مردم را به ولیمه دعوت کند، مردم فوج فوج به ردیف یکدیگر می آمدند، فوجی غذا خورده می رفت و فوج دیگر می آمد تا این که «انس» به عرض رسانید که یا رسول الله من همی دعوت کردم تا دیگر احدی را پیدا نکردم که دعوت کنم.

ص: ۱۶۶

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود که سفره را برچینند. (۱)

وضع طول جلوس در این ولیمه و تحمیل جلوس بیش از تحمل، سبب شد که امر آسمانی باز آمد و وحی دیگر باره مداخله کرد و دستور وقت انقضا را داد و این هم از برکات زینب و به سبب احترام به زینب شد.

برای برگزاری مهمانی های ولیمه و اندازة جلوس مهمانان در آن و مدت اقامت در آن و تعیین موقع قیام در آن، نظامی مقرر شد که از شعبات ولایت است، البته ولایت تشریحی.

بدین قرار که مهمانان دعوت شده مجلس خوش یافتند و بعد از صرف غذا خوش داشتند که به سخن بنشینند، سرگرم سخن شدند و ماندند تا روشنی روز سپری شد و روز به سر آمد، درنگ آنها طولانی شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله پدیده برخاستن از مجلس هویدا شد، دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آماده شد که برخیزد. (۲)

باز آنان برخاستند پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی این را دید برخاست به دیدار زنان خود پرداخت تا مجلس از هم بپاشد، قوم از اثر قیام پیغمبر صلی الله علیه و آله از مجلس متفرق شدند غیر از سه تن که همانطور به جای خود ماندند تا پیامبر صلی الله علیه و آله طواف خود را بر حسب العاده به پایان رسانید و به همه بانوان سرکشی کرد و مبارک باد و تهنیت به عروس جدید را از همگان همگان دریافت و برگشت و این هنگام موقع خلوت بود، باز دید سه نفر پا برجا نشسته اند و سرگرم سخند حیای شدید

ص: ۱۶۷

۱- (۱) الکشاف: ۲۶۱/۳-۲۶۲.

۲- (۲) السمط الثمین: ۱۰۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله مانع شد که آنها را از غرفهٔ عروس بیرون براند و عروس همانطور پوشیده پشت به دیوار چنان که رسم عروسان است نشسته بود. (۱)

انس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عروسی زینب بنت جحش محفل برپا کرد. تا حدیث ولیمه... و تا گوید: و زینب در کنار غرفه نشسته بود و آن بانو از جمال خداداد موهبتی وافر داشت، حسن او خدا داده بود و حاجت مشاطه نیست حسن خدا داده را.

پس رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد به طرف حجرهٔ عایشه روانه شد و خادمش «انس» به جا ماند با مهمانان منتظر ماند تا آنها هم منصرف شده رفتند. انس به شتابان رفت و رسول صلی الله علیه و آله را به رفتن مهمانان خبر داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله باز آمد، به حجرهٔ زینب وارد شد و همین که به آستانهٔ در رسید پرده در را افکند بین «انس» و بین خود. (۲)

و آیاتی که از وحی سماء این موقع نازل شده بود (۳) تلاوت فرمود:

ای کسانی که ایمان آورده اید داخل خانه های پیامبر نشوید مگر این که اذن برای شما برسد، برای طعامی آنجا هم انتظار آخر وقت آن را نبرید و لکن همین که دعوت شدید پس داخل شوید و همین که طعام را صرف کردید پراکنده شوید و سرگرم سخن سرائی ننشینید که این کار پیامبر را آزار می دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله از شما حیا می کند و خدا حیای از حق

ص: ۱۶۸

۱- (۱) السمط الثمین: ۱۱۰؛ تفسیر الکشاف ۲۶۲/۳-۲۶۳.

۲- (۲) مجمع الزوائد: ۲۴۷/۹.

۳- (۳) احزاب (۳۳): ۵۳.

نمی کند و هر گاه از زنان کالا یا چیزی مسألت می کنید از آنان از پشت حجاب مسألت کنید.

این برای دل های شما و دل های آنان پاک تر است و برای شما روا نیست که پیامبر را آزار دهید و نه آن که زنان او را پس از او هرگز ازدواج کنید، این نزد خدا بزرگ است. (۱)

از این لحظه حجاب بر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر زنان مؤمنات برای صیانت و مصونیت و رمز عزت و نشانه ارجمندی و برتری از بی مایگی فرض شد.

دکتر عایشه بنت الشاطی در کتاب موسوعه آل النبی می گوید: (۲)

آن شب محمد صلی الله علیه و آله در حجله عروسی که وحی آسمان آن را برای وی ترویج کرده بود گذرانید و عایشه را رشک و غیرت تمام شب می خورد و در چنگال عفریت رشک و حسد فریسه (۳) بود.

چنانچه خودش بازگو کرده گوید: رشک و حسد از دور و نزدیک او را گاز می گرفت و نیش می زد.

خودش گوید: برای جمال و زیبایی زینب که می شناخت.

ص: ۱۶۹

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۵۳.

۲- (۲) موسوعه آل النبی صلی الله علیه و آله: ۳۳۵؛ و بات عائشه ليلتها فریسه الغیره قد اخذها - فیما قالت - ما قرب و ما بعد (ص ۳۲۷) قالت عائشه: فاخذنی ما قرب و ما بعد لما يبلغنا من جمالها و اخری هی اعظم الامور و اشرفها ما صنع الله لها زوجها فقلت تفخر علينا بهذا. «الطبقات الكبرى: ۱۰۲/۸؛ الدر المنثور: ۲۰۲/۵»

۳- (۳) فریسه: کشته شده، دریده شده.

و برای این افتخار بی نظیر که خدا برای او ساخت و به او برازندگی و افتخار می داد(۱) و همچنین بقیه زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله همه رشک و غیرت آنها را گزید و همه به واسطه این عروس جدید که به زیبایی و به نسب و به جوانی خود می بالید و به این که خدا او را تزویج کرده بیشتر می بالید، دنیای فراخ برای آنان تنگ شد.

آنها وقتی روبرو با زینب شدند دیدند گمان آنها بی جا نبوده، همین که زینب ضمیر آکنده از رشک آنها را ادراک کرد و فهمید که چه در دل دارند و احساس رقابت آنها را کرد به آنها بالید و گفت:

من گرامی ترین زوجه اویم، از نظر ولی عقد که خدای متعال است و از نظر سفیر و رابطه خواستگاریم که جبرئیل است، شما را اولیای شما برای او عقد کرد و مرا خدا از فوق هفت آسمان برای او عقد کرد.(۲)

و جایی که ام سلمه مسرور می شد که اثر آمدن خودش را بر عایشه که افزون از همه محبوب بود بنگرد، پس زینب بی شک خرسند خواهد شد که بیاید و از

ام سلمه هم پیش بیافتد که رقیب عایشه بود.

ص: ۱۷۰

۱- (۱) زینب، اشرافی حسناء در یک موقع به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: یا رسول الله! ما انا کاحدی نسائک لیست امرأه منهن الا- زوجها ابوها او اخوها او اهلها - غیری زوجینک الله من السماء. «الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱۰۲/۸؛ الاصابه: ۱۵۳/۸»

۲- (۲) انا اکرمکن ولیا و اکرمکن سفیراً زوجکن اهلکن و زوجنی الله من فوق سبع سماوات . «الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱۰۳/۸؛ تاریخ الطبری: ۴۱۵/۲»

و عایشه رشک و غیرت خود را بر زینب کتمان نمی کرد و چنان که رشک از ام سلمه را هم کتمان نمی کرد، بلکه اعتراف می کرد به این که آن دو تن محبوب ترین زنان و همسران نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند به تصوّر من بعد از من.

سپس زینب را به خصوص برای برابری و خصومت با خود برمی گزید و می گفت: هیچکدام از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند که پیشانی و کاکل او با پیشانی و کاکل من سر به سر بگذارد غیر از زینب. (۱)

یا می گفت: هیچکدام از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حسن منزلت و بلندی قامت نزد او به پایۀ من نمی رسید غیر از زینب بنت جحش. (۲)

از این رقابت تنها آن قدر تلخی ها برخاست که شیرینی وصلت را تحت الشعاع قرار داد.

دکتر هیکل در کتاب حیات محمد می گوید:

روایات ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله با زینب با آن که ضعیف است، (۳) مستشرقین و مبشرین مسیحایی بر آنها پرده ای از خیال افزودند تا از آن قصه عشق و دلدادگی ساختند، برای هدم قصه ها از اساس همین کافی است که انسان آگاه باشد که این

ص: ۱۷۱

۱- (۱) تقول: لم تكن واحدة من نساء النبي تناصيني غير زينب. تناصيتي من قولك ناصيت فلا نا اذا اخذت بناصيته و نازعته.

«سیره ابن هشام: ۳/۳۱۱»

۲- (۲) الاستيعاب: ۴/۱۸۵۰.

۳- (۳) کتاب حیات: محمد دکتر هیکل.

بانو زینب بنت جحش دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که از کودکی در جلوی دیدگان عنایت و تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله از نخست او را می شناخت و کاملاً آگاه بود که آیا او دلربایی دارد یا نه. پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از دوران نمو و گردش کودکانه اش از کودکی تا جوانی پیش از ازدواج با زید دیده و مشاهده کرده بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله خودش او را برای زید خواستگاری کرد.

وقتی این مقدمات را آگاه باشید، همه ساختمان خیالات و قصه ها و افسانه ها در برابر دیدگان شما فرو می ریزد که می گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله به سمت خانه زید و زینب گذر کرد و زید در آنجا نبود، زینب را دید حسن او دیدگان وی را خیره کرد و گفت: سبحان الله مقلب القلوب، یا این که وقتی در خانه را گشود باد هوا با پرده ای که بر غرفه آویزان بود بازی کرد، زینب را در پیراهن دید که مگر گویی «مادام ریکامیه»^(۱) است.

ناگاه منقلب شد و بانوان ارجمند خود را فراموش کرد، سوده و عایشه و حفصه و زینب بنت مخزوم و ام سلمه را به فراموشی سپرد، همچنان که یاد خدیجه را هم فراموش کرد با آن که از جریان امر فهمیدید که این ازدواج از روی میل و هوا نبود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواست با این ازدواج حقوق پسرخواندگی و ادعائی را بردارد و سپس هراس از قاتل و مقال بدخواهان به او زور آور شد و منصرف گردید، حتی

ص: ۱۷۲

۱- (۱) مادام ریکامیه: زنی زیبارو که در زمان سلطنت ناپلئون برای مدتی از پاریس تبعید شده وی در پاریس خانه خویش را محفل هنرمندان و نویسندگان قرار داده بود.

سخن آن را هم کتمان کرد.

چون کندن ریشه عادات ریشه دار سر و صدا بلند می کند، لکن خدا نپسندید برای وی که پنهان نگه دارد، آنچه را خدا اراده آشکارا کردن آن را دارد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله را هراس و ترس و خشیت از مردم و بدگویی مردم از مصالح امت و مراعات مصلحت بازداشت، با آن که از خدا باید هراس و خشیت داشت و لکن اینها شهوات تبشیر مبشران مسیحی است که گاهی سرشکاف و گاهی زیر پرده به نام اکتشافات علمی بروز می کند و در حقیقت از خصومت دیرین قدیمی با اسلام است که بروز می کند.

از زمان جنگ های صلیبی در نفوس ریشه دوانیده، همان دشمنی این نوشته ها را بر اینها املا می کند تا در این امر جنایت بر تاریخ می کنند و دنبال ضعیف ترین روایت ها می گردند که در آن دسیسه شده و نسبت به وجود اقدس داده شده (پایان سخن دکتر هیکل)

موسوعه (۱) می گوید: اکنون مستشرقین و مبلغان تبشیری مسیحائی امثال «مویر» و «مرگلیو» و «ارفنج» و «سبرنجر» را به حال خود واگذارید.

برگردید بنگریم که در این قصه طبق آنچه در تاریخ طبری و در اصابه و در کتب تفسیر والسمط الثمین آمده آیا در آن حادثه چیزی ناباب هست که لایق پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد.

اولاً آیت عظمت در شخصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما این است که خودش اصرار

ص: ۱۷۳

داشته بر این که بشری است که غذا می خورده و در بازارها راه می رفته.

در تاریخ قهرمانان (تا چه رسد به پیامبران) کسی نداریم که اصرار به بشریت خودش این قدر داشته که آن را علناً اعلان کند و تقریر نماید.

هنوز نظیر اصرار پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در تمام عالم انسانیت به خود ندیده که کتاب آسمانی خودش، بشر بودن مبعوث خویش را آیه ای قرار دهد تا تلاوت شود و قرآنی باشد که مؤمنان به آن تعجید کنند مثل قرآن کتاب آسمانی جاویدان اسلام.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (۱) قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۲)

و هر که ایمانی به بشریت خاتم الانبیاء نداشته باشد هرگز مؤمن نیست. پیغمبر صلی الله علیه و آله طبق فرمان آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ شد که بگو: من بشرم و گفت: من بشری هستم و به آن این کلمه را افزود، من پسر بانویی از قریش هستم که گوشت «قدید» (۳) می خورده.

آیا بشری که رسول باشد بیش از این از او مطلوب است که با عفت ضمیر و سمو اخلاق همین که مثل زینب را ببیند از زن زیبا و شیرین شمائل رو بگرداند و تسبیح خدای را به اسم عظیم مَقْلَبُ الْقُلُوبِ بگوید.

و آیا ضبط نفسی بیشتر از این انتظار می رود که زید بیاید و اذن مجدد در

ص: ۱۷۴

۱- (۱) کهف (۱۸): ۱۱۰.

۲- (۲) اسراء (۱۷): ۹۳ - فصلت (۴۱): ۶ - قمر (۵۴): ۲۴ - انبیاء (۲۱): ۳۴.

۳- (۳) قدید: قورمه.

طلاق بخواهد و او باز پافشاری کند که زن خویش را نگهدار و از خدا پروا بدار.

این قصه طبق آنچه روایت غیر متهم نقل کرده اند، پیامبر را تا اوج اعلی از عفت و ضبط نفس و پابند زدن به هوا که در طاقت بشر است قرار می دهد، به طوری که برانزنده است مفخره ای و افتخاری برای محمد و اسلام شمرده شود:

سر ز هوای تافتن از سروری است ترک هوا قوت پیغمبری است

افتخار آن نیست که پیغمبری نبیند و یا دیده خود را به زشت و زیبا تشخیص ندهد، زشتی و زیبایی را نفهمد و دل او آهن و فولاد باشد، طبایع بشری نداشته باشد و تمایل طبیعی در حدودی که به اختیار شخص نیست در او پدید نیاید، بلکه آن است که خود را در حدود اختیار خود نگه دارد.

و پیغمبر ما هیچگاه ادعا نمی کرد که قلبش در اختیار خودش می باشد، به هر سو می خواهد آن را می گرداند، بلکه درباره تقسیم عادلانه بین ازواج طاهرات آنچه در حدود امور اختیاری بود از نفقه و کسوه و شب خوابی آن را مراعات می فرمود.

و اما عذر دلش را که عایشه یا دیگری را نسبت به دیگر زوجات بیشتر متمایل بود، یا فلان و فلان را کمتر دوست داشت می گفت: بارخدا یا! این تقسیم عادلانه در آنچه من در اختیار دارم و مرا مؤاخذه مفرما در آنچه تو مالکی و من مالک نیستم. (۱)

ص: ۱۷۵

۱- (۱) اللهم هذا قسمی فیما املک فلا تلمنی فیما تملک و لا املک. «کنز العمال: ۱۲۹/۷، حدیث ۱۸۳۳۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱۶۸/۸.

پس ما چه ملامتی را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله می ترسیم، اگر دلش بی اختیار تمایل به زینب را احساس کند و سپس معهذاً سر از هوای بیچند و برای شوهر آن زن که از زندگانی مشترک خود رنج می برد اجازه ندهد که او را طلاق بدهد و امر کند به نگهداری زنش، با این که می داند که در این زندگانی مشترک هر دو تن رنج می برند.

زمخشری می گوید: سر در آوردن نفس از گریبان به سوی مشتبهات خود نه در شرع و نه در عقل موصوف به قبح نیست، چون به فعل انسان نیست و وجود آن به اختیار شخص نیست.

کتاب موسوعه آل النبی صلی الله علیه و آله (۱) کلام دکتر هیکل را تخطئه می کند که حدوث میل را در پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به زینب انکار می کند و به کلی رفض می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلق خاطری به او یافته باشد می گوید: به عوض آن که مسأله را روشن کند سایه هایی از بدبینی و ریب بر آن افکنند؛ زیرا توهم می آید که این گونه تعلق خاطر خطیئه ای و خطائی و منقصتی است که بر رسول روا نیست و ما پیغمبر صلی الله علیه و آله را از آن منزّه بدانیم، در صورتی که هرگز چنین نیست و پیغمبر صلی الله علیه و آله از جنبه بشریت در معرض همه حاجت های طبیعی و نیازهای طبیعی و اشتهاهای طبیعی است که بر او هم وارد می شود نه به اختیار.

از جمله امور طبیعی بشر هوا و میل و ادراک زشت و زیبای طبیعی است. نهایت امر آن که با بزرگواری و عفت از آنها باید بگذرد و می گذرد و بالا

ص: ۱۷۶

می گیرد و در اینجا از شدت پاکدامنی به ملاحظه پرهیز از قال مقال مردم از آنچه خدا بر او حلال کرده نیز می گذرد و اصرار می ورزد که نام آن را هم نبرد و به کتمان بگذرد.

در صورتی که خدای او به طور فورس مازور بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فشار آورده و می آورد که باید سرپیچی از این ازدواج حلال نکند که مصالح کلی در بردارد، هم عمومی و هم خصوصی.

اما مصلحت عمومی برچیدن بساط فرزند خواندگی است تا جامعه ایمانی مسلمین در ازدواج با ازواج فرزند خوانده های خود باکی بر خود نبیند. (۱)

و دیگر مصلحت خاص مخصوص که زینب بنت جحش دختر عمه رسول که بیوه شده و گوئیا تزییع شده، او از روز ظهور اسلام همه گونه آوارگی دیده و دل آسوده به خود ندیده آسودگی ببیند و به شرف و افتخار مقام ام المؤمنین نائل گردد. اسلام نیامده که برای پیروان خود همه ناکامی بار آرد.

و جایی که زنی در راه ایمان خود در موطن صبر استقامت ورزیده تا وطن را از دست داده و به غربت ساخته است و بیوه شده، پیغمبر رهبر را بیشتر استقامت لازم است و دامن کشیدن از آن بانو برای ملاحظه نیکنامی و برای حرف مردم و پاکدامنی خود تا به حدی که نام او را هم کتمان کند. مورد پسند خداوند نیست، بلکه از جانب خداوند جبار عتاب می آید که دل یک جهت می بایدت و در موطن حق پایداری باید. اگر چه طرف آن حق، زن ضعیف باشد، تو باید ملاحظه

ص: ۱۷۷

آن حق ضعیف را بکنی نه ملاحظه نام نیک و نیکنامی بین مردم را.

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند.

چنان که در افک عایشه، مقاومت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آن بود که شیرازه زندگانی دختری مثل عایشه نباید و مبادا برای ملاحظه نیکنامی خویشان از هم پاشیده شود.

حمایت پیغمبر از زنان و جنس لطیف «زن» به قدری شدید بود که از تقدس و نیکنامی بیت تقدس امت شدیدتر بود (۱) با آن که درباره طهارت اهل بیت آیه می گوید: خدا می خواهد شما خاندان پیغمبر بی نهایت پاک باشید. (۲)

اگر آنجا هم ملاحظه خاطر مردم و حرف یاوه مردم و نیکنامی خویشان را می کرد، شیرازه زندگانی عایشه و خاندان ابوبکر از هم پاشیده می شد.

پس با تلخی ها و آزارها و اذیت ها و سخنان یاوه مردمان خویش و بیگانه ساخت و نخواست برای نیکنامی و تقدس خود عایشه بدبخت شود، اگر چه تلخی ها هم بار آورده و بعدها هم بار آورد.

و نیم تلخی های داخلی زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله از غافلگیر شدن عایشه شد که هنوز به سن تجربه یافتگان نرسیده، بی احتیاطی در سفر به خرج داد و تنها سوار شتر با صفوان بن معطل سهمی که پیاده مهار شتر را می کشید از عقب قشون به

ص: ۱۷۸

۱- (۱) وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ «احزاب (۳۳): ۳۷»

۲- (۲) إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً «احزاب (۳۳): ۳۳»

قشون پیوست و اسباب تهمت و افک را هم فراهم آورد.

کم تجربگی و ناپختگی او سبب این غفلت شد، بزرگی شوهرش پیغمبر صلی الله علیه و آله طبیعی است که رقیب و دشمن زیاد خواهد داشت، با غافلگیر شدن یا بگو غافل بودن و هشیار و بیدار نبودن آن بانوی کم تجربه دستاویز دست رقبا داد همه منافقان گفتند و گفتند و در آن میان از جانب هووها و طرفداران آنها بر شایعات افزوده شد.

به طوری که عایشه نام حمنه بنت جحش را هم می برد با آن که حمنه بنت جحش هم دختر عمه پیغمبر و همسر مصعب بن عمیر است که یک سال پیش از هجرت به مدینه آمد، نایب خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤسس اول حوزه مدینه و پرچمدار اسلام در جنگ بدر بود، شهید احد شد و حمنه زخمی ها را در احد آب می داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله یک ماه تمام در آزار بود و در منبر می فرمود که: چرا اقوامی مرا درباره اهل و خانواده ام آزار می دهند؟

از این جمله معلوم می شود اقوامی متعدّد بوده اند و یکی از آنها زنانه بود و حمنه بنت جحش بوده که عایشه می گفت: برای خاطر خواهرش زینب با من هوئی می کرد، تنها عبدالله بن ابی رئیس منافقان، همان کافی است خال سیاه سیاه زخم کشنده است و خواهر یک هوو تنها اگر در صدد دو به همزنی باشد کافی است که خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را به هم بزند و آشفته کند، حاشا حمنه بنت جحش که دختر عمه پیغمبر است. ولی:

یک داغ دل بس است برای قبیله ای روشن شود هزار چراغ از فتیله ای

با این وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله که خانه اش خانه تقدیس است و زمامدار مذهبی و

سیاسی است و باید از هر شائبه ای مقدس باشد، معذک در حفاظت از عایشه و صیانت از هستی جنس زن که از شیشه نازک تر و شکننده تر است تن به آن تلخی و آزار داد و یک ماه از همه سو نیش آزار در تن او فرو می رفت و برای نیکنامی خویش، عایشه را از خویش نراند با آن که آن روز بزرگی پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه ای بود که عایشه و هیچ زنی در زندگانی او تأثیر نداشت و بیشتر از وزن تسمه نعلین او نبود.

لکن پیغمبر صلی الله علیه و آله نباید برای نیکنامی خویش از اصلاحات تقلیدهای سنتی غلط جامعه مثل نظام غیر طبیعی پسر خواندگی و اخوت جعلی تصنعی که موقتاً در مقداری از زمان لازم بوده چشم پوشد و به ملاحظه خاطر مردم و حرف یاوه آنها و قال و مقال سوء و آزار نیش زبان زنان و مردان تقلیدی چشم از عمل اصلاحی خود ببوشند و گفتگوی وصلت با زینب را به فراموشی بسپارد.

اگر ملاحظه نیکنامی در برنامه های اجرائی پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤثر بود؛ کارش در قیام و نهضت جدید بر خلاف سنن تقلیدی قومش متوقف می ماند.

در ازدواج با زینب و وصلت با زینب اجرای برنامه های اصلاحی مهم عمده ای در پیش بود.

نظر مادر برابر نظر دکتر هیکل و دکتر بنت الشاطی

باید ملاحظه تحمل پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نظر تلخی آزارها و رقابت های هووهای نه گانه را کرد که تنها یکی از آنها تا چه رسد به دیگران از تلخی و آزار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله ماه عسل نمی گذاشت، بلکه هر هوویی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بار دوش سنگین طاقت فرسایی بود که هول و دلهره و وحشت رقابت های هووهای نه گانه

و آزارها و محنت هایی که بار می آوردند آن قدر تلخ و برای مرد هوشمند ناگوار است که اندیشه و غصه و هم آن مهلتی برای شهد و ماه غسل نمی گذارد و همین موقع جنگ هولناک خندق و احزاب در پیش بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغله یک دنیایی و دنیایی مشغله دارد و ازدواج با زینب باری بالای بارها بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، خصوص در میان هووهای «ضرائر» اصولاً زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه هم زندگانی تنعم نبود.

کتاب افق وحی صفحه ۶۹۰ می گوید: اصولاً قیافه زندگانی داخل و خارج پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه، قیافه آسایش و استراحت و آرامش نبود، آشیانه گرفتن در مدینه از نظر تنعم نبود، در مدینه زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله در داخل به قدری ساده بود که نزدیکان او از سادگی آن رنج می بردند. (۱)

ماه غسل ندارد

با تصدیق سخنان موسوعه آل النبى دکتر بنت الشاطی باز در کلام دکتر حسین هیکل چند نکته صحیح جوهری در وجود دارد: یکی آن که مستشرقین و مبشران مسیحایی قضیه طلاق زید و زینب و ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستاویز کرده اند، غم و رنج و دلهره اش را که بارش سنگین و میوه اش تلخ بود فراموش کرده اند.

دیگر آن که روایاتی که آنها دستاویز کرده اند روایات ضعیفی است که آب در

ص: ۱۸۱

۱- (۱) اولی قوه فی عزائمهم و ضعفه فیما تری الأعین من حالاتهم مع قناعه تملأ القلوب و العیون غنی و خصاصه تملأ الابصار و الاسماع اذی. «نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲»

آن داخل کرده اند؛ زیرا محیطی که «هووها و ضرائر» بر آن مراقبت دارند، نشریات آن هم مورد اعتماد نیست، هر چند روایت آن مانند انس بن مالک صحابی باشد یا مورخ آن طبری باشد یا مفسر آن، کشاف باشد.

ماه عسل در میان ضرائر حسود و هووهای رشکی باقی نمی ماند.

خود عایشه که عسل منزل زینب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تلخ کرد، در قضیه افک خود نام حمنه بنت جحش اسدی را می برد با آنکه وی خواهر امّ المؤمنین زینب بنت جحش و همسر مصعب بن عمیر است که در جنگ احد شهید شد، شوهرش یک سال پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور مدینه شد و به همراه نقبای منتخب به مدینه هجرت کرد و نائب خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و به حقیقت مؤسس اول حوزه مدینه و پرچمدار اسلام در جنگ بدر بود، این شوهرش مصعب در جنگ احد شهید شد، طلحه بن عبیدالله او را تزویج کرد و برای او دو پسرش محمد سجاد و عمر را آورد.

مادر حمنه و زینب و عبدالله بن جحش، امیمه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

ابو عمر گوید: حمنه از بانوانی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت داشت و در جبهه جنگ احد حاضر شد، تشنگان را با عایشه آب می دادند، زخمی ها را حمل می کرد و مداوا می نمود، مرهم کاری می کرده.

محمد بن سعد می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خبیر مقدار سی وسق طعمه خاص او قرار داد، وی مادر محمد بن طلحه است که معروف به سجاد است، این ترجمه را اصابه ابن حجر گوید و نامی از مداخله او در افک عایشه و اجرای حد بر او

نیست.

گمان ما این است که عایشه از روی بدبینی و رقابت هووگری او را متهم به جرم افک و شرکت در آن می کرده و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت نشده که او شریک در این جرم بوده که حدّ بر او جاری شود، و گرنه چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را که حدّ خورده باشد از غنایم خیبر می دهد، نی نی! (۱)

هووها یکدیگر و بستگان یکدیگر را در نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله بد می گفتند تا کام پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنها تلخ شود، از قضیه مداخله امّ المؤمنین در تحریم غسل منزل امّ المؤمنین زینب بنت جحش نمونه ای به دست می آید و از آنجا معلوم می شود که از اثر این رقابت ها آن قدر تلخ و ترش و شور بر کام همدیگر می ریختند که تلخی آن بر شیرینی غسل چیره بود و غلبه می کرد.

رقابت عایشه با زینب بنت جحش در غسل

موسوعه آل النبی می گوید:

ساعت هایی در زندگانی عایشه تلخ می گذشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غرّه زینب به سر می برد علی الخصوص ساعت هایی که آنجا بیشتر درنگ می کرد تا کار به آنجا کشید که در صدد کشف حال برآمدند تا مطلع شدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره زینب بنت جحش با شربت غسل پذیرایی می شود، در فکر علاج برآمدند و علاج بدون دسته بندی امکان نداشت.

ص: ۱۸۳

۱- (۱) فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ نور (۲۴): ۴.

آنها تصور کردند که زینب رضی الله عنها به بهانه آن که شربت را آماده کند پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیشتر نزد خود نگه می دارد.

و مستبعد ندانید که این هووها در تجاذب و کشاندن شوهر از نزد حریفان به نزد خود شیرین کاری ها بکنند.

آن یک عسل شیرین فراهم نماید تا شوهر را مشغول نماید و به بهانه آن شوهر را بیشتر نگه دارد.

گرچه در مورد زینب رضی الله عنها این سوء ظن جا ندارد، آن بانو کدبانو زن بوده، در تهیه شربت سلیقه ها داشته، بدین جهت وقت ها را می گرفته.

حریفان برای مقابله به مثل، گاهی متوسل به نیرنگ می شدند و گاهی هم شیرین کاری می کردند.

به هر حال برای مقابله به مثل آن دیگران اگر ممکن نشد که مثل آن عسل یا شبه عسل به دست آرند، عسل حریف را بد طعم، و اگر بد طعم نشد بدبو می کنند و هر گاه ممکن شد خود نیز عسل و شبه عسل به دست می آورند.

گاهی با تدبیر کودک شیرین شمایل فاطمه زهرا (حسن و حسین) را که در ذائقه پیغمبر صلی الله علیه و آله شیرین تر از عسل بود به حجره خود می آوردند.

معمولاً هر گاه کودکی شیرین شمایل در خانواده ای باشد، هووها این معامله را با آن کودک شیرین شمایل می کنند، او را نزد خود می برند که «بابا» به هوای آن طفل بیاید، اگر مقدرشان نشد که آن فرزندزاده خودشان باشد.

مستبعد ندانید که آن کودک شیرین شمایل حسین باشد که هووها «ضرائر» این معامله را با او می گفتند و این شیرین کاری است، زینب که دختر عمه پیغمبر

است کودک را به بهانه این که زادهٔ جان و دل من است و خون می جوشد یا به حقیقت صدق او را از کنار مادرش زهرا علیها السلام بسیار وقت ها بگیرد و به حجرهٔ خود بیاورد تا همین که پیغمبر بابا بزرگ صلی الله علیه و آله حسین محبوب خود را در آنجا در کنار خود ببیند با او سرگرم شود.

و همچنین رقیب محترمه اش بانو ام سلمه مادر دیگرش که از هواداران مادرش زهرا است (۱) کودک شیرین شمایل را به حقیقت و صدق یا به بهانه ای بسیار وقت ها بگیرد و به حجرهٔ خود بیاورد و این کار را هم مکرر بکند.

و حریف دیگرشان عایشه هم در این امر عقب نماند و حسین عزیز را بخواهد وسیلهٔ سرگرمی خود کند، یا شوهر گرامی را به وسیلهٔ او نزد خود آورد یا نزد خود بگذارد تا مقابلهٔ با عسل حریف باشد.

این شیرین کاری ها را می کرده اند.

اما رقابت کارش به اینجاها نمی ایستاد که شیرین کاری باشد و بس؛ بلکه گاهی کار به بیرون حدود ادب هم می کشید، آن هم نه تنها با حریف بلکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن بی ادبی را هم گاهی با دسته بندی انجام می دادند که خطری بود و خطر بار می آورد.

در این کتاب ما با لذات کاری به رقابت آنها تا حدود تخطی از حدود ادب

ص: ۱۸۵

۱- (۱) موسوعه آل النبی: ۲۸۴ به نقل از کتاب السمط الثمین: ۳۸ از عایشه بازگو کرده که: زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دو حزب بودند: زینب و ماریه و ام سلمه رضی الله عنهن جزء هواداران فاطمه علیها السلام بودند که اولاد داشت.

فردی یا جمعی آنها نداریم، مگر بالغرض و از نظر آن که درباره زینب معلوم داریم که رقابت زنان با او تا چه حد بوده و مدلی داریم که اخباری که دستاویز مبلغان و مبشران مسیحی بوده، ساخته این گونه محیط رقابت انگیز بوده و اساسی ندارد.

و باز مدلل سازیم که شیرینی شهوت و تمایل در جنب ملالت ها و کسالت ها و تلخی های محیط رقابت انگیز ضرائر و هووها فراموش خاطر است.

اینک برگردید رقابت های ضرائر هووها را بنگرید؛ موسوعه آل النبی (۱) می گوید: و احياناً بين عايشه و زینب کار رقابت به آنجا می کشید که حتی با حضور پیغمبر هم آتش مشاجره برافروخته می شد.

و سخنان حادّ تند بین آنان ردّ و بدل می شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم آنان را به حال خود می گذاشت تا باشد که آتش درون را بیرون بریزند و راحت شوند و تنفسی باشد از احساسات پرسوز درونی آنان، تا عایشه یک نوبه توانست در سخن بر زینب غلبه کند و چیره شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نیافزود جز آن که تبسم کنان فرمود: دختر ابوبکر است.

و نوبه دیگر در این قبیل مشاجرات پیش آمد کرد که عایشه انضباط را در سخن از دست داد و قافیه را باخت، کلمه ای از زبان عایشه در رفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خشم آورد.

بدین قرار که هدایایی که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می آوردند در منزل هر کدام بود

ص: ۱۸۶

سهم دیگران را از آنجا می فرستاد، این نوبه در خانه عایشه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله هدیه ای آوردند و سهم هر یک از زوجات طاهرات را برای آنها فرستاد، لکن زینب سهم خود را پس فرستاد، شاید به تصور آن که عایشه برای او تیکه گرفته است و نمی خواست زیر بار منت عایشه برود.

عایشه نتوانست انضباط خود را حفظ کند و زبان خود را نگه دارد، کلمه سوئی پراند. گفت: آبرویی برای تو نگذاشت که این هدیه را پس فرستاد. (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله خشم آگین از نزد عایشه برخاست و همی گفت:

شما زنان نزد خدا آن مقدار ارج ندارید که بر چهره من خاکروبه از طرف شما بنشیند.

عایشه زود دریافت که از عهده جنگ و ستیز با همه زوجات طاهرات بر نمی آید، خصوص که زهرا دختر عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله پشتیبان آنها باشد.

بنابراین فکر دسته بندی بر آمد و هووها را در نظر خود ورنانداز کرد، چند تن از آنها را در حساب نمی آورد مثل سوده بنت زمعه و مثل زینب بنت خزیمه که ام الماسکین بود و درنگی نکرد، بعد از ازدواج با پیغمبر صلی الله علیه و آله به چند ماه وفات کرد، پس بایدهش از آنها کسانی را با خود کند با شجاعت و کاردانی و ملاحظه پدران و همه جوانب کار حفصه را پیش کشید و سوده بنت زمعه و صفیه یهودیه را با خود کرد؛ در برابر زینب بنت جحش و ام سلمه و ماریه قبطیه.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) قد اقامت وجهک حين ترد عليك الهدیه. «الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱۹۰/۸»

گوید: وضع حزب بندی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو دستگی، آنها را نه تنها نویسندگان بیگانه و مستشرقین نوشته اند، بلکه آن را سیده عایشه خود روایت می کند.

کتاب السمط الثمین حدیث از عایشه باز گو می کند که: حفصه و سوده و صفیه یهودی در حزب عایشه بودند. (۱)

و ام سلمه و زینب بنت جحش و فاطمه علیها السلام و ازواج دیگر در حزب دیگر بودند.

البته اینها یک مرتبه با هم در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیامدند، بلکه به تدریج یکی بعد از دیگری وارد شدند و وقتی به هم ضمیمه شدند دسته بندی کردند تا مقدرات را به سود خود آرند، بدین قرار که:

موسوعه آل النبی دکتر بنت الشاطی می گوید: عایشه از مکه که وارد مدینه شد در حجرات پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد نگردید، بلکه در منزل پدرش ابوبکر در محله بنی الحارث خزرج بر پدر و مادرش وارد شد و از همراهان او زوجه پیامبر صلی الله علیه و آله سوده بنت زمعه در حجرات طاهرات وارد شدند با فاطمه الزهراء دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از چند ماه از اتمام ساختمان مسجد و حجرات، با پیشنهاد ابوبکر زفاف عایشه واقع شد و عایشه منتقل شد به حجره خاص خود و فاطمه علیها السلام بعد از مدتی اندک منتقل شد به خانه شوهر، بعد از جنگ «بدر» که در سال دوم ۱۷ رمضان بود (در آخر ماه ذیقعد و اول ذیحجه سال دوم) برای عایشه رقیبی نبود؛

ص: ۱۸۸

زیرا سوده را به حساب نمی آورد، فقط از موقعیت خدیجه که در قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله جا داشت برای خود رقیبی احساس می کرد.

و از حرمان اولاد ناراحت بود، چون محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و رجال قوم را به داشتن پسر شدیداً احساس می کرد.

دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم نمی خواست فرزند خود بگیرد، چون آنها را فرزندان هووی خود خدیجه می دید که از گوشت و خون خدیجه اند و به ناچاری پسر خواهرش اسماء ذو النطاقین عبدالله زبیر را که اولین مولود مدینه بود به فرزندگی برگرفت و از اسم او برای خود کنیه «امّ عبدالله» را انتخاب کرد.

و به این وسیله خود را از تلخی بی اولادی سرگرم می کرد تا چندی نگذشت که هووی دیگر آمد، حفصه دختر عمر آمد و بعد از حفصه بانوان دیگر آمدند تا حجرات نه گانه پیغمبر صلی الله علیه و آله پر شدند و در میان آنان زینب بنت جحش بانوی جمیله هاشمیه و دیگر امّ سلمه دختر ابوامیه زاد الرّکب بود که پدرش در هر کاروانی بود افراد کاروان باید مهمان او باشند و زاد و توشه برای خود برنگیرند.

و این دخترش امّ سلمه از زیبایی و بلندپروازی در درجه اول بود و از جمله بانو جویریّه بنت الحارث بود که از حشمت خود جلب احترام می کرد و از جمله صفیه بنت حی بن اخطب آن دختر یهودیه وابسته به موسی و هارون بود و از جمله «ام حبیبه» دختر ابوسفیان که پدرش زعیم مکه و فرماندهی لشکر قریش بود.

سپس ماریه قبطیه مصریه آمد که علاوه بر دلربایی خود دارای فرزندی شد «ابراهیم» و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این فرزند به سوی ماریه جذب می گردید.

عایشه از میان زوجات طاهرات از همه بیشتر به جلب پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خود نظر داشت و هووها را در نظر خود ورنه انداز کرده، چند تن از آنها را در حزب خود آورد مثل سوده بنت زمعه و مثل زینب بنت خزیمه که امّ المساکین بود و درنگی نکرد که بعد از چند ماه از ازدواج با پیامبر وفات کرد و عایشه دریافت که از عهده جنگ و ستیزه با همه زوجات طاهرات دسته جمعی به تنهایی بر نمی آید، خصوص که فاطمه دختر عزیز پیامبر علیه السلام پشتیبان آنها باشد؛ پس بایدش کسانی از آنها را با خود کند، با شجاعت و کاردانی حفصه را پیش کشید. (۱) و موقع ورود امّ سلمه درد دل خود را گفت که من ام سلمه را زیباتر دیدم از آنچه مردم می گویند.

لکن حفصه او را از خطر امّ سلمه آسوده خاطر کرد که وی با همه جمال و زیبایی سنش زیاد است و جمال هر چند زیبا باشد در سنین بالا زود می پلاسند، حفصه به عایشه گفت: این رشک و غیرت خود را نگه دار برای کسی که مستحق باشد و بعد می آید.

عایشه هم همین کار را کرد.

رشک و غیرت خود را ذخیره کرد برای دختر جوان حسناء زیبا هاشمیه زینب بنت جحش، که عایشه برای کوبیدن او خود را پیش از ورود او آماده کرد.

ص: ۱۹۰

۱- (۱) حدیث حزب بندی زنان پیامبر را «کتاب السمط الثمین» محب طبری از حدیث عایشه روایت می کنند، در حزب خودش حفصه و سوده و صفیه و در حزب مخالف خود ام سلمه و سایر ازواج طاهرات بودند. «السمط الثمین: ۳۹»

به محضی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی را برای ازدواج دختر عمه خود ابلاغ کرد، عایشه بی درنگ و بی پروا اسلحه تیز گزنده زبان را به کار برده و کلمه ای گفت که لایق طبیعت بشری او است نه ایمان او، گفت: پروردگار تو را من می بینم که در پی هوا و هوس تو سرعت دارد. (۱)

روایت دیگر هم در این کلمه آورده: (۲)

سپس عایشه با پشتیبانی حفصه مراقب این زوجه جدیده بودند، ساعات و دقائقی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله با این زوجه جدیده زینب بنت جحش می گذرانید حساب می کردند تا همین که دیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله درنگ پیش او را طول می دهد عایشه کنیز خود حصیره حبشی را فرستاده مطلب را کشف کردند که زینب انگین را در حجره ذخیره دارد به فکر نیرنگی افتادند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را از او منصرف کنند.

جنبه طبیعت بشری گاهی چیره بر ایمان می شود و با خودش حفصه و سوده را به تشریک مساعی خواست که هر کدام را پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او وارد شد هنگامی که از پیش زینب آمد، او به پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید: مغایر تناول کرده ای؟

مغایر مانند از گیل میوه ای است شیرین طعم اما بدبو و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوی بد را

تحمل نمی کرد و سخت گریزان بود.

ص: ۱۹۱

۱- (۱) قالت عائشه «فی غیره و غضب» ما اری ربك الا یسارع فی هواك (موسوعه آل النبی: ۲۶۸) «الدر المنثور: ۲۱۱/۵»

۲- (۲) السمط الثمین: ۸۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله در اولین نوبه بر عایشه وارد شد، عایشه تنفس پیغمبر را استشمام کرد و گفت: من بوی مغفیر را به مشام خود استشمام می کنم آیا مغفیر میل کرده ای؟ و رو در هم کشید.

و همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوده گذر کرد، سوده هم همین امر را سؤال کرد که مغفیر تناول کرده ای؟ جواب داد: نه.

گفت: پس این بوی بد چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شربت عسلی نزد زینب آشامیده ام.

سوده با لهجه خبره به مراتع و چراگاه های بیابان گفت: بلی، پس این عسل را زنبور مگس عسل آن بر بوته درخت عرفط نشسته و شیرینی نباتی از آن درخت بر گرفته.

عرفط درختی است که میوه و ثمره آن همان مغفیر است که بد بو است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اقدامی نکرد، جز آن که شربت عسل را نزد زینب از همان روز بر خود حرام کرد.

سوده احساس پشیمانی کرد و به عایشه و حفصه دو تن همنشین و ندیم خود گفت: سبحان الله، به خدا قسم ما پیغمبر صلی الله علیه و آله را از عسل محروم کردیم.

دو همسر تازه وارد را هم تحریم کردند.

بعد عائشه و حفصه نقشه های دیگری برای بیرون کردن دو حریف دیگر به کار بردند که هر دو موفق شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو همسر تازه وارد را هم بر خود حرام کرد، یکی از این دو تازه وارد اسماء دختر نعمان از قبیله کنده و

دیگری ماریه قبطیه از مصر بود.

ورود این دو همسر تازه وارد عایشه را از فکر امّ سلمه و زینب بازداشت، هر چند آشکارا فهمیده بود که این دو تن محبوب ترین زوجات رسول هستند پس از خودش.

اما اسماء بنت نعمان کندی همین که عایشه چشمش به او افتاد و از جمال عروس احساس خطر کرد و برانداز کرد که اگر بین او و شوهرش «پیامبر صلی الله علیه و آله» حائل نشود کارش بعدها دشواری ها پیدا می کند؛ از این نظر قرارش بر این شد که کار او را یکسره کند و پیش از خاتمه ازدواج و پیش از این که ازدواج صورت نهایی بگیرد عذر او را بخواهد و کار او را بسازد، و بنابراین با استعانت از همکاران خود فوری به عمل پرداخت، حفصه را به سوی خود خواند و دیگری را از آنان که در بند رضای او بودند و به آنها گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خود را به غریبه ها گذارده و عنقریب است که نخواهند گذاشت که ما روی او را ببینیم.

سپس بر یک خط سیر معین بر یک نقشه هماهنگ، اتفاق رأی کردند که برای تهنیت و تبریک عروس تازه وارد بروند، رفتند و مشفقانه سفارش کردند که برای خرسندی پیغمبر صلی الله علیه و آله همین که به طرف تو آمد تو بگو: پناه به خدا می برم از تو!!

آن عروس بی نوا این کار را کرد.

همین که پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که به سمت او می آید فوری بدون درنگ گفت: پناه به خدا می برم از تو و به حساب خود جلب محبت پیغمبر را کرده و خوشنودی او را به دست آورده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این استعاذه بی درنگ رو از او گردانده و گفت

به پناهگاهی عظیم پناهنده شدی و بی درنگ آن منزل را ترک کرد و امر داد که آن بانو را به خانواده اش ملحق کنند.

آن بانو خودش با پدرش واسطه فرستاد که برگردانده شود و داستان تعلیمات مشفق نمای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را به عرض رساندند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و می گفت: (۱)

زنان همنشینان یوسفند که با ادعای عشق به او، او را به زندان افکندند و نیرنگ آنها جداً عظیم است.

لبخند پیغمبر صلی الله علیه و آله شاید از خشم بوده و لکن بر سر کلامش ماند و ایستادگی کرد و آن بانو را که استعاده کرده بود نگه نداشت و عایشه با این تدبیر و نقشه و نیرنگ از یک رقیب خطرناکی آسوده شد و برای پیغمبر صلی الله علیه و آله هم مشهود شد که زندگانی بر همسران تلخ است که از ترس آن پیشاپیش کام را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تلخ کرده اند.

و دید که خود را فدای پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی کنند، بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و خوشی او را

فدای خود می کنند.

ص: ۱۹۴

۱- (۱) «يقول: انهن صواحب يوسف و ان كيدهن عظيم» و در هنگام وفات زنها اشاره کرد و گفت انهن صويحبات يوسف. «شرح الاخبار: ۲/۲۳۹» يتسم و يقول انهن صواحب يوسف و ان كيدهن عظيم. «الطبقات الكبرى: ۸/۱۴۴-۱۴۵؛ فتح الباری:

۳۱۳/۹»

در این صورت زندگانی با جمع اینها صفایی نخواهد داشت، بلکه همه اش تلخی به بار می آورد.

زنان همنشینان یوسف با عشق به یوسف آن کارها را بر سر یوسف آوردند تهمت خیانت به او زدند، به زندانش افکندند تا اینها با ما چه کنند؟

اما ماریه قبطیه شاید عایشه از اول اعتنایی به او نکرد، چون کنیزی بود از قبط بیگانه که به واسطه بردگی در منزلتی پائین تر از منزلت امهات المؤمنین است و شاید برای او زیاد می شمرد که او را رقیب خود به شمار آورد، خصوص که در بیرون خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله زندگانی می کرد.

لکن به محض آن که ماریه از پیغمبر صلی الله علیه و آله حمل برداشت، غیرت عایشه و غیظ و خشم او نسبت به وی به هیجان آمد، بنابراین در صدد کینه و نقشه ای برآمد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله هم ماریه را در حمایت خود گرفت از کید محبوبه ای که به منزلت و مکانت خود می بالد و می نازد، لکن روزی اتفاقی افتاد که کار شورش زنان علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله به اعتصاب دسته جمعی کشید.

ماریه آن روز برای دیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، کاری مخصوص به خود داشت در خانه حفصه که خلوت بود حفصه به منزل پدرش رفته بود، همین که حفصه باز آمد دید پرده آویزان است و آگاه شد که ماریه آنجا است در انتظار ماند مثل آن که روی پاره اخگر باشد، انتظار کشید تا ماریه بیرون آمد و رفت، حفصه داخل شد گریه کنان شکست خورده می نمود و آرام نمی گرفت مگر تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ماریه را بر خود حرام کرد و حفصه را سفارش کرد که ماجرا را

کتمان کند، لکن حفصه کتمان سزای را از عایشه نتوانست، به او گفت، و گویی در عایشه باروت انفجاری مشتعل شد و از جا جست، همه ضرائر را تحریک کرد آن قدر به آنها اصرار کرد که همه را با خود کرد و رشک خود را با عایشه فراموش کردند.

عایشه برای این که پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیشتر به سوی خود جذب و جلب کند غسل را از زینب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تلخ کرد و حسین را که در ذائقه پیغمبر صلی الله علیه و آله بهتر از غسل شیرین است از پیغمبر صلی الله علیه و آله برکنار می کند، و زوجه پیغمبر را اسماء بنت نعمان کنده را اغفال می کند، با نیرنگی شگفت او را از میان دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله از میان جمع پاسداران عروس پر می دهد بیرون می راند و پیغمبر آن را کید عظیم می شمارد.

پیغمبر می گوید: بانوان همنشینان یوسف اند که عاشق یوسف اند و در عین حال او را به زندان می افکنند، نیرنگ زنها عظیم است. (۱)

پیغمبر کید زنان را عظیم شمرد؛ زیرا ساق به دوشان عروس و داماد سراپا چشم و گوشند که عروس در اشتباه نیفتد، با وجود آنها هم از میان دست پیغمبر صلی الله علیه و آله با دست پیغمبر خودش عروس را در اشتباه انداختند و پر دادند، در این نقشه توانستند همه هووها را هم در جرگه شورشها وارد کردند، قوه کشش تدبیری که بتواند ضرائر رقیب سرسخت را هموار کند و بکشد، آن هم از مثل مصطفی به سوی خود

ص: ۱۹۶

منحرف کند تا از چهره شوهر محبوب خویش چشم بپوشند و به میل رقیب بکوشند، الحق کید عظیمی است از قوه فیل بر نمی آید، شاید عظیم بودن نیرنگ زنانه از آن است که به مبارزه ارباب وحی می آید و چیره می شود و غلبه می کند؛ چه در قضیه یوسف با عصمت و چه در محمد با عظمت.

سپس از حادثه ای که بین حفصه و ماریه قبطیه رفت و حفصه آن را به عایشه گفت، عایشه اعتصابی راه انداخت و راه انداختند و داخله بیوتات پیغمبر صلی الله علیه و آله را به شورش و اعتصاب وادار کردند که باید پیغمبر صلی الله علیه و آله ماریه را از مدینه و از جرگه همسران خود براند و این اعتصاب زن ها حادثه ها آفرید و اگر از راه مثبت پیش آمده بودند، شاید نتیجه را بهتر می گرفتند و می گرفت.

اما قضیه اعتصاب زن ها قصه طولانی در عقب دارد.

موسوعه آل النبی صلی الله علیه و آله (۱) می گوید:

حفصه که راز را به عایشه گفت نفهمید که آتش در خانه و بیوتات پیغمبر صلی الله علیه و آله برمی افروزد چون عایشه آرام نگرفت تا زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را در یک تظاهر عمومی و اعتصاب شورشی بر علیه ماریه هماهنگ کرد که اصرار دارند ماریه قبطیه را نباید در مدینه جایی باشد تا کار به آنجایی کشید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از زن ها کناره گرفت و در شهر شایع شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله زن ها را طلاق داده است.

ص: ۱۹۷

موسوعه آل النبی می گوید: در این اعتصاب حرف زنان این بود که ما صبر کردیم بر این که دختر ابوبکر را بر ما گزیند، دیگر باقی مانده این کنیز قبطیه، وای چه خواری!

و عایشه در رشک خود لج کرد و زنان دیگر هم از او پشتیبانی کردند(۱). برای خشم از ماریه که چرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزندی خواهد داشت؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها تا توانست رفق و مدارا فرمود، انگیزه آن تظاهر را بی جا نمی دانست، لکن آنها از عطف پیغمبر صلی الله علیه و آله و رفق و مدارای او سوء استفاده کردند و لجاج را از حد گذراندند.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله در این وقت برای این بازی کودکانه زنانه که از حد گذشت، فارغ البال نبود؛ زیرا موقع پذیرایی سفراء و وفود(۲) بود، وحی قرآن آمد از این لجام گسیختگی آنها به شدت منع کرد که چرا برای خاطرخواهی زنان، چیز حلال را بیایی بر خود حرام می کنی؟ آن تحریم غسل و آن تحریم اسماء بنت نعمان کنده و این تحریم ماریه برای هیچکدام و هیچ امری جا ندارد که حلال را بر خود حرام کنی.

مگر می شود به خاطر زنان یا دیگران هر که باشد، حلال را بر خود حرام کنی؟ باید در برابر این لجاج و دسته بندی شدت عملی در کار آید که اثری از

ص: ۱۹۸

۱- (۱) من گمان نمی کنم حزب ام سلمه و زینب بنت جحش که حزب فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، پشتیبانی از این اعتصاب می کردند.

۲- (۲) وفود: هیئت، پیام آوران، برگزیدگان رسالت.

تحریم باقی نماند تا معلوم شود که خدا پیغمبرش را از دسته بندی زنانه و تأثیر سوء نقشه های آنها و نمی گذارد و به عصمت خود نگه می دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نباید افسار را به سمت عایشه و حفصه و دیگران بیشتر از این بدهد و آنها را رها کرده تا آشفته گی ایجاد کنند، باید به طور قاطع با قید سوگند با آنها قطع رابطه کند و کرد.

با عزم و جزم تصمیم قاطع قطع رابطه را اعلان کرد و رابطه را با آنها قطع کرد و منصرف به تدبیر کارهای مهم و ستون کبار خویش شد و در مسلمین صدا پیچید که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان خود را طلاق داده.

سوره تحریم آمد:

ای پیامبر! برای چه حرام می کنی بر خویشتن آن چه خدا بر تو حلال کرده؟ برای خوشنود کردن خاطر زنان خود و خداوند غفور آمرزیده مهربان است.

یعنی این تحریم گناه است و تکرار آن هم گناه است، نیاز به آمرزش خدا دارد، خدا فرض کرده که سوگندهای خود را گره از هم بگشاید، خدا مولای شما است یعنی نظام اصلاحات را طبق نظام احسن خود به عهده دارد و به دیگری و نمی گذارد، اختیار داری شما محدود است و او علیم حکیم است و وقتی پیغمبر با بعضی از زنان خود سخنی به راز گفت و به او سپرد، اما آن زن خبر آن را فاش کرد و خدا بر آن سر پیغمبر را آگهی داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله برخی را از آن به رویش آورد و برخی را از کرم پرده پوشی کرد.

آن زن گفت: ای رسول! که تو را واقف ساخت بر این.

رسول گفت: مرا خدای دانا آگاه از همه اسرار عالم خبر داد(۱) اینک اگر شما هر دو زن(۲) به درگاه خدا توبه کنید روا است؛ چون دل های شما مثل سوزن متمایل متمایل شده، دل باید اصلاح شود، دل ستون همه تمایلات است، اگر کج شد همه کج می شوند و اگر توبه نکنید و بر علیه او تظاهر و پشتیبانی کنید خدا یار و مددکار و مولا و نگهدار او است و جبرئیل و مردان صالح هم هستند و ملائکه هم در پس آنها پشتیبان اند، باشد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله شما را طلاق دهد خدایش همسرانی بهتر از شما بدل از شما به او بدهد.

همه مسلمات، همه مؤمنات، همه اهل خضوع، همه اهل توبه، همه و همه اهل عبادت، همه رهسپار راهی پر مسافت که هجرت باشد، چه بکر و چه غیر بکر.

ای کسانی که ایمان آورده اید خویشتن را و خاندان خویشتن را از آتش مصون نگه دارید.(۳)

تا اواسط سوره که می گوید:

الا ای مؤمنان! به درگاه خدا توبه نصوح کنید که فصیح و صمیمیت با

ص: ۲۰۰

۱- (۱) تحریم (۶۶): ۳.

۲- (۲) طبری از ابن عباس بازگو کرده که: در سفری آب وضو برای عمر گذاردم و گفتم می خواهم سؤالی بکنم؟ گفت: پرس. گفتم: این دو زن کیانند که خدا می گوید: «ان تتوبا» اگر شما دو زن توبه کنید جا دارد؛ زیرا قلب های شما مثل ستون متمایل گشته. عمر بی درنگ گفت عایشه و حفصه اند. «جامع البیان: ۲۰۶/۲۸»

۳- (۳) تحریم (۶۶): ۶.

پیغمبر و خدا در آن دائم باشد تا بتواند امیدوار باشید که بلکه خدا سیئات شما و بدکاری های شما را پرده بر نهد و نادیده بگیرد و داخل کند شما را در بهشت هایی که نهرها در آن در زیر درخت ها جاری می باشد در آن روزی که خدا پیغمبرش و گرویدگان به او را و نمی گذارد، نور آنها از پیش رو و ازدست راستشان شتابان پیشاپیش راه را برایشان روشن می کند و با شوق و امیدواری همی گویند که پروردگارا تو نور ما را تکمیل کن و ما را بیمارز که تو بر هر کاری توانایی (۱).

الا- ای پیامبر! اینک با کفار و منافقان جهاد و کارزار می کن و بر آنها با شدت عمل کن، مأوای آنان جهنم است و بد منزلگاهی است. (۲)

(در آیه ختم سوره) تهدید را یکسره می کند و می گوید:

خدا داستان زن نوح و زن لوط را مثل می زند برای کافران که با آن که همنشین و تحت فرمان دو تن بنده صالح شایسته و خجسته ما بودند، پس خیانت و نفاق به آن دو بزرگوار کردند و آن دو شخص بزرگوار به این مقام بالا- و والای خود نتوانستند هیچ آنها را برهانند و فرمان و حکم شد که آن دو زن را به آتش دوزخ با دوزخیان درافکنید. (۳) و مثل زده دو زن (۴)

ص: ۲۰۱

۱- (۱) تحریم (۶۶): ۸.

۲- (۲) تحریم (۶۶): ۹.

۳- (۳) تحریم (۶۶): ۱۰.

۴- (۴) خیانت زن نوح و زن لوط از قبیل فحشا و زنا نبود، بلکه زن نوح هر وقت یکی به نوح ایمان می آورد او به رؤسای قوم خبر می داد تا او را آزار می دادند و پیوسته به مردم می گفت: من از حال شوهرم بهتر اطلاع دارم او دیوانه است و بر اثر جنون است که می گوید: من پیامبرم - اما زن لوط هم واسطه بدکاری بود با عابران و میهمانان که فساق را اطلاع می داد.

دیگر را برای مؤمنان زن فرعون را که گفت: بار الها! از برای من در بهشت نزد خودت خانه ای بنا کن، من از قصر فرعونى و عزت دنیوی گذشتم و مرا از فرعون و کار و کردارش نجات بده و از قوم ستمکار نجات ببخش.

و دیگر مریم دخت عمران را که ناموس خود را در قلعه عفاف مصون نگه داشت که در اثر آن، در آن روح قدسی دمیدم، وی تصدیق به کلمات پروردگار خود و کتب او داشت و از قاتنان بود، یعنی مردانه دل با خدا داشت. (۱)

این سوره تحریم نهیبی بود که عمل پیغمبر را سخت نکوهیده و مؤاخذه کرد، و عمل بانوان را هم نکوهیده و سخت به آنها نهیب زد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر تحریم حلال خدا برای خاطر زنان امر داد که سوگند خود را بر هم زند، قسم و سوگند را کفاره دهد، بعد با نکوهش شدید دو تن از آن زنان آنها را به توبه دعوت فرمود و گرنه انقلاب های دیگری در خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد رخ داد و تهدید شد که طلاقى خواهد در کار آمد که زنانی دیگر غیر از شما زنانی شایسته و خجسته و همقدم و همکار به جای شما زنان خواهد آمد و سبب دلهره زنان و مردان مدینه شد، خصوص که در خاتمه سوره گوشزدی از زنان نوح و لوط کرد و تذکر دو تن بانوی بزرگ پسندیده (زن فرعون و مریم طاهره) سوره را خاتمه داد.

ص: ۲۰۲

۱- (۱) إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا «تحریم (۶۶): ۴»

در این سوره از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مطالبه شد که اصلاح انحراف اخلاقی خود را از قلب شروع کنند که ستون متمایل کج، همه سایه اش کج و متمایل است ستون دل ها وقتی متمایل و کج شد، همه سخن ها کج و همه اعمال انسان کج خواهد بود.

این کجی ها همه از کجی های دل می آید. همه باید با تغییر دل تغییر یابد تغییرات آنها باید به نحو توبه نصوص خالص با صمیمیت توأم باشد و بحمدالله که تغییر روش دادند و برگشتند. (۱)

ولی این نتیجه برای مدینه آسان حاصل نشد و کناره گیری پیغمبر صلی الله علیه و آله سخت مدینه را تکان داد و یک ماه مدینه در نوسان بود.

در شهر بین مسلمین همه پیچ پیچ بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهارا طلاق داد و زنان تظاهر کننده همه افسرده و پژمرده، اندوهگین و پشیمانند که کار بیش از آنچه آنها اندازه گیری می کردند بالا گرفته و همه در پرتگاهی قرار گرفته اند که برای ماریه گودال آن را کنده بودند و هیچ مصونیت ندارد که به سرنوشت بد «طلاق» گرفتار گردند، اگر رحمت الهی و عفو رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فرا نگیرد.

عایشه قائد ثوره و زعیم و سردسته تظاهر کنندگان از غضب و خشم رسول از طرفی رنج می برد و از طرفی دیگر دل در دلش نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله محبوبش از میدان کارزار و مبارزه حیاتی خسته و کوفته برمی گردد دوشش زیر بار مسئولیت ها خسته و به منزل که برمی گردد، به جای حجرات مونس ها، در

ص: ۲۰۳

۱- (۱) در سوره احزاب شرائط آن آمده. «احزاب (۳۳): ۲۸-۳۳»

ساختمانی فوقانی برکنار که برای انبار و خزانه ذخائر بیت المال است از پلکان چوبین خشن از شاخه های نخل بالا می رود.

و غلامش رباح (رماح) را بر در می نشاند که تا پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا است او مراقبت می کند و مانع ورود کسان می شود، کسی نیست عرق پیشانی مبارک را پاک کند.

یک ماه کامل بر این منوال گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتار مسئولیت ابلاغ رسالت و دعوت است و عایشه گرفتار او و امهات المؤمنین در تهدید هجران و کناره گیری واقع اند و مسلمین پیغمبر خود را مراقبند که در گوشه ای عزلت گزیده بی آنکه جرأت کنند درباره زنانش با او مذاکره بکنند.

و وقتی عمر مداخله کرد کشف شد که زن ها کیدشان عظیم است. رشک و غیرت بر ماریه و زینب را پنهان کرده و چیزهای دیگر را بهانه کرده اند؛ چون بعد از فتح خیبر و بعد از فتح مکه و تقسیم غنائم هوازن بوده، عقده دل خود را به صورت مطالبه دینار و متاع دنیا باز کرده اند که سهم کلان را در تقسیم غنائم اهل مکه تازه مسلمان برده بودند و سپاهیان مدینه اندکی گرفته و اقطاب دعوت هیچ بر نگرفتند و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از تقسیم دست خویشان را با آبی که خواست شست، بعد معلوم شد که معنی دست شستن چیست؟

کتاب افق وحی (۱) می گوید: در سال نهم که این وضع آشفتگی داخلی پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن موقع رئیس مذهبی و سیاسی و نظامی سراسر جزیره العرب بود

ص: ۲۰۴

و این سال در مدینه از سفرا و هیئت های نمایندگی طوایفی که تحت سلطه اسلام قرار گرفته بودند پذیرایی کرد.

آن سال را به این مناسبت به نام «عام وفود» خواندند وفود جمع «وفد» به معنی هیئت نمایندگی یا سفیر.

و وقتی سفرا نزد او می رفتند مشاهده می کردند که بر بوریایی نشسته که از برگ خرما بافته شده و اثاث البیت پیغمبر صلی الله علیه و آله همان بود که در گذشته وجود داشت.

این وضع مدینه و دربار او برای پذیرایی از بیگانگان بود.

و اهمیت آن با در نظر گرفتن تقسیمی که از اموال بر اهل مکه تازه مسلمان کرد و به آنها همه چیز داد، ولی خود و انصار خاص و اقطاب دعوت هیچ برنگرفتند بهت آور است.

با این وضع در سال نهم این حادثه بهت آور پیش آمد که پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفتار مطالبه زن های خود و کشمکش امتهات المؤمنین شد و این کید عظیم منجر به کناره گرفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله از زوجات طاهرات شد، کناره گرفت و سوگند یاد کرد که یک ماه با آنها خلطه و آمیزش نکند.

سبب این را چند چیز ذکر کرده اند که شاید تمام آنها در آن مؤثر بوده.

در باطن رشک و حسد بر رقیبان و در واقع به منظور جذب پیغمبر صلی الله علیه و آله به طرف خود و تملک دل پیغمبر صلی الله علیه و آله یک جا برای خود بود، ولی در ظاهر نفقه و کسوه بیشتری را بهانه کرده فشار آوردند، لاجرم کار به جایی کشید که شهرت یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله زنانش را طلاق داده.

در این وقت نه زن به حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، پنج از قریش و باقی از قبائل دیگر در این اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان کناره گیری کرد و از صحابه نیز.

و شدت تأثیر این وقعه به قدری بود که عمر می گفت: منزل من در عالیه مدینه بود و در همسایگی خود مصاحبی از انصار داشتم که هر گاه من از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله غائب بودم، او برای من خبرهای وحی و غیر وحی را می آورد و هر گاه او غائب بود من برای او خبرها را می آوردم و از طرفی ما را خبر رسیده بود که یکی از ملوک غسان، پادشاهان شام عرب نصرانی به جنگ با ما آماده است، دلهره از آن داشتیم، فکر آن خاطرهای ما را مشغول داشته بود، تا روزی علی الصباح همسایه من در را کوبید، من سراسیمه دویدم، گفت: خبر مهمی در شهر رخ داده که من خواستم تو را آگاه کنم.

گفتم: مگر ملک غسانی که تصمیم جنگ ما را داشت با سپاه آمده است؟

گفت: نه این نیست، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهای خود را طلاق گفته و این بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله صدمه اش کمتر از لشکر غسان نیست.

عمر وحشت زده برخاست و به شهر آمد.

و به روایت دیگر گوید: تا یک روز خبر شدیم که قبیله غسان و پادشاهان

شام اسبان را نعل می زنند تصمیم بر جنگ ما دارند.

عمر گفت: مرا همسایه ای بود از انصار، نماز شام وی را گفتم که خبر داری که حادثه ای عظیم افتاده است؟

گفت: آن چیست؟

ص: ۲۰۶

گفتم: ملک غسان قصد جنگ ما را دارند.

گفت: عظیم تر از آن اتفاق افتاده است.

گفتم: آن چیست؟

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله زنان خود را طلاق داده است.

من گفتم: این آن است که من حفصه را از پیش گفته ام و از من نشنید تا اکنون در افتاد بر دیگر روز بیامدم، حفصه را گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را طلاق داده است؟

حفصه گفت: نمی دانم، جز آن که از ما کناره گرفته بود سیاه «رماح» بر در ایستاده بود. گفتم: در رو و بگوی که عمر بر در است. دستور باشد تا درآید.

غلام در رفت و بیرون آمد و گفت: من گفتم عمر بر در است، دستور ورود می خواهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب نداد.

و ابوبکر هم آن روز در سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و جماعتی را آنجا دید که انجمن کرده اند از جابر بن عبدالله بازگو کرده، ابوبکر آمد و اذن دخول بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست و مردم بر درب خانه نشسته بودند و اذن نیافت و هیچکس را رخصت شرفیابی نبود.

در روایت عمر دارد که وقتی که رماح پاسخ مثبت نداد، من برفتم به نزدیک

منبر بنشستم، مرا قرار نبود.

دیگر باره بیامدم و غلام را گفتم: دستوری خواه.

غلام در رفت و بیرون آمد و گفت: گفتم و جواب نداد.

عمر گوید: من باز برفتم تا سه بار برفتم و باز آمدم به بار سوم دستوری داد در

رفتم و سلام کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حصیری خفته بود، و آن حصیر در پهلوی وی اثر گذاشته بود. گفتم: یا رسول الله! زنان را طلاق داده ای؟ (۱)

فرمود: نه، گفتم: الله اکبر.

و آن حکایت که با زن خود و با حفصه بگفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله بخندید.

گفتم: یا رسول الله! دستور باشد تا زمانی در خدمت تو باشم.

فرمود: روا باشد. من نگریستم در آن خانه چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند.

گفتم: یا رسول الله! اگر دعا کنی تا خدای تعالی معیشت را بر امت تو فراخ گرداند چنان که بر قیصر و کسری و بر فارسیان و رومیان کرده؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله بر نشست و فرمود: ای پسر خطاب! مگر تو در شکی؟ نمی دانی که ایشان لذات و طیبات ایشان در دنیا است، اتزعم آنها کسروانیه؟

گفتم: یا رسول الله! برای من استغفار فرما.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من قسم یاد کرده ام که یک ماه پیش این زنان نشوم.

تاریخ - و تفسیر و سیره - و مسند احمد می گویند: در مجلس مقدم بر این ابوبکر و عمر دستوری یافتند و به سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را سخت اندوهگین یافتند، چندان که به هیچ گونه سخن نمی کرد و زنان همه در اطراف او نشسته بودند فرمود: اینها از من دنیا خواسته اند و من ندارم.

ص: ۲۰۸

۱- (۱) مسند احمد، شرح آن الفتح الربانی: ۲۳۶/۱۸ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا احزاب (۳۳): ۲۸.

عمر در خاطر نهاد که سخنی بگوید مگر اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بشکند.

پس گفت: کاش حاضر بودی و نظاره می کردی که بر پشت گردن خارجه (زوجه خودش). آنگاه که از من نفقه طلب کرد - سخت زدم.

ابوبکر برخاست و گردن عایشه را با سیلی بزد و عمر گردن حفصه را بکوفت.

و هر دو تن: دختران خویش را عتاب کردند که چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ثروت و کالا طلب کنند که حاضر نیست.

ایشان گفتند: سوگند به خدا که از این پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نخواهیم خواست.

تاریخ دنباله روایت را چنین آورده که بالجمله رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان زنجیده خاطر گشت و برای شکستن کید عظیم آنها از مردم عزلت گزید و در کوشکی که یک دریچه به سوی مسجد فراز داشت سکونت اختیار کرد و این کوشک خزانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و گنج خانه آن حضرت بود و رماح را که غلامکی سیاه بود فرمان داد که: بر در کوشک (۱) حاضر باشد و هیچکس را بی اجازه

رخصت بار نگذارد و از این روی این خبر در مدینه چنان سمر (۲) گشت که گفتگوی شب نشینی ها بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله تا عمر این را در منزل خود در بالای شهر بشنید به مسجد شتافت و جماعتی از صحابه را نگریست که به این خبر

ص: ۲۰۹

۱- (۱) کوشک: کوچک، حصار، قلعه.

۲- (۲) سمر: میخکوب، محکم.

اندوهگین شده اند و سخت می گریند، عمر لختی با ایشان بنشست و سپس غم آگین برخاست و طریق کوشک را پیش گرفت. و رماح را گفت: دستوری به خواه تا من درآیم، او برفت و باز آمد و گفت: از بهر تو رخصت «بار» خواستم، هیچ پاسخی نشنیدم.

عمر از مراجعت ناگزیر شد و باز بشتافت، دیگر باره به میان اصحاب آمد و زمانی با ایشان بزیست و همچنان بر در کوشک آمد و رماح از برای او خواستار «بار» شد و پاسخ نیافت.

در کثرت سوّم نیز چون «بار» نیافت فریاد برداشت که ای رماح! تو اند بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را گمان افتاده باشد که من شفاعت حفصه خواهم کرد، نه به خدا اگر فرمان کند سر حفصه را از تن دور کنم، این بگفت و باز شد، از قفای او رماح ندا در داد که ای عمر! باز آی که رخصت «بار» یافتی.

پس عمر در کوشک در آمد و نگریست که رسول خدا صلی الله علیه و آله لنگوته (۱) بسته و پهلوی خود را بر حصیری از لیف خرما نهاده، تکیه بر وساده ای که هم از لیف آکنده بود باز داده.

پس عمر سلام داد و بر سرپا عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا زنان خود را طلاق داده ای؟

پیغمبر فرمود: طلاق نگفته ام.

ص: ۲۱۰

۱- (۱) لنگوته بضم اول سکون ثانی و کاف فارسی و واو رسیده و فتح فوقانی لنگی باشد که درویشان و فقیران و مردمان بی سر و پا به میان بندند و به هندی همین معنی را می دهد.

عمر الله اكبر تكبير گفت چنان كه بانگ او را ام سلمه اصغاء فرمود و دانست كه عمر با رسول خدا صلى الله عليه و آله سخن درانداخته، به روايتى عرض كرد كه: اصحاب كوفته خاطرند كه مبادا زنان خویش را طلاق گفته باشی، اگر فرمان باشد بروم و اصحاب را شاد كنم.

پیغمبر صلى الله عليه و آله فرمود: اگر می خواهی چنان می کن، عمر عرض كرد: اگر اجازه دهید برای استیناس و انس خاطر مبارك سخنی چند به عرض برسانم.

چون رخصت یافت، عرض كرد: یا رسول الله صلى الله عليه و آله! در مکه ما را بر زنان خویش غلبه بود.

چون به مدینه آمدیم زنان ما دیدند كه مردم مدینه مقهور زنان خویشند زنان ما نیز طریق ایشان گرفتند و بر ما چیرگی یافتند. این هنگام پیغمبر صلى الله عليه و آله تبسمی فرمود.

آن گاه عمر گفت: با زن خود روزی سخنی خشن گفتم و او با من بازگردانید، این بر من سخت افتاد.

زنم گفت: چندان تافته مشو اینك زن های پیغمبر و به روايتی اینك دخترت حفصه سخن پیغمبر صلى الله عليه و آله را باز می گرداند و وقت باشد كه از نزد پیغمبر صلى الله عليه و آله زنان به خشم بیرون می شوند و هجرت می گیرند.

من گفتم: ناكام بادا حفصه و هر كه چنین كند.

پس حفصه را طلب داشتم و از پند و اندرز به او گفتم، مگر ندانسته ای كه خداوند غضب كند بر آن كس كه رسول او را به غضب آورد، زنهار سخن پیغمبر را برمگردان و از نزد او به خشم بیرون مشو، و چیزی طلب مكن و هر چه بدان

حاجت افتد از من بخواه و هرگز خود را با عایشه قیاس مکن و موقعیت او نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را مغرور نکند یعنی گول نزند.

در این سخن هم رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد، مع القصة، اندک اندک رنجیدگی خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله زدوده گشت و چنان بخندید که دندان های نواجذ مبارکش دیدار شد.

بعد از آن، عمر نشست و به دقت نظاره ای به وضع داخله کوشک انداخت که خزانه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، وقتی نیکو نگریست چیزی جز مقدار جو نزدیک به یک صاع ندید و همانند آن قرظه (برگی است که با آن پوست را دباغی کنند)، و پوستی چند نیز دباغی نشده نیز آویخته دید.

عمر بگریست، تا حال داخله این حجره طاهره را ندیده بود، اکنون از دیدار وضع ساده آن گریست.

می دانید عمر برای کم چیزی رقت می کرد و می گریست، لکن زندگانی داخلی پیغمبر صلی الله علیه و آله در چنان تنگدستی بود که چشم و گوش بیننده از آن جریحه دار می گردید، گرچه در نفس از آن قناعتی احساس می شد که بصیرت و قلوب را پر از غنی و بی نیازی می کرد.

عمر از وضع ظاهر غرفه آن قدر رنج برد که بر قلبش فشار آمد و به گریه افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یابن الخطاب! گریه چرا؟

عرض کرد: یا رسول الله! تو رسول خدایی و این خانه خزانه تو است، من این وضع و این اثاثیه را معاینه کردم و این حصیر را نگریستم که بوریا در بدن تو اثر

گذاشته و حال آن که قیصر و کسری در بالش حریر می غلتند، غرق نعمت هستند و با رفاه زندگی می کنند.

چرا از خدا نخواهی که تو را و امت تو را نعمت فراوان دهد.

چنان می نماید که عمر از ورود سفرای قبائل پیاپی و آمدن نمایندگان و وفود اطراف و خلعت دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها به یاد دربار کسری و قیصر افتاده و تصور کرده که نبوت و پیامبری خدا هم مثل کسروانیت و قیصری کردن است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جواب، پهلو از متکا برداشت و استوار بنشست و ابتدا عدم رضایت عمر را از این زندگانی علاج کرد و فرمود:

ای پسر خطاب! مگر تو هنوز در شکی و هنوز ندانسته ای که آن زمره مردم فارس و روم را خدا طیبات آنها را در دنیا به آنها داده؟

و به روایتی فرمود: آیا نمی خواهی که دنیا ایشان را باشد و آخرت ما را؟

این نهیب پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر را چنان بلند همت و خاک نشین کرد که در ایام فتوحات شرق و غرب، به استقبال خبرها یعنی پیک شرق و غرب می رفت.

نیمروز را به استقبال پیک شرق و نیم دیگر روز را به استقبال پیک و خبر غرب می رفت و آنجا روی خاک می نشست یا دراز می کشید تا قاصد و پیک را پیش از ورود در شهر، خود دریابد و خبر دست اول را خود بگیرد.

و با این که مملکت امپراطوری روم و ایران را متصرف شده بود، باز یک موقع از خاصان مسلمین پرسید که من خلیفه ام یا ملک؟ سلمان فارسی در آن میان پاسخ گفت و عمر گریست.

سلمان رضی الله عنه فرمود: اگر تو نمی دانی من می دانم، تو اگر درهمی یا دیناری در شرق یا مغرب به غیر حق بگیری و به غیر حق مصرف کنی تو از ملوکی و گرنه تو خلیفه هستی.

عمر گریست، آیا از این تفصیل گونه گونه مسئولیت برای خود فهمید و گریست یا سر فرود نمی آورد که از خلیفه فرودتر باشد و گریست که مبادا از ملوک باشد و از طبقه خلفا فرودتر باشد.

به هر حال تأثیر نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن خلوت خانه عمر را منقلب کرد و از در معذرت درآمد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهش کرد که برای او طلب مغفرت کند و گفت:

رضینا بالله ربّا و بالاسلام دینا

و از غرفه به زیر آمد و بر در مسجد بانگ برداشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خود را طلاق نداده است.

بعد در خلوت به اطلاع خواص رسانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: زن ها از من دنیا خواستند و من نداشتم، به قید قسم متعهد شده که یک ماه را از آنها برکنار باشد تا خدا تکلیف را روشن کند.

بعد مشورت در علاج کار کردند، نظر داده شد که خواسته های این زنان را اصحاب به عهده بگیرند تا زنان، دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را آزرده نکنند.

و قرار شد که برای اطلاع ازواج طاهرات شخص ابوبکر و عمر به حجرات هر یک شرفیاب شوند، برای حفظ احترام امّهات المؤمنین آنها را دیدار کنند و گفتگو کنند. و اولاً - از جهت این که اطلاع به دست آورده اند که طلاق انجام

و در مرتبه بعد نقشهٔ مصلحانهٔ خود را به عرض هر یک برسانند.

بنابراین نقشه، به حجرهٔ هر کدام شرفیاب شدند و آنها را شاد می کردند و بعد به عهدهٔ خود می گرفتند که خواسته ها را از ما بخواهید و ما به عهده داریم که بدهیم آنها هم قبول می کردند و با سرافرازی این فیصله را شروع کردند، البته عمر خود را فاتح می دید و ذی حق بر زنان می شمرد، با ناز و تبختر گردش می کرد تا نوبهٔ ام سلمه رسید، خدمات خود را در کسب اطلاع به عرض رساندند و تعهدات خود را هم گفتند که زنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی طلب نکنند هر چه می خواهند به عهدهٔ اصحاب است.

موقعیت ام سلمه رضی الله عنها استثنائی است، هر چند عمر به واسطهٔ خویشاوندی مخصوص با آل مغیره به نظرش ناز و تبخترش بیشتر فروش داشت.

ام سلمه رضی الله عنها شخصیت پدرش حذیفه ابوامیه مخزومی چنان بود که در هر قافله وی همراه بود، کسان قافله توشه بر نمی گرفتند و سر سفره ابوامیه پذیرایی می شدند، از این سبب او را زاد الרכب می نامیدند.

ام سلمه از عاتکه دختر عبدالمطلب است یا این عاتکه مادر برادرش عبدالله است.

ام سلمه از جنبه شخصی هم متمول بود.

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از ام سلمه خواستگاری کرد و ام سلمه تعلل کرد، آن زن که واسطه بود به ام سلمه گفت، مردم می گویند: چون ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مالدارتر است و خودش جوان تراست از این جهت از ازدواج با پیغمبر صلی الله علیه و آله

ام سلمه رضی الله عنها بعد از شنیدن این منطلق غلط، ازدواج با پیغمبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت.

اینک ام سلمه رضی الله عنها همان غرور و اریحیت را دارد، عمر را برای ملاقات با او برگزیدند، عمر هم روی خویشاوندی رفت و سفره را رنگین نشان داد، وقتی گفت: به ما مراجعه کنید ام سلمه رضی الله عنها نهیب به عمر زد که این سفره را برچین ای عمر، در همه کارها دخالت کرده ای، اینک می خواهی مداخله در کارهای بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و زنان او هم بنمایی، البته ما هر حاجت پیش آید از او می خواهیم که شوهر ما است، از شما به چه مناسبت چیزی بخواهیم؟

با این نهیب، شوکت عمر را درهم شکست، عمر سر کوفته برگشت تا چه پیش آید؟ و خدا چه حکم کند؟

تا در سر ۲۹ روزه آیه تخییر از سوره احزاب آمد که به سرفرازی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سرفرازی ازواج طاهرات، کار برگزار است بی سرشکستگی برای کسی، آیه نی طلاق را می گوید و نه اطاعت از خواسته های زن ها را بلکه اختیار را به زن ها می دهد که خود انتخاب کنند یا زندگانی خاضعانه یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا طلاق؟

آیه تخییر

ای پیغمبر به زنان خود بگو: هر کدام از شما دنیا را و همچنین و زینت دنیا را می خواهید پس بیایید تا شما را بهره کافی از دنیا بدهم و رها کنم

و سر دهم که سر خود باشید، سر خود بگیرید و بروید. (۱)

و اگر شما خدا و رسول او را انتخاب کنید و دیگر سرا را بخواهید و بر سر داشته باشید، و صبر کنید و مادری برای مؤمنان بکنید، خدا برای نیکوکاران شما اجری عظیم آماده فرموده است. (۲)

ای زنان پیغمبر! هر کس از شما اقدام به هرزگی آشکارا بنماید عذاب برای او دو چندان مضاعف می شود و این بر خدا آسان است.

و هر کس خاشع باشد برای خدا و رسول او و عمل صالح انجام دهد، ما اجر او را دو برابر می دهیم و آماده کرده ایم برای او رزق کریم.

ای زنان پیغمبر! شما مثل دیگری از زنان نیستید، اگر تقوا را نگه دارید، پس در گفتار خود خضوع نکنید تا طمع بکند آن کس که در قلب او بیمار است و شما گفتار معروف بگویید و در خانه های خویشان قرار و آرام بگیرید و آرایش جاهلیت اولی نخستین را به خود نگیرید و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و اطاعت خدا و پیغمبرش را شیوه خود سازید. (۳)

خدا اراده حتمی دارد که از شما مردان اهل بیت هر پلشتی را بزدايد و شما را تطهیر کامل بنماید، (۴) این آیه پای رجال اهل بیت را در میان

ص: ۲۱۷

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۲۸.

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۲۹.

۳- (۳) احزاب (۳۳): ۳۲.

۴- (۴) إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «احزاب (۳۳): ۳۳»

آورده برای این است که: آنها باید بار امت را بکشند، اما نه با سلب اراده از اشخاص امت، بلکه می گوید: باید اراده خدا را به پاک مطلق در خود عملی کنند تا بیوتات پیغمبر هم بکنند و بعد «امت» هم بکنند، خدا هم از مقام فوق صلوات بر همه امت می فرستد تا بلکه شما را از ظلمات در آورده به عالم نور وارد کند.

خدا می خواهد امتی پیرامون شما بسازد که خیر امم روی زمین باشد و می خواهد حجرات بیوتات پیغمبر را هم مثل الگویی برای آنها بسازد آیه شما را در وسط بیوتات نهاده و آیه ای که می گوید: اراده ازلی او می خواهد که شما رجال اهل بیت بی نهایت پاک باشید، در وسط آن آیات آورده تا او بیوتات را هم به پاکی مطلق بیاراید البته اراده تکوینی نیست، بلکه تشریحی است. نظامی است اصلح اکمل که خدا پاکی کامل شما را نظر دارد.

لذا گاهی زنان پیغمبر را هم عتاب می کند و نهیب می زند و گاهی افتخار می دهد، گاهی آنها را می نوازد و گاهی تهدید به طلاق می کند، چون آنها را در وسط امت چنان نهاده که این آیه را نهاده تا بگوید شما را هم مثل آنها می خواهد بسازد و هنوز نساخته و بعد ساختمان امت کبیر را از روی گرده آن واحد درونی بسازد.

ساختمان یک امت کبیر هم مثل ساختمان یک واحد حیاتی (یاخته)^(۱) مبدأ تولید مثل است که هسته ای در وسط دارد و غشائی در پیرامون

ص: ۲۱۸

۱- (۱) یاخته: پرورده، آموخته، کوچکترین واحد زنده بدن موجودات.

دارد و آبی آمیخته و زیاد بین آن غشا و آن هسته لغزنده است که پلاسما است و چنان که نقاط نور برق مثبت و منفی درون ذره اند که پروتون در وسط واقع است و جاذبه مثبت قوی دارد و الکترون ها در پیرامون آن می چرخند و قوه برق منفی دارند و الکترون ها هر چند در عدد زیاد باشند باز بار منفی دارند و قوه جاذبه یک پروتون چندین هزار برابر قوه منفی الکترون ها است.

لذا این آیه را به لفظ مذکر آورده، خطاب به رجال اهل بیت است. *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ* نص بر مؤنث و زنانه نیست، تغییر اسلوب داده، تصریح به لفظ مذکر آورده، مختص به رجال اهل بیت است که قوه قوی دارند با آن که آیات صدر و ذیل آن همه مؤنث و خطاب به زن ها و ازواج است، این آیه تطهیر بنابراین برای اختصاص هست و نیست برای اختصاص است - از نظر دلالت مطابقی مفاد آن اختصاصی است.

اما از نظر انتشار اثر اختصاصی نیست. بیوتات پیغمبر را در پرتوی اشعه اش می گذارد و بعد مثل اشعه گاما که از فلز سرب هم می گذرد، همه امت را که از فلز سرب ضخیم ترند آنها را در پرتو اشعه می گذارند.

بنابراین همچنان است که شیعه می گویند و اخبار ۲۴ گانه، ام سلمه گواهی اختصاصی است که حتی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم داخل نیستند. حتی ام سلمه رضی الله عنها.

و همچنان است که ظلال القرآن و تفاسیر عامه مایلند که همه اهل بیت حتی بیوتات هم در آن داخلند، یعنی در اثر پرتوافکن آن و آیه بیوتات و زنان آن را

در وسط گذاشته اند.

و هم در ذیل آیه هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْنَكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۱) همه امت را صلوات می فرستد که همه را می گیرد این آیه که پای اهل بیت و اصحاب کساء را در میان آورده می گوید:

اسلامیان که فر جهان آرزو کنند باید نخست کاوه خود جستجو کنند

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگ تر تا حل مشکلات به نیروی او کنند

باید قوای میول و عواطف همه امت را و بیوتات پیغمبر را شما مضبوط داشته انضباط دهید، شما باید مردمی بزرگ و مردمانی بزرگ تر باشید و باید به نهایت پاک باشید تا بیوتات پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در دایره وسیع به جذبۀ تعلیم شما آنها هم بی نهایت پاک باشند و به تبع آنها، امتی هم عظیم در دایره وسیع تر و اوسع از شما فرا بگیرند و اندک اندک تطهیر شوند.

پس شما اهل بیت که مردانه قیام کرده اید، شما که مردانه قدم در راه نهاده اید، باید اراده خدا را به پاکی مطلق عملی کنید و به نهایت پاک باشید که خدا چنین پاک شما را خواسته و به تبع و در درجه دوم باید شما خاندانی و در درجه بعد «امتی» را به پاکی بیاورید، البته نه به اجبار، بلکه به اختیار میول و عواطف همه امت را به سوی مقصد اعلی پیشگاه خدا بگردانید چنان که از شما خدا گردانده،

ص: ۲۲۰

آن هم به اختیار شما نه به اجبار شما، شما هم باید به ضمیمه کردن اراده خود به اراده آنان رهنمون و مساعد آنان باشید. البته آب که به قوه پتانسیل از سطح بالا به زیر می ریزد کشاورز آن را یاری می کند که به جاهای لازم فرو بریزد.

و همچنین قوه گاو آهن خیش، زمین را شخص زارع هدایت می کند و به تعبیر بهتر آن که او را یاری می کند.

تعبیر کلمه بهتر همان است که می گویند: «آب یار» «گاو یار» به جای کلمه مهار با این که با این یاری او را مهار می کنند که به جای هدر نریزد، به جای سودمند بریزد.

چنان که قوه برق چموش را مهار می کنند تا او را هر جا بخواهند می برند البته به سوی مقصد صحیح می برند در همه این نمونه ها از قوه عامل خلاف طبیعت او و خلاف انرژی او توقع ندارند. و خلاف طبیعت او را از او نتیجه نمی گیرند. ولی همان عامل طبیعی را در راه صحیح نافع راه می برند تا نتیجه و اثر را در محل سودمند بدهد.

در قیادت و فرماندهی انسان هم قوای اختیاری را از شخص سرباز سلب نمی کنند، بلکه او را رهبری می کند، خدا از خاندان رهبر خواسته و اراده فرموده که پاک باشند، پاک زندگانی کنند و پاک بمیرند.

ای رجال اهل بیت، شما اراده خدا را عملی کنید، این اراده تشریحی است که از شخص سلب اراده نمی کند و اراده او را مقهور و مجبور نمی کند که ثوابی در کار نباشد و مسئولیت از شخص سلب شود، بلکه اراده خدای محیط در محیط، ضمیمه اراده بشر و امت خیر البشر می گردد.

چنان که آبیاری را برای تولید و زراعت از سیلان نمی‌اندازد، بلکه او را با سیلان به پای زراعت می‌برد و رها می‌کند، فقط او را یاری می‌کند از این جهت او را می‌گویند: آبیاری یعنی یاری آب.

همچنان که گاو را کشاورز با این نیروی شاخ و کوهان ذلیل و مسلوب‌الاراده نمی‌کند که لاشه بی‌اراده‌ای از آن روی زمین بیفتد، بلکه ضمیمه می‌کند، اراده خود را ضمیمه اراده او می‌کند تا با دو ضمیمه حیوان قوی شاخ‌دار و انسان مفکر با اراده، کار را به مراد می‌کنند.

بلکه آب را برای تولید انرژی و زراعت مهار می‌کنند.

مهندس، برق‌چموش مهیب را که در آنی از قبه فلک می‌جهد و انسان را می‌کشد (اگر لگد بزند) آن را مهار می‌کند نه فلج، بلکه با همان تندی برق آسا او را یاری می‌کند تا راه مقصود را می‌رود.

اراده تشریحی خدا همان نظام اصلح اکمل است که اگر سلب اراده از بشر بکند بزرگ‌ترین خلعت هستی را که خدا به انسان داده، (اراده) از او سلب کرده و او را از ارزش انداخته، زیرا انسان بی‌اراده ارزش ندارد، چنان که مسئولیت هم ندارد، ثواب هم ندارد و لکن خدا که اراده نظام اصلح آفرینش را محترم می‌شمارد و انسان را با شخصیت (ما و من) و اراده و آزادی اراده می‌پروراند، برای تکمیل او اراده خود را به او ضمیمه می‌کند تا رو به مقصود او را ببرد.

اگر آب را از سیالی بیاندازد که به محل گود فرو نریزد، یخ بندد کاری از او نمی‌آید و همچنین گاو را اگر از اراده بیاندازد زمین خیش نه می‌شود و همچنین است برق را اگر به وسیله عایق از جهش بیاندازند خانه را روشن نمی‌کند، بلکه

باید اراده انسان با او و سیر سریع او ضمیمه شود تا سود بدهد، خانه را و شهر را روشن بکند و کارخانه را بچرخاند و صد گونه کار دیگر.

همچنان، اراده خدا درباره پاکی انسان نظامی است که دست انسان را می گیرد و قدم به قدم، او را به پاکی و صلاح و فلاح بالا می برد، این اراده که در اهل بیت اصحاب کساء اول ضمیمه اراده مردان آنها و اراده مردانه آنها گردیده، می باید در بیوتات پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در دائره وسیع عملی شود، اما با خواست خودشان و اراده خودشان نه با سلب اراده از آنها.

و سپس باید در تمام امت در دائره وسیع تری عملی شود، از این جهت در آیات بعد می گوید:

ای شما زنان دائم و مدام؛ متذکر شوید آنچه در خانه های شما زنان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود.

خدا لطیف خبیر است. (۱)

بعد در سوره احزاب آیه ۳۶، ۳۷، ۳۸ قضیه زید و زینب را در دو مرحله اش تذکر می دهد که در مرحله اولش پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برای ازدواج با زید نامزد کرد و نبایش از حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و خدا سرگردان باشد و در مرحله دومش که باید پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بعد از طلاق زید ازدواج کند تا پسرخواندگی باطل شود، هر چند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تحمل یاوه مردم سخت باشد.

بعد در آیه ۳۸ می گوید: تا بر پیغمبر سخت نیاید آنچه خدا فرض کرده برای

ص: ۲۲۳

او، این روش شیوهٔ خدایی است در ملل جهان گذشته.

پیامبران، قوی رسالات خدایی را تبلیغ می کنند و از خدا فقط هراس و وحشت می برند و از احدی دیگر غیر از خدا هراس و وحشت ندارند.

و خدای برای حسیب کفایت می کند. (۱)

محمد پدر هیچ یک از رجال شما نیست و لکن فرستادهٔ خدا و خاتم پیغمبران است و خدا به همه چیز دانا است. (۲)

ای گروه گرویدگان! همواره خدا را یاد باشید و زیاد یاد کنید و او را هر پگاه و شامگاه تسبیح گوید. (۳)

وی آن خدایی است که او و ملائکهٔ او صلوات و درود بر شما می فرستد تا شما را از ظلمات به سوی نور بیرون آورد و به مؤمنان مهربان است. بعد در آیه ۵۶ می گوید: خدا و ملائکه اش صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرستد شما هم صلوات بفرستید.

و در آیه ۴۰-۵۰ می گوید: ای پیامبر! ما حلال کردیم برای تو ازواج تو را که اجرت و صداق به آنها داده ای و کنیزکان مملوک تو را که خدا عوائد تو کرده و دختران عمو و دختران عمه ها و دختران خالوها و دختران خاله هایت را که با تو هجرت کرده اند و همچنین زن مؤمنه ای که نفس خود را به پیغمبر هبه

ص: ۲۲۴

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۳۹.

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۴۰.

۳- (۳) احزاب (۳۳): ۴۱.

کند، اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله همبستری او را بخواهد و این حکم فقط خاص خالص رای پیغمبر صلی الله علیه و آله است و عمومی نیست. (۱)

هر کدام را بخواهی عقب بیانداز و هر کدام را بخواهی از میان آنها که عزلت گزیده ای نزد خود مأوی بده، بر تو باکی نیست.

این کمترین و نزدیک ترین سبب است که همه زنان چشمشان روشن گردد و اندوهگین نگردند و خوشنود گردند به آنچه به آنان همگی داده باشی و خدا علم دارد به آنچه در قلب های شما است و خدا دانا و حکیم است. (۲)

و حلال بر تو نیست زنان دیگری بعد از این زنان و نه این که تبدیل کنی آنها را با ازواج دیگر، هر چند حسن آنها تو را به شگفت درآورد مگر کنیز؛ و خدا بر هر چیز رقیب و مراقب است. (۳)

این آیه و این آیات به ناشکیبایی اهل مدینه خاتمه داد و برای زنان تخییر آمد که بار مسئولیت از دوش همه برداشته شد، نه نفقه و سنگینی آن و تحمل مسئولیت به عهده کس مانده.

و نه آن دشواری طلاق که بر عمر و ارباب غیرت بار سنگینی بود، حتی از ورود لشکر پادشاهان غسان سنگین تر بود.

همه بر عهده خود زن ها افتاد. اینک آنها هستند و اختیار و انتخاب خودشان

ص: ۲۲۵

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۵۰.

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۵۱.

۳- (۳) احزاب (۳۳): ۵۲.

که با این انتخاب یا «رشد» خود را اثبات می کنند که زهی افتخار که مادر «امت» گردند و لایق همسری با پدر امت باشند و به پایه ای هستند که مادر امت گردند و مادر عموماً راحتی و آسایش خویشتن را فدای اولاد و تکثیر نسل می کند و اینها آرامش خود را به نفع تکثیر امت که اولاد آنها است صرف نمایند.

اینها بگذارند در این موقع که سفرا و نمایندگان و هیئت های نمایندگی قبایل به دیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله می آیند. پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش باز باشد و بتواند سفرا را با خلعت نو برگرداند، مادران امت خود کرباس بپوشند تا که بتوانند بر تن سفرا و تازه مسلمان ها دیا بپوشند. این افتخارات در صورتی که این شق را اختیار کنند.

و اما اگر طلاق را خود اختیار کنند و خواستار شوند دیگر برکسی سنگینی ندارد و خویشان آنها سرشکستگی ندارند که پیغمبر صلی الله علیه و آله دختران و خواهر آنان را سر داده، چون خود خواسته اند و دیگر برکسی حزازی و کسر شأنی نیست.

و اگر آن طرف را اختیار کنند یعنی خدا و رسول او را؛ و زینت دنیا را طومار بر بیچند این معجزه است. زن و گذشت از حلی و حلل دنیا، معجزه است.

این بسی افتخار آمیز است که مدینه زنانه و مردانه شان در صف رهبران و در مقام لایق رهبری وارد شده باشند.

و چنان که انصار و مهاجر در موقع تقسیم غنائم هوازن و در تمام عمر که پذیرایی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودند، با یک جهش و پرش تا قلعه مقام والای ملائکه پرواز کردند که ریزش بر مردم داشته باشند و توقع گرفتن سهمی برای خود نداشته باشند.

بانوان حرم وحی از آشیان عنقا این همت را گرفتند که همفکری با

پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشند که امّ المؤمنین گردیده مادر امت گردند و بر مؤمنان مادری کنند، خصائص مادری و خصلت مادری فداکاری است این خصلت را برای فرزندان احراز کرده باشند تا همچنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله پدر حزب است. (۱) آنان مادر برای افراد حزب باشند، طبیعی مادر است که از راحتی خود و آسایش و آرامش خود بگذرند تا بچه را از آب و گل درآورند و پرواز دهند و در آنها احساس مادری برای عموم مؤمنان و مؤمنات تا آخر جهان پیدا شده باشد.

این آیه آنها را در قله رفیع «اختیار داری» گذارد که هر طرفی را اختیار کنند خود، خود اختیار کرده اند و اختیار کرده خودشان است.

این آیه به آنها شرایط همفکری با پیغمبر صلی الله علیه و آله تلقین کرد و آنها را هشیار کرد و بعد آنها با تشخیص جدید با یک تکان و جهش از قله رفیع اختیارداری، هم قدمی و هم فکری با پیغمبر صلی الله علیه و آله را اختیار کردند و به قله رفیع و مرتفع هم فکری با پیغمبر صلی الله علیه و آله پریدند.

این قله کجا؟؟ با آن نفقه خواستن از ابابکر و عمر که صحابه پیشنهاد کرده بودند،

افتخار عظیم همسری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم پروازی با این نهضت جهانی و انقلاب بی سابقه کجا؟ و در یوزگی این در و آن در کجا؟

از حسن اتفاق آن که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه را بر آنها خواند، همه با حسن انتخاب خود هم فکری با پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای خود انتخاب کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله را

ص: ۲۲۷

۱- (۱) از لفظ حزب نباید وحشت کرد، قرآن حزب الله را می گوید.

از قیود و حدود و تحمیلات آزاد کردند و خلائق را هم شاد فرمودند و خود را در دیده خدا و مردم و خالق و خلائق عزیز و ارجمند کردند، جز یکی از آنها که طلاق را خواستار شد و گرفت و رفت بعد بدبخت شد، در کوچه های مدینه بعره (۱) برمی چید و می گفت: من شقیه ام.

ارجمندی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله چه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و چه بعد از پیغمبر عظیم شد.

اما در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله فتوح البلدان (۲) گوید: خیبر که فتح گردید، آن چه سهمیه رسول خدا از خیبر بود مخارج خود و عیالاتش را از آن برمی داشت و آنچه باقی می ماند به فقرای مهاجرین می داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر یک از زن هایش سالانه هشتاد وسق خرما و بیست وسق «جو» از جو خیبر می داد. (۳)

با اسناد خود از زهری، بازگو کرده گوید: همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد، سهم خمس خیبر از آن، همان قلعه کتیبه بود. (۴)

اما بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دوران فتوحات ارجمندی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله امهات المؤمنین به جایی رسید که خلیفه، سال آخر عمرش همه را به حج برد و برای

ص: ۲۲۸

۱- (۱) بعره: پشگل، سرگین شتر یا گوسفند.

۲- (۲) فتوح البلدان، بلاذری: ۲۵.

۳- (۳) فتوح البلدان، بلاذری: ۲۷.

۴- (۴) فتوح البلدان، بلاذری: ۲۸.

بدرقه آنها فوجی و برای پیشتاز آنها فوجی حرکت داد که فوج سپاهی از جلو هودج ها می رفت و فوج دیگری از عقب هودج های آنان، گارد احترام را تشکیل می داد.

عثمان سردسته فوج جلودار بود و عبدالرحمن بن عوف با فوجی عقب دار بود و خرج سفر آنها دوازده هزار دینار شد، هر دینار به قیمت امروز صد تا سیصد تومان است، با آن که خرج خود خلیفه با پسرش در سفر دیگر حج دوازده دینار شد.

ولکن آنها شرایط هم قدمی را مراعات کردند، عایشه روایت می کند که: ماه به ما می گذشت که در خانه ما گوشت خورده نمی شد، بیشتر خوراک ما «احمرین» یعنی «نان و خرما» بود.

به هر حال یک ماه در حال سپری شدن است و بشارت از هر طرف به ازواج طاهرات می رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله با یک مأموریت تازه و جدیدی برای زن های خود به خانه برمی گردد، همه بر در حجره های خود به انتظار، دیده بر در دارند تا این هنگام که از عزلتگاه می آید، بلکه نگاهی به چهره اقدس اکرم او بکنند و عایشه در داخل مخدع(۱) مانده آماده لقا و دیدار محبوب تازه برگشته خویش است، چون یقین می دانست که اول و سرآغاز از او و حجره او شروع می شود.

همین که صدای پای پیغمبر صلی الله علیه و آله آهسته شنید که به سوی منزل او گام برمی دارد، قلب او نزدیک بود آب شود و کوشید با تمام نیرو که بر خود مسلط

ص: ۲۲۹

۱- (۱) مخدع: اطاق کوچک، صندوقخانه.

باشد و خود را نبازد و با عتابی ملایم گفت: (۱)

پدر و مادرم به فدایت! ای پیغمبر خدا! من کلمه ای گفتم که پای آن نایستاده بودم، تو بر من غضب کردی؟ و چون دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله گوش فرا او داشته تا سخنان او را بشنود، سخن خود را ادامه داد و با ناز و شوخی نمکین گفت: قسم یاد کرده بودی که یک ماه ما را نادیده بگیری و هنوز این ماه ۲۹ روز بیشتر نگذشته! پیغمبر صلی الله علیه و آله از این که شمارش روز و شب فراق را حساب داشته اند گویی مسرور شد و چهره اش برافروخت و با لبخند نمکین خود فرمود: این ماه ما ۲۹ روز و شب است.

ولکن بشنو ای عایشه! آنچه به تو تذکر می دهم امری را که برای تصمیم در آن دوست دارم شتابزدگی نکنی، دوست دارم با پدرت و مادرت هم مشورت کنی و تصمیم خود را بگیری، با عجله تصمیم مگیر تا نظر پدر و مادرت و امر آنها را هم بشنوی. (۲)

ص: ۲۳۰

۱- (۱) فقالت: بای انت و امی یا نبی الله! قلت: کلمه لم الق لها بالأ فغضبت علی. «الطبقات الکبری: ۱۸۹/۸»
۲- (۲) فبدأ بعایشه فقال: انی ارید اذکر لک امرأ ما احب ان تعجل فی فیه حتی تستأمری ابویک؟ قالت: و ما هو؟ قال: فتلا علیها یا أَيْهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِك... قالت عائشه: افیک استأمر ابوی؟ بل اختار الله تعالی و رسوله و أسألک ان لا تذکر لامرأه من نسائك ما اخترت؟ فقال صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل لم یبعثنی معنفا ولكن بعثنی معلما میسرأ لا تسئلنی امرأه منهن عما اخترت الا اخبرتها. «مسند احمد بن حنبل: ۳/۳۲۸» و فی روایه البخاری باسناده عن ابی سلمه بن عبدالرحمن، ان عائشه زوج النبی صلی الله علیه و آله

عایشه گفت: آن چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه قرآن است.

ای پیامبر به ازواج خویش بگو:

اگر شما چنانید که حیات دنیا و زینت آن را می خواهید بیایید به متاع آن شما را بهره مند کنم و سر دهم و اگر چنان هستید که خدا و رسول او و دار آخرت را می خواهید خدا برای نیکوکاران از شما اجر عظیم آماده کرده است. (۱)

عایشه گفت: آیا در انتخاب تو با پدر و مادرم مشورت کنم؟ من بی درنگ خدا و رسول او را اختیار می کنم و از تو یک خواهش می کنم که این انتخاب مرا برای زنان خویش (هر کدام پرسیدند) مگویی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا سختگیر مبعوث نکرده، بلکه مرا معلم و آموزنده ای کارساز و کار راه انداز مبعوث کرده، بنابراین هر کدام از آنها پرسند من از انتخاب تو او را آگاه می کنم.

و در روایت بخاری ابوسلمه پسر عبدالرحمن از عایشه بازگو کرده گوید که:

ص: ۲۳۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد آن وقت که خدا امر به او داد که ازواج خویشتن را مخیر کند گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من ابتدا کرد و فرمود: من امری را به تو تذکر می دهم و بر تو باکی نیست که در آن شتابزدگی نکنی تا امر پدر و مادرت را بخواهی (۱) و پیغمبر صلی الله علیه و آله آگاه بود که پدر و مادر من امر به فراق و جدایی او هرگز نمی دهند. عایشه گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله تمام آن دو آیه را خواند که ای پیامبر! به زنان خویشتن بگو (تا پایان)، من گفتم: در کدام یک از این دو امر پدر و مادرم را بخواهم، من بی درنگ خدا و رسول او را خواستارم.

موسوعه آل النبی می گوید: عایشه به حال اول برگشت و از محنت هجر و فراق نجات یافت، اما بعد از آن که با ثوره و شورش و اعتصابی زنانه یک ماه تمام مدینه را لرزاند و زندگانی داخلی پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشوش کرد تا خدا او را نجات داد.

و پیش از این هم در قضیه دیگری (یعنی قضیه افک) از ناپختگی خود یک ماه تمام، پیغمبر را در آزار و خلق مدینه را مشوش کرد. ولی در قضیه ثوره زنانه اش، او و زن ها برای جلب پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی خود اعتصاب کردند.

اما چه باید کرد که عایشه حسین علیه السلام را از پیغمبر صلی الله علیه و آله به کناری می برد ولی

آیا حسین که طفل بود، چه برداشتی از این جنگ داخلی می کرد، حسین در این

ص: ۲۳۲

۱- (۱) دستور مراجعه به پدر و مادر دلالت بر عدم احراز رشد کافی در شخص خود «عایشه» هم می کند، هوشیاری از یادش سبب می شده که به سرعت اقدام به نفی و اثبات بکند؛ زیرا امر به تأمل و مشورت با پدر و مادر پخته و دنیا دیده فرمود.

موقع پنج ساله بود، می دید که احزاب زنانه عرصه داخلی را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تنگ کرده و بر اهل مدینه تنگ کرده بود تا پیغمبر صلی الله علیه و آله غسل را بر خود تحریم کرد و با نیرنگ عظیم زنانه اسماء بنت نعمان کنسویه را بیرون کرد و در حق زنان فرمود: زنان همنشینان یوسفند که عاشق اویند و در عین عاشقی او را به زندان افکندند و می افکنند و بعد متحصن به کناره گیری و عزلت از همه زنان یک ماه تمام شد که حتی اصحاب را هم به خود نمی پذیرفت - تا سوره احزاب، خاتمه به همه این دسته بندی ها داد، زنان را در سر دو راهه مخیر کرد که حیات افق اعلی را برگزینند یا سرخود گیرند و بروند؛ بعد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم تبدیل این زن ها را به زنان دیگر حرام کرد و از تجدید فراش و گرفتن زنان دیگر قدغن کرد، اما اینها ساده نگذشت طوفانی همراه داشت - و حسین ناظر همه این طوفان ها بود و آیا تلخی این مراحل در کام او هم تلخ کامی بار می آورد حتماً لابد! این یک ماه که جدش از زن ها عزلت گزیده بود و کام هر دو طرف تلخ بود، یعنی پیغمبر عزلت گزین و بانوان مبتلا- به فراق او پس به ناچار حسین علیه السلام در حجرات والده مقامی ها نوازش نمی دیده، بلکه با چهره های عبوس همه روبرو بوده که بر خاطر اقدس او تلخ می گذشته. اگر به خانه آنها می رفته و گرنه با برادرش امام حسن علیه السلام در حجره مادرش زهرا گوشه گرفته و به تلخی اوقات مادرش می نگریسته؛ زیرا زهرا حق داشته در این یک ماه برای پدرش که یگانه پناه او بود البته افسرده باشد، بلکه افسردگی همه خانه های مدینه را فرا گرفته بود، جایی که دیگران صحابه در خانه های خود افسرده باشند و از فراق پیغمبر محبوب صلی الله علیه و آله گریه کنند؛ زهرا و فرزندان و شوهرش البته غممنده هستند. غمندگی

یک نفر در خانه، زندگی را بر همه تلخ می کند.

و سوره احزاب که وضع زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را متعرض است، جنگ خندق را در همین سوره متعرض شده که حسین در آن وقت نوزاد بود که سه ماهه یا شش ماهه بوده، آن جنگ احزاب هم عرصه را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر اهل مدینه هم تنگ کرد. برداشت حسین علیه السلام از آن اوضاع رعب آور خندق چیست، او را هم در گهواره از شهر مدینه به خارج شهر آورده اند. دو طرف خندق را پر از سپاه می بیند، آیا چه تأثیری آنها در کودک داشتند؟ یا کودک چه برداشتی از آنها داشته؟

اکنون فقط تلخکامی حسین علیه السلام از جنگ های داخلی مطرح است.

البته زن ها جلب پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی خود، این اعمال منافی را مرتکب شدند و عایشه از همه آنها به جلب پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی خود می کوشید و حق داشت یک موقع به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مثل منی در مثل تویی البته غیرت و رشک می برد، ولی از طریق مثبت این نتیجه بهتر به دست می آمد، هرگاه به طور طبیعی فکر غسل و مانند غسل یا شیرین تر از غسل می گردند و شیرین تر از غسل برای پیغمبر صلی الله علیه و آله همان کودک شیرین شمایل زهرا «حسین علیه السلام» می باشد. می بایدشان او را از دامن مادرش زهرا و دیگر مادرانش ام سلمه و زینب بنت جحش بگیرند و به حجره خود مأنوس کنند تا بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به هوای محبوب خود به حجره خود بر سر مهر آرند.

اما ام سلمه و زینب بنت جحش که از حزب زهرا بودند و خود از اولاد عبدالمطلب بودند - زینب شخصاً - و ام سلمه از طریق شوهرش که شهید شد و

پدر فرزندانش بود و از طریق برادرش عبدالله بن ابی امیه - به طور طبیعی و محبت ذاتی حسین علیه السلام را در کودکی به حجره خود می آوردند و نگهداری می کردند و گردش می دادند.

حزب عایشه هم اگر بتواند کودک شیرین شمایل فاطمه زهرا علیها السلام را به حجره خودشان بیاورند کفه خودشان بلکه سنگین تر کنند.

اما اکنون نوبت امّ سلمه است، قدم دوم نوزاد باید در گردش در حجرات طاهرات ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله امهات المؤمنین، در حجره امّ سلمه سراغ از او گرفت این که از حجره امّ سلمه رضی الله عنها خبر از محبوب بگیرید.

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجائیم و ملامت گر بی کار کجاست

ص: ۲۳۵

گردش كودك نوپا

ص: ۲۳۷

ام سلمه رضی الله عنها می گوید: «جاء حسین علیه السلام یدرج فذب فدخل

«

ام سلمه رضی الله عنها دختر ابوامیه حذیفه مخزومی، مادرش عاتکه است و آیا همین عاتکه دختر عبدالمطلب است که مادر برادرش عبدالله بن ابوامیه است یا سَمی او است و عاتکه دیگری است دختر عامر بن ربیع بن مالک از بنی فراس از بنی کنانه که خداوندان مجدت و نجدت و شجاعت هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه در موقع غارت بسر بن ارطاه به حجاز و یمن و کشتار سی هزاری وی به اهل کوفه خطاب می کرد که: ای کاش به عوض شما همه، هزار سوار از بنی فراس بن غنم داشتم.

«اما والله لوددت أن لی بکم الف فارس من بنی فراس بن غنم»^(۱)

ام سلمه رضی الله عنها و منازل او از آغاز انجام و منزلت او و مسانید حدیث او درباره

ص: ۲۳۹

اما به هر صورت مادر برادرش عبدالله بن ابی امیه «عاتکه» (دختر عبدالمطلب) است و بنابراین ملاحظات ایمان اصیل او و نسبت و خون وی او را با فاطمه و فرزندانش وابستگی شدید می داد، خصوص که شوهر شهیدش پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله «بره» (دختر دیگر عبدالمطلب است) وی ابو سلمه «عبدالله» (پسر عبد الاسد بن المغیره) صحابی شهسوار فارس شهید است و برادر رضاعی پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، رسول خدا و او و حمزه سیدالشهداء هر سه تن از شیر «ثویبه» کنیز ابولهب شیر خورده بودند، پدر ام سلمه رضی الله عنها ابوامیه حذیفه بن المغیره شهرت جهانی داشت، او را به نام «زاد الרכب» می نامیدند چون در هر کاروانی و قافله ای او بود، دیگران باید توشه سفر برندارند و همه از سفره مضیف خانه او غذا بخورند و خالد بن ولید بن المغیره پسر عموی ام سلمه خواهد بود.

شوهر پیشین او ابوسلمه زاده دختر عبدالمطلب با خود این بانو «هند».

هر دو تن علاوه بر این نسب ریشه دار، سابقه پر مجدی در اسلام داشتند هر دو از سابقین اولین بودند، با همدیگر در میان مهاجران اولین به حبشه هجرت کردند، در آنجا فرزندشان «سلمه» را خدا به آنها داد که به آن مناسبت این پدر و مادر کنیه ابوسلمه و ام سلمه به خود گرفتند، همین که به مکه برگشتند ابوسلمه به جوار خالوی خود ابوطالب وارد شد، کفار قریش بنی مخزوم ابوطالب را در فشار گذاشتند که او را از جوار خود براند، اینجا ابولهب به حمایت برادرش ابوطالب قیام کرد که: آیا این مرد را از پناه دادن به فرزند خواهرش مؤاخذه می کنید دست از او باز دارید و گرنه ما هم به حمایت او در همه قسمت ها قیام

می کنیم تا کار به هر جا برسد.

پس آنها منصرف شدند و او را به حال خود وا گذاشتند.

آنها به ابوطالب می گفتند: پسر برادرت را از ما دفاع کرده ای، آیا می خواهی پسر خواهرت را هم از ما دفاع بنمایی؟ ابوطالب می گفت: بلی، من اگر پسر خواهرم را دفاع نکنم پسر برادرم را دفاع نکرده ام.

سپس در اثر این که مسلمین در فشار واقع شدند و هجرت پیش آمد، آنان در هجرت به مدینه دچار و گرفتار صدمات طاقت فرسایی شدند.

بگذارید ام سلمه رضی الله عنها خود، آن محنت را وصف کرده بگوید.

گوید:

همین که ابوسلمه تصمیم یثرب را گرفت، شتر راهوار سفری «بعیری» را آماده کرد و مرا بر آن سوار کرد و فرزندم «سلمه» به همراهم در بغل من بود.

رجالی از بنی المغیره خویشان پدری من، ما را در لباس سفر دیدند به روی او شوریدند و گفتند:

نفس خویشان را از دست ما در برده ای، کم است اینک این دختر ما را وا بگذاریم که او را به بلاد به هر سو ببری؟ هرگز نخواهیم گذاشت، مهار شتر را از دست او کشیدند و مرا برگرفتند و همین که بنی عبدالاسد آگاه شدند غضب کردند و پسر مرا «سلمه» از من گرفتند و به خویشاوندان شوهرم گفتند: به خدا سوگند! ما نمی گذاریم پسر ما اینک که شما دختر خود را از مرد ما بازگرفتید نزد شما باشد، پس پسر ما «سلمه» از دست من کشیدند تا دست او از جا در رفت، او را قبیله پدرش و بنی مغیره هم مرا نزد خود نگه داشتند و شوهرم

ص: ۲۴۱

ابوسلمه رهسپار مدینه شد و بین من و شوهرم از طرفی و فرزندم از طرف دیگر تفرقه افتاد، پس من هر روز صبح بیرون می آمدم و در ابطح می نشستم و همی می گریستم تا شام که به خانه برمی گشتم تا یک سال یا قریب به آن، بدین سان گذشت.

تا یک تن از رجال بنی اعمام من، یکی از بنی مغیره یک موقع گذرش در ابطح بر من افتاد که می گریستم دلش به حال من رحم آمد، به بنی المغیره گفت: آیا این دختر بیچاره را رها نمی کنید؟ بین او و بین شوهرش و بین او و بین فرزندش تفرقه انداخته اید؟ آن قدر اصرار را از حد گذراند تا اذن دادند و به من گفتند: اگر می خواهی برو به شوهر ملحق شو. همین که بنی عبدالاسد قبیلۀ شوهرم که فرزند مرا گرفته بودند تصمیم مرا به کوچ دیدند، فرزندم «سلمه» را به من برگرداندند، پس شترم را رحل زدم و فرزندم را در کنارم گرفتم و از مکه به سوی مدینه و به سوی شوهرم در مدینه بیرون آمدم، رهسپار راه شدم و کسی با من نبود تا وقتی که به «تنعیم» دو فرسخی مکه رسیدم، عثمان(۱) بن ابی طلحه مرا دید و گفت:

به کجا ای دختر ابوامیه؟

ص: ۲۴۲

۱- (۱) این عثمان آن روز هنوز کافر بود، در سال صلح حدیبیه اسلام آورد، او قبل از فتح با خالد بن ولید اسلام آوردند، همین که مکه فتح شد کلیدهای کعبه را پیامبر صلی الله علیه و آله به این عثمان و پسر عمش شیبیه بن عثمان بن ابی طلحه واگذارند، این عثمان در جنگ اجنادین روم در خلافت عمر شهید شد. «اسد الغابه: ۳/۳۷۲؛ الإصابه: ۴/۳۷۳»

گفتم: به سوی شوهرم در یثرب.

گفت: آیا کسی با تو همراه است؟

گفتم: نه به خدا، مگر خدا و این پسر.

گفت: پس تو را تنها نباید گذاشت؛ من به خدمت تو، ساربان تو، سپس زمام ناچه را به دوش گرفتم و با من رهسپار راه شد، به خدا سوگند! مردی را از عرب بزرگوارتر از او من ندیده‌ام، هر وقت به منزل می‌رسیدیم شتر مرا می‌خواستند سبب خودشان کنار می‌کشید در سایه درختی می‌آرمید تا همین که موقع کوچ فرا می‌رسید برمی‌خواست به سوی شتر من، شتر را پیش می‌آورد و رحل بر آن می‌نهاد و خود از من کنار می‌کشید و می‌گفت: سوار شو، همین که من سوار می‌شدم و بر بالای جهاز شتر استوار می‌نشستم می‌آمد و زمام شتر را از نو می‌گرفت و می‌کشید تا در منزل دیگر وارد می‌شدیم، این عمل را همواره بدینسان به عهده داشت تا مرا به مدینه وارد کرد، همین که نگاهش به قریه بنی عمرو بن عوف در «قبا» افتاد و ابوسلمه در آنجا منزل گزیده بود گفت: شوهرت در این قریه است تو خود می‌روی و شتر را می‌رانی تا داخل قریه خواهی شد. علی بر که الله - سپس خود منصرف شده به سوی مکه برگشت.

پس امّ سلمه اولین بانویی از مهاجرات بود که داخل مدینه شدند چنان که اولین بانوی مسلمه ای بود که به حبشه هجرت فرمود و همچنین شوهرش ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد مخزومی اولین کسی بود از مهاجرین سابقین اولین از اصحاب

رسول خدا صلی الله علیه و آله که به حبشه و یثرب هجرت نمودند.^(۱)

امّ سلمه رضی الله عنها در مدینه از این شوهر سه فرزند دیگر آورد، عمر و درّه و زینب. خودش مشغول سرپرستی کودکان و شوهرش سرگرم جنگ های اسلام شدند.

در سال دوم جمادی الاولی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به غزوهٔ عشیره رفت، ابوسلمه را از میان صحابه انتخاب فرمود و نایب خود بر مدینه گمارد، در این غزوه با بنی مدلج و همسوگندان آنها «بنی ضمیره» قرار ترک مخاصمه دادند و به مدینه برگشتند و سه ماه بعد در هفدهم رمضان در غزوه بدر کبری شرکت کرد و یکی از سیزده نفری است که در جنگ بدر در اولین معرکه قطعی بین وثیت و توحید بر سه برابر خود از کفار پیروز شدند و در سال سوم در جنگ احد زخمی برداشت و بهبودی سطحی یافت تا در دنبال احد بعد از دو ماه در مدینه شایع شد که در اثر صدمهٔ «احد» قبایل شناسایی خود را از محمد و اسلام پس گرفتند و خبر رسید که بنی الاسد قصد هجوم به مدینه و جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارند، پیامبر علیه السلام ابوسلمه را خواند و پرچم فرماندهی سپاهی که صد و پنجاه جنگاور در آن بودند، از جمله ابو عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص که آن یک فاتح جبهه سوریا و این یک فاتح مدائن و قادسیه است به او دادند.

خواهرزاده ابوطالب، شهسوار ما ابوسلمه، امور رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنفیذ کرد و دشمن را در تاریک روشن صبح که هنوز آماده زد و خورد نبودند احاطه کرد

ص: ۲۴۴

۱- (۱) وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ «توبه (۹): ۱۰۰»

و ظفرمندان فرماندهی لشکری خود را انجام داد با همراهان با غنائم به مدینه برگشت و هیبت از دست رفته مسلمین در احد در اینجا تا حدی جبران گردید، ابوسلمه شهسوار وفادار این لشکرکشی را به پایان رساند، اما زخم روز احد که به او رسیده بود سرشکاف شد چون التیام آن صوری و سطحی بود کارزار با بنی اسد او را خسته کرد، از پا درآمد، زخم به حال خود برگشت و بود تا حیات او را خاتمه داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله در بستر مرگ او حضور پیدا کرد و پهلوی آن ماند و دعای خیر برای او می کرد تا قبض روح شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود پلک چشم او را بست و در نماز بر او الله اکبر تکبیر را تا نه مرتبه گفت: (۱)

از او پرسیدند که: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا سهو کردی؟ یا فراموش کردی؟

پاسخ داد: نه سهو کردم و نه فراموش، و اگر هزار تکبیر بر «ابی سلمه» در نماز او بگویم، ابوسلمه براننده آن است.

ام سلمه «هند دختر زاد الرکب» که اولین بانوی مهاجر تا حبشه و بعد تا

ص: ۲۴۵

۱- (۱) سبل السلام: ۱۰۳/۱ - روایت می کند که زید بن ارقم بر جنازه های ما چهار تکبیر می زد و بر جنازه ای پنج تکبیر زد و اکثر هادویه می گویند: پنج تکبیر لازم است و احتجاج می کنند به روایتی که علی بر جنازه زهرا پنج تکبیر زد و حسن علیه السلام بر پدرش پنج تکبیر زد و ابن حنفیه بر ابن عباس پنج تکبیر زد و روایت چهار را تأویل می کنند به آن که غیر از تکبیره افتتاح یا غیر از تکبیر آخر است که دعا ندارد و علی علیه السلام بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و در تشییع جنازه او هر دسته تقاضا می کردند جنازه را زمین می نهادند، تا بیست و پنج نماز بر او خوانده شد پیغمبر بر نجاشی نماز غایب خواند و چهار تکبیر زد - ابو وائل می گوید: در عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی چهار و گاهی پنج و گاهی شش تکبیر می گفتند، تا عمر صحابه را جمع کرد و قرار را بر چهار گذارد.

مدینه بود بیوه شد و بی سرپرست ماند.

کبار صحابه درنگ کردند تا عده او منقضی شد، بعد به خواستگاری آمدند از جمله ابوبکر خواستگاری کرد به او مؤدبانه جواب رد داده شد.

و در پی او عمر بن خطاب خواستگاری کرد، شانس او همان مثل شانس رفیقش بود و بعد از آن دو تن پیغمبر صلی الله علیه و آله به خواستگاری اقدام فرمود، ام سلمه پاسخ فرستاد که آرزومند بودم اگر این شرف عظیم برای من حاصل می توانست بشود لکن اولاً از سن جوانی من گذشته و به علاوه ام سلمه عیالوار صغار است، و بعلاوه دلهره دارد که در خانه پیغمبر در پهلوی عایشه و حفصه نتواند جای خود را بگیرد.

و فرستاده نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد عذر خواست که وی اولاً غیرت و رشک دارد، ثانیاً آن که مسنه است و سومین دیگر آن که: صاحب صغار است به شوهرداری نمی رسد. پیغمبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اما این تو مسن هستی، سن من از تو افزون و بیشتر است.

اما غیرت و رشک «هو» را من دعا می کنم خدا آن را از تو ببرد و اما عیال واگذار به خدا و رسول است. بنابراین ازدواج تمام شد و عایشه و حفصه طاقت و تحمل از دست دادند.

با این که خواستند شجاعانه زوجه جدید را با مجامله و خوش و بش گویی استقبال کنند، لکن عایشه نتوانست بر این مجامله صوری هم چندی طاقت بیاورد و صبر و شکیبایی را به خود نگه دارد، برای حفصه از درد دل و رشک و رنجی که احساس می کند پرده برداشت.

عایشه خود در این باره می گوید:

همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله ام سلمه را تزویج کرد، مرا حزن و اندوه شدید سخت گرفت؛ زیرا وصف جمال او برای من مذاکره شده بود.

پس در صدد برآمدنم با لطائف الحیل تا او را در لباس عقد و عروسی دیدم. دیدم والله وی به اضعاف آنچه وصف شده است هست؛ لذا این را به حفصه گفتم، حفصه گفت: آن چنان نیست که گفته می شود. حفصه تذکری از کبر سن ام سلمه داد.

عایشه گوید: بعدها که من او را دیدم چنان بود که حفصه گفته بود، ولکن من چه کنم سراپا رشک و غیرت ام.

بنت الشاطی می گوید: بی شک برای ام سلمه مسرت افزا بود که تأثیر ورود خود را بر عایشه زوجه برتر ببیند و احساس کند و شاید برای همین بود که رضا داد که طفلک کوچک خود «زینب» کوچولو را به «لله و دایه» بسپارد تا به شوهرداری خود برسد و این طفلک کوچولو را با خود به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده بود و با او بود تا عمار یاسر که برادر رضاعی ام سلمه بود و محرم با او بود آمد و کودک را از بغل مادرش ام سلمه برگرفت و به ام سلمه گفت: ای خواهر! این طفلک را یعنی زینب را رها کن که پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن آزار می دهی.

اما اصابه ذکر کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی به منزل ام سلمه وارد می گردید برای نوازش آن کودک صغیره زینب را صدا می زد، زَنَاب کجاست؟

تا عمار یاسر آمد و گفت: این طفلک که پیغمبر صلی الله علیه و آله سرگرم او می شود از کار خود باز می ماند.

واضح و آشکارا شد که ام سلمه قدر خود را می شناخت و فرصت نمی داد که عایشه یا دیگری به آبرومندی او لطمه ای وارد آورند و او مجد عتیق موروثی از جانبی و مجد جدید مکتسب را که به دست آورده بود از دست بدهد.

شاید به همین ملاحظات است که کودک زهرا را حسین علیه السلام که محبوب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، در خانه ام سلمه زیاد می بینید، بیست و چهار مرتبه آن را بلکه بیست و شش مرتبه اش را شیخ حفاظ ابن عساکر در تاریخ خود آورده و هفت مرتبه آن را مرحوم علامه امینی قدس سره آورده که خبر وحی آسمانی پرده از اسرار قتل و شهادت نور دیده پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا برداشت.

از آغازی که کودک نوزاد سینه خیز خود را پیش می کشید تا بعدها و علامه امینی (قدس سره) به حسب امری که به عهده گرفته آن را مآتم پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیت ام سلمه قرار داده که پیغمبر صلی الله علیه و آله اشک ریخته، ولی ما را نظر این است که تکرار حادثه اشک پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی برای مآتم و بیشتر برای نهضت همم و برای هدایت امم است.

ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو

گر آب را به روی تو بستند کوفیان آوردی آب رفته اسلام را به جو

اینک یکی از آن نوبه های هفتگانه نوزاد عزیز در سر منزل محبوب

حافظ عبد بن حمید در مسند خود از عبدالرزاق صنعانی بیرون داده گوید: (۱)

ص: ۲۴۹

۱- (۱) اخرج الحافظ عبد بن حمید فی مسنده عن عبدالرزاق الصنعانی، قال: اخبرنا عبدالله بن سعید بن ابی هند عن ابیه. قال قالت ام سلمه > كان النبی صلی الله علیه و آله نائماً فی بیتی، فجاء حسین رضی الله عنه یدرج فقعدت علی الباب فامسكته مخافه ان یدخل فیوقظه ثم غفلت فی شیء فدب فدخل فقعد علی بطنه، قالت: فسمعت نحب رسول الله صلی الله علیه و آله فجئت فقلت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! والله ما علمت به، فقال صلی الله علیه و آله انما جاءنی جبرئیل علیه السلام و هو علی بطنی قاعد فقال لی: اتحبه؟ فقلت: نعم، قال ان امتك ستقتله الا اریك التربه التي یقتل بها، قال: فقلت بلی. قال: فضرب بجناحه فاتانی بهذه التربه، قالت: فاذا فی یده تربه حمراء و هو بیکی و یقول: یا لیت شعری من یقتلك بعدی؟ «منتخب مسند عبد بن حمید: ۴۴۳، حدیث ۱۵۳۳» (توضیح) در این حدیث دارد فجاء حسین رضی الله عنه یدرج - ظاهر این لفظ مضارع که دلالت بر استمرار و تجدد دارد آن است که راه افتاده بوده و همی به استمرار یا غلتان غلتان حرکت خود را استمرار

عبدالله بن سعید بن ابی هند ما را از پدرش خیر داده گوید: ام سلمه رضی الله عنها باز گو کرده گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نوبه در حجره من بخواب بود.

(حجرات نه گانه همه در جوار مسجد النبی بودند) (درهای آنها به سوی مسجد باز می شده، به طوری که ام سلمه در موقع توبه ابولبابه از دریچه حجره خویش ابولبابه را که به اسطوانه توبه بالای سر روضه طاهره خود را بسته بود توانست صدا بزند که توبه او قبول شده.

گوید: و حسین علیه السلام غلطان غلطان یا سینه کشان یا پاورچین پاورچین کودکانه آمد (در این وقت او پاورچین پاورچین یا سینه کشان با تکیه به دست و پاها راه افتاده بود و می رفت و می آمد) من سبقت گرفتم، بر در نشستم و او را باز گرفتم از ترس آن که مبادا داخل شود و پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیدار کند.

سپس من غفلت از او کردم، سرگرم چیزی شدم، او در اثر غفلت من، راه خود را باز دیده اندک اندک سینه خیز یا سینه کشان خود داخل شد و رفت در روی صفحه سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست ام سلمه گوید: پس به فاصله اندکی صدای نحیب یعنی گریه شدید پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدم (نحیب گریه شدید و تنفس شدید است.) «النَّحْبُ أَشَدُّ الْبُكَاءِ.»

من به درون آمدم و گفتم: یا رسول الله! والله من آگاه به او نشدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در همین حال که طفل روی شکم من نشسته بود جبرئیل آمد و به من گفت: آیا او را دوست می داری؟ من گفتم: بلی. گفت: امت تو او را می کشند. آیا تربت و خاک او را که در آن کشته می شود به تو ارائه بدهم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرماید: گفتم: بلی.

گوید: پی به جناح و بال خود زد و این تربت را آورد، ام سلمه گوید: در این هنگام در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله تربتی حمراء سرخ فام بود و همی گریست و همی گفت: ای کاش دانستمی که کیست که تو را بعد از من می کشد؟

مصادر دیگر برای این حدیث ابن عساکر در تاریخ شام و ذخائر العقبی: صفحه ۱۴۷ - از بغوی ابن بنت منیع - و فصول المهمه: صفحه ۱۵۴ - از بغوی - تذکره ابی المظفر السبیط: صفحه ۱۴۲ - الصراط السوی: صفحه ۴۹ - خ از عبد بن حمید در مسندش جوهره الکلام: صفحه ۱۱۷ - از عبد بن حمید و عبدالله پسر احمد.

اما اسناد حافظ ابوالقاسم بن عساکر در تاریخ شام گوید: (۱) خبر داده ما را ابو عمر محمد بن محمد بن القاسم العبشمی - و ابوالقاسم حسین بن علی الزهری و ابو الفتح المختار بن عبد الحمید - و ابوبکر مجاهد بن احمد البوشنجیان (۲) و

ص: ۲۵۱

۱- (۱) ابن عساکر شیخ الحفاظ خبرنا ابو عمر محمد بن محمد بن القاسم العبشمی و ابوالقاسم الحسین بن علی زهری و ابو الفتح المختار بن عبد الحمید و ابوبکر مجاهد بن احمد الفرسخیان و ابوالمحاسن اسعد بن علی بن الموفق قالوا (انا) ابوالحسن عبد الرحمن بن محمد الداودی (انا) عبدالله بن احمد بن حمویه انبانا ابراهیم بن خزیم الشاشی، أنبانا عبد بن حمید بالاسناد و اللفظ.

۲- (۲) در بعضی نسخه ها: الفرسخیان.

ابوالمحسن اسعد بن علی بن الموفق.

همه گفتند: خبر داد ما را ابوالحسن عبدالرحمن بن محمّد الداودی، خبر داد ما را عبدالله بن احمد بن حمویه، خبر داد ما را ابراهیم بن خزیم الشاشی، خبر داد ما را عبد ابن حمید با همان اسناد و لفظ سند صحیح است، رجال آن رجال صحاحند، ثقاتند.

۱ - عبدالرزاق بن همام ابوبکر صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ -) از رجال صحاح ششگانه است، جمعی او را توثیق کرده اند، ذکر او در بسیاری از معاجم تراجم آمده است.

۲ - عبدالله بن سعید بن ابی هند مولی سمره بن جندب (متوفای ۱۱۶ هـ -) از رجال صحاح ششگانه تابعی ثقه است، عجللی و دیگران او را توثیق کرده اند.

مشيخه حافظ ابن عساکر:

۱ - ابو عمر محمّد بن محمّد بن القاسم بن علی بن محمّد بن سعد بن عبدالله بن محمّد بن عمر ابن عبدالعزيز العبشمی الاموی، حافظ او را در مشيخه خود آورده و در مسجد جامع هرات بر او قرائت کرده و نسخه این مشيخه در کتابخانه علامه امینی مکتبه امیرالمؤمنین العامه در نجف موجود است.

۲ - ابوالقاسم الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن الحسین ابن سعد - الزهري القرشي، حافظ وی را در عداد مشايخ خود در کتاب مشيخه خود آورده.

۳ - ابوالفتح مختار بن عبدالحمید بن المنتضی ادیب بوشنجی، بوشنج

بلیده ای است هفت فرسخی هرات، حافظ در هرات بر او قرائت کرده و او را در کتاب مشیخه از مشایخ خود ذکر کرده.

یاقوت او را در معجم البلدان آورده، باز گو کرده که وی شیخی عالم ادیب خوشنویس فعال در جمع و کتابت و تحصیل و پرکار است، تاریخ و فیات مشایخ را جمع آوری کرده، بعد از جمع آوری حاکم کتبی، از جد مادری خود ابوالحسن داودی حدیث را شنیده و به ابی سعد اجازه داد، در ۱۵ رمضان به سال ۵۳۶ در اشیکذبان وفات کرد.

۴ - مجاهد بن احمد بن محمد ابوبکر المجاهد بن الطیب بوشنجی معروف به ذلّ الام، حافظ ابن عساکر او را در مشایخ خود ذکر کرده و حدیث او را در معجم مشایخ خود صحیح شمرده، در بوشنج بر او قرائت کرده.

۵ - ابوالمحاسن اسعد بن علی بن موفق بن زیاد بن محمد بن ابی القاسم شافعی هروی متوفای ۵۵۴، حافظ او را در مشیخه خود ذکر کرده و حدیث او را صحیح دانسته و ابن عماد او را ذکر کرده و گوید: مذهبش حنفی و خود عبد صالح و راوی صحیح از دارمی و داودی است، هشتاد و پنج سال زندگانی کرد.

۶ - ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد بن مظفر داودی بوشنجی شافعی متوفای ۴۶۷، فقیه و محدث شیخ خراسان، از نظر علم و فضل و جلالت و سند برای تصنیف و تدریس و فتوا و تذکیر در بوشنج استقرار یافت و وجه مشایخ خراسان شد.

یاقوت در معجم از او به نام امام یاد کرده و این جوزی شعری برای او

ثبت کرده و سبکی او را ذکر کرده و از حافظ جرجانی آورده که ثنای بر او خوانده به این کلام:

شیخ عصر خود و اوحد دهر خود و امام پیشوا، مقدم در فقه و ادب و تفسیر، زاهد وارسته خوش سیما، بقیه مشایخ به خراسان و اعلا از همه از نظر اسناد، فقهای بوشنج از او اخذ کرده و در سن ۹۳ وفات کرد.

ابن شاکر گوید: وی از ائمه کبار بوده، از نظر معرفت مذهب و خلاف و ادب با علو اسناد. جمله ای از شعر او را آورده از آن جمله:

ان شئت عیشاً طیباً یغدو بلا منازع

فالقنع بما اوتيته فالعیش عیش القانع

۷ - عبدالله بن احمد بن حمویه بن یوسف ابو محمّد سرخسی متوفای ۳۸۱، ابن عماد گوید: محدث ثقه از «فربری» صحیح بخاری را روایت کرده و از عیسی بن عمر سمرقندی کتاب دارمی و از ابراهیم بن خریم مسند عبد بن حمید و تفسیر او را روایت کرده، هنگام وفات ۸۸ سال داشت.

۸ - ابو اسحاق ابراهیم بن خریم بن قمر شاشی راویۀ مسند حافظ عبد بن حمید و تفسیر او است و حفاظ و ائمه حدیث و اعلام دین از او این دو را اخذ کرده اند. و حافظ کبیر ابن عساکر به اسناد او حدیثی را در مشیخه خود آورده و آن را به شرط شیخین صحیح شمرده.

۹ - عبد بن حمید بن نصر کتبی متوفای ۲۴۹، از رجال مسلم و ترمذی در صحیح، و از رجال بخاری در تاریخ، و امام حافظ از ائمه ثقات است، توثیق او را بیش از واحد ذکر کرده اند.

مسانید عایشه

ص: ۲۵۵

»

اذ جاء الحسين عليه السلام يحبو اليه

«

صاحب طبقات کبری محمد بن سعد این حدیث را بیرون داده می گوید: علی بن محمد از عثمان بن مقسم از مقبری از عایشه بازگو کرده گوید:

در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش به هم در خواب بود که حسین علیه السلام آمد، کودکی بود که همی با دست ها و سینه و گاهی نشسته می خزید، به این وضع به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و نزدیک به او شد من او را گرفته به کناری دور از پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاردم و سپس برای پاره ای از کارها برخاستم در این موقع کودک به پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد، که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و می گریست.

من گفتم: چرا گریه می کنی؟ چه تو را به گریه آورده؟ فرمود: جبرئیل به من تربت خاکی که حسین در آن کشته می شود ارائه داد.

پس غضب خدا به شدت فرا خواهد گرفت آن کس را که خون او را می ریزد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله در این موقع دست خود را گشود، در آن مشتی از بطحاء (خاک

و ریگ) بود پس فرمود: به حق آن کسی که جان من به دست او است که این امر همواره مرا محزون می دارد، کیست این کس از امت من که بعد از من حسین را می کشد. (۱)

(توضیح) حرکت کودک به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله گرچه در این موقع با کندی انجام می گیرد، چه که طفل با سینه و دست و پا می خیزد و پیش می آید و می رود، ولی هر چه هست غلطان غلطان به سوی او می رود و با دست ها و سینه خود را کشان کشان تا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش می کشد «یحبو الیه» در نیروی بدنی پاهای طفل به قدری نیرومند نگشته که بر پا قیام کند و راه برود، ولی اشتیاق آن قدر زیاد است که تن را به این طور می کشد، پس البته تن را با زحمت می برد، ولی بانوی خانه عایشه ام المؤمنین او را بر می گیرد و دور می گذارد.

ص: ۲۵۸

۱- (۱) اخرج محمد بن سعد صاحب الطبقات الكبرى، قال: اخبرني علي بن محمد بن عثمان بن مقسم عن المقبري عن عائشه قالت: بينا رسول الله صلى الله عليه و آله راقدا اذ جاء الحسين يحبو اليه فنحيته عنه ثم قمت لبعض امري فدنا منه، فاستيقظ يبكي فقلت: ما يبكيك؟ قال: ان جبرئيل ارانى التربه التى يقتل عليها الحسين، فاشتد غضب الله على من يسفك دمه و بسط يده فاذا فيها قبضه من بطحاء، فقال: يا عائشه و الذى نفسى بيده انه ليحزننى فمن هذا من امتى يقتل حسينا بعدى. «ترجمه الإمام الحسين عليه السلام، طبقات ابن سعد: ۴۶؛ تاريخ مدينة دمشق: ۱۹۵/۱۴؛ كنز العمال: ۱۲۷/۱۲، حديث ۳۴۳۱۸» (توضیح): يحبو - (قاموس) (حبا الرجل مشى على يديه و بطنه و الصبى مشى على استه و اشرف بصدره) (المنجد) حبا الولد زحف على يديه و بطنه.

باز همین که عایشه به کارهای خود برمی خیزد کودک مجدداً از راه دور، خیز برمی دارد سینه خیز خود را با زحمت نزدیک مقصود می برد، او به سوی قطبی می رود و عایشه او را به کنار می برد و جای دوری می گذارد، از جانب عایشه آن تطف و مدارائی که زینب بنت جحش و ام سلمه هر کدام در نوبه خود طفل را به سرگرمی می گرفتند در کار نیست، طفل را به کنار می برد.

مسند حدیث و فقه الحدیث

سند حدیث طبقات صحیح است، رجال آن همگی ثقات اند بدین قرار:

(الف) علی بن محمّد به این صورت نقل از طبقات کبری شده، ولی صحیح آن این است، علی بن جعد بن عبید جوهری ابوالحسن بغدادی متوفای ۲۳۰ به سن ۹۶ سالگی.

از رجال بخاری و ابوداود؛ او از عثمان بن مقسم و زمره ای از ائمه حدیث روایت می کند؛ ابن معین او را توثیق می کند و می گوید:

ثقه و صدوق و ربانی علم است؛ ابوزرعه گوید: در حدیث صدوق است، ابوحاتم گوید: وی متقن و صدوق بود.

صالح بن محمّد گوید: ثقه است؛ «نسائی» گوید: صدوق است و ابن قانع و مطین او را توثیق کرده اند، حکایت کرده اند که: از عبدالله پسر احمد ابن حنبل همین که پرسیده شد که چرا از علی بن جعد حدیث نمی نویسد، گفت: پدرم مرا نهی کرده که نزد او بروم، به پدرم خبر می رسید که او اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دست می انداخت و دست اندازی می کرد و تاریخ مسجل کرده که سخنانی که از او به احمد بن حنبل رسیده، از این قبیل بوده است.

۱ - ذکر کرده اند که: نزد او حدیث ابن عمر مذاکره شد که ابن عمر گوید: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مفاضله و فضیلت، ما صحابه چنین می گفتیم:

گزیده ترین این امت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر و عثمان است و این سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید انکار نمی کرد.

علی بن جعد گفت: بنگرید به این کودک که نمی تواند زوجه خود را نیکو طلاق بدهد می گوید: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله تفاضل بین صحابه را چنین می سنجیدیم.

البته از سخنان بچه گانه آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی رنجیده است، چون عبدالله عمر در جنگ های عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه بوده، تکلیف جنگ نداشته، به سربازان آب می داده فقط و اما این که زنش را طلاق نمی تواند بدهد این تعبیر پدرش عمر بن الخطاب است که درباره این پسرش عبدالله عمر گفت: او نمی تواند زوجه خود را طلاق بدهد تا چه رسد به خلافت، تشخیص بچه گانه اطفال و کودکان هر خانواده این است که پدر خانواده را مقتدرترین شخص عالم می داند. سلطانی به وزیر خود گفت: آیا کسی هست که از ما نترسد؟ گفت: بلی، این طفل من.

می خواهید امتحان کنید، سلطان به آن طفل گفت: اگر من تو را بزنم چه می کنی؟ گفت: به بابا می گویم تا تو را بزندی.

۲ - دیگر آن که گفته است: من بدم نمی آید اگر خدا معاویه را عذاب کند یا من ناخوش ندارم که خدا او را عذاب کند.

۳ - عثمان بن عفان را ذکر کرد و گفت: از بیت المال صد هزار درهم به ناحق برداشت، هارون بن سفیان گفت: و اگر برداشته به غیر حق برداشته است.

گفت: نه به خدا، جز به ناحق برداشته. (۱)

(ب) عثمان بن مقسم بڑی ابوسلمه کندی، از او علی بن جعد روایت می کند. ابن المهدی گوید: عثمان بڑی ثقه است، ثقه است. عمرو بن علی گوید: ابن عثمان صدوق است و صاحب بدعت بود، و از احمد بن حنبل آمده که رأی او سوء است.

(ج) المقبری سعید بن ابی سعد مدنی متوفای ۱۱۷؛ و غیر این هم گفته اند، از رجال صحاح ششگانه است؛ محمد ابن سعد و ابن المدینی و عجللی و ابوزرعه و نسائی و ابن خراش و دیگران او را توثیق کرده اند.

ص: ۲۶۱

۱- (۱) علامه امینی رحمه الله می گوید: آراء آزاد است، گفتار علی بن جعد را در هر سه موضع، برهان آن را تأیید می کند، از رأی سلف صالح خارج نیست، در جزء تاسع و عاشر کتاب ما الغدیر مفصلاً بحث از آن شده است.

پس از سند حدیث به فقه الحدیث می پردازند، در فقه الحدیث دیده شد که عایشه حسین علیه السلام را کنار می گذارد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله دورتر می کند، مرد هوشمند ما صدر الاشراف رحمه الله از او، سؤال از مدینه شد که با خاندان اهل بیت چسان اند؟

گفت: در مدینه محسوس است که حسن و حسین در شهر مدینه در خانه زن بابا هستند، نه در خانه مادر. عایشه او را کنار می گذارد، ولی هر چه عایشه او را کنار بگذارد حسین به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله می خزد.

حدیث مشابه از ام سلمه رضی الله عنها

حافظ کبیر «ابن عساکر» حدیثی را مشابه این حدیث و به مضمون این حدیث و به همین مضمون موحش روایت کرده، ولی از ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت کرده است.

به اسناد خود از موسی بن عقبه از داود بازگو کرده، از ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها گوید: حسین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فزع کرد یعنی به فریاد آمد، داد کشید و فغان کرد.

ام سلمه رضی الله عنها گفت: یا رسول الله تو را چه شد؟ پیغمبر فرمود: جبرئیل مرا خبر آورد که این پسرم کشته می شود و این که غضب شدید خدا به سختی آن کس را که او را می کشد، فرا می گیرد.

پیام ما به اهل حجاز «إِسْمَعِي يَا حِجَاز!»

فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله از میان حجرات باید (به قول امین رحمه الله) همه مؤمنان جهان را در مشرق و مغرب عالم به فغان آورد، ولی به نظر ما:

باید اهل حجاز اول بشنود، اگر اهل ایمان از اقطار دور دست دیر بشنوند یا نشنوند؛ اما اهل حجاز مکه و مدینه باید نیکو بشنوند و قیام کنند علی القاعده باید پیغمبر صلی الله علیه و آله از دیدن کودکش شاد شود. و از ورود حسین و دیدن فرزند دلبنده بخندد و آرام بگیرد. چگونه به داد و فریاد و فغان آمد مثل کسی که برق او را بگیرد به فریاد آمد، مثل فریاد استغاثه عقرب زده.

باید اهل حجاز از حجرات پیغمبر صلی الله علیه و آله همین که صدای فریاد پیغمبر را به استغاثه شنیدند، اهل مدینه به فریاد پیغمبر صلی الله علیه و آله فوری و زود برسند و بعد کلیه اهل حجاز به فریاد برسند. آنها به هر دولتی رسیده اند از برکت ساکنان این حجرات رسیده اند.

پیغمبر از دیدار حسین علیه السلام آیا به فریاد آمد، نه! نه! بلکه از قضیه حادثه حسین و آتیه حسین علیه السلام که در برابر چشمش تصویر شد به فغان آمد.

و فغان حسین فغان اسلام است و مفخره اهل حجاز، که آن طور حادثه بر او رخ داد و پرچم پر افتخار حجاز؛ حاضر نگردید تن به بیعت ناروا بدهد باید اهل حجاز، اگر بخواهند در برابر هجوم استعمار و صهیونیسم و صلیبی قیام کنند، باید به حادثه حسین صدا بلند کنند.

حادثه حسین برای عموم اسلام پرچم تعلیم پایداری بود و برای حجاز بعلاوه عزا و فغان و شیون، اما شیونی توأم با عز و شرف بود، چنان که برای عراق همه

ماتم و نکبت و ننگ و سر به زیری بود.

فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مدینه فریاد ندای استغاثه بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشاپیش آن ندا را در داد تا انصار اسلام به یاری پیغمبر صلی الله علیه و آله و ندای حسین علیه السلام برخیزند، خصوص با تعهدی که انصار اسلام سپرده بودند. در شب بیعت عقبه منی، در مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل مدینه التزام گرفت به این صورت که من با شما بیعت می کنم بر مأوی دادن و دفاع از بدخواه، و نصرت برای رساندن دین اسلام به جهانیان، و تعهد شماسست که دفاع از من بکنید، از آن چه از زنان و فرزندان خود دفاع می کنید؛ براء بن معرور دست پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت و فشار داد که بلی، به حق آن خدایی که تو را به حق برانگیخته، ما از تو دفاع می کنیم آنچه را از ناموس خود دفاع می کنیم، یا رسول الله صلی الله علیه و آله! با ما بیعت کن که والله ما اهل کارزار و مرد زره و جوشن هستیم، آن را پدر به پدر ارث برده ایم، در همین اثنا که براء بن معرور با پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن می گفت: ابوالهثیم در وسط کلام او دوید و گفت: یا رسول الله! آری، ما رشته هایی از عهد و پیمان که با یهود و با مردمان داشته ایم آنها را قطع می کنیم، ولی اگر ما این کارها را کردیم و خدا شما را بر دشمن غلبه داد و چیره شدید.

آن روز اگر شما ما را رها کنید و برگردید به سوی قوم خود و ما را وا بگذارید؛ که را باید دید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: دیگر این نخواهد شد، دم و هدم ما دیگر یکی است، یعنی خونی که باید بگیریم و خونی که باید بنهیم، یکی خواهد بود، شما از من و من از شما، من در جنگ خواهم بود با آن کس که شما با او در

جنگ خواهید بود و صلح هستم با آن کس که شما در صلح هستید؛ در روایتی افزود که: «واللّٰزم اللّٰزم»، گوید: مراد از این کلمه معقد ازار المرئنه؟ یعنی من از ناموس شما و شما از ناموس من چنان دفاع خواهیم کرد که از ناموس خویشتن.

این مدینه است که اکنون فزع و فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حادثه حسین و در امر پیش آمد حسین علیه السلام می شنوند.

پس طبق تعهد بایدشان حادثه حسین را سبب ندای پیغمبر صلی الله علیه و آله و استغاثه پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانند. و هر دو را فغان اسلام بدانند. اسلامی که ندای حسین و فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله را از بقعه بیوت حجرات پیغمبر صلی الله علیه و آله می شنوند، باید در روز عاشورا از همان بقعه بیوت (مدینه) همین ندای استغاثه را به گوش دنیا برسانند، ولی مدینه خاموش است، مدینه و حجاز مسئول است، مدینه باید افتخار ابلاغ استغاثه پیغمبر صلی الله علیه و آله و فغان او را داشته باشد و ساکت نماند، سکوت او از ابلاغ فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت از مفخره خویشتن و سکوت از معجزه اسلام است و حجاز باید موقعیت خود را در ابلاغ رسالت اسلام تماماً حفظ کند و به فریاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ندای او برسد.

بدون شک مکه و مدینه در حجاز در قلب جزیره العرب مسئولیت بزرگی در این خصوص دارد. چنان که خدمت بزرگی در ابتدای نشر اسلام به جهان کردند و در قضیه خونین حسین مدینه و حجاز حق سبق را در مبارزه با ظلم داشته که حسین معجزه حجاز زیر بار زور نرفت و بعد از کشته شدن او فغان مدینه و حجاز کارش بالا گرفت تا به قتل عام مدینه کشید، بعد روح ذلت و خواری بر حجاز مسلط شد و دست های حادثه آفرین دلچک ها را در صفحه

حجاز منتشر کردند و روح عزت و شرف در آنها با خاک مذلت تخمیر شد و اکنون به وضعی رسیده که از نو باید آن سرزمین را هشیار کرد که حسین از تو است و معجزه تو است. چرا ساکتی که کتاب‌ها به تقدیس یزید بن معاویه به دست تو می‌دهند (۱) باید تو که سرزمین نور هستی فغان کنی؛ مگر نمی‌نگری به خانه‌های آل محمد که بعد از کشته شدن حسین، دیگر آن خانه‌های اولیه که آنها منزل داشتند نیستند، دور مبادا آن خانه‌ها و بیوت و ساکنان عظیم آنها از میان ما مسلمین، اگر چه امروز ما بخواهیم یا نخواهیم علی‌رغم ما خالی افتاده‌اند، آنها مایه امید اهل جهان بودند و اکنون عزای اهل جهانند، این‌گونه مصیبت‌ها عظیمند و جلیلند، آنها شهسوارانی بودند که شمشیر خود را در غلاف نمی‌کردند و هنگامی که شمشیر می‌کشیدند به رحمت خلق تمام می‌شد و اکنون حجاز بداند که قتیل طف فرات از آل هاشم کشته شد. که دیگر سرفرازان آل هاشم را و قریش را همه ذلیل کرده و همه دیگر ذلیلند.

آیا نمی‌نگری که برای فقد حسین علیه السلام سرزمین بلاد همه آفت زده و آسیب دیده است و بلاد آرام نمی‌گیرد و همی می‌لرزد.

و صدای فغان و شیون در هر سرزمین و زیر هر آسمانی بلند است و اختران بر او نوحه کردند و نماز و درود بر او می‌فرستند.

ص: ۲۶۶

۱- (۱) کتاب الخطوط العریضه تألیف محب الدین خطیب، تقدیس یزید و معاویه را تا حدی کرده که می‌گوید: صلح ما با شما شیعه محال است، چون یزید را تقدیس نمی‌کنید، جده آن را طبع کرده است.

سرزمین حجاز و اهل مکه و مدینه را(۱) باید با استنطاق آن سرزمین هر چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در سرزمین حجاز وارد شده به زبان آید و بازگو شود، چون مکه مکرمه و مدینه منوره ارض حجاز، مهبط وحی بوده و از نظر خطر و خطوره عظیم ترین بقعه برای الهام است و برای حیات اسلام و حیویت آن به منزله قلب نابض است که مانند ینوع سرچشمه حیات اسلام و مسلمین از آن می جوشد.

اما اگر سرچشمه سرشکاف شود و اما اگر سخنان و ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله را از زمین و آسمان آنجا استنطاق نشود و به امر آن اهتمام نشود و استفاده از آن در تبلیغ اسلام نشود، این قلب نابض نبض آن بیمار است، گاهی تند می زند و گاهی کند می زند.

اما رجال، رجال اصلاح در کشور سعودی و حجاز باید تمام سخنان وحی و ودایع پیغمبر صلی الله علیه و آله را در همه آن بقعه زنده کنند و گویا کنند، باید زنان حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام آنچه در آن حجرات بقعه به بقعه از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده است همه را زنده کنند و به نطق آورند.

چون ارض حجاز سرزمین وحی «پل فیروزی» و جسر عباد به سوی معبود است، پس به ناچار باید سرچشمه های آن سرشکاف شود و هر چه در هر بقعه آن به وقوع پیوسته بازگو شود تا دعوت آن برای جاهل و عالم از هر زبان عمومی شود.

علیهذا من این پیشنهاد را به طور الزام کرده ام که باید حوادث هر بقعه از

ص: ۲۶۷

۱- (۱) تلخیص از کتاب ارض النبوه جسر عظیم و هی جسر العباد للمعبود.

سرزمین وحی در خود آن بقعه و مکان به صورتی ابراز شود که ناطق باشد.

و هر کس بخواهد از آن حوادث آگاه شود، آن سرمنزل را استنطاق کند.

چنان که در نمایشگاه های «امتعه وطنی» عمل کرده اند برای واردان نمایشگاه، در جنب هر کدام از مخترعات و مصنوعات دستگاہی از سیم سمّاعه (گوشی الکتریکی) وجود دارد که شخص همین که آن را به گوش می گذارد دستگاہ به نطق می آید و تمام خبرها و آگهی های راجع به آن دستگاہ را بازگو می کند و آن صفحه پرشده از اخبار آن موضوع هر چه را بخواهد تا بخواهد برای او می گوید، مادامی که خود خسته نگردیده آن را زمین بگذارد.

بنابراین باید در سرزمین حجاز، ارض نبوت تمام حوادث بزرگ هر منطقه را در همان مکان یعنی مکان وقوعه به گوش واردان بکشند، خواه مواقع کارزار و قهرمانی باشد مثل مواقع اراضی «بدر» و «احد» و «خیبر» و «خندق» و «حنین» و «طائف» و نظائر آن.

یا مواقع سخنرانی ها و خطبه ها باشد، چه القای آن خطبه های عسکری باشد مثل مواقع عساکر روز فتح مکه که یک نوبه در مسجد الحرام و نوبه دیگر در کوه صفا و نوبه سومین در «خیف منی» بود که الان مسجد است و قشون فتح در آنجا بار انداخت نه در شهر، وقتی سؤال کردند که یا رسول الله! ما کجا در شهر فرود خواهیم آمد.

فرمود: در خیف بنی کنانه، آنجا که قسم یاد کردند بر قطع رحم و بر کفر، سپس در آنجا بر لشکر خطبه معروف

«المسلمون اخوه و هم ید واحده علی من سواهم تسعی بذمتهم ادناهم» را خواند.

چه سخنانی باشد که از کوه بلندتر باشد مثل سخن کوه صفا، محل ابراز صفای به انصار که در موقع فتح مکه و عفو از قریش به سپاه اهل مدینه، انصار ابلاغ فرمود، آنها از عفو پیغمبر صلی الله علیه و آله از اهل مکه ستمکار ناراضی شدند.

جبرئیل گفت: یا رسول الله! انصار اهل مدینه را دریاب که از بخشش و عفو شما از اهل مکه و عفو عمومی از قریش استنباط سوء کرده اند می گویند:

چشم این مرد به شهر و دیارش مکه و به خویشاوندانش «قریش» افتاده و مجذوب شده، اختیار از کف او رفته مغلوب عاطفه شده، رغبت به شهر و دیارش مکه و رأفت به عشیره و خویشانش در این بلد، او را از ما گرفته است دیگر به دیار ما بر نمی گردد، دل سرد شده اند.

علیهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر کوه صفا برآمد و انصار را ندا در داد، انصار (ده هزار) پیرامون او حلقه زدند چون شهر تازه فتح شده، شاید حادثه ای تازه رخ داده گوش فرا کردند، به سخن آمد فرمود:

ای انصار شما چه گفتید؟ که جبرئیل الان می گوید شما گفته اید.

«الرجل قد ادرکته رغبه ببلدته و رأفه بعشیره»

انصار گفتند: بلی یا رسول الله، ما گفتیم ولی آن چه گفتیم برای آن گفتیم که ما را دریغ از شما می آید که مبادا از دست ما بروید و به شهر ما یعنی مدینه برنگردید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله جوابی داد که آنها را به گریه درآورد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «در این صورت که من همه آن عهدها و قرارها را ندیده بگیرم نام من چه خواهد بود؟ مرا چگونه توصیف کنند؟ آیا من بنده خدا و

رسول او نبوده ام که به امر او و فرمان او به سوی شما آمدم، به دلخواه خود نیامده ام و آمدم که هجرت کرده باشم نه مسافرت و هجرت که به سوی شما کرده ام در معنی و حقیقت هجرت به سوی شما و به سوی خدا کرده ام، در جبهه شما خدا را دیده ام پس محیا محیای شما و ممات، ممات با شما است، زندگانی ام تا زنده ام در سر کوی شما است و مردنم در سر کوی شما و میان شما خواهد بود.»

این سخنان که از کوه صفا بلندپایه تر و استوارتر است و از مهر و صفا و وفا، کوه صفا را پوشید و مهر و عاطفه و صفا از آن مانند نهری سرشار جوشید و همه دامنه را فرا گرفت و شاداب کرد، انصار و قلوب آنها را اشباع کرده لبریز ساخت.

انصار «های های» به گریه درآمدند و دویدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را در میان بوسه غرق کردند.

باید همه مسلمین این خاطره ها را زنده کنند به خصوص و ویژه اهل حجاز و اهل مکه و مدینه، باید برای تربیت عسکری عساکر اسلام در برابر این شاخص جهان رژه و دفیله (۱) بروند تا به گوش خود صفا و وفا را از سرور جهان بشنوند و بیاموزند و سعی خود را از صفا شروع کنند و همین که اوج بگیرد صدای صفا و وفا اوج گرفته، اگر بخواهند که مردم هشیار از اقطار جهان به سوی آنها سعی کنند، دوان دوان عرق ریزان به سوی آنها بدونند و سعی خود را از صفا شروع کنند، باید این تابلو را ناطق کنند تا رسول را همواره و همیشه در میان خود ببینند

ص: ۲۷۰

۱- (۱) دفیله: سان دیدن، گذشتن سربازان و پیشاهنگان از مقابل فرماندهان.

که ایستاده بر سر کوه صفا و خودش کوهی است از صفا می گوید: «فالمحیا محیاکم و الممات مماتکم.»

از صدای سخن عشق ندیدن خوشتر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند(۱)

باید با پیغمبری که این قدر صفا و وفا با آنها کرده، آنها به صفای او صفا کنند، باید از زنده کردن این منطق کوه صفا قشون اسلام تربیت شوند و دلگرم شوند و شور سربگیرند و ذهن ها پر شود از وفای پیغمبر و صفای پیغمبر برای هر کس از انصار اسلام شود و این تربیت عسکری به صلاح مسلمین است که از آن اخلاص و حماسه و شهامت و پایداری زنده می شود.

باید قشون اسلام از هر کشوری از کشورهای مسلمین نوبه ای در سال داشته باشد که در برابر کوه صفا یا فیلم آن رژه بروند و سخنان کوه صفا را از دهان خاتم انبیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله به گوش خود بشنوند تا همه عساکر اسلام سرشار از حماسه و استقامت شوند.

باید حجاز پیشقدم باشد و این خدمت را به همه کشورهای اسلامی بکند و از هر حادثه ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله در فغان است باید اهل حجاز هم در فغان باشند تا بعد مسلمین عموماً در فغان باشند.

و حادثه حسین از آن حادثه ها است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مشاهده حسین به فغان می آمد، بلکه حادثه شهدای اسلام را پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلقاً تعظیم می کرد که

ص: ۲۷۱

چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصرار در بستر مرگ، خود را با آب هفت چاه شستشو داد، دلوها از آنها آوردند بر بدن مبارکش ریختند تا خنک شد و تب تخفیف یافت، بعد با عصابه ای سر خود را بست و فرمود: مرا به مسجد ببرید تا با مسلمین، عهد خود را انجام دهم.

عهد آن است که همواره تجدید شود و هیچگاه به فراموشی سپرده نشود. این عهد راجع به شهدا است که در صفحه کوه احد خوابیده اند تا همیشه یاد آنها را تجدید کنند.

سیره ابن هشام به اسناد خود از عایشه بازگو کرده گوید:

در شدت بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که از هوش رفت و درد به او زور آور گردید، در آن موقع فرمود:

بر تن من هفت مشک آب از هفت چاه پراکنده بریزید تا بیرون آیم پیش مردم و عهدی با آنها بکنم (مطلبی که همیشه به یاد آرند و بر آن بایستند)

گوید: او را در مخضب طشتی بزرگ نشانیدیم و آب بر او ریختیم تا همی گفت: بس است! بس است!

گوید: و بیرون آمد سر خود را با عصابه ای بسته به مسجد آمد تا بر منبر نشست، سپس اولین چیزی که تکلم کرد آن که صلوات و درود بر اصحاب «احد» فرستاد و برای آنها استغفار کرد و اکثار کرد از صلوات بر آنها و سپس خبر مرگ خود

(توضیح) ضبط نکرده اند که در اکتار و زیاده گویی درباره اصحاب احد چه ها بوده که می فرموده: همین قدر با جمال و سربسته گویند: اکتار کرد، پر گفت، کاش پرگویی را بازگو کرده بودند تا تعلیم جشن «حماسه» را مسلمین از پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد می گرفتند و تعلیم وفا و صفا و تشکر سرداد، از صفای سرباز و تشکر سرباز از صفای سردار خود را می دیدند و راه و رسم شرکت رئیس را در این مراسم بینند و اهتمام رئیس را به برگزاری مراسم صفا و وفای سربازان شهید از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاموزند که در حال تب و در سكرات با دستمال به سر بسته خود را با آب هفت چاه تن شوئی می کند تا طاقت بیاورد که به منبر بنشینند و سخن از سربازان شهید بگویند، اول سخنش و آخر سخنش یاران شهید و سربازان کشته خویش باشد.

بعد به طریق زهری از عبدالله بن کعب بن مالک بازگو کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روزی که صلوات و استغفار بر اصحاب احد خواند (۲) (ظاهراً مراد شهدای احد است) و همان روز که از امر آنان آنچه باید مذاکره کند با گفتار خود مذاکره کرد).

بعد سفارش عموم انصار را کرد و فرمود:

ای معشر مهاجرین! سفارش و وصیت به خیر را برای «انصار» از من بگیرید

ص: ۲۷۳

۱- (۱) السیره النبویه: ۱۰۶۴/۴.

۲- (۲) السیره النبویه: ۱۰۶۵/۴.

برای این که اصناف دیگر مردم در ازدیادند و انصار به همان هیئت که بودند هستند و زیاد نمی شوند و آنها خزانه اسرار من بودند که من به مأوی آنها مأوی گرفتم.

پس به نیکوکار آنها نیکی کنید و از بد کار آنها بگذرید.

(توضیح) البته تا روز قیامت انصار اسلام افزایش می یابند، ولی آن انصار بی نظیرند مگر تمثال آنان تکثیر شود. (۱)

گوید: سپس از منبر فرود آمد و داخل خانه شد و درد به او زور آور شد تا بی هوشی سکرات او را گرفت.

فقه السیره

این فعال رسول خدا و مقال رسول خدا صلی الله علیه و آله بسی معجب و تعجب آور است.

و اذنی است برای اقامه مراسم هزاره و سده، بلکه هر ساله شهدا به طوری که معهود دنیا است و لفظ عهد در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح به همین است که باید به فراموشی نرود و آن را نادیده نگیرند، حتی در حال بیماری سخت باید مراسم آن را جاوید برگزار کنند.

تبدارها آب بر تن تبار بریزند تا خنک شوند و بتوانند در مراسم یادبود «شهدا» شرکت کنند.

خصوصیت اصحاب احد در بین اصحاب، سایر غزوات و مشاهدات، شاید از

ص: ۲۷۴

۱- (۱) سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اصحاب احد پهلوان پرور است، مثل شاهنامه ایرانیان است شهدا نامه را پیغمبر هم باز گو می کند و به نطق می آورد، تربیت عسکری است.

جهتی و جهاتی باشد از قبیل آن که:

۱ - اولاً: شاید چون احد نمونه بارز مشهود و مشاهد محسوس است که هر صبح و شام در جلوی نظر اهل مدینه است و ناطق به فغان اسلام و گویای منطق شهدا است مثل تابلوی کشته شدگان لشکر یونان که در جلوی لشکر خشایار شاه استقامت کردند تا همه کشته شدند و این تابلو را در تنگه دارادانل(۱) بر سنگ نبشته ای نگاشتند که:

ای رهگذر! از ما به هموطنان ما بگو ما در اینجا خفتیم که به وطن وفادار باشیم.

تابلوی کوه احد هم همین را می گوید و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته این منطق را افشا کند و به مسلمین بسپارد که شما به جای من این عهد را تجدید کنید.

۲ - ثانیاً: شاید از جهت آن که منطق سنگ به نبشته کوه احد برای شهدا نامه احد، اسلام گویاتر از تابلوی مشاهد «بدر و خندق و تبوک و فتح مکه و طائف است و از سنگ نبشته های کوه اهرام های مصر برای یادگاری های پادشاهان و جهانمندی آنان در شرق و غرب در ایران و یونان و مصر، معتبرتر است، منطق آن صحیح تر است.

۳ - ثالثاً: چون منظر جبهه کوه احد همیشه بالای شهر مثل تابلویی نمایشگر صدق و فداکاری اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است، فغان آن از فغان سایر مشاهد و غزوات بلندتر است.

ص: ۲۷۵

۱- (۱) تنگه دارادانل: آب باریکه ای که دریای مرمره را با دریای اژه وصل می کند.

۴ - رابعاً: چون در برانگیختن همم زندگان به منزلهٔ معسکر و لشکرگاه حماسه خیز است و این وجه اصحّ وجوه است که کوه احد جعبهٔ فغان اسلام است و فغان و داد برای فریادرسی بیشتر از هر فتح و شکست موجب نهضت همهٔ شنوندگان است و همین سبب باعث است که غزوه‌های دیگر دنباله آن است، حتی حادثه کربلا را امام حسین علیه السلام دنباله رو حادثه احد می دانست و شعر جوان انصاری را که از عقب به کوه احد می رفت و به او گفتند: چرا می روی کشته می شوی؟ گفت:

سامضی فما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى خيراً و جاهد مسلماً

و واسی الرّجال الصالحین بنفسه و فارق مذموماً و خالف مجرماً

فان عشت لم اذمم و ان مت لم الم کفی بک ذلاً ان تعیش فترغماً(۱)

این شعر را امام علیه السلام در راه کربلا مکرر می خواند، پس گویی حادثهٔ کربلا و بقیهٔ غزوات زاده و مولود «احد» است، پس اگر عهد او را تجدید کنند عهد همه را تجدید می کنند.

و لذا در همین موقع که پیغمبر عزیز در حال سکرات است، آخرین رمق

ص: ۲۷۶

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۹/۴؛ بحار الأنوار: ۱۹۲/۴۴، باب ۲۶.

حیات خود را صرف این عهد فرمود و در همین موقع هم لشکر اسامه را به طرف شام حرکت می داد و جوانان را مسئول فرماندهی قشون قرار می داد که کار پدران پیر کهنسال را جوانان باید انجام دهند.

اسامه باید با لشکر مسلمین به سرحدات شام، آنجا که پدرش «زید بن حارثه» در موته شهید شد برود و کار پدرش را متمم کند.

سیره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت مردم را در قشون اسامه به کندی و بطئی دید و خود سخت رنجور بود. پس دستمال به سر بسته بیرون آمد تا بر منبر نشست و مردم در فرماندهی اسامه سخنانی گفته بودند که پسرکی را نوباوه به راجله مهاجرین و انصار فرماندهی داده.

پس حمد خدا را کرده، ثنا خواند و سپس فرمود:

ایها الناس! جیش «اسامه» را انفاذ کنید، به جانم سوگند! اگر در فرماندهی او اکنون سخن گفته اید، در فرماندهی پدرش هم از پیش سخن گفته بودید با آن که او برازنده فرماندهی است و پدرش هم برازنده بود.

گوید: سپس از منبر به زیر آمد و مردم در صدد جمع و جور برآمدند به تجهیز سپاه پرداختند و رنجوری پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا گرفت سخت شد.

لکن اسامه از شهر بیرون رفت و جیش خود را با خود بیرون برد تا بر سر یک فرسخی مدینه در جرف فرود آمده، لشکرگاه ساختند و سربازان پیامی به او پیوستند و رسول خدا حالش سخت شد و رنجوری او سنگین شد، در سكرات مرگ افتاد.

اسامه با لشکرش اقامت کردند تا بنگرند کار رسول خدا صلی الله علیه و آله به کجا می انجامد.

سیره ابن هشام قضیه مذاکرات رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره اصحاب احد با این حال نیم رمق و رنجوری شدید پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا آورده که بسیج لشکر می فرمود.

از فقه السیره به نظر می آید که: ارتباطی بین دو امر بین بسیج لشکر اسامه جوان با ذکرای شهدای «احد» هست که در نفس های آخر با حال نیم رمق از نسیم کوی شهدای احد، مددی به همت عساکر و قشونی می دهد.

فقه السیره هم مثل فقه الحدیث از اقسام سنت است؛ زیرا سنت مجموع قول و فعل و تقریر معصوم است که پیغمبر است یا پیغمبر با سایر معصومان از آل او علیهم السلام.

و اهل حجاز که برای همه چیز از کتاب و سنت مدرک می خواهند، همین ذکرای اصحاب احد از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله در دم مرگ از سنت شریفه است و همین فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرع و داد و فریاد او از دیدار فرزند دلبندهش حسین شهید رشید علیه السلام از سنت شریفه است که باید حادثه او را مثل حادثه شهدای احد در منبرها و سخنرانی ها یاد کرد و برای او فغان کرد یا فغان پیغمبر را به فریاد رسید، یا به گوش اهل عالم رساند، و هر گاه ماه محرم را که موقع شهادت او است مسلمین اول سال می گیرند، نباید بیش از دو روز اول را تبرکات بگویند، در صورتی که برای تبرکات سندی از سنت نرسیده.

اما برای حسین و حادثه او در عاشورا، این اسناد قول و فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده

است.

حادثه حسین علیه السلام برای حجاز عزا و فغان و شرف و افتخار بود.

عزا بود اما توأم با شرف و افتخار، اما برای عراق اشک و فغانی بود ننگین.

لذا برای حجاز و قریش و بنی هاشم نباید گفت.

ای نزار! لباس برد تهنئت دیگر بر تن نپوشید، چون حسین علیه السلام عریان روی خاک افتاده و بانوان خود را پشت پرده، نشین نکنید چه که این زینب است که بر جهاز شتر بی جهاز بر نشسته است.

زیرا حجاز افتخار دارد که زیر بار ظلم نرفت و کشته ای چنین داد که عریان روی خاک افتاد و بانوان باید مبارزه در راه آزادی دین بیاموزند، بانوان آماده باشند با سیری بسازند تا ریشه استبداد را براندازند.

حادثه حسین علیه السلام فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آسمان می رساند و جا دارد که برای اقتدای به پیغمبر صلی الله علیه و آله محیط اسلامیان، عزا برپا کنند.

شمع انجم همه گو اشک عزا باش و بریز بهر ماتمکده کاشانه چه ظلمات و چه نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور(۱)

اما افسوس که حادثه حسین علیه السلام حجاز را تکان داد و تکان نداد. تکان داد تا قضیه خونین سال دوم رخ داد، بعد از آن که مدینه مقاومت کرد تا قتل عام مدینه

ص: ۲۷۹

۱- (۱) میرزا محمد تقی حجه الاسلام (متخلص به نیر).

پیش آمد و مکه مقاومت کرد تا کعبه قبلهٔ مسلمین بمباران شد.

ولی از کشتاری که از مدینه آزاده منش شجاع شد مدینه دیگر خود را باخته ذلت را پسندیده و به فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حادثهٔ حسین علیه السلام گوش فرا نمی دهد.

عاشورا را به عنوان این که اول محرم اول سال است تبریک می گویند و می شنوند با این که سرزمین حجاز قیام کرد تا کشته داد و حسین علیه السلام سرور آزادگان جهان را از دست داد که اگر حسین علیه السلام را مورد اقتدا قرار داده بود، حجاز استقلال را به همهٔ دنیای دیگر می داد، نه مثل وضع بیمارگونه اش در تاریخ که گاهی تابع مصر و گاهی تابع قسطنطنیه و گاهی تابع بغداد شد و با حیاتی بین نیمه حیات و نیمه موت بیمارگونه زیست، خود را ادامه می داده و می دهد.

این عقب افتادگی حجاز به واسطهٔ این است که از همهٔ بلاد در بلند کردن پرچم حسین علیه السلام عقب است و فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندیده گرفت و در آزادگی از همهٔ بلاد عقب تر افتاده است.

ما توقع نداریم که عزا برپا کند، لکن از این نمی گذریم که باید پرچم نهضت و آزادی از قبول ستم و تن به ظلم را از ستمگران استعمار صهیونیسم و صلیبی و نظیر آن همیشه برافروزد و از هر فشاری خود را رها کند تا قبله چنان که محج است همچنان مرکز اشعاع آزادی و آزادی نیز باشد و آزادگی را هم به مهمانان حج عموماً بیاموزد، چنانکه عبادت را می آموزد.

سخن کوتاه: آن که ریز و درشت فعال پیغمبر و مقال پیغمبر صلی الله علیه و آله همه سراپا منطق حیات است که باید زنده شود، درشت و ریز آن، حتی ریز ریز آن باید زنده شود، حتی تذکر از همه محنت های سابق را پیغمبر صلی الله علیه و آله پایه دولت لاحق قرار

در میان مناسک حج که همگی پر سر و صدا انجام می گیرد عملی را زنده می کرد، انجام می داد که اصل آن پر سر و صدا نبود؛ بلکه آهسته ترین زیر گوشی بیش نبود، ولی این جنبه در آن قوی بود، یعنی منبع تولید انرژی است و برای سربازان اسلام حماسه و شجاعت و غیرت می آفریند، با این که از مناسک حج نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال فتح مکه سال هشتم لشکرش را در سنگر خیف بنی کنانه معزل(۱) داد و خطبه ای خواند که راز آن سنگر را برملا کرد و حیات اقتدار مسلمین را تأمین کرد.

و بعد از دو سال در حجه الوداع (سال دهم هجری) با این که به لباس حج بود و نه جنگ، باز آن موقف جنگی خیف کنانه را یادآوری می کرد. دو روز قبل از ترویبه (هشتم ذیحجه) به یاد این بود که روز ترویبه که با لباس احرام ما به سوی منی به قصد عرفات می رویم، در میان منزل در منزل خیف بنی کنانه فرود خواهیم آمد. میان منزل در این سرمنزل می کنیم و در برگشتن از عرفات و منی به سوی شهر هم روز نحر قربانی متذکر می شد و می فرمود:

ما فردا به سرمنزل خیف بنی کنانه پیاده خواهیم شد و منزل خواهیم کرد. (مراد از فردا دو روز بعد است).

این تکرار بدان ماند که کسی به خودش دلخوشی می دهد که نویدت بادا که

فردا یا پس فردا یا پسین فردا، دیری نمی‌پاید که به سرمنزله مقصود وارد می‌شوی.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در برگشتن به سوی شهر بعد از کوچ کردن از «منی» اثنای راه بین «منی» تا شهر در منزل خیف بنی کنانه (که مکانی است بین دو کوه و به «منی» نزدیک تر است تا به شهر) پیاده می‌شد و فرود می‌آمد و خیمه می‌زد و اندکی خواب گوارا به چشم او می‌آمد، نه فقط برای آن بود که از اعمال فارغ شده رو به شهر می‌رفت و نه هم «جزو مناسک و اعمال حج است»؛ بلکه با این که جزو مناسک حج نیست، پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را آماده پیاده شدن در منزل می‌کرد و روز قربانی و نحر که در منی بود یعنی دو روز پیش از رسیدن به این سرمنزله به خود نوید می‌داد، می‌فرمود: ما فردا پیاده خواهیم شد در خیف بنی کنانه.

این تذکارات پیاپی گویی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله لذت بخش بوده و از روی اشتیاق رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنجا در آن سرمنزله فرود می‌آمد و خیمه می‌زد و خوابی می‌کرد اگر چه لحظه ای اندک.

اینها برای خاطرهای تلخی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنجا داشت، آنجا قریش و کنانه هم قسم شدند و هم پیمان شدند، علیه بنی هاشم و بنی مطلب قسم یاد کردند که با آنها وصلت نکنند، زن ندهند، زن نگیرند. معامله با آنها نکنند، از آنها نه بخرند و نه به آنها بفروشند تا مگر آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله را وا بگذارند و تسلیم کنند.

و در اثر این معاهده شوم صحیفه ملعونه را تسجیل کردند و مهر نهادند و بر اثر آن بنی هاشم و بنی مطلب را از حقوق اجتماعی و حقوق مدنی مطلقاً محروم کردند تا آنها مجبور به جلای وطن از شهر و خانه شدند و متحصن در شعب ابی طالب شدند سه یا چهار سال در میان آن دره کوه شعب ابی طالب به سر بردند،

شب‌ها کشیک می‌کشیدند و رسول خدا را با بسترش از جایی به جایی و از مکانی به مکانی می‌برند، ابوطالب خود نیم‌شب‌ها کشیک می‌داد و نیم‌دیگرش به فرزند رشیدش علی علیه‌السلام محول می‌کرد.

تا بعد از چهار سال از محاصره بیرون آمدند ولی ابوطالب بعد از اندکی، خدیجه هم بعد از آن به فاصله‌اندکی هر دو رحلت نمودند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهاوسلامه‌علیهم‌السلام دو یار غمگسار خود را از دست داد و سفری به تنهایی به طائف کرد و دست‌خالی برگشت و مجبور به هجرت شد و بعد از هشت سال با لشکر ده هزار نفری انصار اهل مدینه مسلحانه آمد و مکه را فتح کرد.

و لشکر فتح را دستور فرمود در همین سرمنزل محصب^(۱) ریگزار خیف بنی‌کنانه اردو زدند، تا سنگر دشمن را احتلال کرده باشند و روز فتح خود را ببینند و یاد از آن روز پر محنت کنند و خواب آسوده بنمایند، دمی هم شده در آنجا منزل کنید و بیاسایید.

خواب و آسایش در سرمنزل محنت‌پیش و دولت‌کنون بسی گوارا و دلچسب است.

اما کار پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهاوسلامه‌علیهم‌السلام در این سرمنزل نه تنها از آن نظر است که:

دم آب خوردن پس بد سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

بلکه رمز است و تعلیم است و شنیدن وحی مکان است، هر چند صدای آن آهسته و ضعیف باشد که باید نصب دستگاه ترانزیست مواتور صدای آن

ص: ۲۸۳

۱- (۱) محصب: دامنه کوه که فروتر از کوه و مرتفع تر از سیل گیر است.

را آشکار کرد که در همه اقطار شنیده شود.

تذکار است که از دستگاه حافظه صحیح نردبانی برای پله های بقا و ارتقاء بسازید، حافظه و ذاکره نردبان بین گذشته و آینده اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از سنگریزه های محصّب منی هر چند ریز ریز باشد، و صدای آن آهسته و همس و ضعیف باشد و از قله کوه صفا که صدای آن درشت و درشت و مکانش رفیع و مرتفع است، تذکراتی در می آید و دستور می دهد که یاران روز محنت را باید یاد آرند و خاطره آن را زنده نگاه دارند، و در برابر آن:

روز دولت کنون خود را نیز شکر کنند و علل تحول را از ریز و درشت آن سرزمین درس بگیرند، درس تحول محنت به دولت از درس های واجب است پیغمبر صلی الله علیه و آله را این تذکاریه خوش می آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام را خوش می آمده.

و مؤمنان را هم باید امروز خوش آید، برج مخابرات آنان و دعوت آنان ذکر للعالمین است، دول اسلامی و عساکر اسلامی باید با این درس ها به صورت دفیله و رژه فیلم آن آشنا شوند.

اما پیغمبر صلی الله علیه و آله و خشنود شدن او از این تذکاریه ها، از تعبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره پیدا است که هر وقت در رفتن یا برگشتن به این سرمنزله از شهر مکه به سوی منی، یا از منی به سوی شهر قصد می فرمود. دو روز پیش از ورود به این سرمنزله همیشه و همواره از این خاطره چنین یاد می کرد می فرمود: فردا «یعنی چند روز دیگر» به منزل خیف بنی کنانه خیمه فرود می آوریم، همانجا که دشمن سوگند بر قطع رحم و کفر یاد کردند.

«نحن نازلون غدا بخیف بنی کنانه حیث تقاسموا علی الکفر و القطیعه.»

این کلمه را پیغمبر اعظم روز (نحر) قربانی می فرمود که دو روز به موعد ورود در این سرمنزل مانده بود می فرمود: فردا به سرمنزل خیف بنی کنانه فرود خواهیم آمد، خواهیم پیاده شد و منزل کرد و خیمه بر سر پا خواهیم کرد. (یعنی بعد از ایام و لیالی تشریق که سه روز در منی بیتوته داریم).

و همچنین دو روز قبل از ترویبه که روز هشتم است هم به یاد این که در موقع رفتن در روز هشتم به سوی منی و عرفات در میان منزل، در این سرمنزل بار می اندازیم و منزل می کنیم. همین کلمه را می فرمود که فردا (یعنی چند روز دیگر) به منزلی بار می اندازیم که دشمنان ما یعنی قریش، قسم و سوگند یاد کردند بر قطع رحم ما و بر کفر.

این تذکرات پیشاپیش را مانند کسی که به خود دلخوشی می دهد که نویدت بادا که دیری نمی پاید که به سرمنزل مقصود وارد می شوی، از ورود در این سرمنزل با شعف یاد می کرد.

پیغمبری که دل او مثل دریایی است دنیای وسیع در دل او چنگی به دل نمی زند.

آن چنان پیغمبر صلی الله علیه و آله از سه روز پیش به یاد آنجا دلخوشی به خود می دهد که به آن سرمنزل وارد خواهیم شد و منزل خواهیم کرد.

معلوم می شود آن سرمنزل در نظر اقدس او خیرها و خیرها دارد که به یاد آنها به خود تذکر می دهد مانند:

«قالوا غداً نأتى ديار الحمى فينزل الركب بمغناهم»^(۱)

معلوم می شود خاطرات نیک و بد آنجا نقش محرک ثابت در فکر پیغمبر صلی الله علیه و آله نهاده، آری، ثابت ولی محرک، آهسته ولی پرصدا، عجباً گنگ اما ذات البیان آنجا سرمنزلی است که او و مردم مسلمان باید از آنجا به یادها بیایند.

یاد آن فشارها و آزارها که از آن سرزمین به نفس اقدس او در شعب ابی طالب و بر همسر او خدیجه و بر همراهان او از بنی هاشم وارد می آمد که به یاران می گوید: باید از این سرزمین سرسری نگذشت، باید عبرت گرفت، باید اینجا منزل کرد و بار فرود آورد، باید اینجا ایستاد و یاد آن روزها کرد.

«قفا نیک من ذکری حیب و منزل»^(۲)

امرء القیس می گوید: یاران توقف کنید تا یادی از یاران کنیم، خود ایستاد و از دیگر یاران خواست که بایستند.

«وقف و استوقف» «و بکی و استبکی»

البته هر جا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمان گریه بدهد یا فرمان توقف و وقفه بدهد جای گریه است، جای ایست و وقفه است.

خبرها آنجاست.

مثل آن که در جایی از مطاف و طوافگاه فرمود: ای عمر! اینجا موضع اشک ها است (موضع عبرات؟) باید اینجا اشک های پیایی ریخت، آنجا به نام «ملتزم»

ص: ۲۸۶

۱- (۱) الکنی و الالقاب: ۳۱۰/۲؛ اعیان الشیعه: ۲۸۱/۴.

۲- (۲) اعیان الشیعه: ۱۱۹/۹.

است، جایی است بین رکن حجر الاسود و درب خانه کعبه، که باید پرده خانه کعبه را گرفت و ملتزم شد؛ یعنی باید رها نکرد تا آموزش را از خدای خانه گرفت اگر چه با اشک و آه و فغان و گریه.

ولی چون سرمنزل خیف بنی کنانه در عین حال که سرمنزل یاد از اشک و آه چهار سال است، سرمنزل فرح و شادی کنونی هم هست، پس از این جهت هم باید دیگر بار، گاهی دیگر یادی هم از این نعمت و زوال محنت و اسباب دولت و یادی از صبر و استقامت ها و پایداری ها کرد و مطالعه ای در کشف سبب این عزت کرد، از اتحاد ما و وحدت ما با قشون انصار یادی کرد که وسیله زوال آن محنت و سبب تشکیل این قدرت و عودت به این سرمنزل دولت با شوکت گردید.

ما سنگر دشمن را گرفتیم، سنگری بود از دشمن که ما را بایکوت کرد و چهار سال محروم از حقوق اجتماعی نمود، اکنون محل خیمه و خرگاه ما و یاران ماست، صحنه ای است که دو وضع متقابل متباین را نشان می دهد که به هر دو عبرت است.

صحنه ای است که نشان می دهد دشمن، پیغمبر صلی الله علیه و آله را با قرآنش و با دعایش و با اخلاقیاتش، با همه سرمایه های هنگفت ژرف، چگونه مجبور به کوه نشینی و عزلت چهار سال از شهر کرد با این که قرآن داشتیم، با آن که محمد امین بود، با وجود این که اینجا بلد الامین بود، معهدا محمد امین را از شهر بلد الامین بیرون کردند تا این که امروز که به عکس نقیض آن منزلگاه سنگر ما است، باید یاد کرد که چه سبب شد...؟

علت آن مزیقه چه بود و سبب این ارتقا و سعه چه شد؟ آن روز قشون

نداشتیم، ضعیف بودیم بعد از آن روز، انصار آمدند ما دارای ارتش شدیم، دارای نیرو و شمشیر شدیم، ما آمدیم آنها را شکست دادیم در جای آنها که آنجا عهدنامه نوشتند و صحیفه مهر کردند، ما خیمه و خرگاه زده ایم، خواب استراحت می کنیم، باید علل این ارتقا و انحطاط و نشیب و فراز را جست و از یاد نبرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در سخنرانی خود در خیف بنی کنانه در سال فتح بر قشون خود فرمود:

«المسلمون اخوه تتكافأ دماءهم و هم يد واحده علی من سواهم تسعی بدمتهم أدناهم»

همین سرّ را فاش کرد و همان خطبه دائم بانگ بیدار باش می زند که تذکر و یاد محنت سابق علت مبقیه دولت لاحق است.

باید در قوه حافظه آن را در یاد داشت و نگذاشت از قوه حافظه فرار کند، و قوه را ذاکره پل کرد تا از گذشته به آینده، معبر ساخت.

باید از برکات دستگاه قوه حافظه و ذاکره صحیح، نردبانی برای پله های بقا و ارتقا به کار نهاد.

از فاش شدن سر آن به دست می آید که: باید تابلوی تذکر آن برای همیشه در برابر دیده ها باشد که نردبان عقل و فکر مسلمین این تذکر است.

اصولا تذکر و قوه ذاکره نردبان است که از محفوظات گذشته در خاطر، همواره انسان هشیار وظیفه آینده می شود که چه باید بکند؟

کسی که گذشته نداشته باشد آینده هم ندارد، یعنی گذشته را در خاطر نداشته

باشد، برای آینده هم فکری نمی کند، نردبان بزرگ خلقت و سازندگی آن سان خاطرات گذشته اوست.

مثنوی راجع به قوه ذاکره و خیرات و برکاتش در سازندگی آینده مثلی می زند که در زمستان سگ ها در سرمای برف و یخبندان، شب ها را به سختی می گذرانند و سحرگاهان از شدت سرما و یخ با خود عهد می بندند که اگر سرما دست از سرما برداشت خانه ها برای خود می سازیم، ولی همین که سرما رفت این خاطره ها هم از ذاکره سگ ها می رود، بدین معنی که ذاکره و حافظه ندارند.

لذا همه عهد و پیمان ها می رود علیهذا تابستان گرما که وقت خانه سازی است مکرر می آید و می گذرد، و بعد از عبور گرما باز سرماها مجدداً هجوم می آورند و سگ های بی خانه و کاشانه و آشیانه و بی حفاظ تجدید عهد می کنند، یعنی از جدید عهد می بندند و همچنین و همچنین تابستان یادشان می رود، پس سالها می گذرد و این عهد و عزم مکرر می شود و هیچوقت خانه ندارند.

آدمیان که خانه دارند از برکت قوه حافظه و ذاکره صحیح، خانه را بر پا می دارند.

تذکر نردبان ارتقا آنان است از گذشته به آینده، نردبان بین گذشته هزاران سال با آینده هزاران سال، همان تذکر و حافظه است.

باید در تابلوی «محصب منی» که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود می آمد و خیمه می زد و خوابی اندک می کرد مسلمین، همه طبقات آنها خصوص فقهاء که نماینده فقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شریعت اسلام هستند، آنان با امرای اسلام که نماینده شمشیر و ارتش اسلامند، مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله این تابلو را بخوانند، مانند سلف صالح به فقه

السیره اعتنا کنند. بر ریگ های آن ریگزار «محصب منی» سرسری نگذردند. (۱)

لغت محصب به وزن محمّد، همانجا دامنه کوه است که فرودتر از کوه، و مرتفع تر از سیل گیر است، و بدین جهت به آن خیف می گویند، و حصباء اسم سنگریزه است که آنجا زیاد است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله این سنگر خیف بنی کنانه را که بین مکه و منی است برای اردوی فتح در سال فتح منزل قرار داد و در آن سرمنزل، رمز فاتحیت را الی الابد در این دو کلمه که در آن سنگر بر لشکر خطبه خواند گنجانید که فرمود:

«المسلون اخوه و هم ید واحده علی من سواهم.» (۲)

تو گویی گوشزد فرمود که: خود این سرمنزل یک روز سنگر دشمن بود چون مرا تنها دیدند، در حال بی کسی مرا آواره نموده و فراری دادند و همین سرمنزل امروز شاهد فتح و فیروزی ماست.

گویی به زبان بی زبانی کوه و دره خود می گوید، چون این اردو با پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۲۹۰

۱- (۱) عبدالله عمر کان یهجع هجعه بالبطحاء و ذکر ان رسول الله فعل ذلك - عن عبدالله ابن عمر ان النبی و ابابکر و عمر و عثمان نزلوا المحصب - عن ابن عمران - ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی الظهر و العصر و المغرب و العشاء (ای بالمحصب) ثم هجع هجعه ای نام نومه خفیفه فی اول اللیل، ثم دخل فطاب بالیبت ای ثم توجه الی مکه فدخل المسجد فطاف طواف الوداع بالکعبه، ابن عباس قال لیس المحصب بشیء انما هو منزل نزله رسول الله صلی الله علیه و آله. «السیره النبویه، ابن کثیر: ۴۰۶/۴؛ مسند احمد بن حنبل: ۱۳۸/۲»

۲- (۲) وسائل الشیعه: ۷۵/۲۹، حدیث ۳۵۱۸۵، باب ۳۱؛ بحار الأنوار: ۱۳۲/۷۴، حدیث ۳۹، باب ۶.

همراه شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله با اردو «مع» شدند فاتح شدیم و گرنه این همان پیغمبر است که چون ارتش با او نبود آواره شد.

و این ارتش هم بی وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن، چراغ و مشعل نداشت در تاریکی با دست خود صفحه وجود خود را اوراق می کرد.

نهیب پیغمبر صلی الله علیه و آله که می گوید:

«المسلمون اخوه و هم ید واحده علی من سواهم»

این رمز را به فقهای علم و به امرای ارتش می فهماند که از هم جدا نشوید، علم شما با ارتش شما، و نبوت شما با سپاه شما، روحانی شما با نظامی شما و رساله فقاهت شما باید با لشکر و ارتش و شوکت مع و توأم باشد و ارتش و لشکر شما هم با نبوت مع و توأم باشد و مثل ذرات این سنگ و کوه به هم آمیخته باشد تا در برابر باد و طوفان حوادث برقرار بمانید.

وای بر امتی که این دو نیرو در آن مضاد با یکدیگر باشند و همدگر را بکوبند و به جای آن که معاضد یکدیگر باشند بر سر یکدیگر بکوبند.

اینجاست که دشمن می تواند علم بدون لشکر و قدرت را، و قدرت بدون علم و فقاهت را هر که باشد درهم بکوبد، اگر چه آن علم مشعل نبوت باشد، حتی مثل حسین را هم می کشد.

مسلمین باید از منزل خیف منی از شکست دیروز به واسطه تفرقه دو قوه، و از فتح امروز به واسطه اتحاد قوا و جمع دو قوه هشیار باشند و به خاطر آرند و کمتر اجازه دهند که عوامل بیگانه بین آنها جدایی اندازند. مسلمین باید شکست های دیروز و فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله از کشتن حسین علیه السلام را ندیده نگیرند.

مبادا از قوه ذاکره ما چنان محو شود که معاهده زمستان در تابستان ما هم مانند داستان مثنوی و کلاب و سگ ها برای خانه سازی در تابستان فراموش گردد.

فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله از خیف بنی کنانه و فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله از قضیه کشته شدن حسین علیه السلام به ما اجازه می دهد که این فغان را همواره برپا بداریم.

اکنون از ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها، مسانید او را در این باره بشنوید، شاید نگه داشتن خاک در «قاروره» دستور رمزی برای نگهداری این خاطرات تلخ در طومار دفتر و دیوان امت باشد.

ص: ۲۹۲

مسانيد ام سلمه ام المومنين رضی اللہ عنہا دربارہ حسین علیہ السلام

ص: ۲۹۳

حافظ کبیر ابوبکر ابن ابی شیبہ در (مصنف) - بیرون داده گوید: (۱) یعلی بن عبید از موسی جهنی از صالح بن اربد نخعی باز گو کرده که ام سلمه رضی الله عنها گفت: حسین روحی فداه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد، کودکی است و من بر درب حجره نشسته بودم، پس من سر به درون حجره کشیدم در کف دست پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی بود که

ص: ۲۹۵

۱- (۱) اخرج الحافظ الكبير ابوبکر بن ابی شیبہ فی «المصنف» - قال حدثنا یعلی بن عبید عن موسی الجهنی عن صالح بن اربد النخعی قال: قالت ام سلمه > دخل الحسين عليه السلام على النبي صلى الله عليه وآله و انا جالسه على الباب فتطلعت فرأيتك في كف النبي صلى الله عليه وآله شيئاً يقبله (بقلبه) و هو نائم على بطنه، فقلت: يا رسول الله! تطلعت فرأيتك تقبل شيئاً في كفك و الصبي نائم على بطنك و دموعك تسيل، فقال: ان جبرئيل اتاني بالتربه التي يقتل عليها و اخبرني ان امتي يقتلونه. و اخبر الحافظ الطبراني في المعجم الكبير لدى ترجمه الامام السبط الشهيد و قال حدثنا الحسين بن اسحاق التستري (نا) على بن بحر (نا) عيسى بن يونس. «المصنف، ابن ابی شیبہ: ۶۳۲/۸، حديث ۲۵۸؛ سيرتنا و سنتنا: ۱۱۱»

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را می گردانید یا می بوسید «یقلبها، یا، یقبلها» و حسین روحی فداه روی سینه اش خواب رفته بود.

پس من گفتم: یا رسول الله! من سر کشیدم دیدم تو چیزی را در کف دست زیر و رو می کنی و کودک روی سینه تو بخواب است و اشک های تو سیل آسا فرو می ریزد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل برایش تربتی را آورده که در آن حسین کشته می شود و خبر داد مرا که امت من او را می کشند.

ص: ۲۹۶

حافظ طبرانی در معجم کبیر خود در هنگام ترجمه امام سبط شهید بازگو کرده گوید: حسین بن اسحاق تستری حدیث کرده ما را از علی بن بحر و او از عیسی بن یونس.

(خ) با تحویل سند: (۱) و حدیث کرده ما را عبید بن غنام از ابوبکر بن ابی شیبہ گوید: حدیث کرده ما را یعلی بن عبید، هر دو تن گویند: حدیث کرده ما را موسی بن صالح جهنی از صالح بن اربد از ام سلمه رضی الله عنها که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: تو بر در بنشین که احدی بر من بی اطلاع وارد نشود گوید: پس من بر در ایستادم که ناگهان حسین رضی الله عنه آمد، من رفتم که او را به چنگ آورم، کودک بر من پیشی گرفت و بر جدش وارد شد من گفتم: ای پیغمبر خدا! خدا مرا فدایت کند. امر داده بودی که احدی بر تو سرزده وارد نشود و پسر تو آمد و

ص: ۲۹۷

۱- (۱) (ح) و حدثنا عبید بن غنام (نا) ابوبکر بن ابی شیبہ (نا) یعلی بن عبید قال: (نا) موسی بن صالح الجهنی عن صالح بن اربد عن ام سلمه > قالت: قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله. اجلسی بالباب ولا یلجن علی احد فقامت بالباب اذ جاء الحسین رضی الله عنه فذهبت تناوله فسبقنی الغلام فدخل علی جده، فقلت: یا نبی الله! جعلنی الله فداک، امرتنی ان لا یلج علیک احد و ان ابنک جاء فذهبت اتناوله فسبقنی، فلما طال ذلک تطلعت من الباب فوجدتک تقلب بکفیک شیئا و دموعک لتسیل و الصبی علی بطنک؟ قال: نعم، اتانی جبرئیل علیه السلام فاخبرنی ان امتی یقتلونه و اتانی بالتربه التي یقتل علیها فهی التي اقلب بکفی - و اخرجہ الحافظ ابن الحسان باسنادہ عن موسی الجهنی بالاسناد و عنه الحافظ الخوارزمی فی مقتل الحسین ۱/۱۵۸. «المعجم الکبیر: ۱۰۹/۳، حدیث ۲۸۲۰»

من رفتم که او را به چنگ آرم، او بر من سبقت گرفت و همین که طول کشید من از در سرکشیدم تو را یافتم که چیزی را در کف دست زیر و رو می کنی و اشک های تو سیل آسا فرو می ریزد و کودک روی دل تو است، فرمود: آری، جبرئیل علیه السلام مرا آمد و خبر داد مرا که امت من او را می کشند و تربتی را که روی آن کشته می شود برای من آورد - این همان است که در دست خود آن را زیر و رو می کردم.

تصحیح سند اسناد ابن ابی شیبہ صحیح است. رجال آن:

۱ - یعلی بن عبید بن ابی امیه ایادی ابو یوسف طنافسی کوفی متوفای ۲۰۹ - از رجال صحاح ششگانه است، ابن معین و محمد بن سعد و دارقطنی و دیگران او را توثیق کرده اند - احمد گوید: وی صحیح الحدیث بود و خود نیز مردی صالح بود.

۲ - موسی بن عبدالله جهنی کوفی متوفای ۱۴۴ از رجال مسلم و ترمذی - و نسائی و ابن ماجه - ابن معین و یحیی بن سعید قطان و احمد و نسائی و محمد بن سعد واقدی و دیگران او را توثیق کرده اند.

۳ - صالح بن اربد نخعی - ابن ابی حاتم در کتاب جرح و تعدیل و دیگران بدون هیچگونه طعنی در او - و در حدیث او و همچنین حافظ بخاری صاحب صحیح در دو موضع از تاریخ کبیر او را ذکر کرده - مشیخه طبرانی:

۱ - حسین بن ابراهیم بن اسحاق تستری دقیقی متوفای ۲۹۰، وی از مشایخ

حدیث است، ترجمه او را حافظ ابن عساکر در تاریخ خود آورده.

۲ - علی بن بحر بن بری - القطان ابوالحسن بغدادی متوفای ۲۳۴، وی از رجال بخاری تعلیقا و ابوداود - و ترمذی - است، احمد و ابن معین و ابوحاتم و عجللی و دارقطنی - و ابن قانع و دیگران هم او را توثیق کرده اند.

۳ - و عیسی بن یونس بن اسحاق سیعی کوفی نزیل شام متوفای ۱۸۷ و غیر این را هم گفته اند، از رجال صحاح ششگانه است، توثیق او را احمد و ابوحاتم و ابن خراش و یعقوب بن شیبیه و عجللی و ابوهمام و محمد بن سعد واقدی و دیگران آورده اند.

۴ - عبید بن غنام بن حفص کوفی، ابو محمد متوفی ۲۹۷، راویه حافظ کبیر ابوبکر ابن ابی شیبیه است و خود محدثی صدوق و خیر است.

۵ - ابوبکر ابن ابی شیبیه عبدالله بن محمد کوفی متوفای ۲۳۵، وی از رجال صحاح ششگانه غیر از ترمذی حافظ و ثقه است.

توثیق او را عجللی و ابوحاتم و ابن خراش آورده اند و ابن حبان در ثقات گوید: وی متقن، حافظ دین است، از کسانی است که نوشته و جمع آوری و تصنیف کرده است.

ابن قانع گوید: وی ثقه ثبت است از او هزار و پانصد و چهل حدیث روایت کرده و بخاری سی حدیث. علامه امینی مؤسس مکتبه امیرالمؤمنین العامه می گوید: ما بر سه نسخه از کتاب ضخیم «المصنف» واقف شدیم. وی معاصر امام عسکری است.

اگر نسخه حدیث این باشد که «یقلبها» معنی این است که خاک تربت را پهلو به پهلو می گردانیده و او را از هر پهلو می نگریسته.

و اگر نسخه «یقلبها» باشد یعنی آن را همی بوسه می زد.

در فرض اول اعتبار به مطالعه خاک شهدا است و منظور مطالعه خاک تربت شهدا از نظر ارتباط با قتل بی گناهان است، آن را از هر پهلو گردانید البته تحول اخلاق مردم عراق و کوفه را به عنوان تحول یک امت نمونه به امتی حق کش باید نگریست.

امت عراق را امیرالمؤمنین علیه السلام به نیکویی وصف کرده که آنها سنام العرب.

«من کتاب له لاهل الکوفه عند مسیره من المدینه الی البصره من عبدالله علی امیرالمؤمنین علیه السلام الی اهل الکوفه جبهه الانصار و سنام العرب.»

پس چگونه شد که امتی شد که:

«مثلکم کمثل المراه التي نقضت. عزلها من بعد قوه انکاثاً» (۱)

امتی شد که «الکوفی لایوفی» ضرب المثل شد.

و بنا بر نسخه دوم «یقلبها»

تربتی در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله است، او را می بوسید یا به هر پهلو می گردانید آیا رمز از چیست؟

ص: ۳۰۰

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۰۹/۴۵، باب ۳۹، حدیث ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۱۵/۴.

هنوز خون حسین علیه السلام در آن ریخته نشده، مگر از آن استفاده می شود که رمز است که هر خاکی در هر حسینیه ای بنا شود و هر خیمه ای در هر بقعه ای برای حسین برپا می شود و به نام حسین برپا می گردد و بوی حسین از آن می آید، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را احترام می کند و می بوسد.

من نبینم در میان کوی او بر در و دیوار الا روی او

ص: ۳۰۱

چهارمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها

حافظ کبیر ابوالقاسم طبرانی در (المعجم) بیرون داده گوید: حدیث کرد ما را علی بن سعید رازی از اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره مروزی از علی بن حسین بن واقد گوید: حدیث کرده مرا پدرم از ابوغالب از ابوامامه بازگو کرده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنان خود سفارش فرموده بود که این کودک را نگریانند (یعنی حسین را) گوید: و روز ام سلمه رضی الله عنها بود پس جبرئیل نازل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه رضی الله عنها سفارش فرمود که نگذارد احدی بر من داخل شود پس حسین علیه السلام آمد همین که نظاره به پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد که در داخل حجره بود، خواست که داخل شود پس ام سلمه رضی الله عنها او را گرفته در زیر بغل خود آورد و همی به قال و مقال با او پرداخت و او را ساکت می کرد تا همین که سخت به گریه افتاد، ام سلمه رضی الله عنها او را رها کرد تا داخل شد و در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله یا در دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست پس جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفت:

امت تو به زودی این پسرت را می کشند. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: او را می کشند و به من ایمان دارند؟ گفت: بلی او را می کشند (پاسخ آن را نداد که ایمان دارند یا

نه) پس جبرئیل تربتی را به دست آورد و گفت: در این چنین مکان.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد حالیا که حسین را زیر بال خود داشت دل افسرده، غمناک، گرفته خاطر، پس ام سلمه رضی الله عنها گمان برد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از داخل شدن کودک غضب کرده علیهذا گفت: ای پیغمبر خدا (من به فدای تو گردم) تو به ما سفارش فرموده بودی که این کودک را به گریه نیاندازید و از طرفی دیگر به من امر دادی که نگذارم احدی بر تو داخل شود پس او آمد و لذا من راه او را باز گذاردم (یعنی تا سخت به گریه نیفتد).

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله جوابی به پاسخ ام سلمه رضی الله عنها نداد و به نزد اصحاب بیرون رفت و همه نشسته بودند.

و فرمود که: امت من این را (فرزندم را) می کشند و در میان قوم ابوبکر و عمر هم بودند و آنان جری ترین قوم بودند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای پیغمبر خدا! آیا او را می کشند و آنان مؤمنند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی و این تربت او است، پس آن را به یاران ارائه داد. (۱)

ص: ۳۰۳

۱- اخرج الحافظ الكبير ابوالقاسم الطبرانی فی «المعجم» و قال: حدثنا علی بن سعید الرازی (ثنا) اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره المروزی (ثنا) علی بن الحسین بن واقد حدثنی ابی (نا) - ابو غالب عن ابی امامه قال رسول الله صلی الله علیه و آله لنسائه: لا تبکوا هذا الصبی یعنی حسینا قال: و کان یوم ام سلمه فنزل جبرئیل فدخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله الداخل و قال لام سلمه: لا تدعی احدا ان یدخل علی فجاء الحسین علیه السلام فلما نظر الی النبی صلی الله علیه و آله فی البیت اراد ان یدخل فاخذته ام سلمه فاحتضنته و جعلت تناغیه و تسکنه فلما اشتد فی البكاء، خلت عنه، فدخل حتی جلس فی حجر النبی صلی الله علیه و آله فقال جبرئیل للنبی صلی الله علیه و آله: ان امتک ستقتل ابنک هذا؟ فقال النبی صلی الله علیه و آله یقتلونه و هم مؤمنون بی؟ قال: نعم، یقتلونه فتناول جبرئیل تربه فقال: مکان کذا و کذا فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله قد احتضن حسینا کاسف البال مهموماً. فظنت ام سلمه انه غضب من دخول الصبی علیه، فقال: یا نبی الله! جعلت لک الفداء انک قلت لنا لا تبکوا هذا الصبی و امرتني ان لا ادع احدا یدخل علیک فجاء فخلیت عنه فلم یرد علیها فخرج الی اصحابه و هم جلوس فقال: ان امتی یقتلون هذا و فی القوم ابوبکر و عمر و کانا اجراء القوم علیه فقالا: یا نبی الله! یقتلونه و هم مؤمنون؟ قال نعم و هذه تربته فاراهم اياها - «المعجم الكبير: ۲۸۵/۸»

حافظ هیثمی در مجمع الزوائد ۱۸۹/۹ به نقل از طبرانی ذکر کرده و بعد می گوید:

طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن موثقند و در بعضی از آنان ضعفی وجود دارد.

علامه امینی رحمه الله گوید: ضعف بعض رجال اسناد نزد بعضی بدون بیان جهت، ضعف بعد از توثیق آنان مورد اعتنائی نیست و ضرر به حدیث وارد نمی کند. (۱)

چنان که در اصول مقرر است، علاوه بر آن که احتجاج به آن برای مثل مقام (تسامح در ادله سنن) روا است و متفق علیه است چنان که اعلام فقه و حدیث بر آن تصریح کرده اند و شاید هیثمی اشاره اش به علی بن

ص: ۳۰۴

سعید رازی متوفای ۲۹۹، شیخ حدیث معروف به علیان است که حافظی رحاله و جواله بود، فهم می کرد و حفظ می کرد.

ابن یونس در تاریخ خود گوید: درباره وی سخن گفته اند و حال آن که وی از محدثان اجلاً است، وی مصاحبت سلطان را می نمود و به همراه بعض ولات بود یا نایب و کار گزار بعض ولات بود.

ابن حجر کلمه ابن یونس را تعقیب کرده، گوید:

شاید سخن درباره او از جهت داخل شدن در اعمال سلطان است.

حمزه بن محمد کتانی حکایت کرده که: عبدان بن احمد جوالیقی وی را تعظیم می کرد.

مسلمه بن قاسم گوید: وی معروف است به علیان، وی ثقه و عالم به حدیث بود، غیر واحدی مرا از او حدیث کرده و ابواحمد بن عدی گوید:

هیثم دوری برای من بازگو می کرده که وی حدیث را با «رجاء» غلام متوکل می آموخت و چنان بود که هر کس را وی می خواست اجازه می داد و هر کس را می خواست مانع شود مانع می شد.

و گوید: از احمد بن نصر شنیدم که می گفت من حال او را از اباعبیدالله بن ابی خیمه سؤال کردم، او گفت: ما تا زمانی زنده ماندیم که از او و مثل او از ما سؤال شود. (۱)

ص: ۳۰۵

۱- (۱) صورة موجزه باسناد آخر، اخرج الحافظ ابن عساکر فی تاریخ الشام قال: اخبرنا ابوبکر محمد بن عبد الباقي (نا) ابو محمد الحسن بن علی املاء. «لسان المیزان: ۲۳۱/۴»

و بقیه رجال اسناد در آنها جرح شنیده نشده و علی بن حسین واقد متوفا ۲۱۱، وی از رجال چهارتا از صحاح ششگانه است و از رجال بخاری در ادب مفرد و مسلم در مقدمه است.

و حسین بن واقد ابو عبدالله قاضی متوفا ۱۵۹ وی از رجال صحاح است، غیر بخاری و وی در تاریخ خیلی کسان او را توثیق کرده اند.

و ابو غالب بصری نام او «حزور» و وی مصاحب ابوامامه باهلی است از رجال عده ای از صحاح است وی را غیر از واحدی توثیق کرده اند و حدیث او را غیر آنان صحیح شمرده اند.

صورتی دیگر از این حدیث به طور فشرده:

با اسناد دیگر: حافظ ابن عساکر در تاریخ شام گوید: خبر داد ما را ابوبکر محمد بن عبدالباقی از ابو محمد حسن بن علی به طور املاء.

(ح): و خبر داد ما را ابونصر ابن رضوان و ابو غالب احمد بن الحسن و ابو محمد عبدالله بن محمد همه گفتند: خبر داد ما را ابو محمد حسن بن

علی، خبر داد ابوبکر ابن مالک، خبر داد ما را ابراهیم بن عبدالله، خبر داد ما را حجاج، خبر داد ما را حماد از ابان از شهر بن حوشب از ام سلمه > بازگو کرده گوید: جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و حسین با من بود، پس گریست لذا من او را رها کردم، پس نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله شد پس جبرئیل گفت: آیا تو او را دوست داری؟ ای محمد!

گفت: آری، گفت: امت تو او را بی شک می کشند و اگر بخواهی من به تو ارائه می دهم از تربت آن زمین که در آن کشته می شود، پس آن را به وی ارائه داد.

گوید: از پرده بیرون افتاد که چرا به آن زمین کربلا گفته می شود.

پنجمین بار (۱) باز در حجره ام سلمه با خبرگزاری جبرئیل علیه السلام

مأتم فی بیت السیده ام سلمه بنعی جبرئیل

ص: ۳۰۸

۱- علامه امینی (مأتم فی بیت السیده ام سلمه بنعی جبرئیل) اخرج الحافظ الكبير ابوالقاسم الطبرانی فی «المعجم الكبير» لدى ترجمه الحسين السبط عليه السلام قال و حدثنا عبدالله بن احمد بن حنبل حدثني عباد بن زياد الاسدي (نا) عمرو بن ثابت عن الاعمش عن ابي وائل شقيق بن سلمه عن ام سلمه > قالت: كان الحسن و الحسين رضی الله عنهما يلعبان بين يدي النبي صلى الله عليه و آله في بيتي فنزل جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد! ان امتك تقتل ابنك هذا من بعدك فاوماً بيده الى الحسين فبكى رسول الله صلى الله عليه و آله و ضمه الى صدره، ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله: وديعه عندك هذه التربه فشمها رسول الله صلى الله عليه و آله و قال: ريح كرب و بلا قالت: و قال رسول الله صلى الله عليه و آله يا ام سلمه اذا تحولت هذه التربه دماً فاعلمي ان ابني قد قتل قال: فجعلتها ام سلمه في قاروره ثم جعلت تنظر اليها كل يوم و تقول: ان يوما تحولين دماً ليوم عظيم.

حافظ کبیر ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در هنگام ترجمه حسین سبط شهید علیه السلام بیرون داده و گوید:

حدیث کرد ما را عبدالله پسر احمد بن حنبل از عباد بن زیاد اسدی گوید:

از عمرو بن ثابت از اعمش از ابی وائل شقیق بن سلمه از ام سلمه (رضی الله عنها) بازگو کرده گوید:

حسن و حسین علیهما السلام در خانه من (یعنی حجره من) پیش روی پیغمبر صلی الله علیه و آله بازی می کردند پس جبرئیل نازل شد و گفت:

ای محمد! به درستی که امت تو این پسرت را پس از تو می کشد و اشاره کرد با دست خود به سوی حسین علیه السلام پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و او را به سینه خود چسبانید.

سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ودیعه می باشد این تربت نزد تو.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را بوسید و گفت: بوی کرب و بلا از آن می آید.

ام سلمه رضی الله عنها گوید:

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! هر موقع این تربت به خون متحول شد پس بدان که پسر من کشته شده است.

گوید: پس ام سلمه رضی الله عنها آن را در قاروره ای نهاد، سپس هر روز به او نظاره می کرد و می گفت: روزی که تو به خون بگردی روزی عظیم است.

و حافظ ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام بیرون داده گوید:

خبر داد ما را ابوعلی حدّاد و غیر او (به طریق اجازه) گفتند: خبر داد ما را ابوبکر ابن ربذه از سلیمان بن احمد یعنی حافظ طبرانی از عبدالله بن احمد بن

حنبل به همان اسناد و لفظ غیر از آن که در آنجا به لفظ «ویح کرب و بلا» آمده، به جای «ریح کرب و بلا».

حافظ گنجی در کفایه الطالب بیرون داده گوید: (۱) خبر داد ما را حافظ یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی در «حلب»، خبر داد ما را ابو عبدالله محمد بن ابی زید کرانی از فاطمه دختر عبدالله بن احمد جوزدانی از ابوبکر محمد بن عبدالله بن زیده. (۲)

از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی از عبدالله بن احمد بن حنبل به همان اسناد و به لفظ ابن عساکر.

تصحیح سند:

طبرانی و اسنادش معتبر است، احتجاج به آن صحیح است، رجال آن چنین است:

۱ - عبدالله پسر احمد بن حنبل شیبانی، ابو عبدالرحمن بغدادی متوفای ۲۹۰.

خطیب می گوید: وی ثقه و ثبت و فهیم است و نسائی و دارقطنی و ابو حاتم و دیگران او را توثیق کرده اند، مسند احمد بن حنبل را پسرش «عبدالله» منقح کرده، هر دو پسرش عبدالله و صالح از صلحای معتمدند.

۲ - عباد بن زیاد اسدی ساجی ابو داود گوید: وی صدوق است.

ص: ۳۱۰

۱- (۱) کفایه الطالب: ۲۷۹؛ سیرتنا و سنتنا: ۶۷.

۲- (۲) در تاریخ شام و در کفایه چنین آمده و صحیح آن «ریده» است.

۳ - عمرو بن ثابت بکری ابو محمد کوفی متوفی ۱۷۲.

ابوداود در سنن می گوید: (۱) رافضی است، مرد بدی است، لکن در حدیث صدق است، بسیار راستگو است.

نیز از او آمده که گوید: حدیث او شبیه به احادیث شیعه نیست.

ابن حجر گوید: یعنی احادیث او مستقیم است.

در موضع دیگر گوید: در حدیث او نکارتی یعنی ناشناخته نیست.

بزاز گوید: وی تشیع داشت،

ساجی گوید: وی مذموم است، به عثمان بد می گفت و علی را بر شیخین مقدم می داشت.

گفتگوی زیاد در مذهب او، وقتی که در حدیث شخص او صدوق باشد و احادیث وی مستقیم باشد و در آنها نکارتی نباشد، مورد اعتنا نیست، از اصول جرح و تعدیل خارج است.

۴ - اعمش سلیمان بن مهران کوفی اسدی ابو محمد متوفای ۱۴۵ وی از رجال صحاح ششگانه است.

ابن معین و نسائی او را توثیق کرده اند گوید: ثقه و ثبت است.

خریبی گوید: مُرد روزی که مُرد احدی در میان مردم اعبد از او نبود، وی صاحب سنت بود.

۵ - شقیق بن سلمه اسدی ابو وائل کوفی متوفای ۸۲، وی از رجال صحاح ششگانه است.

ص: ۳۱۱

ابن معین او را توثیق کرده و گوید: از مثل او سؤال نمی شود. و کیع و محمد بن سعد صاحب طبقات و دیگران او را توثیق کرده اند.

ابن عبدالبر می گوید: بر توثیق او اجماع کرده اند.

مشيخه ابن عساكر

۱ - ابو علی حداد، حسن بن احمد اصفهانی مقرئ متوفای ۴۴۰ در نود و شش سالگی، وی مسند وقت بود، با علو اسنادش از جهت سعه اطلاع در روایت اوسع اهل زمان خود بود و خود خیر و صالح و ثقه بود، جمعی او را توثیق کرده اند.

۲ - ابوبکر بن ریزه محمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی متوفای ۴۴۰.

یحیی بن منده گوید: ثقه و امین است، یکی از وجهای آبرومند ناس بود، دارای عقل وافر، فضل کامل، گرامی دارنده اهل علم با دیگر تناهای جمیل که بر او خوانده اند.

مشيخه گنجی

۱ - حافظ یوسف بن خلیل دمشقی متوفای ۶۴۸ هـ -.

ابوالفرج دمشقی در ذیل طبقات حنابله گوید:

وی امام حافظ، ثقه، ثبت عالم، واسع الروایه جمیل السیره متسع الرحله است.

ذهبی گوید: وی داخل در شروط صحیح است، با کلمات دیگری که در ثنای بر او گفته اند.

۲ - ابو عبدالله محمد بن ابی زید کرانی اصفهانی متوفای ۵۹۷ در صد سالگی.

ص: ۳۱۲

۳- فاطمه جوزدانیه ام ابراهیم بنت عبدالله بن احمد اصفهانی متوفای ۵۲۴ در نود سالگی، بانویی محدثه دارای دین و صلاح، از او امتی یعنی گروه بی شماری از حفاظ اجله روایت دارند و جمعی از مشایخ حدیث بر او قرائت کرده اند.

بقیه مصادر حدیث

حدیث این مآتم در این مصادر نیز هست. (۱)

در مقتل خوارزمی گویند: (۲) همین که جبرئیل تربت را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد از موضع و مکانی که خون یکی از دو فرزندش در آن ریخته می شود و به نام او تصریح نکرده بود که کدام یکی اند، او را «بو» کرد و گفت: این بوی حسین فرزند من است و گریست جبرئیل گفت: صدق گفتم. (۳)

ص: ۳۱۳

۱- (۱) ذخائر العقبی: ۱۴۷، از ملاذ در کتاب سیره او؛ طرح التشریح حافظ عراقی: ۴۲/۱؛ مجمع الزوائد: ۱۸۹/۹؛ مواهب اللدنیه: ۱۹۵/۲؛ خصائص کبری، حافظ سیوطی: ۱۲۵/۲؛ صراط السوی شیخانی مدنی: ۹۳ خ؛ جوهره الکلام: ۱۲۰.

۲- (۲) مقتل خوارزمی: ۱۷۰.

۳- (۳) قیل لما اتی جبرئیل بالتربه الی رسول الله صلی الله علیه و آله من موضع یهراق فیه دم أحد ولدیة و لم یخبر باسمه شمها و قال: هذه رائحة ابني الحسين و بکی، فقال جبرئیل: صدقت. ذکر الحافظ جمال الدین الزرنندی فی نظم الدرر: ۲۱۵ حدیثا عن هلال بن خباب و الیکک نصح. «سیرتنا و سنتنا: ۶۸» و فی روایة هلال بن خباب ان جبرئیل کان عند النبی صلی الله علیه و آله فجاء الحسن و الحسين فوثبا علی ظهره فقال النبی صلی الله علیه و آله لأمههما: الا تشغلین عنی هذین فاخذتهما ثم افلتا فجاءا فوثبا

شنیدستم که مجنون دل افکار چو شد از مردن لیلی خبردار

گریبان چاک زد با آه و افغان به سوی تربت لیلی شتابان

در آنجا کودکی دید ایستاده به سر عمامه مشکین نهاده

سراغ تربت لیلی از او جست پس آن کودک برآشف و بدو گفت

که ای مجنون تو را اگر عشق بودی ز من کی این تمنا می نمودی

برو در این بیابان جستجو کن ز هر خاکی کفی بردار و بو کن

ص: ۳۱۴

ز هر خاکی که بوی عشق برخاست یقین دان تربت لیلی در آنجاست

نگاهی دیگر

حافظ جمال الدین زرنندی در کتاب نظم الدرر حدیثی را از هلال بن خباب آورده، بی شباهت به این صورت ماتم نیست، روایت مرسل است، هلال بن خباب گوید: جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پس حسن و حسین آمدند و به دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله به مادر آنان فرمود: (شاید مراد از مادرشان ام سلمه رضی الله عنها باشد به قرینه آن که هلال از حسن بن محمد حنفیه روایت می کند و او از پدرش محمد بن حنفیه و وی از ام سلمه رضی الله عنها روایت می کند) به هر حال خواه این مادر باشد و خواه مادر اصلی.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به مادرشان فرمود: آیا اینان را مشغول و سرگرم نمی کنی از من، پس مادر آنها را برگرفت، ولی آنها خود را از دست مادر دربردند و آمدند و بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله برجستند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله خود آنها را برگرفت و در کنار خود نهاد.

جبرئیل گفت: یا محمد!

گمان می برم آنان را دوست می داری؟

پیغمبر گفت: چگونه دوست ندارم حالیا که آن دو ریحانه من از دنیا هستند.

پس جبرئیل گفت: آگاه باش که ائمت تو این پسرت را می کشند (یعنی حسین را)

پس جبرئیل جناح و بال خود را به هم زد تا خفقه و لرزه آنها را فرا گرفت و

تربتی را آورد و گفت: آگاه، که او بر روی این تربت کشته می شود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اسم این خاک تربت چیست؟ گفت: کربلا.

هلال بن خباب گوید: تا همین که حسین علیه السلام (در سال ۶۱ هـ -) در سرزمین مصیبت وارد شد، همین که شب را در همان مکان که او را احاطه کردند به صبح رسانید، یک نفر از بومیان محل را که از نژاد نبطی بود نزد امام علیه السلام آوردند، حسین علیه السلام به او گفت: اسم این سرزمین چیست؟

او گفت: سرزمین کربلا.

امام علیه السلام گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله صدق گفت، سرزمین کرب و اندوه و بلا است.

به اصحاب خود فرمود: بارها را به زمین نهید خیمه ها را فرود آرید.

الا ای خیمگی خیمه فرو هل. (۱) و (۲).

اینجا مناخ قوم است، سواران شترها را می خوابانند، محل ریختن خون آنان است. (۳).

تصحیح سند

هلال بن خباب عبدی ابوالعلاء بصری ساکن مدائن شد و در مدائن مرد به سال ۱۴۴.

احمد بن حنبل گوید: شیخ ثقه است، ابن معین نیز و یعقوب بن سفیان و یحیی القطان و دیگران هم او را توثیق کرده اند، حدیث مرسل است،

هلال از حسن پسر محمد حنیفه روایت می کند، از رجال صحاح

ص: ۳۱۶

۱- (۱) هل: فرو گذاشتن، رها کردن، واگذاشتن.

۲- (۲) مصرع بعدی این شعر: که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل (منوچهری دامغانی)

۳- (۳) نظم الدرر السمطین: ۲۱۵.

ششگانه است و وی روایت می کند از پدرش محمد بن الحنفیه از رجال صحاح ششگانه و وی از ام سلمه ام المؤمنین.

ص: ۳۱۷

در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها و پیشگویی از ملک مطر (باران)

در حجره ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها و پیشگویی از ملک مطر (باران) (۱)

امام احمد گوید:

مؤمل باز گو کرده از عماره بن زاذان از ثابت، از انس بن مالک که ملک باران (مطر) اذن از پروردگار خود خواست که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید پروردگارش به او، اذن داد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به «ام سلمه رضی الله عنها» دستور فرمود که درب حجره را برای ما در اختیار خود بگیر که احدی بر ما وارد نشود گوید: (حسین علیه السلام آمد که داخل شود، ام سلمه رضی الله عنها او را مانع شد لکن او از جا جست و داخل شد و همی بر پشت

ص: ۳۱۸

۱- مسأله ملکوت آسمان و زمین و ملکوت کل شیء و طرز جهان شناسی از دید اسلام و از نظر اسلام و ارتباط ظاهر امور عالم با ملائکه و ملکوت، یکی از مسائل خاص اسلام است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و روی دوش او و شانه او می نشست.

گوید: پس آن ملک به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

آیا تو او را دوست می داری؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آری.

آن ملک گفت: آگاه؛ که امت تو او را می کشد و اگر بخواهی به تو مکانی را که در آن کشته می شود ارائه می دهم، پس با دست خود زد و طینه حمراء یعنی گلی سرخ فام آورد.

پس ام سلمه رضی الله عنها آن را برگرفت و در خمار خود، کیسه اش کرد.

گوید: ثابت بازگو کرده که به ما رسیده که آنجا کربلا است. (۱)

در مسند احمد همین را از عبدالصمد بن حسان از عماره به همان اسناد بیرون داد. (۲)

ص: ۳۱۹

۱- (۱) أخرج الامام احمد في المسند: ۲۴۲/۳؛ قال: حدثنا مؤمیل، (ثنا) عماره بن زاذان، (ثنا) ثابت، عن انس بن مالك. انّ ملك المطر استأذن ربّه ان يأتي النبي صلی الله علیه و آله فاذن له، فقال لام سلمه: املکی علينا الباب لا يدخل علينا احد، قال و جاء الحسين ليدخل فمنعته فوثب فدخل فجعل يقعه على ظهر النبي صلی الله علیه و آله و على منكبه و على عاتقه، قال: فقال الملك: للنبي صلی الله علیه و آله اتحبّه؟ قال: نعم. قال: اما انّ امتك ستقتله و ان شئت اريتك المكان الّذى يقتل فيه فضرِب بیده فجاء بطينه حمراء فاخذتها ام سلمه > فصرّتها في خمارها. قال ثابت بلغنا انها كربلا.

۲- (۲) و اخرجه في المسند: ۲۶۵/۳ عن عبدالصمد بن حسان عن عماره بالاسناد.

۱- (۱) و اخرجہ الحافظ ابویعلی فی مسنده قال: حدثنا شیبان (ثنا) عماره بن زاذان بالاسناد بلفظ: استأذن ملك القطر ربّه ان يزور النبی صلی الله علیه و آله فاذن له و كان فی يوم ام سلمه فقال النبی صلی الله علیه و آله: یا ام سلمه! احفظی علینا الباب لا یدخل علینا احد، قال: فینا هی علی الباب اذ جاء الحسین بن علی فافتحم ففتح فدخل فجعل النبی صلی الله علیه و آله يلتزمه و یقبله، فقال الملك اتحبّه؟ قال: نعم، قال: انّ امتک ستقتله ان شئت اریتک المكان الذی تقتله فیہ، قال: نعم. قال: فقبض قبضه من المكان الذی قتل فیہ فراه فجاء بسهله او تراب احمر فاخذته ام سلمه > فجعلته فی ثوبها. قال ثابت: فکنا نقول انها کربلا.

«مسند ابویعلی: ۱۲۹/۶» و اخرجہ الحافظ ابونعیم فی الدلائل: ۲۰۲/۳؛ عن محمّد بن الحسن بن کوثر عن بشر بن موسی عن عبد الصّمد بن حسان عن عماره بالاسناد و اللفظ فقال و فی روايه سليمان بن احد فشمها رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال: ریح کرب و بلا فقال کنا نسمع انه یقتل بکربلا. الاسانید لاحمد - و ابی یعلی - و ابی نعیم صحیحہ، رجالها کلهم ثقات - الا - و هم: ۱ - مؤمل بن اسماعیل العدوی ابو عبدالرحمن البصری نزیل مکّه، المتوفی ۲۰۵-۶؛ وی از رجال بیش از یکی از صحاح ششگانه است. ابن معین و دارقطنی و ابن سعد و ابن راهویه و دیگران او را توثیق کرده اند. ۲ - عماره بن زاذان صیدلانی ابو سلمه بصری از رجال ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و بخاری در کتاب «الادب المفرد» است امام احمد و عجلی و یعقوب بن سفیان و دیگران او را توثیق کرده اند. ۳ - ثابت بن اسلم بنانی ابو محمّد بصری ۱۲۷، وی از رجال صحاح ششگانه است، جمعی او را توثیق کرده اند ذکر او بیش از یکی دو مرتبه در روایات آمده است. ۴ - عبدا لصّمد بن حسان صلاح، در حدیث دارد صدوق و ثقه است، بخاری او را در التاریخ الکبیر: ۱۰۵/۶ - و ابن ابی حاتم در الجرح و التعدیل ۵۱/۶ و ابن حبان در ثقات: ۴۱۵/۸ آورده اند. ۵ - شیبان بن فروخ ابن ابی شیبّه ابو محمّد ابلی متوفی ۲۳۵ (و غیر این هم گفته شده) از رجال مسلم و ابوداود و نسائی است، احمد بن حنبل و مسلمه او را توثیق کرده اند و دیگران بر او به صدق و صلاح ثنا خوانده اند. اینها رجال اسناد احمد و ابی یعلی و ابی نعیم اند که همه ثقه اند و در رجال ابو نعیم «بصری» هم هست که بعد خواهد آمد که ثقه است. رجال طبرانی همه رجال صحاح از مشایخ ثقاتند، بدین قرار: ۱ - بشر بن موسی بن صالح اسدی بغدادی متوفای ۲۸۸ پس از نود و هشت سالگی، وی ثقه و امین و عاقل و رکین است جمعی او را توثیق کرده اند. ۲ - محمّد بن عبدالله حضرمی ابو جعفر کوفی شهیر به «مطین» متوفی ۲۹۷، حافظ ثقه شهیر. ۳ - محمّد بن محمّد ابو جعفر تمار بصری متوفای ۲۸۹ ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده. ۴ - ابو محمد عبدان بن احمد بن موسی جوالیقی متوفای ۳۰۵ وی امام حافظ ثقه، بود صد هزار حدیث حفظ داشت. تراجم این اعظم در معاجم مشهوره سائر و دائر است. و اخرجہ الحافظ البیهقی فی دلائل النبوه فی باب «اخبار رسول الله بقتل الحسین» قال: اخبرنا علی بن احمد بن عبدان، اخبرنا احمد بن عبید الصّفر، حدثنا بشر بن موسی، حدثنا عبد الصّمد بن حسان بالاسناد بلفظ: استأذن ملك المطران یأتی رسول الله صلی الله علیه و آله فاذن له، فقال لام سلمه: احفظی علینا الباب لا یدخلنی احد، قال فجاء الحسین بن علی فوثب حتی دخل فجعل یقع علی منکب النبی صلی الله علیه و آله فقال الملك اتحبّه؟ قال النبی صلی الله علیه و آله نعم. قال: فان امتک تقتله و ان شئت اریتک المكان الذی یقتل فیہ، قال فضرب بیده و اراه «ترابا احمر» فاخذته ام سلمه > فصرته فی طرف ثوبها، فکان تسمع ان یقتل بکربلاء فقال: و کذلک رواه شیبان بن فروخ عن عماره بن زاذان. و اخرجہ الفقیه ابن المغازلی الواسطی فی «المناقب» من محمّد بن محمد بن سلیمان

الباغندي، حدثنا شيبان بن فروخ، حدثنا عماره بالاسناد شطرا منه. و اخرجه الحافظ ابن عساكر في تاريخ الشام قال: اخبرنا ابوبكر بن محمد بن عبد الباقي (نا) الحسين بن علي (نا) ابوالحسين ابن المظفر (نا) محمد بن محمد بن سليمان (نا) شيبان بالاسناد - و بلفظ ابي يعلى غير ان فيه فدخل فجعل يتوثب على ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله فجعل النبي صلى الله عليه وآله يلمسه و يقبله و قال: اخبرنا ابوعقوب يوسف بن ايوب (نا) ابوالحسين محمد بن علي بن المهدي بالله. «تاريخ مدينة دمشق: ١٨٩/١٤» (ح) و اخبرنا ابو غالب ابن البنا (نا) ابوالغنائم عبد الصمد بن علي قالا (نا) عبيد الله بن محمد ابن اسحاق (نا) عبدالله بن محمد (نا) ابو محمد شيبان بن ابي شيبه بالاسناد بلفظ الطبراني فقال: و اخبرناه ابو المظفر القشيري (نا) ابو سعد محمد بن عبد الرحمن (نا) ابو عمرو بن حمدان (نا) ابو يعلى (نا) شيبان بن فروخ بالاسناد ابويعلی و لفظه المذكور. و ذكره الحافظ المحب الطبري في ذخائر العقبى: ١٣٦-١٤٨ عن البغوي في معجمه و ابي حاتم في صحيحه و احمد في مسنده و اخرجه ابن عساكر في تاريخ الشام ٣٢٥/٤ و في لفظه فجعل رسول الله يلمسه و يقبله فقال: و في روايه: أن النبي صلى الله عليه وآله قال لام سلمه هذه التربة وديعه عندك فاذا تحولت دما فاعلمي ان ابني قد قتل فجعلتها ام سلمه > في قاروره ثم جعلت تنظر اليها كل يوم و تقول ان يوماً تتحولين فيه دماً ليوم عظيم. و ذكره الحافظ العراقي في طرح التثريب: ٤١/١ عن احمد، و الحافظ الهيثمي في المجمع ١٨٧/٩-١٩٠ عن احمد و ابي يعلى و البزاز و الطبراني فقال: و رجال اسناد ابي يعلى رجال الصحيح. و القرطبي في مختصر التذكرة: ١١٩ عن احمد و الحافظ ابن حجر في الصواعق: ١١٥ عن البغوي في معجمه فقال: و اخرجه ابو حاتم في صحيحه. و روى احمد نحوه و روى عبد بن حميد و ابن احمد نحوه ايضاً، لكن فيه ان الملك جبرئيل فان صح فهموا واقعتان و زاد الثاني ايضاً انه صلى الله عليه وآله شمها و قال ريح كرب و بلاء و في روايه الملا و ابن احمد في زياده المسند قالت: ثم ناولني كفا من تراب احمر و قال: ان هذا من تربة الارض التي يقتل بها فاذا صار دما فاعلمي انه قد قتل، قالت ام سلمه فوضعت في قاروره عندي و كنت اقول ان يوماً يتحول فيه دماً ليوم عظيم و في روايه عنها فاصبته يوم قتل الحسين و قد صار دماً و في اخرى، ثم قال: يعنى جبرئيل الا اريك تربه مقتله، فجاء بحصيات فجعلهن رسول الله صلى الله عليه وآله في قاروره، قالت ام سلمه > فلما كانت ليله قتل الحسين سمعت قائلاً يقول: ايها القاتلون جهلاً حسينا ابشروا بالعذاب و التذليل قد لعنتم على لسان ابن داود و موسى و حامل الانجيل قالت: فبكيت و فتحت القاروره، فاذا الحصيات قد جرت دماً. و حكاه ايضاً في كتابه (اشرف الوسائل ابي فهم الشمائل) (شرح كتاب الشمائل للحافظ الترمذي صاحب الصحيح) عن البغوي فقال: عن انس: استأذن ملك ربّه ان يزور النبي صلى الله عليه وآله فاذن له و كان في يوم ام سلمه > فقال صلى الله عليه وآله لها احفظي علينا لا يدخل احد فيناهي على الباب، اذ دخل الحسين عليه السلام فاقترحم فوثب على رسول الله صلى الله عليه وآله فجعل صلى الله عليه وآله يقبله و يلمسه، فقال له: الملك اتجبه؟ قال: نعم. قال: ان امتك ستقتله و ان شئت اريتك المكان الذي يقتل فيه فاراه فجاء بسهله او تراب احمر، فاخذت ام سلمه التراب فجعلته في ثوبها، قال ثابت (هو ثابت بن اسلم البناني المذكور راوي الحديث) كنا نقول: انها ارض كربلاء - و اخرجه ابو حاتم في صحيحه و رواه احمد بنحوه و زاد الملا: ثم ناولني كفا من تراب احمر و قال: ان هذا من تربة الارض التي يقتل بها فمتى صار دماً فاعلمي انه قد قتل، قالت: فوضعت في قاروره عندي اقول ان يوماً يتحول فيه دماً ليوم عظيم. فاستشهد بكربلاء من ارض الفرات بناحية الكوفه قتله سنان بن انس النخعي و قيل غيره و لما ارسلوا برأسه الى يزيد و سروا به في اول مرحله خرج عليهم من الحايط يد بها اقليم حديد فكتب سطرًا بدم. اترجوا امه قتلت حسينا شفاعه جده يوم الحساب فهربوا و تركوا الرأس، اخرجه منصور بن عمار و ذكر ابو المهدي في ضوء الشمس: ٩٧/١، ٩٨ و الحافظ القسطلاني في المواهب: ١٩٥/٢ عن البغوي و ابي حاتم و احمد. و الحافظ السيوطي في الخصائص الكبرى: ١٢٥/٢. عن البيهقي و ابي نعيم و كنز العمال: ٢٢٣/٦ - و السيد محمود الشيباني في الصراط السوي عن احمد. و القره غولي في «جوهره الكلام: ١١٧» - و ذكر شطرا من كلمه ابن

حجر المذكوره من قول «ثابت» و اخراج ابى حاتم اياه فى صحيحه و روايه احمد و ذكر فى ص ١٢٠ بقيه كلامه لفظيا. و عماد الدين العامرى فى شرح «بهجه المحافل» ٢/٢٣٦ و قال الخطيب الحافظ. الخوارزمى فى مقتل الحسين: ١/١٦٢ و قال: شرحبيل بن ابى عون ان الملك الذى جاء الى النبى صلى الله عليه و آله انما كان ملك البحر و ذلك ان ملكا من ملائكه الفراديس نزل الى البحر ثم نشر اجنحته عليه و صاح صيحه، قال فيها: يا اهل البحار البسوا ثياب الحزن فان فرخ محمّد مقتول مذبح ثم جاء الى النبى صلى الله عليه و آله فقال: يا حبيب الله! تقتل على هذه الارض فرقتان من امتك احديهما ظالمه متعديه فاسقه تقتل فرخك الحسين ابن بنتك بارض كرب و بلاء و قال له: تكون هذه التربه عندك حتى ترى علامه ذلك، ثم حمل ذلك الملك من تربه الحسين فى بغض اجنحته فلم يبق فى سماء الدنيا ملك الا و شم تلك التربه و صار لها عنده اثر و خبر، قال ثم اخذ النبى صلى الله عليه و آله تلك القبضه التى اتاه بها الملك فجعل يشمها و يبكى و يقول فى بكائه: اللهم لا تبارك فى قاتل ولدى، واصله نار جهنم ثم دفع تلك القبضه الى ام سلمه و اخبرها بقتل الحسين بشاطىء الفرات، قال: يا ام سلمه! خذى هذه التربه اليك فانها اذا تغيرت و تحولت دماً عبيطاً فعند ذلك يقتل ولدى الحسين. «سيرتنا و سنتنا: ٧٤-٧٨»

با همان اسناد به این لفظ آورده که:

ملک قطره، از پروردگار خود اذن خواست که پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت کند پروردگار به او اذن داد و روز نوبت ام سلمه رضی الله عنها بود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! این در را برای ما محافظت کن که احدی بر ما داخل نشود.

گوید: در بین آن که ام سلمه رضی الله عنها بر در بود که حسین بن علی علیه السلام آمد و فشار داد و در را باز کرد و به فشار وارد شد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع کرده او را به خود می چسبانید و می بوسید.

پس آن ملک گفت: آیا او را دوست می داری؟

گفت: بلی. گفت: به درستی که امت تو او را می کشند، اگر بخواهی به تو ارائه می دهم آن مکانی که در آن کشته می شود.

گفت: بلی. گوید: پس قبضه ای از همان مکان که در آن کشته شد قبض کرد و

به او ارائه داد. خاک سهله یعنی نرم یا خاک احمری بود.

پس ام سلمه رضی الله عنها او را برگرفت و در ثياب خود جا داد.

ثابت گوید: ما پیش خود می گفتیم آنجا کربلا بود.

و حافظ ابو نعیم در دلائل (۲۰۲/۳) هم از محمد بن حسن بن کوثر از بشر بن موسی از عبد الصمد بن حسان از عماره با همین اسناد و همین لفظ آورده و بعد گفته و در روایت سلیمان بن احمد آورده که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بوئید و گفت: بوی کرب و اندوه و بوی بلا از آن می آید.

بعد گفته ما می شنیدیم که وی در کربلا کشته می شود.

حافظ طبرانی در جزو اول از معجم کبیرش هنگام ترجمه حسین بن علی سبط شهید صلی الله علیه و آله آورده گوید: حدیث کرده ما را بشر بن موسی از عبد الصمد بن حسان مروزی.

(ح) (با تحویل سند) و حدیث کرده ما را. محمد بن عبدالله حضرمی و محمد بن محمد تمار بصراوی و عبدان بن احمد، همه گویند: حدیث کرده ما را، شیبان بن فروخ با اسناد مذکور با این لفظ.

ملک قطر (باران) استیزان کرد از پروردگار خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت بکند اذن به او داده شد و آمد در همان حال که نوبه پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه رضی الله عنها بود پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه دستور داد که ای ام سلمه! این در را برای ما محافظت می کن، بر ما احدی داخل نشود و لکن در بین آن که همه بر در بودند حسین آمد و در را گشود و همی بر پشت و دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله می پرید و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بوسه بر دهان می زد و می بوسید.

پس ملک گفت: او را دوست داری ای محمد؟ گفت: بلی.

گفت: آگاه؛ که امت تو او را به زودی می کشد و اگر بخواهی به تو ارائه دهم از تربت آن مکان که در آن کشته می شود.

گوید: پس قبضه ای از آن مکان که در آن کشته می شود قبض کرد و خاکی را نرم سرخ فام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد.

پس ام سلمه رضی الله عنها آن را برگرفت و در ثياب خود قرار داد.

و حافظ بیهقی آن را در دلائل النبوه در باب اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله به قتل حسین علیه السلام به بیرون داده گوید:

خبر داد ما را علی بن احمد بن عبدان، خبر داد ما را احمد بن عیید صفّار، حدیث کرد ما را بشر بن موسی، حدیث کرده ما را عبدالصمد بن حسان به همان اسناد با لفظ: ملک مطر (باران) اذن خواست که بیاید پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله، اذن به او داده شد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: برای ما این در را محافظت کن که احدی بر ما داخل نشود.

گوید: پس حسین آمد و از جا جست تا داخل شد، شروع کرد به دوش و شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله می پرید.

پس ملک گفت: آیا او را دوست داری؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. گفت به درستی که امت تو او را می کشند و اگر بخواهی ارائه می دهم به تو آن مکانی که در آن کشته می شود.

گوید: پس با دست خود زد یعنی دست خود را به هم زد و ارائه داد خاک

سرخ فامی را.

پس ام سلمه رضی الله عنها آن را برگرفت و در گوشه ثوب خود جا داد و گره زد، پس ما می شنیدیم که حسین به کربلا کشته می شود.

گوید: و همچنین آن را شیبان بن فروخ از عماره بن زاذان روایت کرده است.

و فقیه ابن مغزلی واسطی در مناقب آن را بیرون داده از محمد بن محمد بن سلیمان باغندی حدیث کرد ما را شیبان بن فروخ، حدیث کرد ما را عماره با آن اسناد، پاره ای از آن را و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام آن را بیرون داده گوید: خبر داد ما را ابوبکر محمد بن عبدالباقی، خبر داد ما را حسین ابن علی، خبر داد ما را شیبان به همان اسناد و به لفظ ابی یعلی غیر از آن که در آن آمد که حسین داخل شد، شروع کرد همی بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرید و پیغمبر صلی الله علیه و آله همی او را بر لب و دهان بوسه می زد و می بوسید و گوید: خبر داد ما را ابوالحسین محمد بن علی بن المهتدی بالله (ج) و خبر داد ما را ابوغالل ابن بنا، خبر داد ما را ابو الغنائم عبد الصمد بن علی، هر دو گویند: خبر داد ما را عییدالله بن محمد بن اسحاق، خبر داد ما را عبدالله ابن محمد، خبر داد ما را ابو محمد شیبان بن ابی شیبه به همان اسناد به لفظ طبرانی پس گوید: خبر داد ما را ابوالمظفر قشیری، خبر داد ما را ابو سعد محمد بن عبدالرحمن، خبر داد ما را ابو عمر بن حمدان، خبر داد ما را ابویعلی، خبر داد ما را شیبان بن فروخ به اسناد ابویعلی و لفظ او که ذکر شد،

و حافظ محب الدین طبری در ذخائر العقبی: ۱۴۶-۱۴۷ از بغوی در معجم خود و از ابی حاتم در صحیح خود و از احمد در مسند خود.

ص: ۳۲۸

و ابن عساکر در تاریخ شام: ۳۲۵/۴ بیرون داده و در لفظ او است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد لب و دهان او را می مکید و او را می بوسید پس گوید: و در روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه رضی الله عنها گفت: این تربت ودیعه ای است نزد تو، هر هنگام که متحول گردید و خون شد، بدان که پسر من حتماً کشته شده پس ام سلمه رضی الله عنها آن را در قاروره ای نهاد، سپس شروع کرده همی هر روز به آن نظاره می کرد و می گفت: البته روزی که تحول یابی به خون، آن روز، روز عظیم است.

و حافظ عراقی آن را در «طرح التثريب: ۴۱/۱» از احمد ذکر کرده.

و حافظ هیشمی در مجمع الزوائد: ۱۸۷/۹-۱۹۰ از احمد و ابی یعلی و بزاز و طبرانی آورده و گوید: رجال اسناد ابی یعلی رجال صحیح است.

الا عماره بن زاذان که جماعتی او را توثیق کرده اند و در او ضعفی است و بقیه رجال ابویعلی رجال صحیحند.

و قرطبی در مختصر التذکره (ص ۱۱۹) از احمد آورده.

و حافظ ابن حجر «صواعق» (ص ۱۱۵) آن را از بغوی در معجم او آورده و گوید: ابو حاتم در صحیح خود آن را بیرون داده و احمد نظیر آن را روایت کرده و عبد بن حمید و ابن احمد هم نظیر آن را روایت کرده اند، جز آن که در آن گوید:

آن ملک جبرئیل بوده، پس بنابراین دو واقعه خواهد بود. اگر روایت صحیح باشد،

و دومی بر آن افزوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را بو کرد و فرمود: بوی اندوه و بوی

بلا است.

و در روایت ملا و ابن احمد در زیاده های مسند آمده که ام سلمه رضی الله عنها گوید: سپس مشتی از تراب احمر خاک سرخ فام مرا داد و فرمود: این از آن سرزمین است که حسین در آن کشته می شود، پس هر وقت خون شد بدان که کشته شده است.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: پس من آن را در قاروره ای نزد خود نهادم و همی گفتم روزی که آن به خون تبدیل شود روز عظیم است.

و در روایتی از آن بانو آمده که روزی که حسین کشته شد من آن را یافتم که خون گردیده بود.

و در روایت دیگری، سپس گفت: یعنی جبرئیل، آیا به تو ارائه ندهم تربت قتلگاه او را؟

پس ریگ هایی آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در قاروره ای نهاد.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: تا شبی که حسین علیه السلام کشته شد شنیدم گوینده ای می گوید:

ای کشندگان حسین صلی الله علیه و آله ناشناسای قدر او، مژده عذاب و شکنجه و خواری، شما را بادا، شما لعنت شده اید بر زبان پسر داود و موسی و عیسی حامل انجیل.

گوید: پس گریستم و قاروره را گشودم ناگهان از آن ریگ ها خون جاری شده اند.

در کتاب خود (اشرف الوسائل الی فهم الشمائل) در شرح کتاب شمائل حافظ ترمذی، صاحب صحیح از بغوی آورده که از انس گوید:

ص: ۳۳۰

ملکی از پروردگار خود اذن خواست که پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت کند، به او اذن داد و در روز نوبت ام سلمه رضی الله عنها بود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برای ما محافظت کن احدی بر ما داخل نشود لکن در بین آن که ام سلمه بر در بود که حسین علیه السلام داخل شد و به فشار وارد شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سر دوش او پرید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را می بوسید و لب و دهان او را می مکید، پس ملک گفت: آیا او را دوست می داری؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آری.

گفت: پس امت تو او را می کشد و اگر بخواهی مکانی که در آن کشته می شود به تو ارائه می دهم، پس آن را ارائه داد و خاک سهله سرخ رنگ و خاک نرمی را یا خاک احمری برای او آورد، ام سلمه آن تراب را برگرفت و آن را در ثوب خود نهاد.

ثابت می گوید: (ثابت بنانی راوی است) ما همی گفتیم آنجا کربلا است.

این حدیث را ابو حاتم در صحیح خود تخریج کرده و احمد به مثل او آورده است و ملاً افزوده که سپس کفی از تراب احمر به من داد و گفت: این از تربت آن سرزمین است که او در آن کشته می شود.

پس هر وقت خون شد پس بدان که او به یقین کشته شده است.

آن بانو گوید: من آن را در قاروره ای نزد خود نهادم و می گفتم: روزی که متحول به خون شود هر آینه روز عظیم است.

تا پس در کربلا در سرزمین فرات در ناحیه کوفه به شهادت رسید، سنان بن انس نخعی او را کشت و دیگری هم گفته شده و وقتی سر او را به سوی یزید

فرستادند و در اولین مرحله که شراب با او نوشیدند.

دستی از غیب از دیوار برآمد با قلم آهنین بر آنها سطری را با خون نوشت.

آیا امتی که حسین را کشته اند امید شفاعت جدّ او را روز حساب دارند.

پس گریختند و سر را ترک نمودند.

منصور بن عمار این حدیث را بیرون داده.

و ابو الهدی در ضوء الشمس: ۹۷/۱-۹۸ و حافظ قسطلانی در المواهب: ۱۹۵/۲ از بغوی و ابی حاتم و احمد.

و حافظ سیوطی در «الخصائص الكبرى: ۱۲۵/۲» از بیهقی و ابی نعیم و کنز العمال ۲۲۳/۶.

و سید محمود شیخانی در «الصراط السوی» از احمد و قره غولی در «جوهره الکلام: ۱۱۷» و شطری از کلمة ابن حجر که ذکر شده از قول «ثابت» و اخراج ابی حاتم آن را در صحیح خود و روایت احمد آورده و در ص ۱۲۰ بقیة کلام او را لفظ به لفظ آورده.

و عماد الدین عامری در شرح بهجه المحافل: ۲۳۶/۲.

و خطیب حافظ خوارزمی در مقتل الحسین: ۱۶۲/۱.

از شرحبیل بن ابی عون بازگو کرده گوید:

آن ملک که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد ملک دریاها (بحار) بود و این بدان بود که ملکی از ملائکه «فرادیس» به دریا نازل شد و سپس بال های خود را بر آن گسترد و صیحه ای بر آن زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس اندوه بپوشید برای این که فرخ محمّد «جوجه محمد» کشته و مذبوح است.

ص: ۳۳۲

سپس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای حبیب خدا! بر روی این ارض این سرزمین دو فرقه از امت تو قتال می کنند، یکی ظالم و متعدی و فاسق، جوجه تو را حسین پسر دخترت در سرزمین کرب و بلا می کشند و این تربت نزد تو است و قبضه ای از ارض کربلا به او تحویل داد و گفت: این تربت نزد تو باشد تا علامت این امر را بینی، سپس آن ملک از تربت حسین در بعضی از بال های خود حمل کرد پس باقی نماند در آسمان دنیا ملکی مگر آن که آن تربت را استشمام کرد و بوی کرد تا از آن تربت در نزد او اثری و خیری حاصل شد.

گوید: سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قبضه را که ملک آن را برای او آورده بود برگرفت، همی آن را بو می کرد و می گریست و در گریه اش می گفت:

بار خدایا! برکتی در قاتل فرزند من مگذار و او را با آتش جهنم برافروزان و بسوزان،

سپس آن قبضه را به سوی ام سلمه رضی الله عنها رد کرد و به او تحویل داد و او را خبردار کرد به کشته شدن حسین در شاطیء فرات.

فرمود: ای ام سلمه! این تربت را نزد خود بگیر که همین که تغییر پذیرفت و به خون تازه متحول شد، در همان نزدیکی ها حسین فرزند من کشته می شود.

بحار الأنوار از طریق ما (امالی شیخ) از او، از ابی المفضل از ابن عقده از ابراهیم بن عبدالله نحوی از محمد بن سلمه از یونس بن ارقم از اعمش از سالم بن ابی الجعد از انس بن مالک: که عظیمی از عظمای ملائکه از پروردگار خود عز و جل استیذان کرد در زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس اذن به او داده شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و در دامن خود نشانید.

پس ملک گفت: آیا او را دوست داری؟

فرمود: آری، شدیدترین حبّ، او پسر من است. ملک به وی گفت: امت تو عنقریب او را می کشند. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا امت من فرزند مرا می کشند؟ گفت: آری، و اگر بخواهی ارائه می دهم به تو از تربت خاک آن سرزمین که بر آن کشته می شود.

گفت: آری، پس تربتی معطر، سرخ فام، خوش بو، به او ارائه داد و گفت: هر موسم این تربت، خون تازه شد آن علامت کشته شدن این پسر تو است.

سالم بن ابو الجعد گوید: خبر داده شده ام که آن ملک میکائیل بوده.

(بحار الأنوار و امالی شیخ) به اسناد (۱) خود از انس بازگو کرده که: ملک (مطر)

ص: ۳۳۴

۱- (۱) (ما) عنه عن ابی المفضل عن ابن عقده عن ابراهیم بن عبدالله النحوی عن محمّد بن سلمه عن یونس بن ارقم عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن انس بن مالک: ان عظیماً من عظماء الملائکه استأذن ربه عز و جل فی زیاره النبی فأذن له فینما هو عنده اذ دخل علیه الحسین فقبله النبی صلی الله علیه و آله و اجلسه فی حجره فقال له الملك اتحبه؟ قال: اجل، اشد الحب انه ابني، قال له: ان امتک ستقتله، قال: امتی تقتل ولدی، قال: نعم و ان شئت اريتک من التربه التي يقتل علیها قال: نعم، فاراه تربه حمراء طيبه الريح فقال: اذا صارت هذه التربه دما عبيطا فهو علامه قتل ابنک هذه. قال: سالم بن ابی الجعد اخبرت ان الملك كان ميكائيل. «بحار الأنوار: ۲۲۹/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۱۰؛ الامالی، شیخ طوسی: ۳۱۴، حدیث ۶۳۹» (ملک مطر) (امالی شیخ) عنه عن الحسین بن الحسین بن عامر عن محمّد بن دلیل بن بشر عن علی بن سهل عن مؤمل عن عماره بن زاذان عن ثابت عن انس ان ملک المطر استأذن ان یأتی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال النبی صلی الله علیه و آله لام سلمه: املکی علینا الباب لا یدخل علینا احد

باران) استیذان کرد که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: این در را برای ما در اختیار بگیر که بر ما احدی داخل نشود، پس حسین علیه السلام آمد که داخل شود ام سلمه مانع شد، لکن او جست و داخل شد و همی بر منکب های رسول خدا صلی الله علیه و آله می جهید و بر آنها بر می نشست.

پس ملک گفت: آیا او را دوست داری؟

گفت: بلی. گفت: پس امت تو به زودی او را می کشند و اگر بخواهی ارائه می دهم به تو آن مکان که در آن کشته می شود، پس دست خود را دراز کرد ناگهان تربتی حمراء آورد، پس ام سلمه آن را برگرفت و آن را در گوشه چهارقد خود قرار داد.

ثابت می گوید: به ما رسیده که آن مکان بود که در آن کشته می شد که همان کربلا باشد.

(توضیح) در این احادیث حدود سن و سال حسین علیه السلام تحدید نشده، ولکن این تعبیر را دارد گاهی می گوید:

ص: ۳۳۵

«فوثب فدخل فجعل يقعد على ظهر النبي و على منكبه و على عاتقه.»

کودک از جا جست و داخل شد و شروع کرده بر پشت پیغمبر و منکب او و عاتق او می نشست، فاصله منکب تا عاتق زیاد نیست معلوم شد از جنبه بشریت خیلی کودک بوده و گاهی دیگر می گوید:

«اذ جاء الحسين بن علي فاقتحم ففتح فدخل»

اینجا اقتحام را می گوید که زورمند بوده، در را به زور باز می کرده و گاهی می گوید: «فوثب حتی دخل فجعل يقعد على منكب النبي صلى الله عليه و آله» اینجا وثبه و از جا جستن را دارد، ولی افتادن روی منکب پیغمبر را هم دارد که کار کودک است و از جنبه بشری بر آنها هم رواست.

در حدیث طریق ابن عساکر می گوید: «فدخل فجعل يتوثب على ظهر رسول الله»

داخل شد و شروع کرد همی بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می آمد و ور می جست.

و در (اشرف الوسائل) داشت که: «اذ دخل الحسين فاقتحم فوثب على رسول الله»

یعنی حسین به فشار زور آور شده بود، ولی دارد که پرید و بر سر و روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و رفت و این نشان جنبه بچگی است از جنبه بشریت.

توضیح دیگر

در این احادیث چیزهای مدهشی از علم ملک و اندیشه کیهانی و تصرف

ص: ۳۳۶

و قدرت ملک و آینده نگری ملک در سنگریزه هم آمده.

اولاً: در حدیث گاهی «ملک مطر و باران دارد و گاهی ملک قطر» دارد که همان قطره باشد، تقطیر ابر و سحاب، جدا کردن ذرات آب و فرود آوردن آنها است به صورت باران ریز ریز.

و گاهی دارد «جبرئیل» و گاهی ملک بحر «دریا» و گاهی گوید: ملک «بحار» دریاها و گاهی می گوید: ملکی از ملائکه فرادیس به دریاها نازل شد، هر چه باشد دلالت دارد که از نظر اسلام و جهان شناسی اسلام امور ظاهر عالم ارتباط دارد با ملائکه و یکی از مسائل خاص اسلام ملکوت کل شیء است و بنابراین بحار و دریاها و سحاب و ابر و قطره ریزان همه؛ و هر کدام ملکوتی دارند که به امر آن روانند.

قطره ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود

و فرق آن با ارباب انواع افلاطون این است که اختیار این اشیاء با این ملکوت است و اختیار این ملکوت به دست خدا است «بیده ملکوت کل شیء» و شعبات ملکوت اشیاء همه منتهی می شود به چهار ملک بزرگ، جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل که قوای محرکه علم و تشکیل دهنده نقش نگار و ترسیم خط و خال کائنات هستند و اعوان جبرئیل و اعوان میکائیل و اعوان اسرافیل و اعوان عزرائیل در ظواهر کیهان پخشند. و همه آن اعوان و خود این اعیان برمی گردند به اشتقاق از اسمای حسناى الهی که روح پیکر عالمند.

حق، جان جهان است و جهان جمله بدن.

ارواح و ملائکه قوای این تن. افلاک و عناصر و موالید اعضاء.

توحید همین است و دیگرها همه فن.

بنابراین اشکالی ندارد که ملک «مطر - یا قطره» یا «بحار» علم و آگاهی از کشته شدن حسین داشته باشند، چون از شعبات و اشتقاقات جبرئیل هستند که ملک، ملک علم کلی و قوه عقل محیط است. دانشمندان آن را اندیشه کیهانی گویند.

و اقتدار و تصرف ملکوت و ملائکه در اشیای مادی هم لازمه طبیعی ملک و ملکوت است، ملکوت وزن آن صیغه مبالغه است، پس به نهایت اقتدار دارند.

اینها عجیبی نیست، آری عجب کل العجب تبدیل خاک قاروره در موقع کشته شدن حسین علیه السلام به خون تازه است، ولی معلوم نیست که آن خاک و ریگ ها چه ماده ای بوده اند، آیا تجوهر انرژی به ماده نبوده اند چنان که از ذرات ارنیوم قوه مدهشی انرژی بیرون می دهد.

اما در آنجا کوره الکتریکی برای شکستن ذره اتم لازم است تا ماده تبدیل به انرژی گردد.

ولی تصرف نفس کلی و قدرت الهی در مواد پراکنده عالم، بسی خارق العاده تر است.

یک نمونه اش قوه جاذبه عمومی است که گواه ارتباط پیکر عالم با همدیگر است و سرعت آن از سرعت نور هم بیشتر است، با این که نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر می رود.

ولی از نظر جاذبه آخرین ستاره و اختر در آخرین کرانه گیتی و کهکشان ها با زمین ما چنان است که همه در یک آن، با آن جاذبه در مدار خود می گردند و

آن جاذبه گسترده در جهان است، در صورتی که نور آنها بعد از میلیون سال نوری می رسد و اما چگونه بوی آنها از آینده هم استشمام می شود، این بحث بعد از حوادث قتل بحث می شود.

سبحان ذی الملک و الملکوت سبحان ما اعظمه و اعظم ملکه

و آن قدرتی که در داخل قلعه بیضه تخم مرغ که قلعه در بسته است نقطه خون پدید می آورد. دست او باز است که عزای این دولت را به جای پرچم عزا که آن را به حسب معمول دو نیم افراشته می دارند، قطره های خون را در قاروره جاری کند.

سبحان ما اقدره؟؟

ص: ۳۳۹

حافظ ابوالقاسم طبرانی در «معجم کبیر» در ترجمه حسین بن علی علیه السلام بیرون داده گوید:

به اسناد (۱)

ص: ۳۴۰

۱- (۱) (سند حدیث) حدثنا الحسين بن اسحاق التستري (نا) يحيى بن عبد الحميد بن الحَمَّانِي (نا) سليمان بن بلال عن كثير بن زيد عن المطلَّب بن عبدالله بن حنطب عن ام سلمه «المعجم الكبير: ۱۰۸/۳، حدیث ۲۸۱۹» اسناد صحیح است رجال آن همه از ثقاتند بدین قرار: ۱- حسین بن ابراهیم بن اسحاق تستری دقیقی متوفای ۲۹۰ - وی از مشایخ حدیث است، حافظ ابن عساکر در تاریخ او را ذکر کرده. ۲- یحیی بن عبدالحمید حَمَّانِي (به کسر مهمله و تشدید میم) ابوزکریا کوفی متوفای ۲۲۸ وی از رجال مسلم است. حافظ ثقه، صدوق است، ابن معین و ابن نمیر و بوشنجی او را توثیق کرده اند و بیش از یک تن درباره او گفته اند که وی صدوق است و از ابن معین گوید که: وی ثقه است و در کوفه مردی هست که با او حفظ می شود، یعنی سنت و حدیث و اینان حسد به او می برند. ۳- سلیمان بن بلال تیمی قرشی مولی آنان ابو محمد مدنی متوفای به سال (۱۷۷) وی از رجال صحاح ششگانه است، احمد و ابن سعد و خلیلی و ابن عدی و دیگران او را توثیق کرده اند. ۴- کثیر بن زید اسلمی ابو محمد مدنی متوفای ۱۵۸ از رجال پیش از یکی از صحاح است، ابن عماد موصلی او را توثیق کرده و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و بیش از یکی گفته اند که: وی صالح است. و ابو زرعه گوید: صدوق است، در او نرمی «لین» هست. ۵- مطلب بن عبدالله بن حنطب مخرومی تابعی است، از رجال صحاح است، ابوزرعه و دارقطنی و یعقوب بن سفیان او را توثیق کرده اند و «ابن حبان» او را در ثقات آورده. متن حدیث مطلب: عن ام سلمه > قالت: کان رسول الله صلی الله علیه و آله جالسا ذات یوم فی بیتی فقال: لایدخل علی احد فانتظرت فدخل الحسين علیه السلام فسمعت نشیج رسول الله صلی الله علیه و آله یبکی، فاطلعت فاذا حسین فی حجره و النبی صلی الله علیه و آله یمسح جبینہ و هو یبکی فقلت و الله ما علمت حین دخل، فقال: انّ جبرئیل علیه السلام کان معنا فی البیت فقال: تحبّه؟ قلت: اما من الدنیا فنعم، قال: انّ امّتك ستقتل هذا بارض یقال لها کربلا، فتناول جبرئیل علیه السلام من تربتها فاراها النبی صلی الله علیه و آله فلما احیط بحسین حین قتل، قال: ما اسم هذه الارض؟ قالوا: کربلا، قال: صدق الله و رسوله ارض کرب و بلاء.

است) از ام سلمه بازگو کرده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی تاریخی که حامله به این حادثه بود، در خانه من یا در حجره من بود، آن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

احدی بر من داخل نشود، من حسب الامر انتظار کشیدم که کس نیاید، لکن حسین علیه السلام داخل شد، پس درنگی شد که من جوش و فغان پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدم

ص: ۳۴۱

که می گریست پس من سرکشیدم بینم چیست؟ دیدم حسین علیه السلام در کنار و دامن او است و پیغمبر صلی الله علیه و آله جبین و پیشانی او را دست می کشد و گریه می کند. من گفتم والله من ندانستم هنگامی که او داخل شده.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام در این خانه با ما بود، پس از درنگی گفت: تو او را دوست داری؟ گفتم: اما از دنیا پس آری، گفت: امت تو عنقریب این را در سرزمینی که به آن کربلا گفته می شود به یقین می کشند. پس جبرئیل از تربت آن سرزمین برگرفت و به دست آورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله ارائه داد.

تا همین که حسین در احاطه دشمن واقع شد، در آن حادثه که کشته شد پرسید: اسم این سرزمین چیست گفتند: کربلا است، گفت: صدق فرموده خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله سرزمین کرب و بلا است.

بقیه مصادر حدیث:

نظم الدرر: ۲۱۵ به این لفظ آورده:

ام سلمه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد و دستور داد که این در را برای ما محافظت کن، بر ما احدی داخل نشود، لکن درنگی شد که صدای شیون پیغمبر صلی الله علیه و آله و «نحیب» او را شنیدم (و نحیب صوت شدید بکاء است) من در اثر آن داخل شدم ناگهان حسین علیه السلام را دیدم پیش روی پیغمبر صلی الله علیه و آله است. گفتم: والله ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من ندیدم او را هنگامی که داخل شده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل همین آن گذشته نزد من بود و گفت: امت تو به یقین او را می کشند بعد از تو در سرزمینی که به آن کربلا گفته می شود، آیا می خواهی که تربت او را به تو ارائه دهم ای محمد؟

ص: ۳۴۲

پس جبرئیل از تراب آنجا به دست آورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را ارائه داد و به او رد کرد، ام سلمه رضی الله عنها گوید: پس من او را برگرفتم و در قاروره ای قرار دادم پس روزی که حسین علیه السلام کشته شد، آن را سرکشی کردم که خون شده بود. (۱)

ص: ۳۴۳

۱- نظم الدرر: ۲۱۵ بلفظ قالت: دخل النبي صلى الله عليه وآله فقال: احفظي الباب لا يدخل على احد فسمعت نحيبه فدخلت فاذا الحسين بين يديه فقلت: والله يا رسول الله! ما رأيته حين دخل فقال: انّ جبرئيل كان عندي آنفا فقال: انّ امتك ستقتله بعدك بارض يقال لها: كربلا افتريد أن اريك تربته يا محمّد؟ فتناول جبرئيل من ترابها فإراه النبي صلى الله عليه وآله و دفعه اليه، فقالت ام سلمه : فاخذته فجعلته في قاروره فاصبته يوم قتل الحسين و قد صار دمًا. مجمع الزوائد: ۱۸۸/۹-۱۸۹ فقال: رواه الطبراني باسناد و رجال احدها ثقات. كنز العمال: ۶/۶۵۶، حديث ۳۷۶۶۶، عن الطبراني؛ الصراط السوي ۹۴ ح، عن الحافظ الزرندي بلفظ و عن الطبراني بلفظه المذكور و قال و في روايه: صدق رسول الله ارض كرب و بلاء و ذكر تصحيح الهيثمي آياه و اقرّه. (بحار الأنوار: ۲۲۵/۴۴، باب ۳۰، حديث ۵) - (امالي صدوق) ابن عن حبيب بن الحسين التغلبي عن عباد بن يعقوب عن عمرو بن ثابت عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام (ابي عبدالله) قال كان النبي صلى الله عليه وآله في بيت ام سلمه > فقال لها: لا يدخل على احد فجاء الحسين و هو طفل فما ملكت معه شيئاً حتى دخل على النبي صلى الله عليه وآله فدخلت ام سلمه > على اثره فاذن الحسين عليه السلام على صدره و اذا النبي صلى الله عليه وآله يبكي و اذا في يده شيء يقبله، فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا ام سلمه! ان هذا جبرئيل يخبرني انّ هذا مقتول و هذا التربه التي يقتل عليها فضعيه عندك فاذا صارت دما فقد قتل حبيبي، فقالت ام سلمه: يا رسول الله صلى الله عليه وآله! سل الله ان يدفع ذلك عنه، قال قد فعلت فاوحى الله عز و جل الي. (۱) ان له درجه لا- ينالها احد من المخلوقين (۲) و انّ له شيعه يشفعون فيشفعون. (۳) و ان المهدي من ولده فطوبى لمن كان من اولياء الحسين و شيعته؛ هم و الله الفائزون يوم القيمه.

طبرانی آن را با اسناد متعدده کثیره آورد و رجال یکی از آنها ثقات است.

کنز العمال ۱۳/۶۵۶-۶۵۷، حدیث ۳۷۶۶۶ - خ - از حافظ زرندی به لفظ او که ذکر شد و گوید و در روایتی است که گفت: (صدق رسول الله ارض کرب و بلاء) و بعد تصحیح هیئمی را از این حدیث آورده و آن را تقریر کرده.

(از طرف ما) (بحار الأنوار: ۲۲۵/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۵؛ الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۹، حدیث ۳) (امالی صدوق) پدرم از حبیب بن حسین تغلبی از عباد بن یعقوب از عمرو بن ثابت از ابی الجارود از ابی عبدالله علیه السلام از ابی جعفر علیه السلام بازگو کرده گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود، پس به ام سلمه رضی الله عنها دستور داد و فرمود که: نگذار احدی بر من داخل شود، پس حسین آمد وی اینک طفل است پس ام سلمه با او مالک هیچ نبود تا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد، پس ام سلمه از عقب سر او آمد، به دنبال پای او وارد شد، دید حسین را ناگهان که بر صدر سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله است و در همین وضع پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید که می گریست و ناگهان در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را پهلو به پهلو می گرداند.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ای ام سلمه! اینک این جبرئیل است، مرا خبر می دهد که این فرزند من مقتول است و این تربتی است که بر روی آن کشته می شود آن را نزد خودت بگذار، هر وقت یا هر موقع خون شد، پس حبیب محبوب کشته شده است.

پس ام سلمه گفت: یا رسول الله! از خدا مسألت کن که این بلا را از او دفع

کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مسئلت کردم، لکن خداوند عز و جل وحی به من فرمود که:

۱ - برای او در این شهادت درجه ای خواهد بود که احدی از مخلوقین به آن درجه نائل نخواهند شد.

۲ - و دیگر آن که برای وی شیعه و پیروی خواهد بود که شفاعت می کنند و شفاعت آنها پذیرفته می شود.

۳ - و دیگر آن که مهدی از فرزندان او خواهد بود.

پس خوشا برای آنان که از اولیای حسین علیه السلام و هواداران حسین علیه السلام باشند؛ والله شیعیان و پیروان وی، آنان همانا فائزند، یعنی به رتبه ای که آرزوی بشر است آنان موفقند.

آن چه خدا در این شهادت درجات به عوض داده جداگانه بعد از شهادت خواهد آمد که به قول امام صادق علیه السلام امامت را در ذریه او قرار داده و شفاء را در تربت او و اجابت دعا را نزد قبر او و ایام زائر در رفتن و آمدن از عمر او حساب نمی شود.

محمد بن مسلم گفت: اینها به برکت حسین علیه السلام به دیگران می رسد، آیا برای خود او چه خواهد بود؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا او را به پیغمبرش صلی الله علیه و آله در درجه و منزلت ملحق فرمود، بعد امام این آیه را تلاوت فرمود:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ مَا أَكُنُوا فِي تَتَبِيعِ آثَارِهِمْ وَ إخباری هستیم که از آنها در مدارج سن و سال

ص: ۳۴۵

کودک عزیز، آثار و کراماتی با هدایت و تحریکاتی استفاده می شود و وضع طفل در رفتار و کردار با جد امجد صلی الله علیه و آله چیست؟ و وضع پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر مرحله ای از سن و سال با کودک شیرین شمائل چیست؟

ص: ۳۴۶

هشتمین بار باز در حجره ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها از طرق ما

(ارشاد) روایت کرده: سماک از ابن المخارق از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید: در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی که آن روزتاریخی بود نشسته بود و حسین در کنار او (حجر او) نشسته بود که ناگهان از چشم پیغمبر، اشک ها فرو ریخت، پس من گفتم: یا رسول الله؟ چرا تو را می بینم که گریه می کنی (جعلت فداک).

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا آمد و تعزیت گفت به پسر حسین و خبر داد مرا که طائفه ای از امت من او را می کشند، خداوند آنها را به شفاعت من نائل نکند. (۱)

ص: ۳۴۷

۱- (شا) روی سماک عن ابن المخارق عن ام سلمه >، قالت: بینا رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم جالساً و الحسین جالس فی حجره اذ هملت عیناه بالدموع فقلت له: یا رسول الله! مالی اراک تبکی؟ (جعلت فداک) فقال صلی الله علیه و آله: جاءنی جبرئیل فعزانی بابنی الحسین و اخبرنی انّ طائفه من امتی تقتله لا انالهم الله شفاعتی. حدیث مرفوعه است رجال آن. ۱ - سماک بن حرب الذهلی ابوالمغیره (سین) یعنی از اصحاب حسین است (حج) (رجال میرزا محمّد) در تهذیب و نهاییه و استبصار - کافی - حدیث او را در باب تعارض بینه و ابطال عول، و میراث غرقی؛ و باب اشتراک در جنایات آورده اند. ۲ - ابن المخارق (اصابه) مخارق بن عبدالله بن سلیم شیبانی یکنی ابا قابوس در عداد کوفیین است، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ابن مسعود و ام الفضل بنت الحرث و غیر آنان روایت می کند و از او، پسرانش قابوس و عبدالله روایت می کنند، حدیث او نزد نسائی از روایت ابی الاحوص از سماک بن حر از قابوس از پدرش و در سند حسن بن سفیان از طریق ابی بکر نهشلی از سماک از قابوس بن ابی المخارق از پدرش می باشد و ابو نعیم او را در کنیه ها در «ابی المخارق» آورده است.

بحار الأنوار گوید: در بعضی کتب مناقب معتبره از حسن بن احمد همدانی از ابی علی حدّاد، از محمّد بن احمد کاتب از عبدالله بن محمّد از احمد بن عمرو از ابراهیم بن سعید از محمّد بن جعفر بن محمّد از عبدالرحمن بن محمّد بن عمر بن

ابی سلمه از پدرش از جدش از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید:

جبرئیل به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: امت تو او را (یعنی حسین را) بعد از تو می کشند.

سپس گفت: آیا ارائه ندهم به تو از تربت خاک او؟

ام سلمه گوید: پس ریگ هایی را (حصیاتی را) آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در قاروره ای نهاد تا همین که آن شب قتل حسین شد، ام سلمه رضی الله عنها گوید: شنیدم گوینده ای این شعر را می گفت:

ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل

قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب الانجیل

ای کشندگان حسین از روی نشناختن قدر او، به عذاب و شکنجه خدا آماده باشید، شما به زبان داود لعنت شده هستید و به زبان موسی و صاحب انجیل.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: من از شنیدن شعر تکان خوردم و گریستم، پس قاروره را گشودم، ناگهان در آن خون پدید آمده بود. (۱)

ص: ۳۴۹

۱- و روی فی بعض کتب المناقب المعتبره عن الحسین بن احمد الهمدانی عن ابی علی الحدّاد عن محمّد بن احمد الکاتب عن عبدالله بن محمّد بن عمرو عن ابراهیم بن سعید عن محمّد بن جعفر بن محمّد عن عبدالرحمن بن محمّد بن عمر بن ابی سلمه عن ابیه عن جده عن ام سلمه > قالت: جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال: انّ امتک تقتله یعنی الحسین بعدک ثم قال: الا اریک من تربته فجاء بحصیات فجعلهن رسول الله صلی الله علیه و آله فی قاروره فلما کان لیله قتل الحسین قالت ام سلمه: سمعت قائلاً یقول. ایها القاتلون جهلا حسیناً ابشروا بالعذاب و التنکیل قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب الانجیل قالت: فبکیت ففتحت القاروره فاذا قد حدث فیہ دم (انتهی) «بحار الأنوار: ۲۴۱/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۳۴»

بحار الأنوار: و جاده در مؤلفات بعضی اصحاب ما از ام سلمه رضی الله عنها روایت را باز گو می کند که گوید: (۱)

ص: ۳۵۰

۱- (۱) و روی فی مؤلفات بعض اصحاب عن ام سلمه قالت: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم و دخل في اثره الحسن و الحسين و جلسا الى جانبيه فاخذ الحسن على ركبته اليمنى و الحسين على ركبته اليسرى و جعل يقبل هذا تاره و هذا اخرى و اذا بجبرئيل قد نزل و قال: يا رسول الله! انك لتحب الحسن و الحسين فقال: و كيف لا احبهما و هما ريحانتاي من الدنيا و قرتا عيني، فقال جبرئيل: يا نبي الله ان الله قد حكم عليهما بامر فاصبر له.

رسول خدا روزی که باید آن را از روزهای تاریخی شمرد داخل شد و در عقب او حسن و حسین علیه السلام هم داخل شدند و بر دو جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن را برگرفت و بر زانوی راستش برنشاند و حسین را به زانوی چپش برنشاند.

و شروع کرد گاهی او را بوسه می زد و گاهی این را می بوسید که ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت:

یا رسول الله! تو به حتم حسن و حسین را دوست داری؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چگونه دوست نداشته باشم و حال آن که آنان دو ریحانه من از دنیا و دو قره العین منند. جبرئیل گفت: یا نبی الله! خدا حکم کرده بر آنان به امری، پس بر آن امر شکبیا باش.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چیست آن امر ای برادرم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: حتم کرده بر این حسن که زهر خورده مسموم شود و

بمیرد و بر این حسین که ذبح شود و بمیرد و به حتم برای هر پیامبری دعای مستجابی است، اینک تو اگر بخواهی دعای خود را «دعوت خود را» درباره دو فرزند خود حسن و حسین قرار بدهی، پس دعا کن و از خدا بخواه که سالم بدارد آن دو تن را از زهر و از قتل، اما هر گاه بخواهی که مصیبت آنان ذخیره ای باشد در شفاعت تو برای معصیت کاران از امت تو در روز رستاخیز، باید صبر کنی.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! من راضی ام به حکم پروردگارم، اراده ای ندارم مگر آنچه او اراده می دارد و به تحقیق من دوست دارم که دعوت من ذخیره باشد برای شفاعت من درباره معصیت کاران از امت من و قضای خدا آن چه را بخواهد درباره اولاد من حکم کند.

این روایت در سه جای آن جای گفتگو است:

۱ - سند آن که ضعیف است، وجاده است.

۲ - دیگر در متن آن که تفاوت دارد با اخبار این باب و می گوید: خدا حکم کرده و ظاهر آن: قضای حتمی الهی است.

در صورتی که قضای الهی در این گونه امور نه چنان الزام آور است که برای مقتول ثوابی نباشد و برای قاتل هم عقابی نباشد و مسئولیت از قاتل و مقتول سلب باشد، بلکه معنی قضا نقشه علم الهی است و علم الهی آلت عصیان نیست و سبب عصیان هم نیست، علم است به وقوع گناه به سوء اختیار عبد.

خواجه نصیر الدین در پاسخ شعر معروف منسوب به خیام که می گوید:

ص: ۳۵۲

من می خورم و هر که چو من اهل بود می خوردن من حق ز ازل می دانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود

خواجه حکیم گوید:

علم ازلی علت عصیان بودن نزد عقلا ز غایت جهل بود

و اما موضوع سوّم، قضیه شفاعت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هم طبق راهنمایی جبرئیل می گوید: کشته شدن حسین را من برای ذخیره شفاعت معصیت کاران می خواهم، توهم می شود که این نظیر عقیده غلط مسیحیان است در کشته شدن عیسی مسیح و صلب او برای فدا از گناهان بشر؛ ولکن شفاعت معنی صحیح حکیمانه ای دارد که در یک کلمه کوتاه پرمعنی درج است و هیچ اعتراضی بر آن وارد نیست و آن این است که شفاعت قیامت بروز دلالت ادلای در دنیا است پس هر کس از هر جانب و از هر ناحیه و از هر چیز دلالت شده و از راه شر به خیر برگردیده و به راه خیر ادامه داد، همان دلالت صورت ظهور آن در قیامت، همان شفاعت است، یک نفر را قرآن در آخرت شفاعت می کند که در دنیا او را دلالت کرده است و دیگری را شهدا شفاعت می کنند که از دلالت آنها به راه خیر آمده است و هر گاه به دلالت انبیا و اولیا به راه آمده باشد همانها شفاعت او هستند، تعداد شفاعت به تعداد دلالت ادلّا است پس امتی که خمول و معصیت کار باشد و از حسین علیه السلام و قیامت و نهضت او دلالت شده باشد چون در دنیا سهمی برده، در آخرت هم ظهور و بروزی دارد و اگر در دنیا سهمی ندارد حسین هم در قیامت شفاعتی از او ندارد

ص: ۳۵۳

و اما فوج فوج خلقی که به دلالت حسین برای عدالت قیام کنند، چون از معصیت خود به راه هدایت آمده اند، همین هدایت و دلالت در قیامت بروز و ظهوری ملکوتی دارد که همان شفاعت است.

یک چشم من از فراق یارم بگریست چشم دیگرم حسود بود و نگریست

چون روز وصال شد من او را بستم گفتم نگرستی نباید نگریست

همین دسته مردمان متحرک که به فقد حسین از سوز دل گریه می کنند و به تعقیب منویات مقدسه او مشتاقانه برای اجرای عدالت و دفع ستم نهضت می کنند، آنان شفاعت می شوند؛ هر کدام به قدری که اثرپذیر بوده شفاعت می شود و این معنی هیچ اشکالی ندارد، بلکه آنان طبق حدیث هفتمین که از امالی صدوق از طریق بحار الأنوار گذشت، پیروانی برای حسین هستند که خود شفاعت می کنند و شفاعت آنان در حق دیگران هم پذیرفته می شود.

و همان ها زمره ای هستند که مهدی این امت، زاده عنصر جان و دل آنها است، از آنها مهدی امت برمی خیزد.

و باز طبق حدیثی که در خانه فاطمه مادرش صادر شده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هواداران حسین قومی اند که به هوای حسین علیه السلام می آیند کسی در روی زمین از آنها اعلم به خدا و اقوم به حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی باشند و در پشت این زمین کسی نیست که التفات به دعوت حسین علیه السلام کما ینبغی بکنند جز آنان، آنان چراغ های فروزنده در

ظلمات دیجورند. آنان شفعاى بزرگ هستند و آنان وارد بر حوض كوثر هستند، سرچشمه خيرات نهضت و جنبش اند، سيمای آنها چهره درخشان امتند، اهل هر دينى در پى پيشوايان و ائمه خویشند و آنان در طلب ائمه و پيشوايان خاندان آل محمدند.

در آخر فرمود: آنان قوام اين زمين اند، به برکت آنان باران مى آيد.

من در تفسير سورة نور در تفسير رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع (۱) كلامى را كه اميرالمؤمنين در موقع قرائت اين آيه فرموده كه خدا با آنان در ذات عقول آنها تكلم مى كند و در فكر آنها با آنها نجومى و رازدارى مى كند. تجارت و بيع، آنها را از ذكر خدا باز نمى دارد.

در تعيين مصداق آن نظر داده ام كه سرسلسله هاى فقها و محدثان، بيشتر از سرسلسله اقطاب و سرسلسله سياسيون اهل اين ذكرند، ذكر خدا را و ذكر حسين را همه شيعيان و همه ديگران از تعليمات سرسلسله هاى فقها و محدثان آموخته اند، آنها قوام اين سرزمين اند.

ص: ۳۵۵

حافظ کبیر ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» روایت کرد (۱) به اسناد خود تا

ص: ۳۵۶

۱- (۱) (سند) حدثنا بکر بن سهل الدمیاطی (نا) جعفر بن مسافر التنیسی (نا)، ابن ابی فدیك (نا) موسی بن یعقوب الزمعی عن هاشم بن هاشم بن عتبه بن ابی وقاص عن عبدالله بن وهب بن زمعه عن ام سلمه > أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله اضطلع ذات يوم فاستيقظ و هو خائر النفس و فی یده ترابه حمراء یقلّبها، فقلت: ما هذه التربه یا رسول الله؟ فقال: اخبرنی جبرئیل علیه السلام أنّ هذا یقتل بارض العراق: للحسین، فقلت لجبرئیل علیه السلام: ارنی ترابه الارض التي یقتل بها فهذه تربتها. «المعجم الکبیر: ۱۰۹/۳، حدیث ۲۸۲۱» و اخرج الحافظ الحاکم ابو عبدالله النیشابوری فی المستدرک: ۳۹۸/۴. قال: اخبرنا ابو الحسن علی بن عبدالرحمن الشیبانی بالكوفه، (ثنا) احمد بن حازم الغفاری، (ثنا) خالد بن مخلد القطوانی قال: (حدثنا) موسی بن یعقوب الزمعی اخبرنی هاشم بن هاشم بن عتبه بن ابی وقاص عن عبدالله بن وهب بن زمعه قال: اخبرتنی ام سلمه > أنّ رسول

هاشم بن هاشم بن عتبه بن ابی وقاص او از عبدالله بن زمعه از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله یک روز به خواب رفت، البته آن روزش از بس این حادثه اش عظیم بود گویی روز حادثه تاریخی بود، پس از خواب بیدار شد، ولی خاطرش سنگین بود، وضع بی نشاطی داشت، گویی حیران بود، در دست او تربت خاکی سرخ فام بود که آن را از پهلو به پهلو می گردانید و به آن می نگریست پس من گفتم: این چیست ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که: این کشته می شود یعنی حسین در ارض عراق، پس من گفتم به جبرئیل، به من ارائه بده خاک تربت آن زمین را که در آن کشته می شود، پس این تربت آنجا است.

و از طریق حافظ حاکم نیشابوری گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی را که هنگامه ای داشت برای خواب به بستر رفت، پس بیدار شد و حال آن که وحشت زده و حیران بود، سپس باز به بستر دراز کشید و خواب او را برد.

سپس به فاصله ای بیدار شد و باز حیران بود به کمتر از آن قدر اول که دیده بودم.

سپس باز به بستر رفت و از خواب برخاست و در دست او تربتی سرخ فام بود که آن را بوسه می داد، پس من گفتم: که یا رسول الله این تربت چیست؟

فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا خبر آورد که این کشته می شود (یعنی حسین علیه السلام) به سرزمین عراق.

پس من گفتم: به من ارائه بده تربت آن زمین را که در آن کشته می شود، پس

این تربت است.

گوید: این حدیث صحیح است به قرار شرط شیخین و آنان آن را بیرون نداده اند.

سپس به روایت حافظ بیهقی در دلائل النبوه به همین اسناد و همان لفظ، آن را روایت کرده است.

و سپس حافظ ابن عساکر به اسنادهای خودش آورده و در آن گوید.

من گفتم: کی او را می کشد، پس دست دراز کرد و این کلوخ را به دست آورد و گفت: اهل این کلوخ زار (مدره) او را می کشند.

این خبر را حافظ بغوی ابن بنت منیع نیز بیرون داده، چنانچه در ذخائر العقبی: ۱۴۷ بازگو کرده و سیوطی در خصائص کبری: ۱۲۵/۲ از ابن راهویه و بیهقی و ابی نعیم هم آن را حکایت کرده است.

ص: ۳۶۶

بحار الأنوار روایتی دیگر را به اسناد مرفوع آورده: از ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها بازگو می کند.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی حادثه افزا از نزد ما خارج شد.

ص: ۳۶۷

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۳۹/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۳۱ و روی باسناد آخر عن ام سلمه > أنها قالت: خرج رسول الله صلى الله عليه و آله من عندنا ذات ليله فغاب عنا طويلا ثم جاءنا و هو اشعث اغبر ويده مضمومه، فقلت له: يا رسول الله صلى الله عليه و آله! مالي اراك اشعث مغبراً؟ فقال: اسرى بي في هذا الوقت الى موضع من العراق يقال له: كربلا فأريت فيه مصرع الحسين ابني و جماعه من ولدي و اهل بيتي فلم ازل القط دمءهم فها هو في يدي و بسطها الى فقال: خذيه فاحفظي بها فاخذته فاذا هو شبه تراب احمر فوضعتة في قاروره و شددت رأسها و احتفظت بها فلما خرج الحسين من مكه متوجها نحو العراق كنت اخرج تلك القاروره في كل يوم و ليله فاشمها و انظر اليها ثم ابكى لمصابه فلما كان في اليوم العاشر من المحرم و هو اليوم المذی قتل فيه اخرجتها اول النهار و هي بحالها، ثم عدت اليها آخر النهار فاذا هي دم عبيط فصحت في بيني و بكيت و كظمت غيظي ان يسمع اعدائهم بالمدينه فيتسرّعوا بالشماته فلم ازل حافظه للوقت و اليوم حتى جاء الناعي ينعاه فحقق ما رأيت.

و آیا این همان شب بوده که خواب دیده و سنگین خاطر بود؟ و وحشت خواب آن قدر مؤثر بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله سر به صحرا گذاشته، انسان گاهی خواب به سرش می زند، سر به صحرا می گذارد و یا شب دیگر بوده و انصافاً حادثه حسین علیه السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدر و مادر ضربه شدیدی است که اگر منظره اش مشاهده شود، یا به خواب آید از پدر و مادر و جدّ راحت و آرام را می برد، به هر حال گوید:

پیغمبر شبی (که از این حادثه سنگین بار بود) از نزد ما بیرون آمد و مدتی طولانی غائب و ناپدید شد، سپس باز آمد، حالیا که ژولیده و غبار آلوده و دست ها را به هم حلقه کرده بود.

من گفتم: یا رسول الله! من تو را ژولیده و غبار آلوده می بینم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این معراج شبانه مرا به موضعی از عراق بردند که نامش کربلا- گفته می شود و به من قتلگاه حسین پسر عزیزم و جماعتی از فرزندان من و اهل خاندان من ارائه داده شد و من همی خون های آنان را ذره ذره از زمین برمی گرفتم، اینک همان است که در دست من است و دستش را به سوی من گشود و فرمود: آن را بگیر و محافظتت کن، پس من آن را بر گرفتم، شبیه و مانند ذرات خاک سرخ فام بود و آن را در قاروره ای نهادم و سرش را محکم بستم و محافظت از آن می نمودم، تا همین که حسین علیه السلام از مکه به سمت عراق بیرون شد، من آن قاروره را هر روز و هر شب بازدید می کردم و آن را استشمام می کردم و به آن نظاره می کردم و سپس برای او می گریستم تا همین که روز دهم از محرم شد و همان روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد، اول روز آن را

بیرون آورده و بازدید کردم، دیدم به حال خویش باقی است و سپس آخر روز باز آن را بیرون آورده و بازدید کردم، ناگهان خون تازه بود پس صیحه زدیم در حجره خویش و گریستم و خشم خود را فرو بردم از هراس و شماتت دشمنانشان در مدینه که مبادا بشنوند و در شماتت تسریع کنند، لکن همواره محافظت بر وقت و بر روز می داشتم تا پیک مرگ آمده و خبر مرگ او را آورد و محقق شد رؤیت من.

فقه الحدیث

در این حدیث چند جای نظر هست:

اولاً: در سند که ضعیف است چون راوی ذکر نشده.

ثانیاً: پیغمبر صلی الله علیه و آله شبانه به خارج از منزل و منازل برده شده است و پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن تعبیر به «اسراء» فرموده و اسراء همان معراج است که غیر از سیر عادی است سیری است با کشف اسرار و استار و پیغمبر صلی الله علیه و آله همه سیرهای اکتشافی خود را اسراء و معراج می نامیده و باکی در این تسمیه و تعبیر نیست، چون سیر عروجی است، عروج در آن بر جنبه طول و عرض مسافت غلبه دارد و چون متفرقات در زمان مجتمعات در دهرند، پس در معراج که صعود بر قلمه زمان و مکان است گذشته و آینده آنجا همه حال است، پس اعتراض نشود که التقاط و برگرفتن ذرات خون حسین چگونه تصور می شود و حال آن که حادثه شصت سال بعد تقریباً واقع خواهد شد و هنوز خونی نریخته است.

پاسخ آن بر فرض صحت سند، القاط ذرات خون هم در رؤیای ملکوتی است نه در بیداری زمین و زمان؛ و سیر پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل معراج فوق

زمان و زمانیات بوده که احاطه بر مستقبل و آینده و بر گذشته و ماضی زمان دارد.

در مشاهدات سفرهای آسمانی فکری مثل «ژول ورن» انعکاس حادثه مثل کربلا را اشعه نور با سیر خود به کرات آسمانی همه آن به آن، با امواج پیاپی خود پخش می کنند و می برند و واتاب آن در چهار سال بعد از وقوع حادثه عاشورا، به اولین ستاره و اختر «الفا» دیده می شود و به ستاره و اخترانی که هزار سال نوری با زمین فاصله دارند، بعد از هزار سال صورت واقعه مشهود و مشاهده می شود که صف آرایی دو لشگر شد و امام علیه السلام شهید شد.

بنابراین که هر حادثه را که دوربین عکاسی می گیرد پس از وقوع حادثه هم هر موقعی که اشعه نور برسد، واتاب آن بر دیدگان ناظر بتابد، همان موقع باز عکس برداری می شود.

از عجایب و غرایب این سفرهای آسمانی اندیشمندان، سفر آن کسان است که از زمین در کره مشتری پیاده شدند و انجمنی از ساکنان کره مشتری در آنجا بر پا بود، آدم های زمین با جثه های کوچک خود در گوشه تخت ها پنهان شدند، شنیدند بین اهل انجمن سخن از کره زمین و اهل آن شد، این آدمک های زمین گوش ها تیز کردند بشنوند شنیدند، موجودات رشید مشتری گفتند: عجب! که اهل این کره کوچک «زمین» با قد کوچولو و عمر یک روزه، خیال ها بر سر می پروراندند، دوربین ها ساخته اند و به سوی کرات علوی نصب کرده اند که خبر از آسمان ها بگیرند، یکی از آدم های زمین خواست سر برآرد و اعتراض کند که

ص: ۳۷۰

چگونه گفت عمر آنها یک روزه است، ولی با قدری تأمل متوجه شد که کره مشتری حرکت وضعی آن که شبانه روز آنجا را تشکیل می دهد هشتاد سال ما است، پس صحیح است که عمر هشتاد ساله ما در نظر آنها یک شبانه روز است.

بنابراین اگر گردش کره ای آن قدر کند باشد که یک هزار سال ما را فرا بگیرد یا پنجاه هزار سال ما را فرا بگیرد، روز پنجاه هزار سال در همین جهان کیهانی تصور دارد.

قرآن گاهی می گوید:

وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (۱)

و در موقعی می گوید:

يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (۲)

و در مقامی می گوید: مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ * تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۳)

ولی یک سؤال اینجا پیش می آید:

سؤال: این قبول است که این تصویرها امروز از مرحله وهم و خیال بالاتر آمده و به مرحله ای از تحقق و وقوع پیوسته، ولی مشکل آن در این است

ص: ۳۷۱

۱- (۱) حج (۲۲): ۴۷.

۲- (۲) سجده (۳۲): ۵.

۳- (۳) معارج (۷۰): ۳-۴.

که چگونه در حال حاضر مستقبل آینده را دید، در آن نیست که چگونه می توان در مستقبل آینده ماضی گذشته را دید، این مثل ها از قبیل دیدار ماضی گذشته در مستقبل آینده است که امکان دارد بقای نقش هر حادثه در آینده، راه اطلاع بر آن است.

جواب: فرق نمی کند در دیدار خوابی که یوسف برای پادشاه مصر تعبیر کرد، قحطی آینده کشور مصر با فاصله چهارده سال آینده در حال حاضر دیده شد، برای همه ما خواب دیدن از آینده یک نوع معراج روح است و همه ما این را داریم، نهایت ما در خواب و پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیداری، در ما هم منحصر به خواب دیدن نیست، بلکه در بیداری هر کس اهل منطق باشد می داند که در قضایای کلیه حقیقه مثل «کل جسم له شکل» فکر انسان فوق زمان و مکان می رود و آنجا احاطه کلی بر افراد موضوع آینده و گذشته و موجود در حال دارد و همه را فوق زمان مضمول، مشاهده اجمالی در این حکم کلی می کند، چون تصدیق بی تصور نمی کند، تصور افراد گذشته و اجسام آینده یک نوع مشاهده است و فوق زمان و زمانیات و فوق مکان و مکانیات است که در این مشاهده کلی نفس در یک آن هم شده، در عالم فوق زمان می رود.

ولی ما از بس مأنوس به پیکر و تن خود در عالم مقادیر و احجام و اجسام محسوسیم و غرقه در تن هستیم، غافل از این سیر معراجی خویشینیم.

استاد دکتر هوشیار وقتی در درس منطق و قضیه کلیه حقیقه می گفت «به انطوی الزمان و المكان له» از وجد و نشاط بال در می آورد. اشاره

به بالا می کرد و می گفت: از این حکم کلی دریچه ای به عالم مجردات باز می شود و نفس اگر چه آنی هم شده به آن عالم فوق زمان و فوق مکان می رود و غافل است چون تمام عمر غافل از خویشتن است، خویشتن را در قالب کالبد و پیکر می بیند، در واقع خود را نسیان کرده، وقتی می خواهد اشاره به خویشتن کند اشاره به کالبد و اعضا می کند وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ (۱)

نظیر این نسیان و فراموشی خویشتن در جنب بدن که در دنیا دارد، یک نوع نسیان ذات و فراموشی از خویشتن نیز در موقع اتصال به عالم نورستان و مشاهده جنت فردوس و جنت لقا، برای او پیش می آید که همه غم ها زائل می شود.

ینسیه نفسه اتصال النور كحاله فی عالم الغرور

اذ بالصیاصی نفسه بالانفس یومی و ناسی الله نفسه نسی

آیا این نمونه که در همه ما هست و از دریچه آن حکم بر کل موجودات حال و گذشته و آینده می کنیم، نمونه ای نیست برای سیر آینده.

اما پیغمبر صلی الله علیه و آله بالاتر از آن در سفر معراج جهنم و بهشت را دید و اهل جهنم را معذب و اهل بهشت را منعم دید، با آن که هنوز عالم جزا و

ص: ۳۷۳

روز رستاخیز برای ما اهل زمین و زمان فرا نرسیده است؛ اما این نه از آن است که آنها نیستند، بلکه ما به آنها نرسیده ایم؛ زیرا قیامت و رستاخیز در عوالم طولی ما است و تمام مندرجات آبی و مندرجات زمانی را در عالم فوق زمان که دهر و سرمد است ثابتهای هستند و سیرهای معراجی پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون از وصف و حساب ما است.

بلی، ما هم عموماً حکم قطعی برآینده می کنیم، همه کس حکم می کند که از موجودی زمان ما همه بعد از صد سال دیگر به این وضع و بدین منوال باقی نیستند، یا مرده اند یا زنده اند، بدین رمق نیستند.

این حکم کلی که از نفس ناطقه است در حیوان دیگر نیست.

غیر فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را عقل و جان دیگر است

غیر آن جانی که در ما و شما است عقل و جان دیگری در انبیاء است(۱)

ص: ۳۷۴

۱- (۱) مثنوی مولوی، بیت دیگر این شعر عبارت است از: باز غیر جانی و عقل آدمی هست جانی در ولی آن دمی

حافظ ترمذی در جامع صحیح: ۱۹۳/۱۳ این حدیث را بیرون داده گوید: (۱)

ص: ۳۷۵

۱- (۱) اخرج الحافظ الترمذی فی الجامع الصحیح: ۱۹۳/۱۳ قال: حدثنا ابو سعید الاشج، حدثنا ابو خالد الاحمر، حدثنا رزین قال: حدثنی سلمی قالت: دخلت علی ام سلمه > و هی تبکی، فقلت ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله - تعنی فی المنام - و علی رأسه و لحيته التراب، فقلت مالک یا رسول الله صلی الله علیه و آله! قال: شهدت قتل الحسين آنفا. و فی نفس المهموم: و روى مسندا عن سلمه: قال: دخلت علی ام سلمه و هی تبکی، فقلت لها: ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام و علی رأسه و لحيته اثر التراب فقلت: مالک یا رسول الله مغتبراً قال: شهدت قتل الحسين آنفا. اما رجال اسناد: ۱ - سلمی بکریه مولاہ بکر بن وائل از عایشه و ام سلمه > روایت می کند، صحیح الحدیث است، حدیث او از صحاح شمرده می شود. ۲ - رزین - به فتح راء مهمله - ابن حسیب جهنی بکری کوفی از رجال ترمذی است، احمد و ابی معین او را توثیق کرده اند، ابن حبان او را در ثقات آورده و ابوحاتم گوید: صالح الحدیث است

حدیث کرد ما را ابوسعید اشج و او از ابو خالد احمر از رزین بازگو کرده گوید: حدیث کرد ما را سلمی رضی الله عنها که من بر امّ سلمه رضی الله عنها وارد شدم حالیا که وی می گریست. من گفتم: تو را چه به گریه آورده؟ امّ سلمه رضی الله عنها فرمود: من الان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم (یعنی به خواب) و بر سر او و محاسن او خاک بود. گفتم: یا رسول الله! تو را چه می شود؟

فرمود: کشته شدن حسین علیه السلام را حاضر شده بودم (یعنی کشته شدن حسین علیه السلام خاک بر سر من کرده)

و حاکم در مستدرک: ۱۹/۴ بیرون داده گوید:

خبر داد مرا ابوالقاسم حسن بن محمّد سکونی در کوفه از محمّد بن عبدالله حضرمی از ابو کریب از ابو خالد احمر از «رزین» بازگو کرده از سلمی گوید:

من وارد بر امّ سلمه رضی الله عنها شدم و او می گریست. (الحدیث)

و حافظ بیهقی در دلائل النبوه در باب رویت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب آورده گوید: خبر داد ما را عبدالله حافظ از احمد بن علی مقری از ابو عیسی ترمذی از ابو سعید اشج از ابو خالد احمر از رزین بازگو کرده از سلمی گوید: وارد بر ام سلمه شدم حالیا که می گریست. (الحدیث)

حافظ گنجی در کفایه الطالب: ۲۸۶ بیرون داده گوید:

خبر داد ما را سید ما و شیخ ما بقیه سلف، علامه زمان، شافعی عصر، حجه الاسلام شیخ مذاهب ابو محمد عبدالله بن ابی وفا بادرائی از حافظ ابی محمد عبد العزیز بن الاخضر، خبر داد ما را ابوالفتح کروخی (ح) تحویل سند: خبر داد ما را قاضی عالم، صدر شام، پدر عرب، اسماعیل بن حامد بن عبدالرحمن خزرچی در دمشق، خبر داد ما را ابوحفص عمر بن محمد بن معمر، خبر داد ما را ابوالفتح عبدالملک کروخی، خبر داد ما را قاضی ابو عامر محمود بن قاسم ازدی و غیر او.

خبر داد ما را ابو محمد جراحی، خبر داد ما را ابوالعباس محمد محبوبی، خبر داد ما را امام حافظ ابو عیسی محمد بن عیسی از ابو سعید اشج به همان اسناد و همان لفظ گوید: این عین لفظ ترمذی است در جامع خود.

و احمد بن حنبل هم این را در مسندش روایت کرده.

و حاکم هم در مستدرک خود آن را ذکر کرده.

مصادر دیگر:

جامع الاصول ابن اثیر از ترمذی؛ اسد الغابه: ۲۲/۲ با همان اسناد؛ المختار فی مناقب الاخیار: خطی؛ ذخائر العقبی: ۱۴۷؛ تیسیر الاصول ابن دبیع: ۲۷۷/۳؛ نزهه الابرار ارزنجانی: خطی؛ نظم الدرر زرنندی: ۲۱۷؛ مطالب السؤل ابن طلحه: ۳۷۸؛ مشکاه المصابیح: ۱۷۱/۲؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۳۹؛ خصایص کبری: ۱۲۶/۲؛ صواعق ابن حجر: ۱۱۵؛ الصراط السوی شیخانی: به خط خود مؤلف، نسخه اش خطی در مکتبه امیر المؤمنین العامه موجود است.

شرح بهجه المحافل: ۲۳۶/۲

ص: ۳۷۸

علامه امینی رحمه الله این رؤیا را یکی از ماتم های پیغمبر صلی الله علیه و آله برشمرده است، شاید از نظر این که این گونه خواب و رؤیا از مکاشفات ملکوتی است و قتل حسین علیه السلام صورت ملکوتی آن به صورت خاک بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه می کند و بنابراین غیرتمندان شیعه روز عاشورا به این منظره اقتدا می کردند و خاک و گل بر سر می ریختند و لکن این حدیث ندارد که رؤیا و خواب مطابق با روز عاشورا و موقع شهادت بود. (۱)

ولی شیخ طوسی به اسناد خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ام سلمه رضی الله عنها روزی صبح کرد و گریه می کرد. به او گفته شد که از چه گریه تو است؟ ام سلمه رضی الله عنها گفت: به حتم پسر حسین امشب کشته شده و این را بدان سبب می گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن زمان که از دنیا رفته خواب ندیده ام، مگر امشب که او را دیدم رنگ پریده، افسرده و دژم. گوید: گفتم چه شده که تو را رنگ پریده و ملول می بینم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: امشب همه از آغاز تا حال، برای حسین و اصحاب او قبر می کندم، قبور آنها را حفر می کردم.

ولی هر چه بوده خواب و رؤیائی بوده و رؤیا برای دیگران حجت نیست، هر چند خود شخص خواب بیننده نمی تواند از تأثیر آن خود را برکنار دارد و علامه امینی فقط احادیثی را که جنبه ماتم دارد پی جویی می کند، ولی ما احادیث و

ص: ۳۷۹

مسانید امّ سلمه رضی الله عنها و غیر او را نه از این نظر تنها بحث می کنیم، بلکه آن چه متضمن مراحل عمر کودک است مرحله به مرحله فحص می کنیم.

بنابراین: این حدیث و نظیر این حدیث هر چه در مآتم کربلا آمده، احاله به آئنده کتاب و آئنده عمر مبارک امام و کودک می کنیم.

اینک برای این که به مسانید دیگر امّ سلمه رضی الله عنها برگردیم، فهرست وار صورت مآتم ها را که مرحوم آیت الله امینی آورده ذکر می کنیم و بعد به مسانید آن بانورضی الله عنها برمی گردیم:

مآتم میلاد؛ مآتم شیر خوارگی؛ مآتم رأس السنه.

مآتم فی بیت السیده امّ سلمه امّ المؤمنین بنعی جبرئیل علیه السلام.

مآتم آخر فی بیت السیده امّ سلمه بنعی جبرئیل علیه السلام.

مآتم آخر فی بیت السیده امّ سلمه بنعی ملک المطر.

مآتم فی بیت السیده عایشه بنعی جبرئیل علیه السلام.

مآتم فی بیت السیده امّ سلمه امّ المؤمنین علیه السلام.

مآتم فی بیت السیده زینب بنت جحش امّ المؤمنین.

مآتم فی بیت السیده امّ سلمه امّ المؤمنین.

مآتم فی بیت السیده امّ سلمه امّ المؤمنین.

مآتم فی بیت السیده امّ سلمه امّ المؤمنین.

مآتم فی بیت السیده عایشه بنعی ملک ما دخل علی النبی قط.

مآتم آخر فی بیت السیده عائشه

مأتم فى دار اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام.

مأتم فى مجمع من الصحابه.

مأتم فى حشد من الصحابه.

مأتم فى دار رسول الله صلى الله عليه و آله.

مأتم فى كربلا اقامه ابو الشهداء اميرالمؤمنين عليه السلام.

صوره اخرى من مأتم كربلا.

اسناد آخر لمأتم كربلا.

اسناد آخر من مأتم يوم عاشورا.

اسناد آخر من مأتم يوم عاشورا.

ص: ٣٨١

شیخ الحفظ ابن عساکر: تاریخ شام با اسناد(۱) تا شهر بن حوشب، وی از بانو ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها بازگو کرده، ام سلمه گوید: این آیه در خانه من نازل شد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ (۲)

یعنی خداوند اراده می فرماید که رجس و پلشت و پلیدی را مطلقاً هر چه باشد از شما مخصوصاً اهل این خانه دور بدارد و ببرد - در این هنگام در خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند - بقیه آیه این است وَ يُطَهِّرْكُمْ

ص: ۳۸۲

۱- (۱) اسناد: اخبرنا ابو عبدالله الخلال (انا) ابو عثمان سعید بن احمد الصوفی (انا) ابوبکر محمد بن عبدالله بن زکریا الشیبانی (انا) ابوالقاسم المنذر بن محمد بن المنذر القاموسی (نا) ابی حدثی عمی عن ابیه عن ابان بن تغلب عن جعفر بن ایاس عن شهر بن حوشب عن ام سلمه > قالت نزلت هذه الايه في بيتي إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ فِي الْبَيْتِ عَلِي وَ فاطمه و حسن و حسین. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۳۷»

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۳۳.

مسائید ام سلمه رضی الله عنها

احادیث شهر بن حوشب از ام سلمه رضی الله عنها از طریق حافظ شام ابن عساکر با اسناد متعدد مستفیض، حسین علیه السلام را هنگام نزول آیه تطهیر(۱) در میان جمع اهل بیت نشان می دهد که آیه گفت: پلیدی را خداوند می خواهد هر چه باشد از شما مخصوصاً اهل این خانه ببرد و شما را تطهیر کند.

حسین علیه السلام هم به روایت ام سلمه رضی الله عنها**در میان جمع است که آیه تطهیر آمد**

این صبغۀ الهی رنگ دیگری است غیر از رنگ ماتم و حسین را در این موارد افتخار و مکرمتی می نهد که او در سنین شش سالگی تقریباً، خود را در جمع سران جهان می بیند یا امتداد وجود این سران می بیند و آیه تطهیر به عهده آنان گذاشته که باید شما دنیا را تطهیر کنید و از این جهت خدا شما جمع را به نهایت پاک و طاهر و مطهر و آراسته می خواهد.

حسین علیه السلام خواه خود را امتداد وجود محمد صلی الله علیه و آله سرسلسله خیل رسل صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام ببیند و خواه در میان جمع آنها خود را همچون یکی از آنها ببیند؛ به هر حال احساس سرافرازی و افتخاری می کند که توأم است با تواضع و خشوع در برابر فرمان آسمان، فرمان آسمانی این آیه تطهیر که به سال نهم نازل شد و حسین علیه السلام در داخل انجمن است، حسین علیه السلام را در این

ص: ۳۸۳

سن بیدارِ وظیفهٔ سنگین سازندگی امت می کند(۱) و این گونه افتخار که به حکم آسمان است تکبر نمی آورد، بلکه تواضع و خشوع و خضوع می آورد که در برابر وظیفهٔ آینده از خدا مدد بخواد که بتواند دور سازندگی امت را از عهده برآید چنان که حس شکر می آورد که در برابر لطف آسمان سر فرود آورد خصوص با توجه به این که این آیه در مرحله ای نازل شد که مشاجرهٔ زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتمه می داد و به منزلهٔ یک نوع خانه تکانی بود که گرد و غبار تعلقات افزون طلبی را از ایشان و آنان دور می کرد و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را که داخلهٔ حرم بود از دسته بندی بی جا بر علیه ماریه قبطیه و از مداخله های بی جا تا به تحریم حلال خدا برسد باز می داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی غسل را بر خود حرام کند و گاهی ماریه قبطیه را بر خود حرام کند و گاهی دسته بندی کنند بر زیاده طلبی و افزون طلبی بی جا که کار به کناره گیری پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنها انجامید و شهر مدینه گرفتار تشنج شد، این آیه آمد و کار خانه تکانی را انجام داد.(۲)

خانه تکانی ها را در ایام عید دیده اید که وضع داخلهٔ منزل را نو و نواری می نماید و گرد و غبار و خاشاک را از محیط منزل زدوده، صفایی دیگر به منزل داده.

این آیه مبارکه همین کار را می کرد، برای افزون طلبی زوجات طاهرات و

ص: ۳۸۴

۱- (۱) تاریخ مدینه دمشق: ۲۰۳/۱۳-۲۰۵.

۲- (۲) دانه در خوشه به دهقان چو خوش این نکته بگفت گرد من هر چه بود، گو همه را یاد ببرد

تمناها و رقابت های شخصی حدی قائل شد و به آنها پایان داد و سادگی وضع حجره فوقانی پیغمبر صلی الله علیه و آله در ایام عزلت از زنان، چنان نشان داده شد که عمر را به گریه آورد و عمر را واداشت که بگوید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! از خدا بخواه که مثل کسری و قیصر به تو هم توسعه بدهد، این آیه مبارکه پس از آن پاسخ هائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً به عمر داد آمد تا بگوید: این اندازه سادگی در زندگی این رهبر برای او تنها نیست، برای همگنان او، همقطاران او و اقطاب دعوت او هم هست، و در آن جمع حسین علیه السلام و حسن علیه السلام هم هستند که برای سازندگی امتی و جهانی، خدا آنها را آماده می سازد.

پس آرزوها را باید بتکانند حتی قضیه تیره خرمائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دهان طفل خود حسن علیه السلام یا حسین علیه السلام بیرون کشید و بیرون افکند و بر سر خرمن خرماها ریخت و فرمود: ما آل محمد را صدقه بر ما حلال نیست - اگر سند روایت معتبر باشد، این عمل بغرنج که عقده ای را ممکن است در خاطر کودک به بار آورد با این آیه تطهیر بر خاطر کودک گوارا شد، سخن کوتاه برداشت حسین علیه السلام از این مجلس و از این آیه و از همقطاران قابل دقت است.

آن احادیث که جنبه ماتم داشت و ما از جنبه ای آنها را مورد مطالعه قرار دادیم که سنین کودک در نظر بود و مرحوم آیت الله امینی از جنبه ماتم، آنها را بررسی فرموده بود، در هیچکدام جنبه برداشت کودک از اوضاع حاضر و خبرهای آسمانی ملحوظ نبود.

اما اینجا جنبه برداشت کودک ملحوظ است، چون اینجا از جنبه سازندگی امت درس القاء شده، پس برداشت کودک باید ملحوظ شود و حسین و

حسن علیهما السلام به قدر بزرگان انجمن در داخل خانه و بیت یعنی به قدر محمد صلی الله علیه و آله سرور جهان و قافله سالار بشریت و به قدر علی علیه السلام مسئول دوم امانت و امامت - حسین و حسن علیهما السلام هم دریافت می کردند و احساس به مسئولیت بزرگ در برابر امت و احساس به موجودیت ممتاز برای خود می کردند.

قلب که عضله حرکات نبض است و سرچشمه بخش خون و پنخس نور حیات است در خود آن.

عضله مخصوصی نزدیک باب قلب هست که اول، از آغاز او حرکت می کند و حرکت او کل قلب را به حرکت وامی دارد و حرکت کل قلب، حرکت کل نبض را و بالتبع کل بدن را ایجاب می کند.

اگر مدینه برای عالم اسلام به منزله قلب است و خاندان های مهاجر و انصار عضلات محرکه این شهر است. اهل بیت در آن میان همان عضله پیچیده در قاعده قلب نزدیک باب قلب هستند.

از طرائف ابن طاووس (۱) از مسند احمد بن حنبل به اسناد خودش تا «سهل»

ص: ۳۸۷

۱- (یف) من مسند احمد بن حنبل باسناده الى سهل قال: قالت ام سلمه زوجة النبي صلى الله عليه وآله حين جاءها نعى الحسين بن علي عليه السلام لعنت اهل العراق وقالت: قتلوه قتلهم الله غرّوه واذلّوه لعنهم الله، فاني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله و قد جاءته فاطمه عليها السلام غداه ببرمه قد صنعت فيها عصيده تحملها في طبق حتى وضعتها بين يديه. فقال لها: أين ابن عمك؟ قالت: هو في البيت. قال عليها السلام اذهبي فادعيه و ايتني بابنيه. قالت: و جاءت تقود ابنيها كل واحد منهما بيد. و على عليه السلام يمشى بأثرها. حتى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله فاجلسهما في حجره و جلس على عليه السلام عن يمينه و جلست فاطمه عليها السلام عن يساره قالت ام سلمه >: فاجتذب من تحتي كساء خبيريا كان بساطاً لنا على المثابه في المدينه فلّفه رسول الله صلى الله عليه وآله و اخذ بطرفي الكساء والوى بيده اليمنى الى ربّه عز و جل و قال: اللهم هولاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قلت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله الست من اهلكك؟ قال: بلى. قالت: فادخلني. في الكساء بعد ما قضى دعاءه لابن عمّه على عليه السلام و ابنيه فاطمه عليها السلام و ابنيهما. (الحديث) «بحار الأنوار: ۲۲۱/۳۵، باب ۵، حديث ۲۹؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۹۸/۶»

روایت را بازگو کرده گوید:

بانو امّ سلمه زوجه النبی صلی الله علیه و آله گوید: وقتی خبر کشته شدن و شهادت حسین بن علی (ارواحنا فداه) برای امّ سلمه آمد، اهل عراق را لعنت کرد و گفت: کشتند او را، خدا آنها را بکشد، او را مغرور کردند یعنی گول زدند و ذلیل و خوار نمودند. خدا لعنت کند آنها را. چه که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در وقتی که فاطمه علیها السلام هنگام شامگاهان دیگی که در آن عصیده ای پخته و ساخته و عمل آورده بود و آنها را در طبقی حمل می کرد تا آن را جلوی روی پیغمبر صلی الله علیه و آله به زمین نهاد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: پسر عمت کجا است؟

گفت: وی در خانه است.

فرمود: برو و او را بخوان و دو پسرش را هم برای من بیاور.

گوید: فاطمه علیها السلام باز آمد به حالی که آن دو پسر خود را، هر کدام را با یک دست می کشید و علی از اثر آنها می آمد تا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو فرزند را در کنار خود و در دامن خود نشانند.

و علی علیه السلام به جانب راست او و فاطمه علیها السلام از طرف چپ او نشستند.

امّ سلمه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسائی را که ساخت خیر و بساط گسترده ما بود، از زیر من کشید و آن را پیچید و دو طرف گوشه آن را بر گرفت و دست

راست خود را پیچانید به سوی پروردگار عز و جل برافراشت و گفت:

بارالها! اهل بیت من خانواده منند، پس از آنها رجس و پلیدی را (مطلقاً) بزدای و تطهیر کن آنان را تطهیر کامل همه جانبه.

من گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا من از اهل تو نیستم.

فرمود: بلی، گوید: پس مرا هم داخل در کساء کرد، بعد از این که دعای خود را برای پسر عمش علی علیه السلام و دخترش فاطمه و دو پسرش انجام داده بود.

حسین علیه السلام در این وقت خود راه می آمده و محتاج نبوده که او را بغل بگیرند، مادر دستش را می گرفته و پا به پا با مادر می آمده. اینجا از خوردن عسیده و یا حریره و هم غذائی ذکری نیامده، اما از طرز دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله به آیه تطهیر ذکری آمده، چون رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله در این کار غیر عادی بود، کساء را از زیر پای ام سلمه کشیده حساسیت طفل را بیشتر می کرده و اگر دعای تطهیر بعد از نزول آیه تطهیر بوده در سال نهم بوده که حسین علیه السلام پنج ساله می باشد و دریافت او قوی بوده.

يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَاَوْ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلٰى نُورٍ (۱)

ص: ۳۸۹

کامل الزیاره (۱) - پدرم، از سعد، از محمد بن عبدالحمید، از ابی جمیل از زید شحام! از ابی عبدالله از امام صادق علیه السلام بازگو کرده که جبرئیل در بیت

ص: ۳۹۰

۱- (۱) کامل (بحار الأنوار) ابی عن سعد، عن محمد بن عبدالحمید عن أبی جمیل، عن زید الشَّحام، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: نعی جبرئیل الحسین علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیت ام سلمه > فدخل علیه الحسین علیه السلام و جبرئیل عنده فقال: انّ هذا تقتله امتک، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ارنی من التربه التي یسفک فیها دمه فتناول جبرئیل قبضه من تلك التربه؛ فاذا هی تربه حمراء. «بحار الأنوار: ۲۳۶/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۲۳؛ کامل الزیارات: ۶۰» کامل ابی عن سعد عن علی بن اسماعیل و ابن ابی الخطاب و ابن هاشم جمیعاً عن عثمان بن عیسی عن سماعه، عن ابی عبدالله علیه السلام مثله - و (زاد فیه) فلم تزل عند ام سلمه حتی ماتت رحمه الله علیها. «کامل الزیارات: ۶۰»

امّ سلمه رضی الله عنها خبر مرگ حسین علیه السلام را (روحی فداه) به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد، پس حسین روحی فداه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و جبرئیل هنوز نزد او، پس گفت: این را امت تو می کشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از تربتی، که خون او در آن ریخته می شود به من ارائه بده.

پس جبرئیل قبضه ای را از این تربت به دست آورد یعنی برگرفت که به غیر انتظار تربت حمراء یعنی سرخ فام بود.

متمم حدیث

کامل الزیارة پدرم از سعد از علی بن اسماعیل و ابن ابی الخطاب و ابن هاشم، همگی از عثمان بن عیسی از سماعه، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بازگو کرده اند مثل آن را، این روایت بر آن افزوده که آن تربت همواره نزد امّ سلمه رضی الله عنها می بود تا وفات کرد.

ص: ۳۹۱

کامل الزیاره پدرم رحمه الله از سعد بن عبدالله، از محمد بن الولید خزّاز از حماد بن عثمان از عبدالملک بن اعین بازگو کرده گوید:

از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه رضی الله عنها بود و جبرئیل علیه السلام نزد او می بود، پس حسین علیه السلام بر او وارد شد، پس جبرئیل برای او گفت: که امت تو این پسرت را می کشد آیا به تو ارائه ندهم از تربت آن زمین که در آن کشته می شود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی.

پس جبرئیل با دست خود اشاره و ایماء کرد و قبضه ای از آن برگرفت و آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله ارائه داد.

(توضیح) سرّ ملکوتی دست جبرئیل و قبضه تربت بعدها در حدیث کامل الزیاره از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام خواهد آمد. اینجا فقط احادیث منزل ام سلمه رضی الله عنها بحث می شود.

اما کامل الزیارات: از اهم کتب طائفه حقه و اصول معتمده است، تألیف شیخ الطائفه و فقیه پیشوا شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی متوفای ۳۶۷.

در ثقه بودن او یک نفر هم اختلاف نکرده.

شیخ طوسی در فهرست می گوید: ثقه.

نجاشی می گوید: از ثقات اصحاب ما و اجلای آنان در حدیث و فقه می باشد، از پدرش و از برادرش از «سعد» روایت کرده، مگر چهار حدیث و شیخ ما ابو عبدالله «شیخ مفید» بر او فقه را قرائت نموده و از او حمل کرده و هر چه در اوصاف هر کس از جمیل و فقه بگویند او فوق آن است.

خلاصه علامه مثل همین را آورده.

و در تنقیح المقال از شیخ مفید گفتار او را که در حق او گوید: شیخنا الثقه ابوالقاسم آورده است.

نص بر توثیق او را «وجیزه» و «بحار مجلسی» و «بلغه الرجال» شیخ سلیمان ماحوزی و مشترکات شیخ فخرالدین طریحی و مشترکات کاظمی و وسائل شیخ حرّ عاملی و منتهی المقال شیخ ابی علی در ترجمه برادرش وارد نموده اند و سید رضی الدین ابن طاووس قدس سره بعد از این که او را توصیف کرده به شیخ صدوق و راستگو، نقل اتفاق بر امانت او کرده است.

در کتب رجال در هر کدام بنگری با صراحت به آن داد می کشد و کتب حدیث مشحون است که همه مؤلفان نسبت به این کتاب و مؤلف آن، خاضعند و

طمأنینه به صدق لهجه وی و ضبط وی و حفظ او و اتقان او دارند.

در بحار می گوید: کتاب کامل الزیارة از اصول معروفه است و شیخ طوسی در تهذیب و دیگران از محدثان از او اخذ کرده اند و آن از مصادر شیخ حرّ عاملی در وسائل است و آن را از کتب مورد اعتمادی شمرده که مؤلفان آنها و دیگران شهادت به صحت آن داده اند و قرائن هم بر نبوت آن قائم است و به طور متواتر از مؤلفان آن رسیده و صحت انتساب آنها به مؤلفان معلوم است به طوری که شکی و گمانی در آنها راه ندارد.

وی در فقه چنان است که از نجاشی و علامه در حق او گفتند هر آنچه از وصف جمیل و ثقه و فقه دیگران توصیف شده اند وی فوق آن است و این را همه به تسالم پذیرفته اند.

برای این کفایت می کند همین که خریج (۱) مدرسه او مثل شیخ مفید است که وی خود از اقطاب فقه و اعضاء شریعت است و ظاهر عبارت این دو کتاب این است که وی در فقه شیخ تنها و استاد یگانه او است؛ به طوری که شیخ مفید به او اکتفا کرده چون در او تمام آرزوی رائد و توشه و زاد قاصد را یافت.

در فهرست طوسی آورده که او را تصانیف کثیره به عدد ابواب فقه هست و از کتب او در فقه کتاب جمعه و جماعت و کتاب فطره و کتاب صرف و کتاب وطی به ملک یمین و کتاب رضاع و کتاب اضاحی است، نجاشی که در رجال خود فهرست مصنفان و مصنفات شیعه را آورده بر آنها افزوده: کتاب صلاه،

ص: ۳۹۴

۱- (۱) خریج: فارغ التحصیل، دانش آموخته دانشگاه.

کتاب صدق، کتاب حل الحيوان من محرّمه، کتاب قسمه الزكوه، کتاب الحج، کتاب القضاء، و آداب الاحکام. کتاب الشهادات، کتاب العقیقه، کتاب النساء، که نا تمام مانده.

و در فهرست طوسی و نجاشی: کتاب مداراه الجسد نجاشی، کتاب قیام اللیل و کتاب ورد، کتاب عدد در شهر رمضان، کتاب ردّ بر ابن داود در عدد شهر رمضان، کتاب یوم و لیله، کتاب تاریخ شهور و حوادث آنها و کتاب نوادر را افزوده.

شیخ طوسی گوید: برای وی کتابی است، فهرست کتب و اصولی را که خود از آنها روایت کرده، شیخ طوسی نخواستہ کتب وی را استقصاء کند، چون خودش تصریح فرموده که شماره کتاب های وی به عدد کتب فقه است.

شیخ خود در کتاب رجال گوید: وی صاحب مصنفاتی است که پاره ای از آنها در فهرست و نجاشی آمده.

این کتاب را شیخ طوسی به عنوان جامع الزیارات و نجاشی به اسم کتاب زیارات آورده اند و در بقیه معاجم به اسم خاص مخصوص «کامل الزیاره» آمده و اتفافی همه محدثان و رجالین است که از وی است.

و به قراری که ذکر شد اهمّیت فوق العاده و وثوق و ثقۀ اکید آن نزد جمیع شیعیان محرز است، چون صاحب آن موقف عظیمی از ضبط و مکانت رفیعی از صدق و درستی و مقام شامخی از امانت دارد، گذشته از آن که در خاتمۀ کتاب صریحاً تعهد کرده که جز از ثقات روایت نکند، وفات وی چنان که از قطب راوندی به دست می آید به سال ۳۶۷ هجری می باشد و نسخه خلاصه که گوید:

۳۶۹ هجری تصحیف سبع به تسع است، وی خود و پدرش از برگزیدگان اصحاب سعد بن عبدالله اشعری است.

و اصحاب سعد اکثر آنها از ثقاتند مثل علی بن حسین بن بابویه و محمد بن حسن ابن الولید و حمزه بن قاسم و محمد بن یحیی بن عطار.

بنابراین: وی که از برگزیدگان اصحاب «سعد» باشد به ناچار عداد وی با آنان است یا گزیده تر از آنان است و هر کدام باشد از دیگری بهتر است.

اما بقیه روایات

۱ - ابی: پدرش محمد بن قولویه القمی: از اصحاب سعد هستند.

۲ - سعد بن عبدالله القمی: معاصر با او بوده و معلوم ما نیست که از او روایت کرده باشد، از اصحاب امام عسگری است. ابن عبدالله بن ابی خلف قمی جلیل القدر صاحب تصانیفی است (لم) به رمز از کسانی که از آنان روایت نکرده. (یعنی بلاواسطه)؛ اشعری قمی صاحب تصانیفی است، ابوالقاسم شیخ این طائفه و فقیه آنها و چهره درخشان آنها (صه جش) جلیل القدر واسع الاخبار کثیر التصانیف ثقه (ست. صه) ولقی مولانا ابا محمد العسگری. بعضی اصحاب ما این لقا و دیدار را تضعیف می کند و می گویند: این حکایتی است موضوع مجعول، بر او بسته اند. این تضعیف از شهید رحمه الله است و قاموس الرجال هم آن را موضوع می داند؛ به سال ۳۰۱ هجری وفات کرد؛ حمزه بن قاسم از او روایت می کند.

۳ - محمد بن عبدالحمید: ابن الولید از او روایت می کند (لم) (مح) محمد بن عبدالحمید العطار، جامع الرواه بسیاری از روایات او را ذکر کرده.

ص: ۳۹۶

۴ - ابی جمیلہ: مفضل بن صالح اسدی نخاس مولای ایشان ضعیف است، کذاب است، وضع حدیث می کرده، از ابی عبداللہ و ابی الحسن علیہ السلام هر دو روایت کرده.

۵ - زید شحام: او ابی اسامہ ابن یونس است.

ص: ۳۹۷

نوزدهمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها

حافظ شام ابن عساکر در تاریخ دمشق به اسناد خود تا عبدالرحمن پسر عبدالله زبیر از شریک بن ابی نمر (۱) از عطا بن بشار از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید:

ص: ۳۹۸

۱- (۱) سند اخبرنا ابو سعد اسماعیل بن احمد بن عبدالملک و ابو نصر احمد بن علی بن محمد بن اسماعیل الطوسی، قالوا: (انا) ابوبکر بن خلف (انا) ابو عبدالله الحافظ ح - و اخبرنا ابو العلا زید و ابو المحاسن سعود ابنا علی بن منصور بن الراوندی بالرّی قالوا: (انا) قاضی القضاة ابو نصر احمد بن محمد بن صاعد النیسابوری (انا) ابو سعید محمد بن موسی بن الفضل بن شاذان الصیرفی قالوا: (نا) ابو العباس احمد بن یعقوب، زاد الحافظ بانتخاب ابی علی الحافظ علیه (نا) الحسین بن المکرم، زاد الحافظ بن حسان و قال: اخبرنا و قال: الصیرفی (نا) عثمان ابن عمر (نا) عبدالرحمن بن عبدالله بن زبیر عن شریک بن ابی نمر عن عطا بن یسار عن ام سلمه > قالت: فی بیتی زلت انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت قالت: فارسل رسول الله صلی الله علیه و آله الی فاطمه و علی و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال: هؤلاء اهلی. و فی حدیث الصیرفی اهل بیتی قالت: فقلت: یا رسول الله! اما انا من اهل البیت، قال:

در خانه من آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ (۱)** نازل شد.

گویند: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد در پی فاطمه و علی و حسن و حسین علیهما السلام پس گفت: اینان اهل منند و در حدیث صیرفی اهل بیت منند.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: پس من گفتم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت نیستم؟

فرمود: بلی، یعنی هستی ان شاء الله.

(توضیح) کلمه ان شاء الله در زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ام سلمه که مثل ندارد؛ معلوم می کند که منظور از این اراده مقدس خدا نظام تشریحی است که اختیار فعل با فاعل است و بسته است به حسن اختیار فاعل و ادامه عمرانیه نه اراده تکوینی که خواهی نخواهی شدنی است، اگر اراده تکوینی بوده باید درباره ام سلمه به طور قطع منجز بگویند: آری یا نه! و احاله به ان شاء الله نکند - در فهمیدن تفاوت نظام تشریح با نظام تکوین قبلاً بحث شد.

ص: ۳۹۹

حافظ شام ابن عساکر که دو هزار شهر را سفر کرد تا از دو هزار شیخ حدیث اخذ کرد، به اسناد(۱)

ص: ۴۰۰

۱- اخیرنا ابوبکر محمد بن عبد الباقي (نا) ابو محمد الجوهري املا (نا) ابوالحسين عبيدالله بن احمد بن يعقوب المقرئ (نا) عبدالله بن اسحاق بن ابراهيم (نا) عباد بن بشير بن عمار (نا) محمد و هوا بن عثمان بن ابي البهلول، حدثني اسماعيل و هو ابن الحسن الشعيري، حدثني ليث بن ابي سليم عن شهر بن حوشب عن ام سلمه قالت: امرني رسول الله صلى الله عليه و آله ان اصنع له خزيراً فصنعتها ثم دعا علياً و فاطمه و الحسن و الحسين، ثم قال: يا ام سلمه هل مني خزيرتك فقربتها فاكلوا ثم اقام فاطمه الى جانب علي و الحسن و الحسين الى جانب فاطمه قالت: و كانت ليله قره فادخل رسول الله صلى الله عليه و آله رجله الى حجر علي و فاطمه ثم البسهم كساء فديكا، ثم قال: هؤلاء اهل بيتي و حامتى فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. قالت ام سلمه >: الست من اهلك يا رسول الله صلى الله عليه و آله؟ قال: انك الى خير. «تاريخ مدينة دمشق: ۱۳۹/۱۴»

بازگو کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر داد که برای وی خزیره ای بسازم.

پس من آن را ساختم سپس دعوت کرد از علی و فاطمه و حسن و حسین سپس فرمود:

ای ام سلمه خزیره ات را بیاور، گوید: من نزدیک آوردم پس تناول کردند. سپس فاطمه را به جانب علی علیه السلام و حسن و حسین علیه السلام را به جانب فاطمه علیها السلام واداشت.

ام سلمه می گوید: و شب سردی بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پای مبارک خود را در کنار علی و فاطمه داخل کرد، سپس به آنها کسائی فدیکه (۱) پوشانید. بعد گفت: اینان اهل بیت من و خویشاوندان خاص منند که در آشیان منند و دور سر من چرخ می خورند، پس رجس و پلشت را از آنها برکنار دار و آنها را تطهیر کامل بنما.

(یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد)

ام سلمه رضی الله عنها گفت: آیا من از اهل تو نیستم یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حتم به سوی خیری.

توضیح: به سوی خیر رهسپاری و هر کس رو به سمتی رهسپار است، به آنجا نزدیک است و اهل آن سرمنزل است.

مرغ را پر می برد تا آشیان بال. مردم همت است این را بدان، هر کس به هر سو رهسپار است او را اهل آنجا بدان.

ص: ۴۰۱

۱- (۱) فدیکه: مصغر فدیکه، منسوب به فدک، نام یکی از صحابه حجازی.

هوشمندی می گفت: همین که از تهران رو به خراسان رهسپار شدی تو به خراسان نزدیک تری تا به تهران.

خیر چیست؟

مبحث خیر را در فلسفه در مبحث علت غائی از آن بحث می کنند به اعتبار آن، که را خواستار و اختیار کرده اند.

در تعریف خیر گویند: آن چیزی که همه آن را خواستارند.

مثل: صحت، عقل، و علم و مال و وجود، نه هر چه خواستاری دارد.

هر علت غائی قبل از حصول دو نام دارد یکی: خیر چون آن را خواستارند و دیگری علت غایی چون انگیزه آن وادار به طلب می کند و همین که حاصل شد همان صورت هم حساب می شود، پس صورت و علت غایی و خیر از هم جدا نیستند.

از این حدیث استنباط می شود که:

امّ سلمه را در طریق کمال نهایی انحرافی رخ نمی دهد، ولی راهی دراز تا سرمنزل عنقاء یعنی خیر مطلق در پیش دارد، کس به سرمنزل عنقاء نه به خود راه برد.

ص: ۴۰۲

حافظ ابن عساکر در تاریخ شام اسناد(۱)

ص: ۴۰۳

۱- سند: اخبرنا ابوالقاسم اسماعیل بن احمد (انا) ابوالحسین ابن النور (نا) عیسی بن علی املاء قال: قرىء علی ابی بکر عبدالله بن محمد بن زیاد النیسابوری و انا اسمع قیل له حدثکم العباس بن محمد بن حاتم (نا) ابو نعیم (نا) اسماعیل بن نشیط العامری قال: سمعت شهر بن حوشب قال: جئت ام سلمه اعزّیها بحسین بن علی علیه السلام فحدثتنا ام سلمه: ان رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیتها فصنعت له فاطمه علیها السلام سخینه و جائته بها، فقال: ادع لی ابن عمک و ابنیک او زوجک و ابنیک فجاءت بهم فاکلوا معه من ذلك الطعام. قالت: و رسول الله صلی الله علیه و آله علی مبانه (منامه) لنا فاخذ فضله کساء لنا خیبری کان تحته فجّللهم به ثم رفع یده فقال: اللهم عترتی و اهل بیتی، اللهم اذهب عنکم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت فقلت: یا رسول الله! و انا من اهلک؟ قال: و انت الی خیر. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۳۹/۱۴» (توضیح) مبانه - قاموس می گوید: «بین» ارتفاع فی غلظ، سکوثی که در گوشه منزل می سازند، سریری است غیر متحرک و غیر قابل انتقال - چون از کف اطاق بالا آمده و جدا شده. آن را «مبانه» می گویند و چون روی آن می خوابند آن را «منامه» یعنی: خوابگاه می نامند. سخینه به وزن سفینه طعامی است رقیق که از دقیق ساخته می شود، دقیق همان بلقور است که از کوبیده گندم و جو و حبوبات دیگر تهیه می شود، چون غذای معمولی قریش بوده، قریش را از باب تحقیر به طنز می گویند «سخینه» رسول خدا صلی الله علیه و آله برای قریش زیاد این شعر را می خواند: زعمت سخینه ان سیغلب ربها و لیغلبن مغلب الغلاب «کنز العمال: ۵۸۱/۱۳، حدیث ۳۷۴۹۱» یعنی این شلقور بلقورها گمان کردند که بر پروردگار خود غلبه خواهند کرد و چیره خواهند شد و البته خدایی که بر همه چیرگان و غلبه جویان جهان غلبه دارد، بر آنها هم چیره خواهد شد. اهل مدینه به اهل مکه از باب طنز می گفتند: «سخینه» اشعار به غذای پست آنها است و اهل مکه به اهل مدینه می گفتند: «طفیشل» که غذای آنها بوده از باغات گلایی و به و زردآلو و قیسی را که خشکبار می گویند با آب در دیگ می جوشانند غذای مطبوعی می سازند، آن را طفیشل می گویند و دوغ و کشک را با بلقور در آن می جوشانند آن را سخینه می گویند.

بازگو کرده، شهر بن حوشب می گوید: آمدم خدمت امّ سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها تا او را در عزای شهادت حسین بن علی علیه السلام تعزیت بگویم (سال ۶۱ هجری) شهادت رخ داده و امّ سلمه به سال ۶۲ هجری رحلت کرده، پس ام سلمه رضی الله عنها زنده بوده) ام سلمه مرا چنین حدیث کرد که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه وی بود، فاطمه علیها السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله طبخ سخینه ای کرد (سخینه همان بلقور است) و آن را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که پسر عمویت و دو پسر را؛ یا گفت: شوهرت را با دو پسر را

فرا بخوان، پس فاطمه علیها السلام آنان را آورد، پس آنان با او از آن طعام خوردند.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای سکویی می بود که از کف اطاق بالا آورده بودند و به جای سریره بر آن می توان بر شد، سریره غیر متحرکی است، پس مازاد کسائی خیبری که ما داشتیم و زیر تن او بود برگرفت و آنان را به آن پوشانید، سپس دست خود را بلند کرد و گفت: بارالها! عترت من و اهل بیت منند بارالها! از آنها رجس را مطلقاً، هر چه باشد برگیر و ببر و آنان را تطهیر نما، تطهیر کامل.

گوید: پس من گفتم یا رسول الله و من از اهل توام پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: و تو به سوی خیر رهسپاری.

(توضیح) باز متذکر می شود که دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای اهل بیت گواه است که این اراده در آیه: *أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ... ارادة تشریعی است که با سلوک شخص در نظام اقدس الهی که طبق نظام اصلح احسن تشریح شده انجام می شود و تکوینی نیست که خود به خود انجام شود و از این جهت استمداد از خدا می خواهد و در این گونه «ارادت خدا» سلب اختیار از شخص نیست که ثوابی بر آن نباشد، بلکه با مسئولیت شخص است که با اراده مقدس و توفیق الهی بر مقتضیات طبیعت بشری غلبه کند و راه خیر را بدون خلل به پایان برساند و القای این دعا در مشاعر و مسامع، همسفران آنها را چابک و چالاک می دارد.*

و در مسامع و گوش هوش طفل شش ساله مثل حسین نهیب دور باشی و غلغله ای دیگر برمی انگیزد، طفل هوشیار تیزهوش مثل حسین علیه السلام که

روح القدس با او است از دهان پیغمبر صلی الله علیه و آله جدش که کمال اتم و حجاب اقرب است می شنود که التماس به درگاه خدا می کند و از درگاه احدیت بی چون مدد می خواهد. پس می فهمد که این مطلب خیلی عزیز و گرانمایه است که آرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله است و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را در فکر نوزاد خود وارد می کند که این فکر و اندیشه همیشه توشه و زاد راهش باشد و معلوم می کند که این وضع موجود راهن هر چند نظیر ندارد ولی کافی برای کمال مطلوب آنها نیست، طفل با خود می گوید: خدایا! این آرمان بلند چیست که برای مثل مائی که در زیر بال همای قدس هستیم باید آرزوی آن را در سر داشته باشیم و معلوم می شود همان کافی نیست که ما در حجر و دامن پیغمبر اقدس خدا هستیم، یا نواده او و از خون او هستیم بلکه باید بعلاوه از اینها خواستار چیز دیگر باشیم.

می دانید که طلب همیشه برای چیز غیر حاصل است.

برداشت حسین علیه السلام از این دعادر این خلوتگاه با وجود حضور یار در مجمع اطهار این است:

همتم بدرقه راه کن ای طائر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

ص: ۴۰۶

بیست و دومین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها

با تطبیق آیه به حصول نتیجه

حافظ ابن عساکر در تاریخ شام به اسناد خود تا «زبید» از «شهر بن حوشب» روایت می کند شهر از بانو ام سلمه رضی الله عنها باز گو کرده گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله در گفتار خدا عز و جل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً گفت: الحسن و الحسين و فاطمه و علی علیهم السلام است.

پس ام سلمه رضی الله عنها گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و من؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به سوی خیر هستی. گفت: و من بر؟ (۱)

ص: ۴۰۷

۱- (۱) اخبرنا ابوالقاسم علی بن ابراهیم (نا) ابوالحسین محمّد بن عبدالرحمن بن ابی نصر (نا) یوسف بن القاسم (نا) علی بن الحسین بن سالم (نا) احمد بن یحیی الصوفی (نا) یوسف بن یعقوب الصّفّار (نا) عبید بن سعید القریشی عن عمرو بن قیس عن «زبید» عن «شهر» عن ام سلمه > عن النبی صلی الله علیه و آله فی قول الله عز و جل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً قال صلی الله علیه و آله الحسن و الحسين و فاطمه و علی علیهم السلام فقالت ام سلمه یا

(توضیح) در این خبر اظهار می دارد که در حق این پنج تن علیهم السلام این اراده خدایی عملی شده و به تحقیق پیوسته است، ولی اثبات شیء از بهر شیء نفی ما عدا نمی کند، پس اگر دلیل مثبت در حق دیگران هم وارد شود تعارضی ندارد، دو قضیه موجبه اند.

و با ملاحظه مطالب گذشته متوجه می شوید که به یک معنی دیگر همه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، بلکه همه اصحاب مدینه مهاجر و انصار و اوس و خزرج بلکه همه امت هم منظور است در همین سوره می گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۱) ولی عملی شدن اراده در حق آنان هم تشریحی است نه تکوینی و تفاوت و فرق آن دو را در این کتاب قبلاً ملاحظه کردید.

و شهر بن حوشب الاشعری الشامی صدوق من الطبقة الثالثة اخرج حديثه اصحاب الصحاح، مات سنة ۱۱۲ هـ - ترجمه بتقریب التهذیب. (۴۲۳/۱)

ص: ۴۰۸

بیست و سومین بار باز ام سلمه رضی الله عنها می گوید

حافظ شام ابن عساکر به اسناد خود تا شهر بن حوشب از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده می گوید:

ام سلمه > گفت: که پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشانید بر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسائی را سپس گفت: بارالها! اینان اهل بیت من و حامه من یعنی خویشاوندان خاص نزدیکی که در آشیان منند و دور سر من چرخ می خورند.

بارالها! از آنان رجس و پلیدی و پلشت را هر چه باشد ببر و تطهیر کن، آنان را تطهیر کامل.

پس ام سلمه > گوید:

پس من گفتم: یا رسول الله! من از آنانم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حتم به سوی خیری. (۱)

ص: ۴۰۹

۱- (۱) سند: حدثنی یحیی بن الحسین الاسفراینی (نا) یوسف بن یعقوب الصفار (نا) عبید بن

بیست و چهارمین بار ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها

شہقہ می کشد و از ہوش می رود

بعد حدیث آل اطہار را علیہم السلام می گوید

حافظ بن عساکر مورخ شام با اسناد خود تا «زیید ایامی» از «شہر بن حوشب» از ام سلمه رضی اللہ عنہا بازگو کرده می گوید: (۱)

ص: ۴۱۰

۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالقاسم زاهر و ابوبکر وجیہ بن طاہر بن محمّد قالوا: (انا) احمد بن الحسین بن محمّد الازہری (انا) الحسن بن احمد المخلدی (انا) ابوبکر الاسفراینی (نا)

به جاریه گفت: بیرون برو و خبر برای من بیاور، پس جاریه برگشت و گفت: حسین کشته شده است.

ام سلمه رضی الله عنها شهنقه ای کشید و غش کرد و از هوش رفت، سپس همین که افاقه شد و به هوش آمد استرجاع کرد گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بعد گفت: او را کشتند خدا آنها را رسوا کند، سپس پرداخت به بازگویی حدیث و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر این سریر یا گفت بر این دگه دیدم که گفت: فرا خوانید برای من اهل مرا و اهل خانه مرا، فرا خوانید برای من حسن و حسین را و علی علیهم السلام را.

پس ام سلمه رضی الله عنها گفت: آیا من از اهل خانواده تو نیستم؟ توقع زوجه همسر این است که بگوید بقیه خاندان مرا خوانید، توقع آن این است که خود مفروغ عنها باشد. اما پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرمود بقیه خاندان مرا بخوانید بلکه فرمود: خاندان مرا...

ص: ۴۱۱

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو در خیری و به سوی خیری، بعد دعا را شروع کرد و گفت:

بار الها! اینان اهل من و اهل بیت منند، از آنها رجس و پلشت و پلیدی را ببر و تطهیر کن آنها را تطهیر کامل همه جانبه.

(توضیح) اینجا سریر و دگدان دارد که همان تخت باشد و هر دو یکی است و مراد جایگاهی است که در گوشه حجره یا مصالح ساختمانی آجر یا خشت یا سنگ برافراشته از کف اطاق برمی آورند که بر روی آن می نشینند کار سریر و تخت را می کند نهایت آن که غیر قابل انتقال است و سؤال ام سلمه > خیلی به جا است؛ زیرا مترقب ازواج و زنان هر خانه این است که وقتی می گویند: خانواده من، آنها در درجه اول در حساب بیایند و وقتی می گویند: فرا خوانید، معنی این است که حاضران در حساب نیستند و از کشتن حسین علیه السلام در این موقع و سلب نسب حسین علیه السلام از طرف معاویه، وجه اصرار پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست می آید که لازم می دیده در مقابل بازی روزگار در آینده، آنان را بر همسران گرامی هم مقدم بدارد و سرّ تکرار هم به دست می آید، تا بلکه اهل جهان سند اهل بیت را روشن بینند.

ص: ۴۱۲

بیست و پنجمین بار باز ام سلمه رضی الله عنها و ذکر پوشش آیه طهارت

حافظ شام ابن عساکر علی بن حسن در تاریخ کبیر خود به اسناد تا شهر بن حوشب از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را زیر پوششی از کسائی قرار داد و سپس گفت:

بارالها! اینان اهل بیت منند و حامه منند، یعنی اعضای گرم خانواده منند که در آشیان منند و دور سر من چرخ می خورند.

بارالها! از آنها هر رجس و پلشت و پلیدی را بیر و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل.

ام سلمه گوید: من گفتم: یا رسول الله من از آنانم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حتم به سوی خیری. (۱)

ص: ۴۱۳

۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالقاسم بن الحصین (انا) ابو علی بن المذهب (انا) احمد بن جعفر (نا)

حافظ کبیر ابن عساکر با اسناد (۱) خود تا داود بن ابی العوف از شهر بن حوشب

ص: ۴۱۴

۱- (۱) سند: انبأنا ابو علی الحداد و حدثنی ابو مسعود الاصبهانی عنه (انا) ابو نعیم (نا) سلیمان بن احمد عن احمد بن مجاهد الاصفهانی (نا) عبدالله بن عمر بن أبان (نا) زافر بن عن طعمه بن عمرو الجعفری عن ابی الحجاج داود بن ابی عوف عن شهر بن حوشب قال: أتیت ام سلمه > اعزّیها علی الحسین علیه السلام. فقالت: دخل رسول الله صلی الله علیه و آله فجلس علی منامه لنا فجاءته فاطمه علیها السلام بشيء فوضعتہ

بازگو کرده گوید:

آمدم خدمت امّ سلمه رضی الله عنها تا او را بر پیش آمد حسین علیه السلام ارواحناه فداه تسلیت و تعزیت بگویم.

امّ سلمه رضی الله عنها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل منزل شد و بالای این منامه خوابگاهی که داریم نشست (همان تختی که از خشت و گل درگوشه منزل از کف اطاق بالا می آوردند) پس فاطمه اطهر چیزی برای او آورد و زمین نهاد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: حسن و حسین و پسر عمّت علی را برای من فرا بخوان، پس همین که نزد او گرد هم آمدند گفت:

بارالها! اینان خاصان من و اهل خانه منند، پس از آنها رجس و پلشت را بازدار و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل.

(توضیح) لفظ خاصگان مخصوص خانواده را آورده و تخصیص داده و در آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ نصب «اهل البیت» به حسب لفظ از باب تخصیص است نه از باب منادی، معنی این است که خداوند اراده دارد رجس و پلیدی را از شما مخصوصاً اهل این خانه - دور بدارد و ببرد - این گونه جمله از آن استشمام هم می شود که همه اهل مدینه، انصار و مهاجر را اراده دارد که رجس را از آنان ببرد،

ص: ۴۱۵

ولی اهل این خانه را مخصوصاً نظر دارد.

بنابراین مثل ذکر خاص بعد از عام است و این هم نکته ای دیگر است برای جمع بین نظر فریقین که یک فریق مفسران عامه همه زوجات طاهرات را هم داخل می دانند و فریق دیگر یعنی شیعه به واسطه این که لفظ «عنکم» آورده نه «عنکن» اختصاص به پنج تن آل عبا داده اند؛ و حق این است که از باب تخصیص، اختصاص به پنج تن دارد، ولی از قبیل اصلاح بذر است که با تخصیص اولیه باید در پایان همه را فرا بگیرد و اینجا نباید غبار کدورت بر خاطر مصنفین شیعه بنشیند که آیه را که لفظ «عنکم» دارد، چگونه سرایت به همه داده شود؛ زیرا قوه حیاتی در هسته حیاتی ایجاب می کند که هر چه را پیکر با تغذیه می گیرد، حیات را هم به او نیز سرایت می دهد.

و همچنین کدورت بر خاطر عامه نیشیند از این اختصاص؛ زیرا این اراده، اراده تکوینی نیست که این پنج تن را خدا خواسته و به آنها عصمت داده؛ زیرا اراده در اینجا اراده تشریح است، نظام اقدس احسن اصلاح بر عهده آنان می نهد که عهده دار مسئولیت بزرگی باشند و با توفیق خدا از لغزش مصونند و این راه برای همه باز است و این «در» بر اینهمه مفتوح است، همه باید مساعد هم گردند تا آن مسئولیت عظیم را درباره همه به انجام برسانند.

البته در شروع دهقان برای میوه درشت تر و شیرین تر، اول باید به اصلاح بذر بکوشد. در پیکر امت، اقطاب دعوت همان حکم اصلاح «بذر» را دارند.

بیست و هفتمین بار باز ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها آیه تطهیر را در وضع اختصاصی می گوید

حافظ ابن عساکر با اسناد خود تا حیب بن ابی ثابت از شهر بن حوشب آورده، از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله ثوبی را برگرفت و با آن پوشش وار علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پوشانید، سپس این آیه را قرائت کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)** گوید: من آمدم که داخل شوم با آنان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سر جای خود باش تو بر خیر هستی. **(۲)**

ص: ۴۱۷

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۳۳.

۲- (۲) سند اخبرنا ابوطالب ابن ابی عقیل (انا) ابوالحسن الخلعی (انا) ابو محمد بن انحاس (انا) ابوسعید بن الأعرابی (نا) ابوسعید عبدالرحمن بن محمد بن منصور (نا) حسین الأشقرنا منصور ابن ابی الأسود عن الاعمش عن حیب بن ابی ثابت عن شهر بن حوشب عن ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ ثوبا فجعله علی علی و فاطمه و الحسن و الحسين ثم

(توضیح) طرز پوشش ظاهراً به حال نشستگی بوده و اما جلوگیری از امّ سلمه > می تواند دو وجه در آن تصور شود.

یکی آن که: شتاب مکن، خیر تو محرز است، چون داخل شدن زن نامحرم در میان آنان که چهار نفرشان زن و شوهر و فرزندان اند خارج از نزاکت است، مستحسن نیست و سبب اقدام امّ سلمه، اشتیاق به خیر بوده و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر تو و سهم تو در خیر محفوظ است شتاب مکن که این کار تو خارج از نزاکت است.

وجه دوم آن که: در درجه خیر، این پنج تن ممتازتر بوده، به حدی که لایق دیگری جز خود آنان نبوده که در آشیان آنان آشیان گیرند.

در خطبه دوم نهج البلاغه آمده امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد.» (۱) اگر آل بر ام سلمه صدق نکند.

احتمال سومی هم می رود که: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مقاومت مردم را با علی علیه السلام می دیده که از لجاج با او در آینده، نسبت حسنین را هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله می برند و می گویند: آنها پسران علی علیه السلام نیستند، با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حساب می آورد که علی علیه السلام هم پسر او است.

ص: ۴۱۸

بنابراین به ام سلمه > و حرم محترم نهیب می زند که تو سر جای خود باش، مقام تو محرز است، آنها باید در حساب آیند که در آشیان ما نیستند و سر بر بستر ما ندارند و علیهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله اصرار داشت که خودش با آنها داخل هم باشند، لذا پای خود را به طرف آنها می کشیده و مجالس متعدد تشکیل می داده و به صورت های گوناگون آنان را از خود و خود را از آنان در حساب می آورده و آیه تطهیر را که درباره آل بیت و اهل بیت خصوصیتی قائل می شود بر آنان تطبیق می کرد، تا برابر تجاوزات دشمن بدخواه و انحرافات بدخواهان و جور زمانه کجرو، سندی در دست هم باشد و برابر سیل بنیان کن خانه ایمان مردم، سدّی ساخته باشد.

ندارد هیچ صاحب خانه آرام چو در بشکسته و کوتاه بود بام

یکی از صورت های شگفت آور آن حدیث بعدی است و در همه اینها، البته کودکی هوشمند چون حسین علیه السلام از این مکرمت ها و هم پالگی بودن با اکابر جهان هستی، برداشت صحیح دارد.

بیست و هشتمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها

فاطمه مأمور می شود که شوهر و پسران را بیاورد

حافظ شام ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد خود تا علی بن زید از شهر بن حوشب از ام سلمه رضی الله عنها بازگو می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرمود: برو شوهرت و پسران دو گانه ات را برای من بیاور، فاطمه علیها السلام آنان را آورد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی آنان کسائی را افکند که فدکی بود، سپس دست مبارک را بر زیر آنان نهاد و گفت:

بارالها! این چند تن آل محمّدند پس صلوات و درود پیاپی خودت و برکات روز افزون خودت را بر محمّد و آل محمّد قرار بده، چه آن که تو حمیدی مجیدی.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: پس من کساء را بلند کردم تا داخل آنان شوم پیغمبر صلی الله علیه و آله

آن را از دست من کشید و گفت: تو بر خیری (۱)

(توضیح)

یعنی احتیاج به این شتاب‌نداری و این شتابِ خارج از نزاکت، لازم نیست؛ چون تو بر خیر استواری یا حق دخول در این آشیان را نداری گرچه بر خیری؛ یا بگذار آنها که از عنصر جان و دل من هستند، ولی در خارج منزل من می‌زیند و سر بر بستر ما ندارند به حساب آیند؛ اما تو مفروغ عنها هستی، چون کجروان با تو نمی‌جنگند.

البته حسین علیه السلام برداشت از این مکرمات‌ها را غافل نیست.

ص: ۴۲۱

۱- سند: اخبرنا ابوالقاسم هبه الله بن محمد (انا) ابو علی الحسن بن علی (انا) ابوبکر بن مالک (نا) عبدالله حدثنی ابی (نا) عفان (نا) حماد بن سلمه (انا) علی بن زید عن شهر بن حوشب عن امّ سلمه > أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمه: ایتینی بزوجک و ابنیک فجئت بهم. فالقی علیهم کساء فدکما ثم وضع یدہ علیهم ثم قال: «اللّٰهُمَّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ آلَ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ و برکاتِکَ علی مُحَمَّدٍ و علی آلِ مُحَمَّدٍ انکَ حمیدٌ مجیدٌ» قالت امّ سلمه: فرفعت الکساء لأدخل معهم فجذبہ من یدی و قال: انکَ علی خیر. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴۱/۱۴»

شیون حسین علیه السلام و حدیث آیه تطهیر از زبان آن بانو

حافظ شام ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد (۱) خود تا عبدالحمید بن بهرام

ص: ۴۲۲

۱- سند: اخبرنا ابو نصر بن رضوان و ابو غالب بن البنا و ابو محمّد عبدالله بن محمّد قالوا (انا) ابو محمّد الجوهری (نا) ابوبکر بن مالک (نا) ابراهیم بن عبدالله (نا) حجاج (نا) عبدالحمید بن بهرام الفزاری (نا) شهر بن حوشب قال: سمعت ام سلمه > تقول حين جاء نعي (يعنى خ) الحسين بن علي عليه السلام لعنت اهل العراق و قالت: قتلوه قتلهم الله، غروه و اذلّوه لعنهم الله، جائته فاطمه عليها السلام و معها ابناها جائت بهما تحملها حتى وضعتها بين يديه فقال لها: اين ابن عمك؟ قالت: هو في البيت، قال: اذهبي فادعيه و اثيني بابني. قال: فجائت تقود ابنيها كل واحد منهما في يد و علي عليه السلام يمشي في اثرهم حتى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه و آله فاجلستهما في حجره و جلس علي عليه السلام على يمينه و جلست فاطمه عليها السلام على يساره، قالت ام سلمه >: فاخذت من تحتي كساء كان بساطا لنا في المنامه، فلقية [فلقته ظ [رسول الله صلى الله عليه و آله فاخذ بشماله طرفي الكساء و الوى بيده اليمنى

فزاری از شهر بن حوشب بازگو می کند می گوید:

من شنیدم از ام سلمه امّ المؤمنین هنگامی که خبر ناگوار مرگ حسین علیه السلام آمد، لعنت کرد اهل عراق را و گفت: او را کشتند خدا آنها را بکشد، او را مغرور کردند و گول زدند و ذلیل کردند خدا آنها را لعنت کند.

فاطمه علیها السلام نزد او یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و با او دو پسرش بود که آنها را در آغوش حمل می کرد هنگامی که آنان را جلوی روی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زمین نهاد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: پسر عمویت کجاست؟ فاطمه گفت: او در خانه است، گفت: برو و او را فرا بخوان و این دو پسر را هم برای من باز بیار، گوید: پس فاطمه آمد و دو پسر یگانه اش را می کشید، هر یک را با یک دست که دست او را در دست داشت و علی در پی آنها رهسپار بود تا داخل شدند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو تن نور دیده را در دامن و کنار خود نشاند و علی بر راست و فاطمه بر یسار او نشسته بودند.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: پس من از زیر بدنم کسائی را که بساط گسترده ما در منامه یعنی خوابگاه ما بود که همان تخت زمینی باشد برگرفتم (لا- بد به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله) پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را تلقی کرد، یعنی برگرفت یا «لفّه» آن را

درهم پیچانید و با دست شمال خود، دو طرف کساء را گرفت و با دست راست به سوی پروردگار عز و جل پیچید و گفت:

بارالها! اهل بیت منند، از آنها هر رجس و پلیدی و پلشت را بزدای و آنها را طاهر و پاک بدار، سه مرتبه هر کدام دفعه، همین را تکرار می کرد، و می گفت: از آنها رجس را ببر و تطهیر کن آنها را تطهیر کامل.

گوید: پس گفتم: یا رسول الله! آیا من از اهل تو نیستم؟

فرمود: بلی. پس تو هم داخل شو در کساء.

گوید: من پس داخل در کساء شدم، اما بعد از این که دعای او برای پسرعمش و دوپسرش و دخترش فاطمه علیها السلام پایان یافته بود.

(توضیح): تفاوت روایات که در بعضی گوید: ام سلمه هم داخل شد و در بعضی گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله مانع از دخول ام سلمه شد، از تعارض روایت نیست از تکرار قضیه است، ام سلمه را بعد از منع چندین دفعات یک دفعه یا دو دفعه برای آنکه افسرده نشود یا کار افسردگی بالا نکشد اجازه فرموده که داخل شود، آن هم بعد از آن که جلسه دعا تمام شده.

ولی به هر حال برداشت حسین علیه السلام و آل حسین علیهم السلام از این وضع غیرعادی آمد، نشان به همراه مادر و در بغل مادر اولاً: سپس مأموریتشان برای آوردن پدر بزرگوار؛ سپس ترتیب جلوس و نشستن به ترتیب مخصوص چپ و راست که علی علیه السلام را به راست نشانید و فاطمه را به چپ، با آن همه عزیزی فاطمه و سپس پیچیدند لفافه به دور آنان با مشاهده ام سلمه؛ سپس تکرار دعا در سال نهم که زنان با زیاده طلبی و افزون خواهی وضع مدینه را متشنج کرده بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله یک ماه از

همه رخ نهان بود، این عوامل تأثیر در فعل و انفعال نفوس مقدسه آنان داشته و دارد و خواهی نخواهی آنان را پرواز می دهد، برای اوج عروج غیر از دعای مستجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که با فیض روح القدس عیسی مسیح را آسمانی می کند.

هر که در روح ندارد همه دم میل عروج حیوانی است بود از پی آبی علفی

ص: ۴۲۵

سی امین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها (ودعاء تطهیر)

حافظ شام ابن عساکر علی بن احمد در تاریخ کبیر به اسناد خود تا سدی از بلال بن مرداس از شهر بن حوشب از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید: فاطمه علیها السلام آمد به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حریره ای که همراه آورده بود، آن را جلوی روی پیغمبر صلی الله علیه و آله به زمین نهاد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برو شوهرت را و دو پسرت را برای من فرا بخوان.

پس فاطمه علیها السلام آنان را فرا خواند و طعام را تناول کردند و بر آنها کسای خیری بود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن کساء را به دور آنها جمع آورد و سپس گفت:

بارالها! این چند تن اهل بیت و حاتم من یعنی حمیم و خویش و دلسوز که کانون مرا گرم می کنند، پس رجس را از آنها هر چه باشد مطلقاً ببر و بزدا و تطهیر کن آنها را تطهیر کامل.

ام سلمه رضی الله عنها گوید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا من از اهل بیت نیستم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حتم بر خیری و به سوی خیری.

گوید: و خیر داد ما را محمّد، خبر داد ابواسامه علی بن ثابت از ابی اسرائیل از زبید از شهر بن حوشب از امّ سلمه رضی الله عنها به مثل همین. (۱)

(توضیح): اصرار به طهارت کامل آنان از آن راه است که در اصلاح بذر زیاد دقت باید کرد و می کنند، پوشال ها را از آن می زدایند چون در میان گندم ها خوشه هایی هست که دانه هایی به ظاهر سفید ولی درون آن خاکستر است و سیاه است، یک خوشه آن بلکه یک دانه آن کافی است که نان سفره را سیاه کند، آن را گندمچه می نامند، گندم می نماید و گندم نیست، اقطاب هر دعوتی «بذر» تکوین امتی هستند، وجود آنها باید هر چه بیشتر پاک باشند.

خالص هر عنصری در طبیعت اندک است، بیشتر ذرات هر عنصر

ص: ۴۲۷

۱- (۱) اخبرنا ابوالقاسم هبه الله بن احمد بن عمر (نا) ابوطالب محمّد بن علی العشاری (نا) ابوالحسین محمّد بن احمد بن اسماعیل بن سمعون املاء (نا) ابوبکر محمّد بن جعفر الصیرفی (نا) ابواسامه الکلّبی (نا) علی بن ثابت (نا) اسباط بن نصر عن السدّی عن بلال بن مرداس عن شهر بن حوشب عن امّ سلمه قالت: جاءت فاطمه الی رسول الله صلی الله علیه و آله بخزیره فوضعتها بین یدیه فقال: ادعی زوجک و ابنيک فدعتهم و طعموا و علیهم کساء خیبری فجمع الکساء علیهم ثم قال: هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت امّ سلمه > فقلت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله الست من اهل البیت؟ قال: انک علی خیر و الی خیر، قال: و (نا) محمّد (نا) ابواسامه علی بن ثابت عن ابی اسرائیل عن زبید عن شهر عن ام سلمه مثل ذلك. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴۳/۱۴»

آمیخته با اخلاط دیگری است، آنچه کار آمد است خالص آن است.

عناصر ناپاک در امت موسی یا عیسی یا محمد روسیاهی بار آورند.

ص: ۴۲۸

سی و یکمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها ونزول آیه تطهیر

حافظ عظیم ابن عساکر در تاریخ کبیر و امالی طوسی رحمه الله به اسناد خود تا عبدالله بن (معیه خ) معین مولی ام سلمه از ام سلمه رضی الله عنها زوج النبی همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو می کند می گوید: این آیه در منزل من نازل شد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر داد که بفرستم در پی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همین که آنان آمدند، با دست راست در گردن علی معانقه کرد و حسن را با دست چپش و حسین بر بطن پیغمبر و فاطمه نزد پاهای پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفتند. سپس گفت: بار الها اینان اهل من و عترت منند (عترت خون دل آهو است که مشک می گردد) پس از آنها رجس را زائل کن و آنها را تطهیر کامل به تطهیر کامل، سه مرتبه این را گفت.

من گفتم: یا رسول الله پس من؟

ص: ۴۲۹

پس فرمود: تو به حتم بر خیر هستی ان شاء الله. (۱)

(توضیح) ظاهر این است که به محض نزول آیات سوره احزاب که برای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و خانه آنها حکم خانه تکانی داشت و این آیه به عکس نوید مسرت بخش می داد که خدا می خواهد خانه شما خانه سران امت باشد تا بتواند امتی را بسازد، پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست اول بلا- اول ماده صالحه و عنصر اولیه امت، آنها باشند که از خود او و از عنصر او هستند.

آن خلیفه زادگان مقبلش زاده اند از عنصر جان و دلش (۲)

(و هم اهل بیت النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و خزائن العلم و منتهی الحلم و معدن الرحمه و مأوی

ص: ۴۳۰

۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالقاسم بن السمرقندی (انا) عاصم بن الحسن (انا) ابو عمر بن مهدی (انا) ابوالعباس ابن عقده (نا) احمد بن یحیی الصوفی (نا) عبدالرحمن بن شریک (نا) ابی عن ابی اسحاق السبعی عن عبدالله ابن معین (معه خ) مولی ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت: نزلت هذه الآیه فی بیتها إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان ارسل الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین فارسلت الیه فلما اتوه اعتنق (اقعد خ) علیاً بيمينه و الحسن بشماله و الحسین علی بطنه و فاطمه عند رجلیه، ثم قال: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً - قالها ثلاث مرّات. قلت: فانا یا رسول الله! فقال: انک علی خیر ان شاء الله. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۳»

۲- (۲) مثنوی مولوی.

السكينة و اصول الكرم و قاده الامم و اولياء النعم و عناصر الابرار و دعائم الاخيار و ساسه العباد و اركان البلاد و ابواب الايمان و امناء الرحمن و سلالة النبيين و صفوه المرسلين و عتره خيره رب العالمين و رحمه الله و بركاته). (١)

ص: ٤٣١

١- (١) بحار الأنوار: ١٤٨/٩٩، باب ٨، حديث ٥؛ البلد الأمين: ٢٩٧.

(اولین فرودگاه آیه تطهیر)

حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد تا حکیم بن سعد از ام سلمه همسر محترمه پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو کرده، ام سلمه می گوید: این آیه درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین نازل شد. (۱)

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)

ص: ۴۳۲

-
- ۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالقاسم بن السمرقندی (انا) ابوالحسین بن النقور (انا) محمد بن عبدالله بن الحسين الدقاق (نا) عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز (نا) عثمان بن ابی شیبہ (نا) جریر بن عبدالحمید عن الاعمش عن جعفر بن عبدالرحمن البجلي عن حکیم ابن سعد عن ام سلمه > تقول: انزلت هذه الاية في النبي صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۳»
- ۲- (۲) احزاب (۳۳): ۳۳.

پیغمبر صلی الله علیه و آله سر در گریبان و بعد از صرف پذیرائی فاطمه علیها السلام

دعاء جامع «آیه تطهیر» برای پنج تن (ووحده در صلح و جنگ)

حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد خود تا محمد بن سوقة از کسی که خبر را برای او از بانو سیده ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ما بود، سر به زیر افکنده (این حادثه در موقع سال نهم پس از فتح مکه است که جنگ تبوک را در خارج و مباحله با نصارای نجران را در داخل و تشنج مدینه در اثر نقشه های آشوبگرانه زنان در داخل و منافقان در خارج در پیش است) پس فاطمه علیها السلام برای وجود اقدس او حریره ای عمل آورد و آن حریره را همراه خود آورد حسن و حسین را همراه داشت؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید شوهرت کجاست؟ برو و او را فرا بخوان، پس فاطمه علیها السلام آمد علی علیه السلام را آورد، پس با هم خوردند؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کسائی را برگرفت و آن را بر آنها دور داد،

بعد طرف آن را به دست چپ خود نگه داشت، سپس دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

بارالها! اینان اهل بیت من و خویشان نزدیک و دلسوز منند.

بارالها! رجس را از آنها بزدای و تطهیر کن آنها را تطهیر کامل، جنگ هستم با هر کس شما با او در جنگ باشید، سلم هستم با هر کس شما با او سلم هستید، دشمن هستم با هر کس شما با او دشمن باشید. (۱)

(توضیح): از کلمات خیر که نام جنگ و صلح و دشمن بدخواه را در میان آورده حدس زده می شود که کلمه اول که می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله سر به زیر افکنده بود تفکرش راجع به دوستان و دشمن های داخل و خارج آنها بوده، در آن فکر می کرده و در اندیشه بوده و علاج موقت حاضر را

ص: ۴۳۴

۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالحسن علی (محلّی خ) بن المسلم و ابوالقاسم بن السمرقندی قالا (انا) ابونصر بن طلاب (انا) ابوالحسین بن جمیع (نا) ابو جعفر محمّد بن عمار بن محمّد بن عاصم بن مطیع العجلی بالكوفه (نا) محمّد بن عبید بن ابی هارون المقری (نا) ابو حفص الاعشی عن اسماعیل بن ابی خالد عن محمّد بن سوجه عن ابنه عن امّ سلمه > قال: كان النبي صلى الله عليه و آله عندنا منكسا رأسه فعملت له فاطمه عليها السلام حريره فجاءت (بها خ) و معها حسن و حسين، فقال لهم النبي صلى الله عليه و آله: اين زوجك؟ اذهبي فادعيه فجاءت به، فاكلوا فاخذ النبي صلى الله عليه و آله كساء فاداره عليهم فامسك طرفه بيده اليسرى ثم رفع يده اليمنى الى السماء و قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي و حامتي اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا انا حرب لمن حاربتم سلم لمن سالمتم عدو لمن عاداكم. «تاريخ مدينة دمشق: ۱۴/۱۴۳»

به این می دانسته که دعا کند و آشکارا بگوید و تذکر او از دشمنی با دشمنان و صلح و جنگ یا صلح و جنگ شان، یک نوع سنگربندی برای دفاع از آنان است.

ص: ۴۳۵

هفت نفرند که آیه تطهیر نازل شد

شیخ الحفّاظ ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد تا از عمره از امّ سلمه زوج پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو کرده می گوید: این آیه در خانه من فرود آمد، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ و در خانه هفت نفر بودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل، و علی، و فاطمه، و الحسن، و الحسین. (۱)

ص: ۴۳۶

۱- سند: اخبرنا الوالقاسم بن السمرقندی (انا) ابوالقاسم اسماعیل بن مسعده (انا) ابوالقاسم حمزه بن یوسف (انا) ابو احمد عبدالله بن عدی (انا) عمر بن سنان (نا) ابراهیم بن سعید (نا) حسین بن محمد عن سلیمان بن قوم (قرم) عن عبدالجبار ابن العباس عن عمّار الدّهنی عن عقرب عن ام سلمه. قالت نزلت هذا الآیه فی بیتی و فی البیت سبعة: رسول الله صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و الحسن و الحسین - کذا فی الاصل عقرب و هو وهم أنما هی عمره. «تاریخ مدینه دمشق:

۱۴/۱۴۴»

(توضیح): نسخه‌ی اصل این چنین است: عقرب از ام سلمه > و این اشتباه است، صحیح آن عمره از ام سلمه است.

(توضیح دیگر): شمردن جبرئیل و میکائیل در عداد نفرات از ام سلمه است و لابد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص چیزی شنیده است و گرنه جبرئیل و میکائیل چگونه برای ام سلمه > تشخیص دادنی باشند.

(توضیح دیگر): این که شمردن این زمره ملائکه در عداد آدمیان و شمارش هفت معلوم نیست از چه نظر است؛ زیرا این ملائک بزرگ از نظر نزول و مقام تنزیل ممکن است در خانه ای یا مکانی در آینده، اما از نظر حقیقت اصلی آنها مثل خورشیدند که در کره زمین هم نمی گنجند، بلی خورشید به معنی شعاع آن البته در تاریکخانه کوخ محقر مستمندان هم می تابد و نزول ملک مثل تنزل و عکس ستاره در آب است، در کتاب «افق وحی» نزول جبرئیل و صورت جبرئیل تحقق شده است.

در هر صورت نزول جبرئیل برای تعلیم این آیه است، اما حضور میکائیل در موقع نزول این آیه سرّی دارد، میکائیل ملک غذا و اشتها و رزق و میل و عشق و شهوت است و در موقع نزول آیه میل سروری دادن و تغییر تمایلات بشری حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله، بلکه همه اقطاب دعوت محمّدیه در مدینه با نزول میکائیل است، تزئینات ایمان در دل و تحیب قلوب، کار خداوندگاری است.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ
الْكُفْرَ

سر ز هوا تافتن از سروری است ترک هوی قوت پیغمبری است (۲)

تمام سوره احزاب و تمام آیات آن، این معنی در آنها جلوه گر است که میول بشری و تمایلات عادی در جماعات و افراد شهر مدینه و در زن و مرد هر خانه آن و در حرمسراها و در اقطاب دعوت محمدیه، در حال تغییری غیر عادی و جهش فرشته آسا است که چیزی بر آن نمی توان نام نهاد مگر انقلاب، انقلابی همه جانبه، انقلابی کلی، انقلابی که جبرئیل و میکائیل همه شهر را زیر شهپر گرفته اند.

و همین شهپر گسترده بر شهر مدینه بلکه بر همه جهان، امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را هم زیر بال گرفته اند و پرواز و هوس پرواز می دهند.

آن طائرم که چنگل شاهین عشق دوست نگذاشت تا که سر زدم از بیضه پر زرم

ص: ۴۳۸

۱- (۱) حجرات (۴۹): ۷.

۲- (۲) نظامی گنجوی.

حافظ کبیر ابن عساکر با اسناد خبر عالی (خبر عالی آن است که واسطه کم باشد) - از ابو عبدالله خلّال و عمّار دهنی از بانو عمره از سیده ام سلمه رضی الله عنها باز گو کرده گوید: این آیه در خانه من نازل شد **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ** و در خانه فقط این هفت پیکر بودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام. (۱)

ص: ۴۳۹

۱- (۱) سند: اخبرناه علیا علی الصواب ابو عبدالله الخلال (انا) ابوالقاسم السلمی (انا) ابوبکر بن المقری (نا) ابو محمّد عبدالرحمن بن عبدالله بن اخی الامام بحلب (نا) ابراهیم بن سعید الجوهری (نا) حسین یعنی المروزی عن سلیمان بن قرم عن عبد الجبار بن عباس عن عمار الدهنی عن عمره عن ام سلمه > قالت: نزلت هذا الآیه فی بیتی **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ**

این عمره دختر عبدالرحمن نیست، بلکه عمره دختر افعی کوفیه است.

ص: ۴۴۰

سی و ششمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها (وهفت پیکر مقدس)

حافظ کبیر ابن عساکر باز با اسناد خود از بانو عمره بنت افعی از ام سلمه رضی الله عنها باز گو کرده می گوید: این آیه در خانه من فرود آمد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**

و در خانه در آن موقع این هفت پیکر مقدس بودند جبرئیل و میکائیل و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام. گوید: و من بر باب بیت یعنی در آستانه در بودم پس گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا من از اهل بیت نیستم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر خیری، تو از ازواج همسر پیغمبری، و نفرمود: تو از اهل بیته. (۱)

ص: ۴۴۱

۱- (۱) سند: اخبرنا بحديثها ابوطالب علي بن عبدالرحمن (انا) ابوالحسن الخلعی (انا) ابو محمد بن النّحاص (نا) ابو سعید بن الاعرابی (نا) الحسين بن جعید بن الربیع ابو عبدالله (نا)

(توضیح): تصریح نکردن به آن که تو از اهل بیت هستی به یکی از دو جهت ممکن است چنان که گذشت.

یک جهت آن که امر تو مفروغ عنه است، تو ازواج نبی صلی الله علیه و آله هستی که سر به بستر او می نهی و محتاج به این تقریب مجدد نیستی.

و جهت دیگر آن که: این پنج تن ممتازترند و به آن معنی که آنها هستند تو و دیگران بعد باید برسید و ملحق شوید.

(و الله اعلم)

ص: ۴۴۲

سی و هفتمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها

موکب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در رسید

شیخ الحفظ ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد خود تا عبدالله که از پدرش از ام سلمه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو می کند: (شاید عبدالله بن حنطب باشد و شاید عبدالله بن معیه «معین» مولی ام سلمه باشد و شاید عبدالله پسر احمد بن حنبل).

ام سلمه می گوید: در بین این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه من بود که خادم در آمد و گفت: علی و فاطمه در رسیدند، در سده پیشگاه خانه رسیده اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخیز از اهل بیت من (یعنی کناره گیر).

ام سلمه گوید: پس من برخاستم و به کناری نزدیک شدم (در گوشه ای از خانه چند لحظه ای) سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله روی سر آنها خمیصه ای سوداء یعنی: کسائی سیاه افکند یا بردی که داشت بر سر آنها افکند و گفت:

بارالها به سوی تو، نه به سوی آتش، من و اهل بیت من گوید، من گفتم: یا

رسول الله صلى الله عليه وآله و من؟ گفت: و تو. (۱)

(توضیح): خادم گفت: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در سرّه اند صحیح آن در سده است و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه که برخیز به کناری. البته خلوتخانه زن با شوهر در خور تازه وارد نیست شوهر و زن با ورود هر دیگری وضع خود را تغییر می دهند و آماده استقبال تازه وارد می شوند و ذکر «اهل بیته» از باب این بوده که آنان وارد شدند نه آن که باید بین ام سلمه و اهل بیت حریم باشد.

خمیصه کسائی که دو نشانه و علم در او باشد و ظاهراً این است که تکرار حادثه بوده نه تکرار روایت، در یکی خمیصه سوداء بوده و در دیگری «برد» خاص مخصوص خود.

ص: ۴۴۴

۱- (۱) اخبرنا ابوالقاسم بن الحصین (انا) ابوعلی بن المذهب (انا) احمد بن جعفر (نا) عبدالله حدثنی ابی انبانا عبدالوهاب بن عطاء انبانا عوف عن ابی المعدل عطیه الطفاوی قال: حدثنی اُبی عن ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله قالت: بینما رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیته اذ قالت الخادم (نسخه قمقام از مسند احمد - اذ قال الخادم (ان علیاً و فاطمه بالسره (قمقام: بالسیده) قال صلی الله علیه و آله: قومی عن اهل بیته، قالت: فقامت فتنحیت فی ناحیه البیت فریقا (قریبا) فدخل علی و فاطمه و معها الحسن والحسین صبیان صغیران فاخذ الصبیین فقبلهما و وضعهما فی حجره (قمقام: فوضعهما فی حجره فقبلهما) و اعتنق علیا و فاطمه (قمقام: علیا باحدی یدیه و فاطمه بالید الاخری فقبل فاطمه و قبل علیاً) فاغدف علیهم بیرده له (قمقام: فاغدف علیهم خمیصه سوداء فقال: اللهم الیک لا الی النار انا و اهل بیته). قالت فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و انا. قال و انت. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۵» (قمقام: و الخمیصه کساء اسود مربع له علمان و ان لم یکن علمان فلیس بخمیصه).

نزول آیه تطهیر در جمع پاکان

حافظ کبیر ابن عساکر در تاریخ کبیر - در احوال حضرت حسین بن علی صلی الله علیه و آله سند را تا عطا بن ابی رباح شاگرد ابن عباس وی از عمر بن ابی سلمه رسانیده گوید: همین که این آیه مبارکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود پس فرا خواند فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام.

دیگری افزوده که: و فاطمه را و حسن و حسین علیهم السلام را جلوی روی خود نشاند و علی صلی الله علیه و آله را فرا خواند و او را خلف ظهر خود نشانید، سپس آنان را با کسائی پوشانید.

سپس گفت:

بار الها! این زمره اهل بیتند (که آیه گوید: اهل البیت) پس از آنان رجس و پلشت و پلیدی را بزدای و آنان را تطهیر کن
(تطهیر کامل)

ص: ۴۴۵

امّ سلمه گفت: مرا هم با آنها قرار بده.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو به مکان خود باش و تو به سوی خیری. (۱)

(توضیح): تو به مکان خود باش، دو احتمال دارد، یکی همان که مقام تو محرز است سر جای خود باش.

و دیگر آن که آنان را مقام ممتازتری است که تو نباید داخل آنها شوی.

به نظر می آید وجه اول «اوجه» باشد، چون در یک روایت دیگر دارد که فرمود: کونی مکانی یا امّ سلمه، انک علی خیر، انت من ازواج نبی الله.

(توضیح): تذکر داده شد که این اراده اراده تکوینی نیست، اراده تشریعی است، در این خبر قرینه ای است که پس از نزول آیه، پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و از خدا خواست که این اراده مقدسه را در حق آنان تحقق دهد

ص: ۴۴۶

۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالقاسم السمرقندی (انا) ابوالحسین بن النقوم (انا) عیسی بن علی (نا) عبدالله بن محمد (نا) عبدالله بن عمر (نا) محمد بن سلیمان ابن الاصبهانی عن یحیی بن عیید عن عطا بن ابی رباح عن عمر بن ابی سلمه قال: لما نزلت هذا الآیه علی النبی صلی الله علیه و آله نزلت و هو فی بیت امّ سلمه > إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فدعا فاطمه و علیا و حسنا و حسینا (زاد غیره: و اجلس فاطمه و حسنا و حسینا بین یدیه و دعا علیا علیه السلام فاجلسه خلف ظهره) ثم جللهم بالكساء ثم: قال اللهم هؤلاء اهل البيت. فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت امّ سلمه: اجعلنی معهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انت بمكانت و انت الی خیر. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۵»

یعنی به توفیق خود - و اگر اراده تکوینی بود باید مجلس شکر تشکیل دهد.

و خواهش امّ سلمه هم که مرا هم جزو آنان قرار بده گواه دیگری است؛ زیرا اگر اراده تکوینی و اراده ازلی بود معنی نداشت که کس خواستار شود - و آن هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله بخواهد که تو قرار بده - اما در اراده تشریحی صحیح است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا بخواهد، فتدبر.

ص: ۴۴۷

سی و نهمین بار باز در خانه ام سلمه رضی الله عنها

تخصیص اهل بیت به دعا و گریه ام سلمه در سند دو تن از بانوانند

حافظ کبیر ابن عساکر در تاریخ کبیر در ضمن ترجمه ابی عبدالله الحسین به اسناد خود از امّ البهائم فاطمه بنت محمد سند را می‌رساند به زینب دختر ام سلمه بنت ابی سلمه رضی الله عنها که حدیث کرده برای عمرو بن شعیب که وارد شده بود بر زینب دختر ابی سلمه، پس وی را حدیث کرده زینب گوید:

پس حسن علیه السلام را از سمتی و حسین صلی الله علیه و آله را از سمتی دیگر نهاد و فاطمه علیها السلام در حجر و دامن او بود.

پس دعا کرد و گفت: رحمت خدا و برکات او بر شما بادا، اهل این بیت چون خدا حمید و مجید است، من و مادرم ام سلمه به کناری دور از آنها بودیم، پس ام سلمه رضی الله عنها گریست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نظر افکند و نظاره کرد و گفت: چه تو را به گریستن آورد؟

ص: ۴۴۸

ام سلمه گفت: تو آنها را تخصیص دادی و مرا و این دخترم را وانهادی.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو و دختری از اهل بیت هستی. (۱)

(توضیح): این حدیث با تصریح خود که ام سلمه و دخترش از اهل بیتند، توجیهاً ما را در احادیث قبل تأیید می کنند و اما شرح حال زینب دختر ام سلمه را در همین کتاب گذشت.

و اگر در ذهن شما بیاید که دختر کوچولوی ام سلمه شیرخوار بود که ازدواج ام سلمه و پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد.

جواب آن که: این حادثه را که زینب بازگو می کند از دورانی است که آیه تطهیر نازل شده در سال نهم هجری که هم حسین علیه السلام و هم زینب ام سلمه، طفل بزرگی شده بوده اند.

ص: ۴۴۹

۱- (۱) سند: اخبرتنا ام البهاء فاطمه بنت محمد قالت (انا) سعید بن احمد العیاری (انا) ابو محمد عبدالله بن احمد الصیرفی (انا) ابو العباس السیراج (نا) قتیبه (نا) ابن لهیعه عن عمرو بن شعیب انه دخل علی زینب بنت ابی سلمه > فحدثته ان رسول الله صلی الله علیه و آله كان عند ام سلمه > فجعل الحسن من شق و الحسين من شق و فاطمه فی حجره فقال رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید و انا و ام سلمه نائیتین فبکت ام سلمه فنظر الیها رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ما یبکیک؟ فقالت: خصصتها و ترکنتی و ابنتی فقال: انت و ابنتک من اهل البیت. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۶»

چهلین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها (از ابی سعید خدری)

شیخ الحفاظ ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد خود تا عطیه تا ابو سعید خدری از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده ام سلمه گوید: این آیه در خانه من نازل شد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** و در آن خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند، ام سلمه گوید: و من بر باب بیت بودم، پس گفتم: پس من کجایم؟ (این آنا)

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو در خیری و به سوی خیری. (۱)

ص: ۴۵۰

۱- (۱) سند: اخبرنا ابوالحسن علی بن الحسن (نا) و ابو النجم بدر بن عبدالله (نا) ابوبکر الخطیب (نا) ابراهیم بن مخلد بن جعفر العدل (نا) محمد بن احمد بن ابراهیم الحکمی (نا) محمد بن سعد العوفی حدثنی ابی (نا) عمرو بن عطیه و الحسین بن الحسن بن عطیه عن عطیه عن ابی سعید الخدری عن ام سلمه > قالت:

(توضیح): در سند ابوسعید خدری صحابی (عطیه عوفی تابعی) شاگرد ابن عباس که هفتاد مرتبه قرآن را بر ابن عباس عرضه کرده و سه مرتبه بر وجه تفسیر، عطیه عوفی یکی رجال علم و حدیث است، اعمش و دیگران از او روایت کرده اند.

عطیه عوفی اخبار زیادی در فضایل امیرالمؤمنین روایت کرده، نظاره ای در (مع نب ۲۸۹ و ط نب ۲۱۹، مد ۲۲۱ - تا ۲۶۲) باید کرد. (سفینه البحار)

عطیه همان است که با جابر بن عبدالله انصاری شرف افتخار زیارت حسین شهید علیه السلام را درک کرد و این از امتیازات شرف آنها شد که اولین زائر امام شهید علیه السلام هستند، بشارت المصطفی گفتگوی عطیه را با جابر بن عبدالله انصاری آورده، در سفینه البحار با رمز (یمن یج ۱۳۶) آن را بازگو کرده، همان انگیزه پافشاری دوستداران اهل بیت است.

می گوید: ابوجعفر طبری در کتاب ذیل المذیل آورده که عطیه بن سعد بن جاده عوفی از جدیله قیس است، کنیه او ابوالحسن است.

محمد بن سعد در طبقات کبری از سعد بن محمد بن الحسن بن عطیه بازگو کرده گوید:

ص: ۴۵۱

«سعد بن جناده نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد، امام علیه السلام در این وقت در کوفه بود آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! برای من فرزندی پسر متولد شده او را اسم بگذار. امام علیه السلام فرمود: آن عطیۀ خدا است، پس عطیه نامیده شد، مادرش از اهل روم بود - بدین قرار در موقع زیارت اربعین بیشتر از ۲۵ سال نمی تواند داشته باشد، عطیه در نهضت ابن اشعث بر علیه حجاج بن یوسف و عبدالملک مروان قیام کرد، چنان که سعید بن جبیر هم با همه فقها به همراه آنها قیام کرده بودند و بعد از شکست از حجاج بن یوسف، عطیه به فارس گریخت و سعید بن جبیر به مکه رفت و حجاج بن یوسف به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را فراخوان، اگر علی بن ابی طالب را لعن کرد که فبها و گرنه او را چهارصد تازیانه بزن و موی سر و ریش او را بتراش (یعنی او را مثله کن) پس وی او را فراخواند و نوشته حجاج بن یوسف را بر او فراخواند و عطیه سر باز زد، پس او را چهارصد تازیانه زدند و او را مثله کردند، سر و ریش او را تراشیدند، سند روایاتش در فضایل علی علیه السلام اعتبار بیشتر یافت که با شخصیت چنانی چهارصد تازیانه خورد و مثله شد و از علی علیه السلام تبری نکرد، تشیع فارس از این اسناد معتبر اعتبار گرفت.

من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک در دست من به جز سند پاره پاره نیست (۱)

ص: ۴۵۲

من صادقم گواه من این جسم چاک چاک در دست من به جز سند پاره پاره نیست

تا همین که قتیبه بن مسلم به سال ۹۱ هجری والی خراسان شد، عطیه به سوی او بیرون آمد و همواره در خراسان بود تا والی عراق عمر بن هبیره شد، عطیه به او نوشت و از او مسألت کرد که اذن بدهد به عراق بیاید پس او هم اذن داد عطیه به کوفه باز آمد و همواره در کوفه بود تا این که به سال ۱۱۱ هجری وفات کرد. وی کثیر الحدیث و ثقه است ان شاء الله. (۱)

ذهبی در واژه ابان بن تغلب گوید: قد کثر التشیع فی التابعین و تابعی التابعین مع شده ورع و صدق فلو اهملنا احادیث هؤلاء لضاع کثیر من آثار النبوه. (۲)

(قح) از ملحقات صراح بازگو کرده گوید: عطیه عوفی ابن سعید (سعد ظ) دارای تفسیری است بر قرآن در پنج جزء، عطیه گوید: من قرآن را بر ابن عباس سه مرتبه بر وجه تفسیر عرضه کرده ام، و اما بر وجه قرائت هفتاد مرتبه بر او قرائت کردم. (انتهی)

و از کتاب بلاغت النساء استفاده می شود که عطیه عوفی از عبدالله محض شنید که خطبه فاطمه زهراء علیها السلام را در امر فدک مذاکره می کند.

و از نواده های عطیه، علی بن عطیه عوفی را رجال شیخ طوسی از اصحاب

ص: ۴۵۳

۱- (۱) الطبقات الكبرى: ۳۰۴/۶.

۲- (۲) شرح احقاق الحق: ۴۰۷/۷.

امام صادق علیه السلام شمرده.

اما ابو سعید خدری، صحابی کبیر، راوی مستقیم از امّ سلمه > یکی از منابع علم حدیث و مستحفظان آثار رسالت اسلام است.

ص: ۴۵۴

چهل و یکمین بار باز در خانه ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها

عطیه عوفی و ابو سعید خدری در سند هستند

حافظ شام ابن عساکر در تاریخ کبیر خود به اسناد خود تا عمران بن ابی سلیم باز گو کرده گوید: از عطیه سؤال کردم از این آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)

ص: ۴۵۵

۱- (۱) سند: انبانا ابوالفتح احمد بن محمد بن احمد بن سعید الحداد و اخبرنی ابوطاهر محمد بن محمد بن عبد الله السنجی عنه (انا) القاضی ابوبکر محمد بن الحسین بن جرید الدمشقی (انا) ابو جعفر محمد بن علی بن دحیم الشیبانی بالکوفه (نا) احمد بن حازم بن ابی عرزه (نا) ابو نعیم (نا) عمران بن ابی مسلم قال سألت عطیه عن هذه الآیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. قال: اخبرک بعلم، اخبرنی ابوسعید: أنها نزلت فی بیت نبی الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فادار علیهم الکساء. قال: و كانت ام سلمه علی باب البیت قالت و انا یا نبی الله صلی الله علیه و آله؟ قال: فانک بخیر و الی خیر. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۷»

یعنی خدا می خواهد که رجس (گناه و نقص و عذاب) را از شما خصوصاً این خانه ببرد و تطهیر کند و پاک بدارد شما را به تطهیر کامل.

عطیه گفت: من تو را خبر می دهم از روی علم.

ابو سعید (یعنی خدری) (۱) مرا خبر داد که این آیه در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام (در آن بودند ظ)

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کسائی را بر آنان دور داد، و گفت: و ام سلمه رضی الله عنها بر در خانه بود به سخن آمد و گفت: و من ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حتم به خیر هستی و به سوی خیری.

(توضیح): تکرار روایت آیه تطهیر، ناشی از تکرار واقعه حجره ام سلمه و دیگران بوده و تکرار آن هم از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله برای پخش مطلب در جهات مختلف بود، خواسته که خبر آن را نسیم به هر سمت ببرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اکتفا

ص: ۴۵۶

۱- (۱) ابو سعید خدری صحابی کبیر سعد بن مالک انصاری خزرجی خدری جنگ خندق و ما بعد آن را در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت داشته، در مدینه مرجع علمی شد، طالبان علم و حدیث وقتی به دیدن او برای اخذ حدیث می آمدند می گفت: (مرحبا بکم انتم وصیه رسول الله صلی الله علیه و آله) شما طالبان علم و حدیث را پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش فرموده است، اشاره به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که فرمود: مردم دنیا دیگر تابع و تبع شما هستند و عنقریب رجال از اقطار دنیا برای اخذ حدیث و علم به سوی شما می آیند، همین که آمدند وصیت می کنم که از بذل خیر در حق آنها دریغ نکنید. به سال شصت و دو که لشگر یزید، مدینه را در هم کوبیدند، به منزل ابوسعید خدری رفتند از او مطالبه نقدینه کردند نداشت، ریش او را با دست از بیخ کردند و چند کبوتر در خانه داشت ذبح کردند، وفات او سال بعد از شصت تا هفتاد بوده.

نمی کرده به آنچه در خانه ام سلمه واقع شده بلکه در خانه عایشه همین آیه تطهیر را بر این پنج تن در موقع جمع آوری آنان در زیر کساء (مرط مرحل) بافته موی سیاه قرائت فرمود.

همچنین آیه مبارکه تطهیر را بر این پنج تن در حجره فاطمه علیها السلام بسیار تطبیق فرمود، از طریق حافظ شام ابن عساکر و از طریق تذکره خواص الامه ابن جوزی و سایر صحاح و مسانید دیگر آمده.

اکنون که احادیث ام سلمه رضی الله عنها تمام شد، نظری باید به جهت دیگر کرد که ام سلمه چگونه در بقیه عمر رهسپار به خیر است؟ چگونه در تمام مواقعی که اهل بیت علیهم السلام روزگار سختی را می گذراندند به حمایت آنها سخن می گفت و قیام می کرد.

چگونه در موقع مشاجره فاطمه زهرا با دولت درباره فدک از فاطمه دفاع کرد و چگونه حقوق او را یک سال قطع کردند.

و چگونه برای حمایت امیرالمؤمنین علیه السلام در سال سی و شش نصیحت نامه ای برای عایشه که رو به جنگ جمل می رفت فرستاد که بلکه برگردد و در خانه بنشیند و بعد که امام علیه السلام رو به عراق آمد، ودایع نبوت را به امانت نزد او سپرد، صندوق اسرار امام علیه السلام بود تا امام حسن علیه السلام که از عراق به حجاز برگشت، آنها را به امام حسن علیه السلام سپرد.

و در نوبه امام حسین هم مادری کرد، امام حسین ارواحنا فداه ودایع را در موقع خروج از مدینه به او سپرد در شب عاشورا که وصیت نامه ها را تنظیم می کرد، به امام زین العابدین علیه السلام در حال بیماری فرمود: ودایع را به ام سلمه

مادرم سپرده ام و به او سپرده ام که وقتی که تو از سفر باز آمدی و به حجاز بازگشتی آنها را به تو مسترد دارد.

بعد عزاداری ام سلمه رضی الله عنها برای امام حسین علیه السلام و غش کردن او آورده می شود که واکنش احادیث صدق او و صدق او در حدیث است. اکنون به استطراد برای تتمیم احادیث آیه تطهیر را از روایت عایشه و از روایت عطیه و ابو سعید خدری و از روایت وائله بن اسقع صحابی می آوریم.

بعد برمی گردیم به چگونگی مسیر ام سلمه و سیره او، رو به خیر تا نفس آخر. که خاتمه این جلد باشد.

مسانید عایشه ام المؤمنین درباره حسین علیه السلام و آیه تطهیر

مسلم در صحیح و حاکم در مستدرک و بیهقی در سنن کبری و طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفاسیر خود و قمقام از مصابیح الاخبار از عایشه بازگو می کنند که پیغمبر اقدس اکرم صلی الله علیه و آله پگاهی خارج شد (یعنی از اندرون) و بالاپوش او کسائی بود از پشم یا خز مرط مرجل (نسیج بافته ای بود) از موی سیاه مرجل نسیج بافته ای است که بر آن نقش صورت رجال ترسیم شده باشد و در نسخ دیگر مرجل است بدون ضبط کلمه که صورت رحل بر آن تصویر باشد.

پس حسن بن علی علیه السلام آمد پس او را داخل کرد، لابد به حال نشستگی بوده، نه دراز کشیدگی، اول خبر گواه است که می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد پس در بیرونی بوده گوید: حسین علیه السلام آمد او را هم داخل کرد، بعد فاطمه علیها السلام آمد، پس او را هم داخل کرد، سپس علی علیه السلام آمد، پس او را هم داخل کرد. و بعد گفت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)

(توضیح): شاید این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیرون آمد و نفرات را یکان یکان خواند و با آن مرط مرحل آنها را پوشانید، در قصد او تعیین و تطبیق آیه بر آن نفرات مخصوص بود با طرز پوشش ساده که وسیله سهل و ساده ای است و پاک زندگانی کردن با آن و با اکتفای به آن آسان است و امکان پذیر است.

ص: ۴۶۰

۱- (۱) مصابیح الاخبار عن عائشه قالت: خرج النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَدَاهُ عَلَيْهِ مَرَطٌ مَرَجَلٌ مِنْ شَعْرٍ سَوْدٍ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَادْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَادْخَلَهُ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَادْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَادْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (صحيح مسلم: ۱۴۵/۶؛ المستدرک: ۱۴۷/۳؛ السنن الكبرى: ۱۴۹/۲؛ تفسير ابن كثير: ۴۹۳/۳؛ الدر المنثور: ۱۹۸/۵؛ جامع البيان: ۹/۲۲) (قاموس) والمرط: كساء من صوف أو خز - ومرجل به وزن معظم، بردی است که در آن تصاویر رحل باشد، رحل جهاز شتر است و تفسیر صحاح جوهری از آن که «ازاری» است از خز و در آن علم و نشانه ها باشد ناروا است؛ زیرا آن تفسیر مرجل با جیم است و مرجل به وزن محمد. نسیج بافته ای است که بر آن نقش صور رجال ترسیم شده باشد. اگر حدیث صحیح باشد و احتیاج به آن بشود باید گفت: قالیچه ها یا قالی ها و پارچه هایی که عکس صورت مردان با آن ترسیم شده ممنوع نیست، پوشیدن و بر دوش افکندن آن برای رجال حرام نیست، ولیکن در نسخه قمقام مرجل و در نسخه مجله مرحل است و هیچ کدام ضبط آن را متعرض نشده اند، بنابراین احتیاج به آن تمام نیست.

تکلیف گر نباشد خوش توان زیست تعلق گر نباشد خوش توان مرد

کسی گوی سعادت از جهان برد که در دنیاغم بیچارگان خورد

سعدی گوید:

ده درویش در گلیمی بخشبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

سرّ تطهیر را با این عمل به آن اهل بیت که رهبران آینده جهانند می آموزد می گوید: راه و رسم پاکان این؛ و این راه و رسم پاکان است، آن نظام اقدس تشریح با این گونه سادگی عملی می شود و امکان پذیر است و مذاکره آن در هر محفل بشود، افسردگان محفل از افسردگی درمی آیند و غمندگان غم از آنها زائل می شود و ملائکه آنها را در میان می گیرند و رحمت بر آنان فرو می آید.

و آیه تطهیر اهل بیت را بر آنان تطبیق فرمود هر چند تطبیق کلی بر فرد دلیل انحصار نیست، اما قانون کلی است که پنج درویش در یک گلیم بگنجند و دو پادشاه در یک مملکت نگنجند و نکته اصرار پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن که به آن وضع غیر عادی در جلوی چشم عایشه، آن چهار تن را داخل و در زیر پوشش کشید از برای اهتمام و اهمیت مطلب است که در نظر عایشه هم آنان را اهل بیت به شمار آورد، مبادا عایشه بعدها گرفتار اشتباه شود و به عزاخانه فاطمه به تسلیت بازماندگان نیاید و باز گرفتار اشتباه شود و روانه جنگ جمل گردد و با علی بجنگد و جنازه

ص: ۴۶۱

امام حسن را نگذارد که در حجره طاهره دفن شود.

(لطیفه) حدیث کسائی معروف شده، نباید آن را به حساب این احادیث مسند آورد؛ زیرا آن مرسله است سند ندارد. ثانیاً: در مقدمه آن غفلتی از فاطمه آمده که بعید است، در آن حدیث گوید که: پیغمبر صلی الله علیه و آله از در درآمد و گفت: ای فاطمه! من در بدن خود ضعفی احساس می کنم، یعنی محتاج به استراحتم، کساء یمانی را برای من بیاور و مرا به آن بپوشان و بعد از این که استراحت فرمود، مزاحم خواب او شدند و این از فاطمه دختر غمخواری که مادرانه پدر را خدمت می کند محال است که پدر به بستر استراحت برود به فرزندش بگوید: هان! اینک جد تو خواب رفته در زیر کساء و معذک که بگوید و نائم است بگذارد کسی به اختیار مزاحم او شود و فرزندان هوشمند هم این کار را نمی کنند، بلکه بانوان هوشیار غمخوار وسایل استراحت پدر بزرگ، خصوص رئیس قبیله و شاه ملت را به هر قسمتی شده فراهم می آوردند، خانه را خلوت می کنند، بچه ها را از خانه بیرون می کنند، از سر و صدا می اندازند، اشخاص تازه وارد بی خبر را نمی گذارند صدا را بلند کنند که مبادا پدر از خواب بپرد، فکیف که پشت سر هم برای او مزاحم فراهم آورند و شوهر را که مرد کاملی است بفرستند جلو تا او هم زیر کساء درآید و بعد خود بانو هم بی پروا استجازه کند حاشا! از امّ اییها. و این مطلب فرق دارد با این احادیث، چون این احادیث می گوید: خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون آن که در صدد استراحت برآید به عمد آنها را نشانند و مطلب را ادا کرد، نخواهید.

حافظ شام ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد (۱) خود تا اوزاعی فقیه شام (قبر او

ص: ۴۶۳

۱- (۱) طبق آن چه تذکره خواص الامه ابن جوزی در حدیث وائله بن الاسقع صحابی هم گوید: حدثنا الاوزاعی: از شداد بن عمّار از وائله بن الاسقع بازگو کرده گوید: سند: اخبرنا ابوالقاسم بن الحصین (انا) ابو علی بن المذهب (انا) احمد بن جعفر (نا) عبدالله بن احمد حدثنی ابی (نا) محمّد بن مصعب (نا) الاوزاعی عن شداد ابی عمّار قال: دخلت علی وائله بن الاسقع و عنده قوم فذكروا علیاً صلی الله علیه و آله فلما قاموا، قال لی: الا اخبرک بما رأیت من رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قلت: بلی. قال: اتیت فاطمه علیها السلام اسألها عن علی علیه السلام. قالت: توجه الی رسول الله صلی الله علیه و آله فجلست انتظره حتی جاء رسول الله صلی الله علیه و آله و معه علی و حسن و حسین علیهما السلام اخذ کل واحد منهما بیده حتی دخل فادنی علیا و فاطمه فاجلسهما بین یدیه و اجلس حسنا و حسینا علیهما السلام کل واحد منهما علی فخذہ ثم لف علیهما ثوبه او قال: کساء، ثم تلی هذا الایه إِنْما يُریدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۴۸»

را در لبنان زیارت کرده ام) از شداد ابی عمار بازگو کرده گوید: من وارد بر واثله بن الاسقع صحابی شدم و نزد او قومی بودند، از علی علیه السلام ذکری کردند، همین که آنان برخاستند واثله به من گفت: آیا تو را خبر ندهم به آنچه من خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم؟ گفتم: بلی، گفت: آمدم نزد فاطمه علیها السلام که سراغ علی علیه السلام را از او بگیرم. فاطمه علیها السلام گفت: علی علیه السلام به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله روانه شده گوید: پس من نشستم به انتظار او، ناگاه چشمم به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که می آمد و با او علی و الحسن و الحسین علیهما السلام هستند هر یک از این دو تن را با یک دست خود گرفته یا هر کدام از آنها یک دست پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفته، به این وضع پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تا داخل منزل شد، پس علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را نزدیک خواند، آنها را پیش دست خود نشانید و حسن علیه السلام را و حسین علیه السلام را هر کدام بر یک فخذ و ران مبارک خود نشانید، سپس ثوب خود را، یا گفت: کسائی را بر آنان پیچید سپس این آیه را تلاوت کرد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)

(توضیح): بعد از نزول آیه بوده که در سال نهم نازل شده، بنابراین حسن علیه السلام شش ساله و حسین علیه السلام پنج ساله بوده که دست به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و پا به پا می آمده اند و احتیاج نبوده که آنها را در بغل حمل کنند، در این حدیث بسنده کرده به همان که آیه را پیغمبر صلی الله علیه و آله قرائت

ص: ۴۶۴

کرد، اما در حدیث دیگر از همین راوی صحابی واثله بن اسقع (۱) دارد که دعایی هم فرمود.

اینک آن حدیث:

باز حافظ شام ابن عساکر از ابوعبدالله فراوی و ابو مظفر قشیری، هر دو تن از ابو سعد جنزودی از ابو عمرو بن حمدان با تحویل سند: و خبر داد ما را ام المجتبی فاطمه بنت ناصر، گوید: ابراهیم بن ابی منصور بر من قرائت کرد تا می رسد به واثله بن الاسقع بن کعب لیثی که قبل از غزوه تبوک اسلام آورد و سه سال پیغمبر صلی الله علیه و آله را خدمت کرد گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از راست خود و فاطمه علیها السلام را از یسار برنشانید و حسن و حسین را پیش دست خود و ثوبی بر آنان پوشش کرد و گفت:

بار الها! اینان اهل بیت منند و اهل بیت من احق و برازنده ترند به سوی تو (و در حدیث ابن حمدان) بار الها! اینان اهل منند و اهل بیت منند، آمده اند به سوی تو و آن دو تن گفتند: نه به سوی آتش. (۲)

ص: ۴۶۵

-
- ۱- (۱) واثله بن اسقع بن کعب لیثی - اسلام او اندکی قبل از غزوه تبوک سال نهم بوده، پیغمبر صلی الله علیه و آله را سه سال خدمت کرده، بعد از هشتاد هجری در دمشق یا بیت المقدس وفات کرد، ترجمه او در اسد الغابه. (۷۷/۵)
 - ۲- (۲) اخبارنا ابوعبدالله الفراوی و ابو المظفر القشیری قالوا: (انا) ابوسعد الجنزودی (انا) ابو عمرو بن حمدان و اخبارنا ام المجتبی فاطمه بنت ناصر، قالت: قرىء علی ابراهیم بن منصور (انا) ابوبکر ابن المقرئ قالوا: (انا) ابویعلی (نا) محمّد بن ابی شیبه البصری (نا)

(توضیح): سه موضوع در این احادیث محتاج به توضیح است.

موضوع اول: تفاوت وضع نشستن افراد در آن حدیث، اول علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را می گوید پیش روی خود نشاند و حسنین را هر کدام بر یک فخذ و ران خود و آیه را تلاوت کرد، ولی در حدیث دوم می گوید: علی را به دست راست و فاطمه را به دست چپ و حسنین را بین دو دست خود نشانید، به نظر می آید که در یک حدیث از یک راوی دو وضع متناقض آمده، حل آن این است که با تغییر وضع آن پنج نفر این تفاوت آمده، اول به وضعی نشسته اند که شکلی به خود می گیرند، همانها در همان مجلس عمداً به منظور مقدّس دعا تغییر وضع داده اند و به طور دیگر می نشینند که عکس آنها در ملکوت به شکل دیگر هم بیفتد و تأثیر در فعل و انفعال نفوس خود آنها هم برای دعا دارد.

حدیث اول وضع اول را متعرض است که محض آیه را خواند و حدیث دوم متمم آن مجلس را که تغییر وضع دادند متعرض است که دعا را بدرقه کردند، وضع فرد در دعا چند گونه است که هر کدام اثر خاصی دارند، دست برابر صورت، دست ها بر آسمان، آستین بالا زده، دو زانو به

زمین زده، انگشت سیابه را تکان دادن، وضع جلوس گروهی هم چند گونه است که زنان و کودکان را به وضع موثر وادارند که در فعل و انفعال و انگیزش ابتهال تفاوت دارند، چنان که در مقابل دوربین عکاسی که چند نفر واقع می شوند، چند گونه تغییر وضع می دهند ایستاده و گاهی نشسته عکس می گیرند، هر کدام یادگار وضعی است.

موضوع دیگر: کلمه ای که فرمود اهل بیت من احق و برازنده ترند به سوی تو، دلالت دارد بر همان معنی که مکرر در اثنای شرح این احادیث گذشت. که در آیه کلمه «اهل البیت» ذکر خاص بعد از عام است یا شبیه آن و شاید تغییر صحیح در ترجمه آن این است که خدا خواسته هر پلیدی و پلشت و رجس و عذاب و نقص و معصیت را از شما (مخصوصاً اهل این خانه) ببرد؛ ایهام دارد که لطف خدا عام است و لفظ «شما» پیش از لفظ «مخصوصاً» مشعر به این ایهام است، پس اهل آن خانه بنابراین قدر متیقن است که درباره آنها اراده هست، اما درباره عموم هم نظری هست یعنی عموم اهل خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله حتی زنان همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجات طاهرات نیز همچنین اراده در حق آنها هم هست. اما درباره عموم اقطاب دعوت محمدیه صحابیان مهاجر و انصار، آنها به لفظ و در لفظ طرف خطاب نیستند، اما از باب سرایت روح این دعوت البته آنها هم منظور نظر هستند لکن از باب سرایت اصلاح بذر که دهقان ازل زمره ای را زبده می کند و برمی گزیند که صلاحیت دارند بذر همه گردند، اصلاح بذر یکی از مهمات اساسی کشاورزی و برزگری است، بلکه کشاورزی و دامداری هم.

در سوره احزاب صلوات خدا و ملائکه را بر شخص رسول صلی الله علیه و آله می گوید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۱)

تصور می شود که این عنایت خاص مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است، اما در همین سوره به عموم مؤمنان می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۲) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۳) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴)

خطاب به عموم مؤمنان انصار و مهاجر، بلکه عموم مؤمنان تا دنیا دنیا است که «ذکر و یاد خدا» بسیار بکنید، هر پگاه و شامگاه او را به پاکی یاد آورید، چون خدا است که خداوند گاری در حق شما دارد، او و ملائکه اش بر شما صلوات و درود پیایی می فرستد تا بلکه شما را از ظلمات به عالم نور بیرون آرد.

بنابراین احق همان اسم تفضیل است که در ترجمه اش ما می گوییم: برازنده ترند (معنی اسم تفضیل آن است که دیگران هم حق دارند) و مثل

ص: ۴۶۸

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۴۵.

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۴۱.

۳- (۳) احزاب (۳۳): ۴۲.

۴- (۴) احزاب (۳۳): ۴۳.

آیة النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (۱) نیست که اولویت آنجا با قطع اشتراک است مثل أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (۲) اما در اینجا لفظ «حق» آورده که در میان حق مشترک، همه آنها احقند.

و موضوع سوم در حدیث آخر آورده که آن دو تن گفتند: «لا الی النار» ظاهراً این دعای آن دو کودک معصوم است. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اهل خانه من خدایا به سوی تو - آن دو طفل گفتند: نه به سوی آتش و لطافت کاری این است.

و شاید هم مراد علی و فاطمه علیهما السلام باشد.

ص: ۴۶۹

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۶.

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۶.

در این کتاب مبارک احادیث کساء از طریق محدث عظیم شام شیخ الحفظ و کتاب کبیر او تاریخ دمشق آورده شد، ابن عساکر حافظ عظیم دو هزار شهر را رفت تا از دو هزار شیخ حدیث، حدیث اتخاذ کرد و نسخه اصل آن تا کنون چاپ نشده و با عکسبرداری از نسخه اصل از کتابخانه ظاهریه دمشق نسخه به دست آمده، از تحفه های علامه امینی صاحب الغدیر به ما رسیده، این نسخه در دست مرحوم مجلسی و محدثان موافق و مخالف نبوده. تلخیص «ابن بدران» از آن چاپ شده که فراوان ضایعات دارد، اما نسخه اصلی آن، اولین دفعه است که به زیور طبع در دست همگان می افتد و این یکی از امتیازات این کتاب است.

من از عارف نکته سنج پنهان نمی کنم که دوست داشتم احادیث کساء و فضایل و مناقب علی علیه السلام و آل علی به نام محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد از دیار آن سامان یعنی دمشق، جلوه گر شود و مردم ببینند.

فیلسوفانه گفت: آن که گفت من چه بگویم در حق علی علیه السلام، آن کس که دوست و دشمن اصرار داشتند به اختفای فضایل او، دوست از ترس و تقیه و دشمن از بغض و کینه و مع الوصف بین این دو عامل قوی آثار فضایل او خافقین یعنی فضای مشرق و مغرب را پر کرد.

من دوست داشتم که سرچشمه از شام بجوشد که عاصمه و پایتخت بنی امیه بوده و مرکز دولت رقیب بوده، در آن پایتخت که هفتاد سال علی علیه السلام را لعن کردند و محدثان بزرگ، اگر جرأت می کردند فضایل علی علیه السلام را در کتاب بیاورند مثل محدث نسائی، صاحب صحیح که کتاب فضائل علی علیه السلام را در دمشق

نوشت) او را به خفیه خفه می کردند، بحمدالله این توفیق حاصل شد و این از امتیازات این کتاب است و اینک که نزدیک به ختم احادیث حافظ شام در آیه تطهیر و حدیث کساء بود و می خواستم گفتار مفسران دیگر را بنگارم، مقاله ای از محقق منتجع سید مرتضی عسکری درباره طرق و اسناد احادیث کساء به دستم رسید که مبحث را از نظر تفاسیر و روایات به طریق دیگر غیر از طرق محدث حافظ شام اشباع کرده، جزاه الله عن الاسلام خیراً؛ برای احترام به فضل ذوی الفضل کلام این ارجمند را می آوریم و آنچه از جنبه درایت و معنی روایت نگفته گذاشته، رفع نواقص آن به عهده این کتاب است.

البته درایت و فهم یک خبر بهتر است از ضبط و روایت کردن هزار حدیث. «حَدِيثُ تَدْرِيبِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ تَرْوِيهِ»^(۱)

ص: ۴۷۱

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۸۴/۲، باب ۲۶، حدیث ۵ (امام صادق علیه السلام).

گوید: این دسته گلی است خوشبو از روایاتی که کیفیت نزول آیه تطهیر را در شأن رسول و اهل بیت او صلی الله علیه و آله شرح می دهد، آن را از کتب صحاح و مسانید و تفاسیر اهل سنت بیرون کشیده ام، و این خبر مشهور است به حدیث کساء چون رسول صلی الله علیه و آله در وقت نزول این آیه کریمه خود را و اهل بیت خود را با کساء پوشانید و آنان را از دیگران جدا کرد و مشخص نمود و از این جهت آنان به اصحاب کساء یا خمسه اصحاب کساء نامیده شدند، چون در آن موقع پنج تن زیر کساء بودند، نصوص روایات آتیه گواه است.

ص: ۴۷۳

۱- (۱) بهتر آن بود که بگوید: (بدء الحادثة)؛ زیرا قصه در ادب فارسی به امور سست پایه گفته می شود.

هنگامی که باران رحمت فرو می ریخت

حاکم در کتاب خود (المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث) از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب روایت را بازگو کرده می گوید: همین که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نظاره کرد که باران فرو می ریزد فرمود: برای من فرا خوانید، به سوی من فرا خوانید.

صفتیه گفت: کیان را یا رسول الله؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت مرا، علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را علیهم السلام، پس آنان را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، پس بر آنان کسای خود را افکند، سپس دو دست خود را بلند کرد و سپس گفت: بار الها! این اشخاص آل منند پس صلوات درود پیایی بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بفرست و خدا عز و جل نازل کرد إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱)

ص: ۴۷۴

۱- (۱) عند ما رأى الرسول الرحمة هابطة. فروى الحاکم فى كتابه (المستدرک علی

حاکم گوید: این حدیثی است صحیح الاسناد و حاکم خود امام المحدثین ابو عبدالله محمد بن عبدالله النیسابوری (ت: ۴۰۵) و حاکم، اعلی رتبه محدثان است نزد عامه، اول نزد آنها محدث سپس حافظ سپس حجت سپس حاکم است.

(توضیح): موقع نزول باران یکی از موانع استجاب دعا است و دعا خواستن چیز غیر حاصل است، البته با دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته مستجاب شد، خدا صلوات و درود پیاپی بر محمد و آل محمد فرستاده و باز معلوم می شود پیغمبر صلی الله علیه و آله خود در صلوات به این صورت صلوات می فرستاده با این که آیه مبارکه **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** در لفظ پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد و بس و اقتدای به سنت اینجاب می کند

ص: ۴۷۵

که صلوات بترأ باشد.

و عبدالله بن جعفر می گوید: پس آیه أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ نَازِلٌ شَدَّ مَعْلُومٌ نِيسْتِ كِه دَر هَمَان مَوْقِعٍ نَازِلٌ شَدَّهٖ بَاشَد.

ولی در آیه ۴۳ سوره احزاب به همه مؤمنان، خدا و ملائکه اش صلوات می فرستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۱)

یعنی ای مؤمنان! خدا را ذکر بگویید ذکر کثیر و در هر پگاه و شامگاه او را تسبیح بگویید، آن خدایی است که با ملائکه صلوات بر شما می فرستد تا بلکه شما را از ظلمات بیرون آورد به سوی نورستان نور.

و در سنت هم وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مهمانی سعد بن عبادہ دعاء کرد: «اَکَل طَعَامَکُم الْاِبْرَارِ وَ صَلَّيْتُ عَلَیْکُم الْمَلَائِکَهِ وَ افْطَرَ عِنْدَکُم الصَّائِمُونَ» (۲)

یعنی طعام شما را ابرار بخورند و روزه داران نزد شما اطعام کنند و ملائکه بر شما صلوات بفرستند.

در کتاب افق اعلی در شرح حال قیس بن سعد بن عبادہ، ما به استدلال

ص: ۴۷۶

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۴۱-۴۳.

۲- (۲) مسند احمد بن حنبل: ۱۳۸/۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۵۲/۲۰.

همین حدیث هر جا نام قیس برده شده گفته شده «صلی الله علیه» آیه مبارکه پیوند داده یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** را با **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ** و عنوان یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** به منزله رمز از انصار اهل مدینه است؛ زیرا تا آنها اسلام نیاوردند، از آسمان وحی عنوان یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** نیامد.

در مجمع البیان از محمد بن علی علیه السلام آورده که تا این قبیله مادردار بنی قیله یعنی (اوس و خزرج) قبائل انصار، اسلام نیاوردند، اقامه صفوف نشد، خواه برای نماز و خواه برای رژه و سان و دفیله (۱) سپاه و سوق الجیش صف بندی در کار نیامد و تا این ها اسلام نیاوردند گلبانگ اذان بلند نشد که به جهر و آشکارا اذان صدا بردارد و تا اینها نیامدند از آسمان وحی جمله: یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** نازل نشد. (۲)

نوع الكساء

سپس صاحب مقاله گمان کرده که حدیث کساء یک نوبه اتفاق افتاده، در صدد برآمده که نوع کساء را معین کند، از حدیث عایشه به روایت مسلم در

ص: ۴۷۷

۱- (۱) دفیله: سان دیدن سربازان، گذشتن از مقابل فرماندهان.

۲- (۲) مجمع البیان: عن ابی جعفر علیه السلام ما سلَّت السیوف و لا اقیمت الصفوف فی صلوه و لا زحوف - و لاجهر باذان و لا انزل الله یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** حتی اسلم ابناء القیله الاوس و الخزرج. «تفسیر مجمع البیان: ۲۱۶/۹؛ فتاوی سلیمان فارسی: ۵۱۴-

«۵۱۵»

صحیح و حاکم در مستدرک و بیهقی در سنن و طبری و ابن کثیر و سیوطی تعیین کرده که (مرط مرحل از موی سیاه) بوده. و در حدیث امّ سلمه از طبری و قرطبی در تفسیر آیه از امّ سلمه آورده که «جلل علیهم کساء خیریا» و در حدیث دیگر امّ سلمه آورده که «اغطی علیهم عباء»^(۱).

تعلیقه ما

اشتباه از اینجا است که گمان کرده یک نوبه بوده با این که چندین نوبه بوده و هر نوبه ای با پوششی که در دسترس بوده یا در خور آن مجلس و محضر بوده، آنها را زیر پوشش قرار می داد.

سپس باز از کیفیت جلوس اهل بیت زیر کساء بحث کرده گوید:

کیفیت جلوس اهل البیت تحت الکساء

در حدیث عمر بن ابی سلمه پسر او و ام سلمه که در سرزمین حبشه خدا او را به ام سلمه و شوهر پیشین ابو سلمه داد و از یاران علی بود در صفین و از جانب علی، حاکم بر بحرین و فارس شد و در سال ۸۳ در مدینه وفات کرده.

از طریق طبری و ابن کثیر در تفسیرشان و ترمذی در صحیح و طحاوی در مشکل الآثار آورده که:

۱ - همین که این آیه در خانه امّ سلمه فرود آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند و پیش دست خود نشانید و علی علیه السلام را فراخواند و

ص: ۴۷۸

۱- (۱) جامع البیان: ۱۱/۲۲؛ تفسیر القرطبی: ۱۸۳/۱۴.

پشت سر خود نشانید، سپس آنها را و خود را با کساء پوشانید و گفت: بار الها!...

۲- و از حدیث واثله بن اسقع آورده طبق روایت حاکم در مستدرک و هیشمی در مجمع الزوائد و هر یک از طبری و ابن کثیر و سیوطی در تفاسیر که علی و فاطمه علیهما السلام را پیش روی خود نشانی و حسن و حسین علیهما السلام هر یک را بر یک فخذ و ران مبارک خود نشانید یا در حجر و دامن و کنار خود نشانید.

تعیقه ما

دانشمندی، غافل از این که به اطوار گوناگون وضع جلوس همراهان را عوض کرده و تغییر می داده، چون در هر طوری و وضعی یک گونه اثر پدید می آید، تفاوت و محاذات (۱) افراد مجلس تفاوت در اثر همراه دارد، هم از نظر انفعالات نفسانی خود اشخاص که از منظره های متفاوت، تأثرات متفاوت دست می دهد که برای دعا و جلب رحمت تأثیر دارد و هم از نظر ملکوت هیئات نوری.

سپس بحث از مکان اجتماع اهل بیت را عنوان کرده گوید:

مکان اجتماع اهل البیت

از حدیث ابو سعید خدری (۲) در تفسیر الدرّ المنثور سیوطی از ابو سعید آورده گوید:

روز نوبت ام سلمه ام المؤمنین بود که جبرئیل این آیه را آورد: **أَنَّمَا يُرِيدُ**

ص: ۴۷۹

۱- (۱) محاذات: مقابل بودن، برابر چیزی قرار گرفتن.

۲- (۲) از طرق دیگر حدیث پدید می آید که ابا سعید خدری این حدیث را از خود ام سلمه > آورده.

اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱) گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام را فرا خواند و به هم منضم و ضمیمه نمود و ثوب را بر آنان نشر کرد و حجاب بر امّ سلمه مضروب بود.

سپس گفت: «اللهم هؤلاء اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس اهل البيت و طهرهم تطهيراً» (۲)

امّ سلمه رضی الله عنها گفت: پس با آنان هستم ای پیامبر خدا؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر مکان خود و مکان خود هستی و تو بر خیر هستی.

(ب) در حدیث ام سلمه رضی الله عنها به تفسیر آیه نزد «ابن کثیر» و «سیوطی» و سنن بیهقی و تاریخ بغداد از خطیب و مشکل الآثار طحاوی از امّ سلمه رضی الله عنها گوید:

در خانه من نازل شد آنما یرید الله... و در خانه در آن موقع فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با کسائی که خود داشت یا بر دوش داشت آنها را پوشانید و گفت:

اینان اهل بیت منند، پس رجس را از آنها بزدای و تطهیر کن آنها را تطهیر کامل.

ص: ۴۸۰

۱- (۱) الدر المنثور: ۱۹۸/۵.

۲- (۲) کلمه اهل البیت در آیه و اینجا ضمن جمله از باب اختصاص است نصب آن از قبیل: (نحن العرب اسخی من بذل).

و در روایت حاکم در مستدرک الصحیحین نیز آمده که امّ سلمه رضی الله عنها گوید: در خانه من نازل شد. (۱)

و در باب فضل فاطمه علیها السلام از سنن ترمذی (۲) و الریاض النضره و تهذیب التهذیب گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار الها! اینان اهل بیت و خاصه منند، از آنها رجس (پلیدی عذاب گناه) را ببر و تطهیر کن آنها را تطهیر کامل. (۳)

و در مسند احمد امّ سلمه گفت: پس من سرم را داخل در خانه کردم گفتم: و من با شمایم یا رسول الله؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به حتم به سوی خیر هستی - تو به حتم به سوی خیر هستی.

و در روایت حاکم در مستدرکش امّ سلمه رضی الله عنها گوید: من گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به سوی خیری و اینان اهل بیت منند. بار الها! اهل بیت من احق اند، یعنی بیشتر حق دارند و یا برازنده ترند به این خلعت.

ص: ۴۸۱

۱- (۱) المستدرک، حاکم نیشابوری: ۴۱۶/۲؛ ۱۴۶/۳.

۲- (۲) ترمذی گوید: و در این باب از عمر بن ابی سلمه و انس بن مالک و ابی الحمراء و معقل بن یسار و عایشه هم آمده است.

۳- (۳) تهذیب التهذیب: ۲۵۸/۲؛ سنن الترمذی: ۳۶۱/۵.

تعلیقه ما

در این جا هم اشتباهی است که گمان کرده یک نوبه فقط بوده و آن هم در خانه ام سلمه رضی الله عنها بوده و حال آن که چندین نوبه بوده و چند نوبه آن در خانه فاطمه علیها السلام بوده.

سپس عنوان کرده که کیان در آن موقع در خانه بودند؟

در تفسیر سیوطی و مشکل الآثار باز گو کرده که ام سلمه رضی الله عنها گوید: این آیه **أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...** در خانه من نازل شد. و در آن موقع در خانه هفت تن بودند، جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و الحسن و الحسين (البته در شماره پیغمبر صلی الله علیه و آله ملحوظ است) و من بر در خانه بودم گفتم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت نیستم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو به سوی خیری - تو به سوی خیری - تو از ازواج و همسران پیغمبری.

تعلیقه ما

در این کتاب ما از طریق حافظ شام بیشتر از این آورده شد، گویا تاریخ ابن عساکر در دسترس ایشان نبوده.

سپس عنوان کرده که اهل بیت هنگام نزول آیه چگونه بودند.

در تفسیر طبری از ابی سعید خدری از ام سلمه رضی الله عنها باز گو کرده که این آیه در خانه او نازل شد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**

ص: ۴۸۲

امّ سلمه گوید: و من بر زبر بیت نشسته بودم و در تفسیر طبری نیز از امّ سلمه رضی الله عنها بازگو کرده گوید: پس پیرامون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بساطی گرد آمدند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را با کسائی که بر او بود (یعنی بر دوش افکنده بود) پوشانید سپس گفت: اینان اهل بیت منند، پس رجس را از آنها بزدای و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل. پس این آیه نازل شد هنگامی که اجتماع کردند بر بساط.

گوید: پس من گفتم: یا رسول الله و من؟

گوید: به خدا قسم نگفت نعم و گفت تو به حتم بر خیری.

تعلیقه ما

باز رسیدگی به همه اوضاع طرز جلوس و نشستن آنان نشده، چون منابع ابن عساکر در دست ایشان نبوده.

سپس به تفسیر آیه از مأثور پرداخته گوید: در صحیح مسلم از صحابی زید بن ارقم (۱) هنگامی که از او سؤال شد که کیانند اهل بیت او؟ آیا همسران اویند؟

گفت: نه به خدا سوگند، ممکن است بانویی با مرد همسر خود عصری از روزگارانی بگذرانند، سپس مرد او را طلاق دهد، پس برمی گردد پیش پدر خود و قوم خود؛ اهل بیت او خاندان اویند اصل و ریشه و عصبه اویند که از صدقه بعد از او محرومند. (۲)

ص: ۴۸۳

۱- (۱) زید بن ارقم انصاری خزرجی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد او را صغیر دید و برگرداند اما در جنگ های بعد همه حضور داشت و در صفین با علی علیه السلام بود. در کوفه بعد از قتل حسین علیه السلام وفات کرد. «اسد الغابه:

۱۹۹/۲»

۲- (۲) صحیح مسلم: ۱۲۳/۷.

و در مجمع الزوائد هیشمی از ابو سعید خدری سؤال شد؛ از اهل بیت او که خدا رجس را از آنها برده و آنها را تطهیر کامل نموده؟ (کیانند؟) پس با دست خود آنها را شمرد و گفت: پنج تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و الحسن علیه السلام و الحسین علیه السلام. (۱)

این تفسیر مثل تفسیر زید بن ارقم معل نیست، صرفاً اثبات در حق این پنج تن است، اما اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند، لکن تعلیل زید بن ارقم فاصل است فیصل می دهد.

در حدیث ضحاک بن مزاحم (۲) به تفسیر سیوطی، پیغمبر صلی الله علیه و آله همواره می فرمود: ما اهل بیت، خانواده ای هستیم که خدا آنها را تطهیر کرده، از شجره نبوت و موضع رسالت و مختلف ملائکه و بیت رحمت و معدن علم. (۳)

و طبری در تفسیر خود از قتاده (۴) درباره این آیه:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

ص: ۴۸۴

۱- (۱) مجمع الزوائد: ۱۶۷/۹.

۲- (۲) ضحاک بن مزاحم هلالی ابوالقاسم یا ابو محمد، ابن حجر گوید: صدوق است و کثیر الارسال است از طبقه پنجم، وفات او بعد از صد است به ترجمه تقریب التهذیب: ۲۷۳/۱.

۳- (۳) انّ النبی صلی الله علیه و آله کان یقول: نحن اهل بیت طهرهم الله من شجره النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائکه و بیت الرحمه و معدن العلم - بتفسیر الآیه. «الدر المنثور، سیوطی ۱۹۹/۵»

۴- (۴) قتاده: چهار نفرند: سدوسی، رهاوی، قیسی، انصاری و همه موضع ثقه اند، تراجم آنان در تقریب التهذیب: ۲۶/۲-۲۷.

گفت: آنان اهل بیت، خانواده ای هستند که خدا آنها را از سوء تطهیر نموده و به رحمت خود اختصاص داده. (۱)

و طبری نیز در تفسیر آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* می گوید: خدا اراده فرموده که از شما سوء و فحشا را ببرد ای اهل بیت محمد؛ و تطهیر کند شما را از کثافت آلودگی که در اهل معصیت ها وجود دارد. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه چه کرد؟

در مجمع الزوائد از ابی برزه (۳) بازگو کرده گوید: من نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله هفده ماه (شاید سبع عشر شهرا) از غلط نساخ باشد و صواب (سبع اشهر) باشد برگزار کردم، همین که از خانه خارج می شد به سوی نماز به در خانه فاطمه می آمد و می گفت:

الصلاه عليكم «أنا يريد الله ليذهب عنكم الرِّجس و يطهركم تطهيرا» (۴) (تعلیقه) ندای رسول خدا گواه است که اراده تشریعی است.

در تفسیر سیوطی محمد بن عباس گوید: من با رسول خدا صلی الله علیه و آله نه ماه شاهد

ص: ۴۸۵

۱- (۱) جامع البیان: ۸/۲۲.

۲- (۲) جامع البیان: ۸/۲۲-۹.

۳- (۳) ابو برزه اسلمی او را در عداد صحابه ترجمه کرده اند به سال (۶۰-۶۴) در کوفه وفات کرد. «اسد الغابه: ۱۴۶/۵»

۴- (۴) مجمع الزوائد: ۱۶۹/۹.

بودم که هر روز به در خانه علی بن ابی طالب در وقت هر نماز می آمد و می گفت:

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً - هر روزی پنج مرتبه (۱).

تعلیقه

باز گواه است که اراده تشریحی است که مسئولیت از شخص سلب نیست.

و در صحیح ترمذی و مسند احمد و مسند طیالسی و مستدرک حاکم و اسد الغابه و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی (و لفظ از اول است).

از انس (۲) بن مالک باز گو کرده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را معمول بود که شش ماه مداوم به در خانه فاطمه علیها السلام گذر می کرد (همین که به سوی نماز بیرون می آمد) و می گفت: نماز اهل بیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (۳).

و در استیعاب و اسد الغابه و مجمع الزوائد و مشکل الآثار و تفاسیر طبری و ابن کثیر و سیوطی از ابوالحمراء مولای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، گویند: نام او هلال

ص: ۴۸۶

۱- (۱) الدر المنثور: ۱۹۹/۵.

۲- (۲) انس بن مالک انصاری خزرگی از کودکی تا ده سال خدمت گزار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، در بصره بعد از ۹۰ وفات کرد.

۳- (۳) مسند احمد بن حنبل: ۲۵۹/۳، المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۵۸/۳؛ الدر المنثور: ۱۹۹/۵؛ جامع البیان: ۹/۲۲، تفسیر ابن کثیر: ۴۹۲/۳؛ اسد الغابه: ۵۲۱/۵.

بن الحارث - یا - هلال بن ظفر بوده،^(۱) گوید: به خاطر سپردم و حفظ کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله هشتاد ماه در مدینه که هیچ نوبه نشد که بیرون می آمد برای نماز صبح مگر این که می آمد بر در خانه علی علیه السلام دست خود را بر دو جانب در می گذاشت و سپس می گفت: نماز! نماز! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

و در لفظ روایتی شش ماه و در دیگری هفت ماه و در سومی هشت ماه و در چهارمی نه ماه آمده.

و در مجمع الزوائد و تفسیر سیوطی از ابی سعید خدری با اختلاف در لفظ آن گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله چهل صباح به در خانه فاطمه علیها السلام آمد و گفت:

السلام علیکم اهل البيت و رحمه الله و برکاته - نماز! خدا شما را رحمت آرد، بعد آیه را قرائت می کرد إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

من در جنگم با کسی که شما با او در جنگ باشید من سلم هستم با کسی که شما با او سلم باشید.^(۲)

تعلیقه ما

همه اینها گواه است که این اراده تکوینی نیست؛ بلکه اراده تشریحی است،

ص: ۴۸۷

۱- (۱) اسد الغابه: ۱۷۴/۵.

۲- (۲) مجمع الزوائد: ۱۶۹/۹؛ الدر المنثور: ۱۹۹/۵.

نظام تشریحی همان اراده خدا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله مأموریت دارد خاندان خود را اول بلا اول تکمیل کند و به تکمیل بخواند و نگذارد اندک فرصتی از دست در برود و اگر یک سر فضیلت بود خالی از مسئولیت؟ چرا نمی فرمود: شما در موسم نماز و انجام وظیفه آسوده بخوابید؟ نی! نی! بلکه چون خدا اراده فضیلت در شما دارد، پس نباید در مسابقه کوتاه بیاید و مسئولیت را سبک بگیرید، مجله اصرار دارد که اینها در اثبات فضایل اهل بیت است، من می گویم: آری، انا اثبات مسئولیت هم هست.

مجله بعد عنوان می کند کسانی که به این آیه کریمه احتجاج کرده اند در اثبات فضایل اهل بیت حسن بن علی علیه السلام: حاکم در باب فضایل حسن بن علی علیه السلام از کتاب خود مستدرک صحیحین و هیشمی در فضایل اهل بیت علیهم السلام گویند: حسن بن علی علیه السلام بر مردم، آن موقع که علی علیه السلام کشته شد خطبه خواند و در خطبه اش گفت:

«ایها الناس! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که نمی شناسد من حسن بن علی هستم و من پسر پیامبرم، من پسر وصی پیامبرم، من پسر بشیرم، من پسر نذیرم، من پسر داعی الی الله به اذن اویم، من پسر سراج منیرم، من از آن اهل بیتم، آن بیتم که جبرئیل به نزد ما فرود می آید و از نزد ما صعود می کرد و من از آن اهل بیتم که خدا از آنها رجس را برده و آنها را تطهیر کرده، تطهیر کامل.»^(۱)

ص: ۴۸۸

۱- (۱) ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی و انا ابن النبی و انا ابن الوصی و انا ابن البشیر و انا ابن النذیر و انا ابن الداعی الی الله باذنه و انا ابن

در مجمع الزوائد و تفسیر ابن کثیر (۱) می گویند: و لفظ از اول است که حسن بن علی علیه السلام همین که علی علیه السلام کشته شد، به خلافت و جانشینی او قیام کرده و در بین این که بر مردم نماز می گزارد که مردی برجست و خنجری بر ران او فرود کرد که در اثر آن چند ماه مریض بود، سپس که بهبود یافت بر منبر به سخن برخاست و گفت:

ای اهل عراق! درباره ما از خدا پروا کنید که امرای شما هستیم و میهمانان بر شما هستیم و ما از اهل بیت هستیم که خدا عز و جل گوید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (ب) دیگر کسی که استدلال به آیه کرده برای فضایل اهل بیت علیهم السلام بانو ام سلمه رضی الله عنها است.

ص: ۴۸۹

۱- (۱) ان الحسن بن علی حین قتل علی علیه السلام استخلف فینا هو یصلی بالناس اذ وثب الیه رجل قطعنه بخنجر فی ورکه فتمرض منها اشهر اثم قام فخطب علی المنبر فقال: یا اهل العراق! اتقوا الله فینا فانا امرؤکم و ضیفانکم و نحن اهل البیت الذی قال الله عز و جل: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، فما زال یومئذ یتکلم حتی ما تری فی المسجد الا باکیا - قال ورواه طبرانی و رجاله ثقات، مجمع الزوائد باب فضائل اهل البیت و تفسیر الآیه عند ابن کثیر. «مجمع الزوائد: ۱۷۲/۹؛ المعجم الکبیر: ۹۳/۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۴۹۱/۳-۴۹۵»

در مشکل الآثار طحاوی از بانو عمره همدانیه بازگو کرده گوید:

آمدم پیش امّ سلمه امّ المؤمنین! بر او سلام کردم، امّ سلمه رضی الله عنها گفت: تو کی هستی؟ گفتم: عمره همدانیه.

پس عمره گفت: ای امّ المؤمنین خبر بده مرا از این مردی که بین محیط ما کشته شد که مردم دو دسته اند: ۱ - دوستدار ۲ - بدخواه مبغض - مقصود او علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

امّ سلمه گفت: آیا تو خود او را دوستدار هستی یا او را مبغوض می داری؟

عمره گفت: نه او را دوستدار هستم، نه هم بغضی از او دارم. (۱)

تا گوید: پس خدا این آیه را نازل فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وَ در خانه نبود مگر جبرئیل و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام

ص: ۴۹۰

۱- بیاض است در اصل: عن عمره الهمدانیة قالت: اتیت امّ سلمه فسئلمت علیها فقالت من انت؟ فقلت: عمره الهمدانیة، فقالت عمره: یا امّ المؤمنین اخبرینی عن هذا الرجل الذی بین اظهرنا فمحب و مبغض ترید علی بن ابی طالب. قالت ام سلمه >: اتحییته؟ ام تبغضینه؟ قالت ما احبه و لا- أبغضه... (بیاض فی الاصل) فانزل الله هذه الاية و ما فی البيت الا جبرئیل و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام فقلت: یا رسول الله! انا من اهل البيت؟ فقال انّ لك عندالله خیرا فوددت انه قال: نعم، فكان احبّ الی مما تطلع الشمس و تغرب. «شرح احقاق الحق: ۳/ ۵۲۸»

پس من گفتم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت هستم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو نزد خدا خیری هست.

لیکن من بسیار دوست داشتم که بگویم: نعم (آری) که نزد من محبوب تر بود از آنچه خورشید بر آن طلوع می کند و غروب می کند.

(ج) دیگر سعد بن ابی وقاص که به این آیه احتجاج کرد.

در خصائص نسائی (۱) از عامر پرسعد وقاص روایت می کند که: معاویه به سعد امر داد که ابا تراب را سب کند.

ص: ۴۹۱

۱- (۱) فی خصائص النسائی عن عامر بن سعد بن ابی وقاص و عامر، هذا خرج حدیثه جمیع اصحاب الصحاح، قال ابن حجر: ثقه من الثالثه، مات سنه اربع و مائه (تقریب التهذیب). قال امر معاویه سعداً و قال: ما یمنعک ان تسبّ ابا تراب، فقال: ما ذکرت ثلاثاً قالهنّ رسول الله صلی الله علیه و آله فلن اسبّه لئن یكون لی واحده منها احبّ الی من حمر النعم. سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول له و خلفه فی بعض مغازیة فقال له علی علیه السلام یا رسول الله اتخلفنی مع النساء و الصبیان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: اما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبوه بعدی. و سمعته یقول (یوم خیر) لاعطین الرایه غدا رجلاً- یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فتطاولنا لیها؟ فقال: ادعوا الی علیا فاتی به ارمم فبصق فی عینی و دفع الرایه الیه. «خصائص امیر المؤمنین علیه السلام: ۴۸-۴۹» و لما نزلت إنّما یرید الله لئذیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً و فاطمه و حسنا و حسینا علیهم السلام فقال: اللهم هؤلاء اهل بیتی. «خصائص امیر المؤمنین علیه السلام: ۴۹»

سعد گفت: امتیازات سه گانه ای من یاد دارم که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او گفت تا آنها را یاد دارم هرگز او را سب نمی کنم و هر یکی را بهتر و بیشتر از اشتران سرخ مو دوست داشتم که برای من می بود، اگر می بود.

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می گفت: در موقعی که او را در یکی از غزوات و جنگ ها در مدینه به جا گذاشت و علی علیه السلام به او گفت: یا رسول الله! آیا مرا با زنان و کودکان جا می گذاری؟

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: آیا رضایت نمی دهی که تو از من به منزله هارون از موسی باشی جز آن که نبوت بعد از من نیست.

و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که روز خیبر می فرمود: فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا را و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم او را دوست می دارند. پس ما همه گردن کشیدیم که پرچم دار باشیم. لکن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی را برای من فرا خوانید، پس علی را با درد چشم آوردند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک به چشم او افکند و پرچم را به او واگذارد.

(و شنیدم) و همین که آیه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* نازل شد، علی علیه السلام را و فاطمه را و حسن را و حسین را فرا خواند و گفت: بار الها اینان اهل بیت منند.

و در تفسیر طبری و ابن کثیر و مستدرک حاکم و مشکل الآثار بازگو کرده

که سعد گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله همین که این وحی بر او نازل شد، علی علیه السلام را و

دو پسرش را و فاطمه علیها السلام را برگرفت و آنان را در پوششش از ثوب خود داخل کرد سپس گفت: اینان اهل من و اهل بیت اند. (۱)

(د) ابن عباس و استدلال به آیه در برابر عمر بن خطاب در تاریخ طبری (۲) و ابن اثیر باز گو کرده گوید: (و لفظ از اول است) همین که عمر در کلام خود به ابن عباس گفت: هیهات ای بنی هاشم! قلوب شما جز حسدی که متحوّل نمی گردد و کینه و بددلی که زائل نمی گردد نمی پذیرد.

ابن عباس به او گفت: مهلا! آرام تر ای امیر المؤمنین...

قلوب قومی را که خدا از آنها رجس را برده و آنها را تطهیر کرده تطهیر کامل، وصف به حسد و بددلی منما که قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله از قلوب بنی هاشم و از قماش آنان است. (۳)

ص: ۴۹۳

۱- (۱) جامع البیان: ۱۰/۲۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۴۹۲/۳؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ۴۱۶/۲.

۲- (۲) تفسیر طبری عند تفسیر الآیه: ۷/۲۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۴۸۵/۳؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۴۷/۳؛ مشکل الآثار طحاوی: ۳۳۶/۱، ۳۳-۲؛ تاریخ الطبری: ۳۱/۶.

۳- (۳) تاریخ الطبری و ابن اثیر لما قال عمر فی کلامه لابن عباس هیهات هیهات ابت والله قلوبکم یا بنی هاشم الا حسدا ما یحول وضغنا و غشا ما یزول قال له ابن عباس مهلا یا امیر المؤمنین لا تصف قلوب قوم اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا بالحسد و الغش، فان قلب رسول الله من قلوب بنی هاشم. «الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۶۴/۳؛ تاریخ الطبری: ۲۸۹/۳»

در مسند احمد بن حنبل و خصائص نسائی و ریاض النضره محب طبری و مجمع الزوائد هیشمی - لفظ از اول است از عمرو بن میمون(۱) اودی تابعی ثقه که اصحاب صحاح، حدیث او را بیرون داده اند گوید: من با ابن عباس نشستیم بودم که نه نفر پیوسته به هم آمدند و گفتند: ای ابن عباس! یا تو برخیز با ما و یا این همنشینان خلوت کنند، ابن عباس گفت: من همراه شما برمی خیزم. گوید: ابن عباس در این وقت از چشم نایبنا نشده بود گوید: پس گفت و شنودی طولانی کردند که ما ندانستیم چه گفتند؟! گوید: ابن عباس باز آمد و لباس خود را همی تکانید و همی گفت: اف و تف، در پوست مردی افتاده اند که امتیازات ده گانه دارد تا گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ثوب خود را برگرفت و بر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نهاد و گفت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

ص: ۴۹۴

۱- (۱) قال عمرو بن میمون انی لجالس الی ابن عباس اذ اتاه تسعه رهط فقالوا: یا بن عباس! اما ان تقوم معنا و اما ان یخلونا هؤلاء قال: بل اقوم معکم قال: و هو یومئذ صحیح قبل ان یعمی. قال فابتدؤا فتحدّثوا فلاندری ما قالوا، قال: فجاء ینفض ثوبه و یقول اف و تف وقعوا فی رجل له عشر - الی - و اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ثوبه فوضعه علی علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. «مسند احمد بن حنبل: ۳۳۰/۱؛ خصائص امیرالمؤمنین: ۶۱؛ مجمع الزوائد: ۱۱۹/۹»

وائله بن اسقع بن كعب ليشی كه سه سال پيغمبر صلی الله عليه و آله را خدمت كرد، آيه را استدلال كرد. (۱)

طبری در تفسير آيه و ابن حنبل در مسندش و حاكم در مستدرک خود گويد:

من نزد وائله بن اسقع نشسته بودم كه مذاكره علی عليه السلام را كردند و بدگویی كردند همين كه برخاستند به من گفت: بنشين تا خبر به تو بدهم از اين شخص كه بدرود گفتند، من نزد رسول خدا صلی الله عليه و آله بودم كه ناگاه علی و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام نزد پيغمبر صلی الله عليه و آله بر روی آنها كسائی كه داشت افكند و سپس فرمود:

بارالها! اينان اهل بيت منند بارالها! از آنها رجس و پلشت و پلیدی را هر چه باشد ببر و بزداي و آنها را تطهير كن تطهير كامل.

در اسد الغابه از شداد بن عبدالله ابو عمار قرشی دمشقی باز گو می كند، شنيدم

ص: ۴۹۵

۱- (۱) عن ابی عمّار قال انی لجالس عند وائله بن الاسقع اذ ذكروا علينا فثتموه فلما قاموا قال: اجلس حتى اخبرك عن هذا الذي شتموا انی عند رسول الله صلی الله عليه و آله اذ جاءه علی و فاطمه و حسن و حسين فالقی عليهم كساء له ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. «مجمع الزوائد: ۱۶۷/۹» و فی اسد الغابه عن شداد بن عبدالله ابو عمار قال: سمعت وائله بن الاسقع و قد جیء برأس الحسين عليه السلام فلعنه رجل من اهل الشام و لعن اباه فقام وائله بن الاسقع و قال والله لا ازال احبّ علیا و الحسن و الحسين و فاطمه عليهم السلام بعد ان سمعت رسول الله يقول فيهم: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً. «اسد الغابه: ۲۰/۲»

از واثله بن اسقع در آن موقع که سر حسین علیه السلام را به شام آوردند، پس مردی از رجال شام او را لعنت کرد و پدر او را البته رجال شام خود شریک جرم بودند) پس واثله بن اسقع قیام کرد و گفت: والله من همواره علی علیه السلام را و فاطمه علیها السلام را و الحسن و الحسين را علیهما السلام را دوست دارم و دوست می دارم بعد از آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم درباره آنها می گفت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و از ام سلمه ام المؤمنین هم نیز همین استفاده و استدلال شده.

در مسند احمد و تفسیر طبری و مشکل الآثار و لفظ از اول است از شهر بن حوشب باز گو کرده گوید: (۱)

شنیدم از ام سلمه زوج پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که خبر مرگ حسین بن علی آمد، لعنت بر اهل عراق کرد پس گفت: حسین را کشتند خدا آنها را بکشد، او را گول زدند و ذلیل کردند، خدا آنها را لعنت کند.

چون من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم - تا گوید:

ص: ۴۹۶

۱- (۱) مسند احمد و تفسیر طبری و مشکل الآثار و اللفظ للاول عن شهر بن حوشب قال: سمعت ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله حين جاء نعی الحسين بن علی علیه السلام لعنت اهل العراق فقالت: قتلوه قتلهم الله غرّوه و اذلّوه لعنهم الله فأنی رأیت رسول الله - الی قولها - فاجتبت کساء خیریا فلّفه النبی صلی الله علیه و آله علیهم اجمعین و قال اللهم اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. «مسند احمد بن حنبل: ۶/۲۹۸؛ جامع البیان: ۱۱/۲۲»

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کسائی خیری را کشید و برگرفت، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به دور همه آنها پیچید و گفت:

بارها! اهل بیت منند از آنها رجس و پلشت و پلیدی را ببر و بزداى و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل.

علی بن الحسین علیه السلام سجاد زین العابدین هم به آیه استدلال کرد.

طبری، ابن کثیر و سیوطی هر یک در تفسیر آیه آورده اند که علی بن الحسین علیه السلام برای مردی از اهل شام فرمود:

آیا قرائت کرده ای در سوره احزاب **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**

آن شخص گفت: و آیا حتما شما هم آنها هستید؟

فرمود: نعم یعنی آری. (۱)

و تمام خبر چنان که در مقتل خوارزمی است (۲) که همین که سجاد علیه السلام با

ص: ۴۹۷

۱- (۱) انّ علی بن الحسین علیه السلام قال لرجل من الشام اما قرأت فی الاحزاب **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** قال: و لانتهم هم؟ قال: نعم. «جامع البيان: ۱۲/۲۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۳/۴۹۵؛ الدر المنثور: ۴/۱۷۶»

۲- (۲) مقتل الخوارزمی - انه لما جعل السّیّجاد علیه السلام مع سایر سبایا اهل البیت الی الشام بعد مقتل سبط رسول الله صلی الله علیه و آله الحسین علیه السلام و اوقفوا علی مدرج جامع دمشق فی محل عرض السّیّبایا - دنا منه شیخ و قال الحمد لله الذی قتلکم و اهلکمکم و اراح العباد من رجالکم و امکن

سایر اهل بیت بعد از مقتل سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام روحی فداه، به شام دمشق حمل شدند و آنها را در پلکان های مسجد جامع دمشق در محلی که اسیران را به نمایش عمومی می گذاشتند برپا نگه داشتند، آن شخص نزدیک به سجاد علیه السلام شد و گفت: حمد خدا را که شما را کشت و هلاکتان کرد و عباد را از رجال شما راحت کرد و امیرالمؤمنین را بر شما تمکین داد و مسلط کرد.

علی بن الحسین علیه السلام به او گفت: ای شخص محترم! آیا قرآن را قرائت کرده ای؟

ص: ۴۹۸

گفت: آری.

فرمود: آیا این آیه را قرائت کرده ای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۱)

آن شخص گفت: آری قرائت کرده ام.

دیگر باره پرسید و آیا این قول خدای تعالی را قرائت کرده ای؟ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ (۲) و این قول او را تعالی وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا

غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى (۳)

آن شخص گفت: آری.

سجّاد علیه السلام فرمود: مائیم والله آن قربی در این آیات.

و آیا قرائت کرده ای قول او را تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۴)

آن شخص گفت: آری. فرمود: ما آن اهل بیت هستیم که مخصوص به آیه تطهیر شده ایم.

آن شخص گفت: تو را به خدا، آیا شما همان ها هستید؟

سجّاد علیه السلام گفت: آری، به حق جدّ ما رسول الله که ما خود همان هائیم بدون

ص: ۴۹۹

۱- (۱) شوری (۴۲): ۲۳.

۲- (۲) اسراء (۱۷): ۲۶.

۳- (۳) انفال (۸): ۴۱.

۴- (۴) احزاب (۳۳): ۳۳.

شک. آن شخص پس از این آگاهی خموش و ساکت ماند و نادم و پشیمان از آنچه تکلم کرده، سپس سر را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

بارالها! من توبه می کنم به سوی تو از بغض اینان و من بیزار و بری هستم در پیشگاه تو از دشمن محمد و آل محمد از جنّ و انس.

توضیح

مجله الفکر الاسلامی این احادیث را به نام حدیث کساء نامیده با آن که در احادیث اخیری نامی از کساء در بین نیست، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر در خانه علی و فاطمه هنگام وقت نماز می آمد، بعد از سلام بر اهل بیت علیهم السلام آیه تطهیر را تذکر می داد.

و در روایتی گفت هیچ مرتبه برای نماز صبح بیرون نیامد مگر آن که بر در خانه علی علیه السلام آمد و دو دست خود را بر دو جنبه در می نهاد و سپس آیه را قرائت می کرد.

بعضی احصا کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله شش ماه و دیگر گوید: هفت ماه و دیگری هشت ماه گفته و دیگری گوید: نه ماه و دیگران کمتر یا بیشتر از این گفته اند، همین ها گواه است که اراده در آیه *أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ تَشْرِيْعِي* است و همان نظام اقدس اصلح در تکامل اختیاری افراد است که باید افراد خود اراده خدا را انجام دهند.

در اینها ذکر از کساء نیست، بلی ذکر از آیه تطهیر و تطبیق آن بر آن

وجودات مقدسه هست و تطبیق کلی بر مصداق دلیل انحصار نیست.

بنابراین اگر دلیلی بر دیگر اشخاص و اشخاص دیگر مثل امّ سلمه و زینب بنت

جحش امهات المؤمنین و دیگر دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و مادرشان خدیجه ام المؤمنین وارد شود تناقض نیست و تعارضی ندارد، (اثبات شیء از بهر شیء کی کرده نفی ما عدا) بلی تطبیق بر این پنج تن قدر متیقن است که اگر دیگران هم وارد باشند باز اینان هستند و اگر فقط همینان باشد که همینانند.

و آن ادله که کساء در آن آمده امتیاز آن پنج تن هست، ولی نه به آن معنی که آنها ممتاز از جنس آدمیان هستند یا متمیز از سایر صحابه هستند، حتی بدون عمل خیر و با عمل شرب طوری که مسئولیتی بر آنها نیست و عمل آنها خاتمه یافته حاشا و کلا، بلکه تتمیم مراحل با عمل اختیاری خیرات و احاطه به معلومات و تنزه از جسمانیات است.

در حدیث اول آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید باران رحمت می بارد و موقع استجابت دعا است فرمود: فرا خوانید برای من. گفتند: یا رسول الله کیان را؟ فرا خوانیم، فرمود: اهل بیت من علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را، پس اجتماع کردند پیرامون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بساطی، پس آنها را با خویشتن با کسائی خیبری پوشانید که از مرط مرحل از موی سیاه بود، سپس گفت: بارالها! اینان آل منند پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرست پس خدا عز و جل نازل فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**

توضیح

دعا خود طلب امر غیر حاصل است البته دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب است، و

اینجا هم مستجاب شد و لکن لفظ «اهل البیت» که منصوب است نصب آن از باب اختصاص است مثل «نحن العرب اسخی من بذل» در ترجمه آن به فارسی

ص: ۵۰۱

صحیح باید گفت: خدا اراده فرموده که از شما خصوصاً اهل بیت رجس را ببرد (الخ). که شبیه است به ذکر خاص بعد از عام، در اصول این بحث است که ذکر خاص بعد از عام موجب صرف عام از عموم است یا نه، لفظ «عنکم» یعنی از شما و لفظ «اهل بیت» را بعد از لفظ «عنکم» بر اهل بیت آورده، شاید از باب ذکر خاص بعد از عام باشد.

و دیگر آن که اثبات شیء از بهر شیء نفی ما عدا نمی کند، پس نظیر تطبیق انسان بر زید و عمرو می باشد که دلیل نیست که فلان و دیگران انسان نیستند.

و سومین نکته: آن که اراده، اراده تشریحی است نه تکوینی که فاصله ای بین «اراده» و انجام نباشد؛ بلکه طبق قرائن دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله حتی بعد از نزول آیه تطهیر باز مواظبت دائم از آنان می نموده که از عمل خیرات و تشبه به الهیات در احاطه به معلومات و تنزه از جسمانیات غفلت نکنند؛ مراجعه به احادیث باب شود.

مجله بعد می گوید: ما کل احادیث دیگر که در این باب وارد شده نیاورده ایم، مثل خبری که به ترجمه «عطیه» از اسد الغابه: ۳۱۳/۴ - اصابه: ۴۸۹/۳.

و در تاریخ بغداد: ۳۷۹/۱۰ و روایت حکیم بن سعید در تفسیر طبری: ۵/۲۲ و روایت دیگر در مسند احمد: ۲۰۳/۶ و اسد الغابه: ۱۲/۲ و ۳۹/۴ و مجمع الزوائد: ۲۰۸/۷-۲۰۷ و ذخائر العقبی محب طبری: ۲۱ وارد شده است.

گوید و اکتفاء می کنیم به این مقدار از روایت حدیث کساء و همین مقدار برای کسانی که بخواهند تمسک به کتاب خدا نموده، تفسیر آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگیرند کافی است.

قمقام از مصابیح الاخبار از عایشه حدیث کساء مرط مرجل را - آورده.

و از تذکره ابن جوزی از «اوزاعی» فقیه شام از شداد بن عمّار از واثله بن الاسقع آورده که به خدمت فاطمه علیها السلام رفتیم، سراغ علی علیه السلام را گرفتم تا آخر حدیث که گوید: پیغمبر آمد و علی علیه السلام با او بود با حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله دست هر یک را با دست خود داشت تا داخل حجره طاهره شد پس حسن را بر فخذ یمنی (ران راست) و حسین را بر فخذ یسری ران چپ نشاناد و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بین دو دست خود یعنی جلوی روی خود نشاناد.

سپس کساء خود یا ثوب خود را بر آنان پیچید.

سپس آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً را قرائت کرد و بعد فرمود: اینان حقاً اهل بیت منند.

سپس گوید: این حدیث مشتمل بر فضل حسین علیه السلام و دیگران است.

ابن حجر در صواعق گوید: اکثر مفسران بر این اند که این آیه نازل شده در علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام برای ضمیر «عنکم» که مذکر آورده شده است.

با این که آیات قبل و بعد خطاب اختصاصی به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله است یا نساء

النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ (۱) و همچنین آیه بعدش وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ (۲)

ص: ۵۰۳

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۳۲.

۲- (۲) احزاب (۳۳): ۳۴.

گوید: (۱) احمد بن حنبل از ابی سعید خدری روایت کرده که این آیه نازل شد در پنج تن: پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام.

و ابن جریر (۲) یعنی طبری آن را مرفوعاً به لفظ (این آیه درباره پنج تن وارد شده درباره من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام) آورده است.

و طبرانی هم آن را بیرون داده یعنی در کتاب خود، (۳) و صحیح مسلم آورده (۴) که پیغمبر صلی الله علیه و آله اینان را در زیر کسای خود داخل کرد و این آیه را قرائت کرد.

(الف) و به صحت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اینان کسائی قرار داد و گفت: (۵)

ص: ۵۰۴

۱- (۱) اخرج احمد عن ابی سعید الخدری انها نزلت فی خمسہ: النبی صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام. «شرح احقاق الحق: ۵۴۰/۱۸؛ ینابیع الموده لذوی القربی: ۴۲۹/۲، حدیث ۱۷۷»

۲- (۲) و اخرج ابن جریر مرفوعاً بلفظ انزلت هذه الاية فی خمسہ فی و فی علی و الحسن و الحسین و فاطمه علیهم السلام. «جامع البيان: ۹/۲۲»

۳- (۳) و اخرجه الطبرانی ايضاً. «المعجم الاوسط: ۳۸۰/۳؛ المعجم الصغير: ۱۳۵/۱»

۴- (۴) و لمسلم انه صلی الله علیه و آله ادخل اولئك تحت كساء عليه و قرء هذه الاية. «ینابیع الموده لذوی القربی: ۴۲۹/۲»

۵- (۵) (الف) و صحّ انه صلی الله علیه و آله جعل علی هؤلاء كساء و قال اللهم هؤلاء اهل بيتی و حامتی، ای خاصتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً - فقالت ام سلمه > و انا معهم؟ قال: انك علی خير و فی روايه انه قال بعد (تطهیراً) انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم. «ینابیع الموده لذوی القربی: ۴۳۰/۲»

بارالها! اینان اهل بیت من و خاصه منند از آنان رجس را بزداى و آنها را تطهير كن تطهير كامل، پس امّ سلمه رضی الله عنها گفت و من با آنهايم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو برخیری (ب) و در روایتی بعد از آیه تطهیر فرمود: من جنگم با کسی که با آنها بجنگد و سلم هستم با کسی که با آنها سلم باشد و دشمنم با کسی که با آنها دشمنی کند.

(ج) و در روایت دیگری که: کسائی را بر آنان افکند و دست بر زبر آن نهاد

سپس گفت: بارالها! اینان آل محمدند، پس صلوات خود و برکات خود را بر آل محمد قرار بده که تو حمید مجیدی.

(د) و در روایت دیگری است که: آیه در خانه ام سلمه رضی الله عنها نازل شد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد آنان را فرا خواند و با کسائی آنها را پوشاند سپس آن را گفت

که گذشت.

(ه) و در روایت دیگری است که: آنان آمدند و مجتمع شدند پس آیه نازل شد.

پس اگر این دو گونه احادیث صحیح باشند، حمل می شود بر نزول آیه دو مرتبه.

و محب الدین طبری اشاره کرده به آن که: این فعل از پیغمبر صلی الله علیه و آله تکرار شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمه علیها السلام و غیر آنان.

و بدین بیان جمع بین اختلاف روایات در هیئت اجتماع آنان و در آنچه پوشش آنان قرار داد؛ و دو آنچه دعا کرد و آنچه پاسخ به واثله و ام سلمه و ازواج طاهرات فرمود خواهد شد.

و در امالی طوسی (۱) از عبدالله بن معینه (معین) (۲) مولی ام سلمه رضی الله عنها همسر محترم

پیغمبر صلی الله علیه و آله از ام سلمه باز گو کرده گوید: این آیه در خانه من نازل شد **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** امر کرد رسول

ص: ۵۰۶

۱- (۱) فی امالی الطوسی عن عبدالله بن معینه (السوّائی) (معین) مولی ام سلمه > **زوجه النبی صلی الله علیه و آله انها قالت: نزلت هذه الآیه فی بیتها إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان ارسل الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام. «الأمالی، شیخ طوسی: ۲۶۳، حدیث ۴۸۲؛ بحار الأنوار: ۲۰۹/۳۵، باب ۵، حدیث ۷»

۲- (۲) عبدالله بن معین در کتب رجال تحت این عنوان کس نیست، اما عبدالله بن معینه سوآئی از بنی سواه بن عامر صعصعه به ضم میم و یای مشدده، آخر آن هاء است - این روایت به تفصیل گذشت.

خدا صلی الله علیه و آله که علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام را فرا خوانم، همین که آمدند علی علیه السلام را به راست خود و حسن علیه السلام را در شمال خود و حسین علیه السلام را بر روی شکم و سینه خود و فاطمه علیها السلام را نزد دو پای خود قرار داد و سپس گفت: بارها! اینان عترت من و اهل بیت منند پس رجس را از آنان بیرون کن و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل، سه مرتبه این جمله ها را تکرار کرد.

من گفتم یا رسول الله پس من؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر خیر هستی ان شاء الله. (۱)

ص: ۵۰۷

۱- (۱) فلما اتوه اعتنق علیاً بيمينه و الحسن بشماله و الحسین علی بطنه و فاطمه عند رجله ثم قال: اللهم هؤلاء اهلی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، قالها ثلاث مرّات قلت: فانا یا رسول الله! فقال انک علی خیر ان شاء الله تعالی. «الأمالی، شیخ طوسی: ۲۶۴، حدیث ۴۸۲؛ بحار الأنوار: ۲۰۹/۳۵، باب ۵، حدیث ۷» و فيه ایضاً باسناد عن علی بن الحسین عن ام سلمه > قالت؛ نزلت هذه الآیة فی بیتی و فی یومی کان رسول الله صلی الله علیه و آله عندی فدعا علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام و جاء جبرئیل فمدّ علیهم کساء فدکيا ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً قال جبرئیل و انا منکم یا محمّد؟ فقال النبی صلی الله علیه و آله و انت منا یا جبرئیل، قالت ام سلمه: فقلت یا رسول الله! و انا اهل بیتك و جئت لادخل معهم فقال صلی الله علیه و آله: کونی مکانک یا ام سلمه! انک علی خیر من ازواج نبی الله فقال جبرئیل: اقرأ یا محمّد إنّما یرید الله لئلاّ ینذّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً فی النبی صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام. «الأمالی، شیخ طوسی: ۳۶۸، حدیث ۷۸۳؛ بحار الأنوار: ۲۰۸/۳۵، باب ۵، حدیث ۶»

باز در امالی طوسی به اسنادش از علی بن الحسین علیه السلام از ام سلمه رضی الله عنها روایتی بازگو کرده (که قطعه ای از حدیث کسای معروف تلفیقی است از آن) ام سلمه رضی الله عنها گوید: این آیه در خانه من و در روز نوبت من نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود، پس فرا خواند علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام و جبرئیل آمد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کسائی فدکی را بر آنان کشید سپس گفت: بارالها! اینان اهل بیت منند بارالها! از آنها رجس و پلشت و پلیدی را ببر و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل.

جبرئیل گفت: و من از شمایم یا محمد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: و تو از ما هستی ای جبرئیل.

معلوم است که جبرئیل ملک علم است و قوه علم کلی خدمتگزار به علم بشر و عقل بشر است با قماش عبقریت خاندان انبیاء و دودمان محمد از یک قماش اند، علم آنها خالص از اوهام و مداخله اوهام است، در احاطه به معلومات و تنزه از جسمانیات آنان روش اینان را در پیش دارند، اما در غیر این جهات مثل احتیاج به مکان و حیز ملک مستعلی بر مکان و حیز است و متعالی از استعداد و تحصیل است؛ تشابه در بین نیست، مگر با توسع و مجاز ولی ام سلمه رضی الله عنها از کجا

می گوید: جبرئیل چنین گفت و چنان شنفت، مگر آن که از پیغمبر صلی الله علیه و آله به او رسیده باشد.

باری ام سلمه رضی الله عنها می گوید پس من گفتم: یا رسول الله! و من اهلیت تو هستم و آمدم که داخل شوم با آنها (یعنی در کساء) پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو در مکان خود باش ای ام سلمه که تو بر خیر هستی، تو از ازواج پیغمبر خدا هستی.

پس جبرئیل گفت: یا محمد اقرأ! قرائت کن!

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱) درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام.

توضیح: این جمله اخیر مطلب را از ابهام درآورد که جبرئیل گفت: من از شما میم یعنی نه در این آیه و مفاد آن داخل باشد؛ بلکه این آیه فقط درباره محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است بدون جبرئیل؛ زیرا اکتساب و تحصیل در ملائکه نیست و فعالیت عقل فعال و اندیشه کیهانی بالاتر از انفعالات نفوس منفعله است، اما در آنان هم جنبه خدمت به عقل بشر و علم بشر و تنزه از جسمانیات هست، آنان هم بعد از حصول کمال و تکامل نهایی، مثل والد و والده اند که خدمت به رشد جسم طفل و به عقل و علم بشر می کنند بدون آلودگی به غرض یا شهوت إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً (۲)

ص: ۵۰۹

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۳۳.

۲- (۲) انسان (۷۶): ۹.

فاطمه علیها السلام آمد با دیگی از عسیده مأمور شد که علی را با دو پسرش فرا خواند، همه در یک پوشش شدند. (۱).

کشف الغمه (۲) از طریق ما باز روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین آن روزی

ص: ۵۱۱

۱- (۱) البرمه: القدر من الحجر (ج) برم به وزن غرفه و غرف - و برام به وزن رجال العسیده: دقیق یلت بالثمن و يطبخ.
۲- (۲) کشف الغمه: ان النبی صلی الله علیه و آله بینا هو ذات یوم جالسا اذا اتته فاطمه علیها السلام بیرمه فیها عسیده فقال النبی صلی الله علیه و آله: أین علی؟ و ابناه؟ قالت فی البیت. قال: ادعهم لی فاقبل علی و الحسن و الحسین علیهم السلام بین یدیه و فاطمه امامه، فلما بصر بهم النبی صلی الله علیه و آله تناول علیهم کساء کان علی المنامه خیریا فجعل به نفسه و علیا و الحسن و الحسین و فاطمه علیهم السلام، ثم قال: اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و احب الخلق الی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فانزل الله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ « کشف الغمه: ۴۵/۱؛ بحار الأنوار: ۲۴۰/۲۵، باب ۷»

که روز این حادثه بود نشسته بود که فاطمه علیها السلام برای او غذایی پخته بود به نام عصیده (عصیده مطبوخ آردی است آغشته با روغن طبخ شده) در دیگی سنگی همان را گرم گرم به زمین نهاد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام و دو پسر یگانه اش کجایند؟ فاطمه علیها السلام گفت: در خانه اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان را برای ما فرا بخوان گوید: پس علی علیه السلام می آمد و حسن و حسین علیهما السلام بین دو دست او و فاطمه علیها السلام جلو جلو پیشاپیش او بود. پس همین که چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها افتاد کسائی خبیری که بر منامه خوابگاه بود به دست آورد و خویشان را با علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام با آن پوشانید و سپس گفت:

بارالها! اینان اهل بیت منند و محبوب ترین خلق نزد منند، پس رجس را یعنی پلشت و پلیدی و نقص و گناه و عذاب را از آنها ببر و بزدا و آنها را تطهیر کن تطهیر کامل - پس خداوند تعالی نازل فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

گوید: و در روایتی (۱) دیگر است که ام سلمه رضی الله عنها گفت: پس من گفتم: یا رسول الله! آیا من نیستم از اهل بیت تو؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر خیر هستی یا به سوی

ص: ۵۱۲

۱- (۱) و فی روایه اخرى قالت: فقلت یا رسول الله! الست من اهل بیتک؟ فقال: انک علی خیر - او - الی خیر. «کشف الغمه: ۴۶/۱ بحار الأنوار: ۲۴۰/۲۵، باب ۷»

بعد مسند احمد را ذکر کرده که گذشت که خادم گفت: اینک علی و فاطمه علیها السلام فرا رسیدند، در سده خانه اند و در آخر گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله پاسخ ام سلمه رضی الله عنها فرمود: و تو...

(س) بعد سؤالی را مطرح کرده که اگر سائلی سؤال کند و بگوید: این آیه درباره ازواج النبی صلی الله علیه و آله نازل شده چون پیش از آن این است یا نِسَاء النَّبِيِّ
(ج) بگو این از نظر روایت و درایت غلط است.

اما از نظر روایت: پس حدیث ام سلمه (یا بگو احادیث ام سلمه رضی الله عنها) که در خانه او نازل شده.

و اما از نظر درایت: اگر این آیه درباره نساء پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود، باید بگوید: لیذهب عنکن و یطهرکن که اختصاص به زنان داشته باشد و لکن چون در اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده به صیغه تذکیر وارد شده از باب تغلیب، تا فاطمه علیها السلام هم داخل باشد.

ولکن این جواب در آن نیم صحیح است که اختصاص به زنان ندارد و اما این که زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بیرون است معارض دارد، هم از نظر روایت و هم از نظر درایت.

اما از نظر روایت: چونان روایت مسند احمد که خادم گفت: اینک علی و فاطمه علیها السلام در سده در رسیده اند.

در آخر آن آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدا خواست و گفت: بار خدایا! به سوی تو، نه به سوی آتش من و اهل بیت من، ام سلمه گوید: گفتم و من؟ یا رسول الله!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و تو...

و در جای دیگر حدیث را با اندک اختلافی روایت کرده و در آخر حدیث می گوید: پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بارالها! اینان اهل منند، از آنها رجس را ببر و تطهیر کن آنان را تطهیر کامل (سه مرتبه این را گفت) من گفتم: یا رسول الله! آیا من از اهل تو نیستم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، پس مرا هم داخل کرد زیر کساء بعد از انجام دعایش برای پسر عمش و پسرانش و دخترش فاطمه علیها السلام گوید: ام سلمه گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نظر افکند و گفت: چه تو را به گریه آورده است؟ ام سلمه گفت: تو آنها را مخصوص ساختی و مرا و این دخترم را و نهادی.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو و دخرت از اهل بیت هستید.

گوید: ام سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: بلی ان شاء الله.

پیغمبر فرمود: بلی. گوید: پس مرا هم داخل در کساء کرد اما بعد از این که دعای خود را انجام داده بود.

و خلاصه کلام: اختصاص به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مردود است؛ اما تعمیم آن به طوری که زنان را هم بگیرد تأیید می شود، نهایت آن که این عام در مورد آن پنج تن تخصیص بردار نیست، حتی اگر دلیل هم بیاید که معارضه ظاهر و اظهر ایجاب می کند عام تخصیص داده شود، چون تخصیص عام ویژه در مورد شأن نزول آن مستهجن است و قبیح است، اما تخصیص دیگر زنان مانع را ندارد.

پس اگر دلیلی اظهر بر اخراج آنها وارد باشد آن را مقدم می دارند.

حکم اصول دربارهٔ عام و خاص این است و اما عموم آن به حسب لفظ با قطع نظر از ادلهٔ خارج، شک نیست که زنان یک خانه ای اهل بیت آیند.

و اما حدیث زید بن ارقم و تفسیر او شاید به ملاحظهٔ ضمیمهٔ کلمه «عترتی» باشد با کلمه «خاصتی» یا کلمهٔ «حامتی» که البته اختصاص دارد به زاد و ولد، اما لفظ اهل بیت عموم دارد.

گذشته از آن که در توجیه نصب لفظ «اهل البیت» متوجه شدید که شاید از قبیل ذکر خاص بعد از عام باشد و «عنکم» از باب تغلیب همه را فرا می گیرد.

و نصب «اهل البیت» در معنی این است «اخص اهل البیت».

و گذشته از اینها، باب سرایت نور حیات و تنمیه و تغذیه و تولید مثل را در «غنچه» و در «بذر» ملاحظه فرمودید.

بلی، با ملاحظهٔ این مطالب اصولی بعد از تطبیق پیغمبر صلی الله علیه و آله دیگر آنان قدر متیقن از آیه هستند، چه دیگران داخل باشند و چه نباشند. و شاید تطبیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختصاص دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ آنان برای دفع دخل مقدر باشد که بعدها مغرضان نتوانند شبهه کنند.

چنان که معاویه نسب حسنین علیهما السلام را از پیغمبر صلی الله علیه و آله سلب کرد و گفت: باید آنها را فرزندان علی علیه السلام خواند با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را هم پسر خود و برادر خود در حساب می آورد.

اما تحاشی (۱) بعض از غیرتمندان شیعه که عایشه از اهل بیت باشد به جا است، اگر

ص: ۵۱۵

منشور ولایت از طرف امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از جنگ جمل صادر نگردیده بود که: در آن گوید: «أَمَا فُلَانَهُ... وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتَهَا الْأُولَى - وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ» (نهج البلاغه). (۱)

اینک روایتی را در زمره خبرهای غیبی از کشته شدن طفل نبوت، حسین علیه السلام روحی فداه از عایشه و ام سلمه با تردید آمده، ملاحظه می کنند بعد از آن روایت مشربۀ عایشه و سپس شرح مسیر ام سلمه رضی الله عنها را در راه خیر خواهید خواند.

ص: ۵۱۶

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۱۵۶.

خبر از حادثه بی نظیر

حافظ شام ابن عساکر در تاریخ کبیر به اسناد خود تا عبدالله پسر احمد بن حنبل که از پدرش از وکیع از عبدالله بن سعید از پدرش از عایشه یا ام سلمه (وکیع گوید: شک از اوست یعنی عبدالله بن سعید). (۱)

ص: ۵۱۷

۱- (۱) سند: اخبرنا ابونصر و ابوغالب و ابومحمد قالوا (انا) الحسن بن علی علیه السلام و اخبرنا ابوالقاسم بن الحصین (انا) ابو علی بن المذهب قالوا: (انا) احمد بن جعفر (نا) عبدالله حدثنی ابی (نا) وکیع حدثنی عبدالله بن سعید عن ابیه عن عائشه او ام سلمه (قال وکیع شک هو یعنی عبدالله بن سعید) (ان النبی صلی الله علیه و آله قال لاحدهما: لقد دخل علی البیت ملک لم یدخل علی قبلها، فقال لی: ان ابنک هذا (حسین) مقتول و ان شئت اريتک من تربہ الارض التي یقتل بها قالت فاخرج - زاد الجوهری - التي - (تصحیف التریه) «تاریخ مدینه دمشق: ۱۹۳/۱۴-۱۹۴» و قالوا: تربہ حمراء.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به یک کدام از این دو بانو فرمود:

فرشته ای بر من در این خانه وارد شد که تا کنون هرگز وارد نشده بود و به من گفت: این فرزندت حسین علیه السلام کشته می شود، و اگر بخواهی که از خاک و تربت آن سرزمین که در آن کشته می شود به تو ارائه دهم، گوید: پس بیرون داد آن خاک را که تربتی سرخ فام بود؛ پایان حدیث ابن عساکر و مسند احمد بن حنبل. (۱)

و اما حدیث طبرانی به اسناد عبدالله بن سعید از عایشه بازگو کرده گوید: حسین بن علی علیه السلام روحی فداه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به من

ص: ۵۱۸

۱- (۱) و اخرج امام الحنابله احمد بن حنبل فی المسند: ۲۹۴/۵ قال: حدثنا عبدالله حدثني ابي (ثنا) وكيع قال: حدثني عبدالله بن سعيد عن ابيه عن عائشه او ام سلمه (قال وكيع شك هو) يعني عبدالله بن سعيد ان النبي صلى الله عليه و آله قال لاحدهما: لقد دخل على البيت ملك لم يدخل على قبلها فقال لي: ان ابنك هذا حسين مقتول و ان شئت اريتك من ترابه الارض التي يقتل بها قال: فاخرج ترابه حمرآء. «مسند احمد بن حنبل: ۲۹۴/۶»

فرمود: ای عایشه! آیا تو را در شگفت نیاورم؟ لحظه ای قبل بر من فرشته ای داخل شد که تا کنون هرگز بر من وارد نشده بود و به من گفت: این فرزندم کشته می شود آنگاه گفت. اگر بخواهی خاک تربتی را که در آن کشته می شود به تو ارائه دهم.

سپس دست دراز کرد و چیزی به دست آورد (خاکی سرخ فام) به من ارائه داد. (۱)

ص: ۵۱۹

۱- (۱) ۲- اخرج الحافظ ابوالقاسم الطبرانی من المعجم الكبير لمدی ترجمه الحسين عليه السلام قال: حدثنا محمد بن عبدالله الحضرمي (ثنا) الحسين بن الحرith (ثنا) الفضل بن موسى عن عبدالله بن سعيد عن ابيه عن عایشه: ان الحسين بن علي عليه السلام دخل على رسول الله صلى الله عليه و آله فقال النبي صلى الله عليه و آله: يا عائشه الا اعجبك؟ لقد دخل على ملك آنفأ ما دخل على قط، فقال ان مشهور هذا مقتول و قال ان شئت اريتك تر به يقتل فيها فتناول الملك بيده فاراني تر به حمراء. «المعجم الكبير: ۱۰۷/۳، حديث ۲۸۱۵» و ذكره الحافظ العراقي في طرح التثريب: ۴۱ و الحافظ الهيثمي في المجمع: ۱۸۷/۹ و قال رواها احمد: ۲۹۴/۶ و رجاله الصحاح. و الحافظ ابن حجر في الصواعق: ۱۱۵ و في طه ۱۹۰ و السيد محمود المدني في الصراط السوي عن احمد فقال: رواه عبد الرزاق عن ام سلمه عن غير شك. اما رجال سند اسناد احمد صحيح است، رجال آن همگی ثقات و از رجال صحاح ششگانه اند بدین قرار. ۱- و كيع بن جراح ابوسفیان كوفي متوفای ۲۹۵- وی از رجال صحاح ششگانه حافظ و از ائمه مسلمين، وی ثقة ثبت، امين، عالی مقام، رفيع القدر، حجه، صالح، و مفتی بود.

سید محمود مدنی در کتاب الصراط السوی از احمد همین را بازگو کرده.

از عبدالرزاق از ام سلمه رضی الله عنها بدون ذکری از تردید؛ آن را آورده.

(توضیح)

حادثه چنین ناگواری که هرگز تصور نمی شده البته حامل پیام آن باید ملکی باشد که استثنائی باشد و سابقه ورود نداشته باشد، خاک آن سرزمین که عمل رشید بی نظیر این پسر را حامل باشد و عمل خلاف میجرمان امت را نشان دهد دیدنی است، خاک عراق آن قدر آشوب پرور است و بارور به حادثه (۱) هولناک زشت «بدقیافه» ای است که قلم رسام نقاش اگر بخواهد معنی را به صورت نمایش دهد، باید امت عراق را که بارور به این حادثه است با تصویر و ترسیم نوزاد بدقیافه ای را در دامن او تصویر کند که تا بخواهی کچل و بدقیافه و بداخلاق و بد اطوار و رسوا و قد دراز که تا آسمان قد کشیده و پهن تا به اندازه ای که طبله شکمش تمام زمین را پر کرده در دامن می پرورد (۲) و خاک حجاز را به عکس این تصویر کند که به دنیا فرزندی این قدر رشید می دهد که با ۷۲

ص: ۵۲۰

-
- ۱- (۱) عبدالله سعید بن ابی هند فزاری مولای آنان ابوبکر مدنی متوفای ۱۴۷، وی از رجال صحاح ششگانه، احمد گوید: ثقه است، ابن معین و ابوداود و ابن سعد و عجللی و یعقوب بن سفیان و ابن مدینی و ابن برقی و دیگران او را توثیق کرده اند.
- ۲- (۲) این تصویری است که عقيله قریش زینب کبری در هنگام ورود اسیران اهل بیت به کوفه در خطبه اش فرمود: لقد جئتم بها صلعاء فقماء شوهاء سوء كطلاع الارض و ملأ السماء. «الاحتجاج: ۳۰۵/۲؛ بحار الأنوار: ۱۰۹/۴۵، باب ۳۹، حدیث ۱»

تن یاران وفادار در برابر زور و زر و تزویر تمام ممالک دنیا قیام می کند و می گوید:

ای رهگذر! از ما به محمدی های همکیش ما بگو:

ما در این خاک خفتیم که به قرآن و دودمان محمد وفادار باشیم.

پس این خاک را نباید نادیده گرفت، باید تمام نقوش و رموز فداکاری اینان را برای ایجاد مودت و احساسات دوست یابی درجه اعلی از اشخاص اعلی زنده نگهداشت، از طرفی؛ و از طرفی دیگر برای تبری و بیزاری از شرارت کوفیان ننگین آگاهانید و آماده کرد.

ص: ۵۲۱

حافظ ابن البرقي مصري به اسناد(۱) خود تا ابى سلمه پسر عبدالرحمن بن عوف

ص: ۵۲۳

۱- (۱) اخرج الحافظ ابن البرقى قال: حدثنا سعيد بن ابى مریم (ثنا) يحيى بن ايوب اخبرنى ابن غزويه عن محمد بن ابراهيم عن ابى سلمه بن عبدالرحمن قال: كان لعائشه زوج النبى صلى الله عليه وآله و مشربه فكان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا أراد لقاء جبرئيل لقيه فيها فرقيها مره من ذلك و امر عائشه ان لا يطلع اليه احد، قال و كان رأس الدرجه فى حجره عائشه فدخل حسين بن على عليه السلام فرقاه و لم تعلم حتى غشيها، فقال جبرئيل: من هذا؟ قال صلى الله عليه وآله ابنى فاخذه رسول صلى الله عليه وآله فجعله على فخذه، فقال: جبرئيل سيقتل تقتله امتك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: امتى؟ قال: نعم و ان شئت اخبرتك بالارض التى يقتل فيها، فاشار جبرئيل بيده الى الطف بالعراق فاخذ منه ترابه حمراء فراه اياها و ذكره السيد محمود المدنى فى «الصراط السوى» و قال: و اخرجه ابن سعد كذلك و زاد و قال: هذه من ترابه مصرعه. الاسناد صحيح، رجاله كلهم رجال الصحاح، كلهم ثقات كما تاتى ترجمتهم.

متوفای ۹۴ - بازگو کرده گوید: برای عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله مشربه ای بود - (غرفه فوقانی که شاداب باشد
یعنی همیشه سبزه در چشم انداز داشته باشد و چشم

ص: ۵۳۰

را سیراب کند به آن که یا سبزه زاری جلوی آن باشد یا زمین سبزه زاری که خاک نرمی دارد و همیشه سبز باشد) هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار جبرئیل علیه السلام را اراده می کرد در آنجا دیدار می کرد.

معلوم می شود سبزه، منظره و چشم انداز روح را آسمانی می کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نوبه از نردبان بدانجا بالا رفت و امر داد به عایشه که کس بدانجا سر نکشد.

راوی گوید: و سر پلکان در حجره عایشه بود، پس حسین علیه السلام که کودکی است داخل شد و از پلکان بالا آمد و عایشه از آمدن حسین علیه السلام مطلع نگردد تا حسین علیه السلام آن دو تن را یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل را فرا گرفت.

پس جبرئیل گفت این کیست؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پسر من است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت و بر زانو نشانید. لکن جبرئیل گفت: او کشته می شود، امت تو او را می کشند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا امت من؟

جبرئیل گفت: آری و اگر بخواهی تو را در همین حال از آن سرزمین که در آن کشته می شود خبردار کنم.

پس جبرئیل اشاره کرد با دست خود به سرزمین طف که در عراق است و از آن تربتی برگرفت که سرخ فام (حمراء) بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه داد.

در کتاب الصراط السوی سید محمود مدنی هم آن را بازگو کرده و گوید: «محمد بن سعد» (مراد صاحب طبقات است) نیز همچنین آن را بیرون داد و افزوده که گفت: این مشت خاک از تربت قتلگاه اوست.

سندها همه صحیح است، راویان آن از رجال صحاح ششگانه اند و همه موثق اند، شرح حال همه خواهد آمد.

اسناد دیگر روایت

حافظ ابوالقاسم طبرانی در کتاب المعجم الکبیر در ترجمه حسین علیه السلام از احمد بن رشید بن مصری از عمرو بن خالد حرانی از ابن لهیعه از ابی الاسود از عروه بن زبیر از عایشه (که خاله اش می باشد؛ زیرا خواهر عایشه اسماء ذات النطاقین همسر زبیر و مادر اولاد او است) - بازگو کرده عایشه گوید:

حسین بن علی علیه السلام هنگامی که کودک نوپایی بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی می شد او به شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله برجست و در همان حال که پیغمبر صلی الله علیه و آله خم بود، او بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله بازی کردن گرفت.

جبرئیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا او را دوست می داری یا محمّد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا فرزندم را دوست نداشته باشم، جبرئیل علیه السلام گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند کشت، پس جبرئیل آنگاه دست خود را دراز کرد و تربتی بیضای سفید درخشان برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: در این سرزمین این پسر تو کشته می شود و اسم آن طف است - طف یعنی ساحل فرات - همین که جبرئیل از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن خاک تربت در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و می گریست فرمود: ای عایشه! جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که پسر حسین در سرزمین طف کنار فرات کشته می شود و امت من بعد از من دچار فتنه و امتحان می گردد.

عایشه گوید: سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله از غرفه من بیرون آمد و حالیا که گریه می کرد، در مجمع اصحابش وارد شد که در آن میان علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و حذیفه و عمار و ابوذر رضی الله عنهم بودند.

اصحاب و یاران سبب پرسیدند و گفتند: چرا گریه می کنی؟ چه چیز تو را به گریه واداشته؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام اینک خبر داد مرا که پسر من حسین بعد از من در سرزمین طف کشته می شود.

و این تربت را برای من آورده و خبر داد مرا که خوابگاه و آرامگاه او در این خاک است.

این روایت را امام ابوالحسن ماوردی در اعلام النبوه: ۸۳ در باب دوازدهمین آن، به همین اسناد و همین لفظ آورده حرف به حرف.

اسناد دیگر

محمّد بن سعد صاحب طبقات کبری از محمّد بن عمر از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش از ابی سلمه از عایشه بازگو کرده گوید:

برای پیغمبر صلی الله علیه و آله مشربه ای بود (غرفه ای فوقانی که چشم انداز آن سبزه زاری باشد شاداب که چشم را سیراب کند یا زمین سبزه زاری که خاک نرمی دارد و همیشه سبز باشد).

هر وقت دیدار جبرئیل علیه السلام را می خواست، جبرئیل را در آنجا دیدار می کرد (تأثیر منظره سبزه زار در روح مشتاق، ارتباط را با آسمان برقرار می کند) تا نوبتی از آن نوبه ها در این مشربه، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جبرئیل ملاقاتی داشت و امر داد

به عایشه که کسی برای دیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا نیاید، به ناگاه حسین بن علی علیه السلام (کودکی است) داخل شد و عایشه نفهمید تا وقتی که حسین علیه السلام سرزده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل محرم راز درآمد.

پس جبرئیل گفت این کیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند من و پسر من است. آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله را برگرفت و بر زانوی خود نهاد، پس جبرئیل گفت: هله، او کشته می شود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کی او را می کشد.

جبرئیل گفت: امت تو.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از تعجب پرسید: امت من او را می کشند؟ جواب داد: آری. و اگر بخواهی از آن زمین که در آن کشته می شود تو را آگاه کنم.

پس جبرئیل اشاره به سرزمین طف کنار فرات در عراق کرد و تربتی سرخ فام حمراء برگرفت و آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله ارائه داد و گفت: این از تربت قتلگاه او است.

این روایت را حافظ عساکر در تاریخ الشام از ابوبکر محمد بن عبدالباقی از حسن بن علی از محمد بن عباس از احمد بن معروف از حسین بن فهم از محمد بن سعد از محمد بن عمر واقدی با همین اسناد و همین لفظ آورده.

(اسنادی دیگر:)

حافظ دارقطنی در جزو پنجم کتاب «علل الحدیث» از جعفر بن محمد بن احمد واسطی از ابراهیم بن احمد بن عمر «وکیعی» از پدرش از ابوالحسین عکلی از شعبه بن عماره بن غزیه انصاری از پدرش از محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی

از عایشه بازگو کرده، عایشه گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله حالیا که جبرئیل علیه السلام با او در خانه بود به عایشه گفت: که مواظب در خانه باش، گوید: لکن من غفلت کردم، به ناگاه در آن غفلت من، حسین بن علی علیه السلام داخل شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ضمیمه خود کرد به خود چسبانید، جبرئیل گفت: پسر تو است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی.

گفت: آگاه که امت تو به زودی او را می کشند. گوید: اشک چشمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرو ریخت، جبرئیل گفت: آیا دوست داری که به تو ارائه دهم آن تربت را که در آن کشته می شود؟

آنگاه از خاک سرزمین طف برگرفت، آن خاک سرخ رنگ حمر آء بود.

سپس دارقطنی باز:

از حسین بن اسماعیل از احمد بن محمد بن یحیی بن سعید از زید بن حباب ابوالحسین از سفیان بن عماره انصاری، نگفته از پدرش.

و نیز دارقطنی گوید: سعید بن عماره انصاری و نسب او را به «ابن غزیه» نیاورده و در آن عبارت در سند کلمه «از پدرش» را نیاورده - و این صحیح است.

بقیه مصادر حدیث:

حافظ خوارزمی در مقتل خود: ۱۵۹/۱ به اسناد خود از حافظ بیهقی از حاکم صاحب مستدرک از احمد بن علی مقرئ از محمد بن عبدالوهاب از پدرش عبد الوهاب بن حبیب از ابراهیم بن ابی یحیی مدنی از عماره بن یزید از محمد بن ابراهیم تیمی از ابی سلمه (پسر عبدالرحمن بن عوف) بازگو کرده از عایشه که

ص: ۵۳۵

گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بر روی زانوی خود نشانده بود که جبرئیل آمد و گفت این پسر تو است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل گفت: آگاه باش که امت بعد از تو او را به زودی می کشند، پس چشمان رسول خدا سرشک و اشک فرو ریخت.

آنگاه جبرئیل گفت: اگر بخواهی به تو ارائه می دهم که در آن کشته می شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آری. پس جبرئیل مستی خاک از تراب سرزمین طفّ به او ارائه داد.

مصادر دیگر این حدیث گذشته از ما سبق

۱ - در مجمع الزوائد: ۱۸۷/۹ تا ۱۸۸.

۲ - الصواعق: ۱۱۵ و در چاپ دیگر: ۱۹۰.

۳ - از محمد بن سعد صاحب طبقات و از طبرانی به طور مختصر.

۴ - سپس از محمد بن سعد به طور مفصل.

۵ - خصایص سیوطی: ۱۲۵/۱-۱۲۶.

۶ - و کنز العمال: ۲۲۳/۶.

۷ - و جوهره الکلام: ۱۱۷، از محمد بن سعد و طبرانی رسیده.

توضیح:

مواردی از این حدیث که محتاج توضیح است:

اولاً: مشربه؛ دو معنی برای این لفظ «مشربه» در لغت آمده، یکی زمینی نرم

ص: ۵۳۶

که دائم سبزه ملائم داشته باشد و دیگری غرفه ای که در آنجا شرب می نوشند «شربت خانه» مترجمان کتاب «سیرتنا سیره رسول الله» (امینی) آن را در اینجا ترجمه کرده اند به آبدارخانه و ما ترجمه کردیم به غرفه فوقانی که چشم انداز آن سبزه ای باشد که چشم را سیراب می کند، به قرینه تناسب باید این باشد؛ به هر دو معنی مشربه ای که هر وقت می خواست جبرئیل را ملاقات کند در آنجا ملاقات می کرد، به معنی آمادگی است و گرنه چه معنی دارد؟ مگر آمدن جبرئیل و دیدن جبرئیل و ملاقات جبرئیل به اختیار آن حضرت بوده؟ و دلخواه او انجام می شده است؟ نی! نی! بلی، البته آماده شدن نفس قدسیه برای عروج و صعود و جلب رحمت عالی و توجه حضرت اقدس باری به جانب او در این باب مؤثر است و در فرود آوردن جبرئیل به امر باری تعالی مدد می کند، هر چند فرود آمدن جبرئیل به امر مافوق است و به طور فورس ماژور است اما رغبات ناسوت هم در جلب عنایت لاهوت بی اثر نیست.

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی در پشت پای خود نبینیم

بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است(۱)

گاهی برای چرک ناخن و زیر ناخن مردم، جبرئیل علیه السلام چند روز از فرود آمدن دریغ می دارد.

و گاهی دیگر که پیغمبر صلی الله علیه و آله در درون پیراهن و جامه خدیجه می رود، جبرئیل به آسمان می رود و خدیجه این امتحان را کرد که اگر در خلوت زن و

ص: ۵۳۷

شوهر، آن مهوش رخ نهان نکرد، بداند فرشته نیست، شیطان است؛ زیرا شیطنت شیطان آن وقت خلوت بیشتر است و اگر رفت و کار خلوت را به عوامل اشتیاق واگذارد که کار اعوان میکائیل است.

معلوم می شود فرشته است، چون مذاکره علم و وحی منافی با عوامل اشتیاق جنسی است و موقع بروز اشتیاق باید جبرئیل که ملک علم است مزاحمت نکنند، پس آمادگی نفس قدسیه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جلب ملک رحمت مؤثر است، همانطوری که استعداد هوای بارانی برای برق و جهیدن برق الکتریسیته فضا، بیست درجه بیشتر از هوای صاف است، از طرف شخص ایستاده در بیابان زیر درخت خصوص اگر آهن همراه داشته باشد در موقع اصطکاک سحاب ها و تراکم ابرها، استعداد جلب الکتریسیته بیست درجه بیشتر است، تا گاهی از هفت فرسخ فاصله از ابر تا ایستگاه شخص الکتریسیته به صورت صاعقه می جهد و شخص را که آهن همراه دارد می کشد.

همچنین مکروهات نماز مثلاً حمام، قبر، یا چاه پست، مقبره، یا زنی که در برابر مرد نماز می خواند یا در دو پهلوی او مگر با پرده و حائل؛ نمازی که در برابر رو نوشته ای باشد؛ و ده موضع است که نماز در آن نباید خواند، گل و آب و حمام و قبور و مسان(۱) طریق و قریه نمل و معطن ابل و مجرای آب و نمکزار و برف، همه برای مشغول شدن نفس به امور غیر حق است، کراهت نماز روبروی مصحف گشاده و کتاب نوشته و خاتم منقوش؛ و کراهت استقبال سیف و آهن و

ص: ۵۳۸

۱- (۱) مسان: نگهبان، رهروان شبانگاه.

کراهت استقبال نماز گزار با تمثال و صور، مگر آن که روی آن را بپوشانند یا تغییر دهند.

و خانه ای که در آن سگ باشد یا جنب یا تمثال یا اناء بول، همه از این باب است.

(وسائل الشیعه) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا آمد و گفت: ما معاشر ملائکه داخل خانه ای نمی شویم که در آن کلب باشد یا تمثال جسدی یا آنایی که در آن بول می شود. (۱)

ابی عبدالله علیه السلام فرمود: که جبرئیل فرمود: ما داخل خانه ای نمی شویم که در آن صورت باشد. (۲)

و نه کلب - یعنی صورت انسان - و نه خانه ای که در آن تمائیل باشد.

باب کراهت نماز در زمین شوره زار و نمکزار، مگر این که در آن روئیدنی باشد یا سبزه ای.

باب کراهت نماز در خانه ای که در آن خمری یا مسکری باشد.

باب در نماز مندوبه و نماز عید و این که برانده است که بین نماز گزار و بین آسمان حائلی و حجابی نباشد، نماز زیر آسمان باشد که از اسباب قبول نماز و اجابت دعا است.

وسائل الشیعه به اسناد تا ابی الحسن علیه السلام گوید: امام فرمود:

ص: ۵۳۹

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۱۷۴/۵، باب ۳۳، حدیث ۶۲۵۷.

۲- (۲) وسائل الشیعه: ۱۷۵/۵، باب ۳۳، حدیث ۶۲۵۸.

سه چیز است که جلای بصر می دهد، نظاره به سبزه و نظاره به آب جاری و نظاره به چهره زیبا. (۱) همه موانع و مقتضیات جلب رحمت و آمادگی نفس برای هیوط فیض و تمرکز خاطر، برای گرفتن فیض است.

و مشاهده مناظر بهجت افزا و ملال افزا تفاوت در قبض و بسط نفس و مشاعر دارد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آمادگی خود در ابتدا به اکناف آسمان نگاه می کرد، بعد مأمور شد که به محل سجده خود نگاه کند.

کودک اهل بیت از این سر نردبان که در منزل ما است، پله پله در کودکی تا آن سر نردبان که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل است دوان دوان بالا می رود و ما غافلیم، در پیری هم نمی رویم، بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را فرود می آوریم، پس این که در حدیث می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله مشربه ای در منزل عایشه داشت که هر وقت می خواست جبرئیل را ملاقات کند در آنجا ملاقات می کرد، در این محدود کردن و محصور کردن لقیما و دیدار جبرئیل به آن مشربه، باید از دو جهت تأمل کرد: یکی از آن که در خانه ام سلمه و ازواج دیگر هم جبرئیل را ملاقات می کرده، پس محدود به آن مشربه نبوده، گذشته از آن که فرود آمدن جبرئیل به فرمان فوق بوده، برای دلخواه پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده، جبرئیل به طور فورس ماژور و تحکم می آمده با سلب اختیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از هر کس.

مگر آن که در جهت اول نسبی باشد یعنی نسبت به حجره فرودین عایشه و

ص: ۵۴۰

منزل عایشه باشد.

نظیر «قصر قلب» و «قصر افراد» در جمله «انما القائم زید» اگر مراد در مقابل عمرو باشد آن را قصر قلب می گویند و اگر در مقابل مشارکت هر دو باشد، آن را «قصر افراد» گویند.

چون طبقه فرودین منزل آن بانو، محل مباشرت زن و شوهری بوده و جبرئیل در خانه جنب نمی آید (وسائل الشیعه از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل گفت: ما داخل خانه ای نمی شویم که در آن کلب باشد و نه جنب و نه تمثالی که زیر پا باشد).^(۱)

ولی آن غرفه فوقانی نظیف و مطهر و آماده برای نماز و توجه به سمت حق محض و نظاره آسمان و انتظار وحی و جذب و انجذاب ملکوتی بوده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در نوبه عایشه، هر وقت برای کشف اسرار ملکوتی، جلسه خلوات غیب می خواسته، از حجره عایشه و غرفه او فرار می کرده و به آن غرفه فوقانی خلوتکده پناهنده می شده و هر وقت به جنبه بشریت می پرداخته می فرموده: «اشغلینی یا حمیراء» مرا مشغول کن و سرگرم کن ای حمیراء.

پس بنابراین اقتضای این مشربه در لقای جبرئیل نسبی است، نسبت به غرفه خلوتخانه شان نه مطلق، نظیر قصر افراد و قصر قلب، «انما القائم زید» یعنی در مقابل عمرو یا در مقابل مشارکت هر دو که اولی قصر قلب است و دومی افراد.

بنابراین نظر نباید آن غرفه فوقانی «مشربه» به معنی آبدارخانه یا «شربت

ص: ۵۴۱

خانه» باشد که محل جذب به مأكول و مشروب باشد که اینها هم همان تقویت جنبه بشریت و اکل و شرب و نکاح است و توجه به آنها با جنبه خلصه ملکوتی نمی سازد، از امتحانی که خدیجه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کشف حقیقت امر آن فرشته وحی کرد. بر زانوی راست پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست و بعد بر زانوی چپ او نشست و بعد چارقده از سر برگرفت، در هر سه حالت پرسید که: آیا آن فرشته را می بینی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب داد: آری، بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله را در داخل پیراهن خود کرد و پرسید: آیا باز او را می بینی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

از این امتحان به دست آورد که ملک است و شیطان نیست؛ زیرا وحی الهی و ملک حامل وحی، علم را تعلیم می کند، نه شیطنت می کند؛ و اشتغال ذهن به تعلیم مانع از انجام اعمال غزائز طبیعی است، چنان که انجام اعمال غرایز طبیعی هم مانع از تعلم است.

جبرئیل وقتی به تعلیم علم می آید پیغمبر صلی الله علیه و آله باید به کلی از اعمال طبیعی غرایز اکل و شرب و نکاح و توالد فارغ و آسوده باشد و اگر در اثنای این اعمال طبیعی ملک بیاید، از جنبه کمال بشریت مانع گردیده، هیچ وقت در حال توالد و قضای حاجت جبرئیل نیامده و یا در حال مباشرت و یا حال اکل و شرب، وحی نازل نشده. باید فارغ از دغدغه طبیعت و مزاحمت آن باشد، تا وحی که راز علم است فرا گیرد، او آزادانه باز گوید و این بی مزاحمت و کشمکش در دل جا دهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله وجودی مزدوج از بشر کامل و ملک وحی و علم کامل است.

پس بنابراین وقتی مشربه را تعیین می کند که هر وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله لقا و دیدار جبرئیل را می خواست در آنجا دیدار می کرد، نباید آنجا رنگ «آبدارخانه» یا

«شربت خانه» داشته باشد که وطن گاه انجام اکل و شرب و نمایشگر خوردن گاه و آشامیدن گاه باشد که جبرئیل مقدس را همه گاه و همیشه در مطبخگاه و آشپزخانه یا آبدارخانه دیدار می کرده، ولی مشربه به معنی غرفه فوقانی که چشم انداز آن سبزه ای باشد یا زمینی چمن زار دارای خاک نرم که دائم سبز باشد، اینها تناسب دارد با این وضع مدام که هر وقت می خواست جبرئیل را دیدار کند در آنجا دیدار می کرد، مشربه ام ابراهیم هم چنین جایی بوده، مشربه ای که حسنین آنجا کشتی گرفتند در ایام طفولیت چنین جایی بود، بعد خواهد آمد، البته آن هم به طرز آمادگی و جنبه انفعالی که اگر جبرئیل می آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فارغ از هر مزاحمت قال مقال زنان و مباشرت با آنان بوده باشد نه به معنی دلخواهی و اختیارداری در امر دیدار جبرئیل، قضیه عقل فعال و عقل منفعل مثل قضیه پاسیف و اکتیف است.

و اما این که عایشه این تعبیر را کرده که توهم آن می آید که دیدار جبرئیل به دلخواه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، دو جهت در آن تصور می رود:

۱ - یکی کثرت توارد وحی که موهم این معنی می شده.

۲ - و دیگری سادگی فکر عایشه که کودکانه می نمود.

اما کثرت توارد وحی که موهم این معنی می شده.

در مناقب ابن شهر آشوب (۱) می گوید به مذاکره شنیده می شده که وحی شصت هزار دفعه نازل شد در صورتی که آیات قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش

ص: ۵۴۳

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۴/۱.

آیه است، پس اگر برای هر آیه ای یک نوبه وحی در حساب آریم، پنجاه و سه هزار مرتبه و اندی افزون می آید با این که گاهی مثل سوره مائده ۱۲۰ آیه یک دفعه نازل شده.

بنابراین با تقسیم بر بیست و سه سال نبوت که سه سال آن دوران فترت است، وحی همه ظروف وقت را غیر از وقت اکل و شرب و نکاح و توالد و خواب را فرا می گیرد؛ زیرا سالی سه هزار دفعه تقریباً که اوقات اکل و شرب و نکاح و توالد و خواب را با دوران فترت وحی که نوبه ای سه سال و نوبه ای چهل روز بوده، از ساعات آن منها و مستثنا کنید، هر ماهی ۲۵۰ دفعه یا کمتر و یا بیشتر سهم آن خواهد شد، پس روزی ده دفعه می شود با کم و بیش.

پس حق دارند هر مونس پیغمبر صلی الله علیه و آله که اشتباه کند و تصور کند هر وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواسته انجام می شده، آن قدر «توارد و ترادف و پیگیر» بوده که موهم آن می شده که تصور کنند همه وقت و هر وقت که پیغمبر صلی الله علیه و آله بخواند در آستین اوست.

امّا جهت دوم: یعنی سادگی و ساده لوحی. عایشه که فکرش کودکانه می نموده که تشخیص بیچگانۀ اطفال هر خانواده این است که پدر خانواده را مقتدرترین شخص عالم می دانند، شاید زنان نرس هم همین گونه تصور را دارا باشند.

سلطان به وزیر خود گفت: آیا کسی هست که از ما نترسد؟

گفت: بلی، این طفل. طفل وزیر همراهش بوده، می خواهید امتحان بکنید.

سلطان به آن طفل گفت: اگر من تو را بزنم چه می کنی؟ گفت: به بابا می گویم تا او هم تو را بزند.

کتاب غلاه را بخوانید، نظیر این را زیاد می بینید، از یکی از ساده لوحان پرسیدند: که سجع مهر خدا چیست؟ گفت: بنده آل
محمد: خدا.

ص: ۵۴۵

این کلمه فکاهی «سجع مهر خدا» چیست؟ برازنده نیست و کلمه (بنده آل محمد: خدا) هم در پاسخ آن، زیبنده نیست، خدا بنده کسی نیست و این شوخی و طنز هم زیبنده نیست، هر چند در خزائن نراقی در حلقه دروغ پردازان آمده اما خدا ملائکه و گزیدگان از بندگان خود را برای خدمتگزاری تعلیم انبیاء و اطفال و نوباوگان و امم به خدمت وامی دارد، گهواره حسن علیه السلام را جبرئیل می جنباند با این که جبرئیل آن روح القدس از اعظم ملائکه است و رسول ارجمندی است که بسی قوی و نیرومند است و مدیر مدبّر بر عالم است، در نزد ذی العرش مکانت و مقام بزرگی دارد و مطاع در دستگاه آفرینش است و امین است. (۱) ولی معذک خدمتگزار به رهبران بشر است.

اما خدمت در اینجا چنان است که:

پیغمبران خدمت به علم بشر کرده اند و سلاطین و امرای عادل خدمت به

ص: ۵۴۷

۱- (۱) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ «تکویر (۸۱): ۲۰»

کشور خود نموده اند و امامان از طریق رهبری خود خدمت به خلق جهان می کنند، در اینجا خادم کوچکتر از مخدوم نیست جبرئیل به این معنی خدمتگزار پیغمبران و اولاد آنان است.

و از گزیدگان خدایی از رجال و بانوان که در خاندان نبوت از آغاز تا انجام عمر خدمتگزار حق بوده اند، ام سلمه رضی الله عنها و ام الفضل رضی الله عنها که از آغاز کودکی حسنین علیهما السلام این دو بانو ام الفضل لبابه کبری و ام سلمه رضی الله عنها، مواظب پرورش و نوازش آنان بودند، ام سلمه قدم به قدم تا پایان از حمایت حق باز نایستاد، چه در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و چه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله.

ما وعده داده بودیم که در این کتاب «مسیر حیات این بانو ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها» برای تحقیق و توضیح کلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله که به او فرمود: «تو برخیر هستی» و گاهی می فرمود: به سوی خیر هستی، روشن شود تا کار و کتاب در آخر، به خیر و روشنایی ختم شود و خیر مطلق، خدا است.

ام سلمه در تمام مراحل خدا منظور او بود، مرحله نخستین مساعی آن بانوی عظیم الشان رضی الله عنها در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و برای خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله، بعد مساعدت مادرانه اوررضی الله عنها از امیرالمؤمنین علیه السلام در موقع شورش خطرناک عایشه برای جنگ جمل، در موقع حرکت عایشه از مکه به سوی بصره و تلاش ام سلمه رضی الله عنها برای بازداشتن عایشه از تحریک فتنه و جلوگیری از تحریکات دیگران.

و باز امانتداری اوررضی الله عنها از ودایع نبوت که امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۳۷ در موقع انتقال از حجاز به عراق، آنها را به او سپرد. تا او به امام حسن علیه السلام بسپارد، تا

امام حسن علیه السلام در سال ۴۰ همین که به حجاز برگشت، آن امانات و ودایع را به امام حسن صلی الله علیه و آله مسترد فرمود.

اخيراً صمیمیت ام سلمه رضی الله عنها با فرزندش حسین علیه السلام در سال ۶۰ هـ - در موقع حرکت به سوی عراق و سپردن ودایع امامت و نبوت به اوتاد علی بن الحسین علیه السلام از سفرشام به سال ۶۱ برگشت و آنها را به او مسترد کرد.

و اقدام به اقامه ماتم و مراسم امام در پایان که این غم او را کشت.

در تکمله کتاب فرق بین «نیاحه بر میت» با «نیاحه بر شهید» خواهد آمد که آن مکروه یا حرام است و این واجب است و امر حیاتی است.

ص: ۵۴۹

بانو ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها وخدمت او در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله

نام این دو بانوی بزرگ ام سلمه و ام الفضل رضی الله عنهما در پرورش و نوازش دو کودک حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آمده.

- البته در گهواره جنابان کردن و قنطاق را دست به دست کردن و مواظبت در پرورش کودک، طفل را نوازش می کنند و زمزمه شعری هم دارند؛ آن را از ام سلمه و ام الفضل و مادرش فاطمه علیها السلام بشنوید.

و بعد خدمت ام سلمه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین در سال ششم صلح حدیبیه، بعد در سال فتح مکه سال هشتم و دنباله آن در محاصره طائف و تقسیم غنائم و اکتفای ام سلمه باب دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و دنبال آن در سال دهم حجه الوداع که یکسر گوش بود، تا ابلاغ پیغمبر صلی الله علیه و آله را بشنود، حتی گیسوان را در هم می نوردید.

ص: ۵۵۱

دو تن ام سلمه رضی اللہ عنہا و ام الفضل رضی اللہ عنہا در مواظبت خدمت و پرورش و تربیت از این دو سرور

افتخار مواظبت خدمت امام حسن علیه السلام با ام سلمه است و از حسین علیه السلام با ام الفضل است

بحار الأنوار مرفوعاً از مسند موصلی بازگو کرده گوید: (۱) ام سلمه رضی اللہ عنہا مواظب

ص: ۵۵۳

۱- (۱) (قب) و فی مسند الموصلی ان کان... و كانت ام سلمه > تربی الحسن و تقول: بابی ابن علی. أنت بالخیر ملی. کن کاسنان حلی کن ککبش الحولی و كانت ام الفضل امرأه العباس تربی الحسین علیه السلام و تقول: یا ابن رسول الله. یا ابن کثیر الجاه، فرد بلا اشباه اعاده الهی. من امم الدواهی. فرد بلا اشباه. اعاده الهی. من امم الدواهی. «بحار الأنوار: ۲۸۷/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۵۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۹/۳؛ مستدرک سفینه البحار: ۴۷۳/۵» (توضیح) اسنان الحلی تضاریسه و التشبیه فی الاستواء و الحسن.

پرورش حسن بن علی علیه السلام بود، با این نغمه او را نوازش می کرد یا در گهواره یا در بغل یا در بالا و پائین می انداخت و این شعر را به نوازش او می گفت:

بابی ابن علی أنت بالخیر ملی

کن کاسنان حلّی کن ککبش الحولّی

ترجمه: پدرم فدای پسر علی؛ تو به خیر مملوئی و از خیر مملوئی چاق و فربه باش، مانند دندانهای شانه همه چیزت آراسته بادا، مانند قوچ یک ساله فربه باش.

و امّ الفضل لبابه کبری همسر عباس بن عبدالمطلب مواظب پرورش حسین علیه السلام بود، او را نوازش می کرد و با این نغمه او را در گهواره خواب می کرد یا در آغوش مهر خود بال و پر می داد و بالا و پائین می انداخت و می خواند و گاهی تاپ تاپ به پشت کودک می زد که آرام بگیرد تا خواب برود یا بال و پر درآورد.

۱ - یابن رسول الله. یابن کثیر الجاه.

۲ - فرد بلا اشباه.

۳ - اعاده الهی. من امم الدّواهی.

ترجمه:

۱ - ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ای پسر کثیر الجاه.

۲ - فرد بلا اشباه (حسین فرد بلا اشباه است یا رسول خدا صلی الله علیه و آله)

۳ - خدای من او را در پناه خود نگهدارد.

۴ - از تیر بلا و خدنگ بلا که به سوی او هدف گیری کند.

ص: ۵۵۴

این نغمه های مادرانه طفل را بال و پری جدید می دهد. هیچ نغمه ای در زیر آسمان دلنوازتر از نغمه مادر نیست و مثل نغمه مادرانه اش در بالای گهواره طفل دلنشین نیست، به پشت کودک می زنند و یا بالای گهواره می خوانند، لای لای مادر و نوازش او بهترین نغمه عشق مقدس ملکوتی است، نغمه جبرئیل است.

خوشر از زمزمه عشق ندیدم هرگز یادگاری که در این گنبد دوار بماند

بحار الأنوار از طاوس یمانی است که حسین بن علی علیه السلام در گهواره می گریست جبرئیل نازل شد و زهرا را خوابیده یافت، پس جبرئیل بنا کرد به جای مادر با او قال و مقال راه انداخت، کلمه به دهان او می نهاد و کلمه را از او بازپس می گرفت تا که او را آرام کند و سرگرم نماید، تسلی بخشد تا زهرا بیدار شد، صدایی را شنید که با کودک قال مقال دارد، التفات کرد به هر گوشه نگاه کرد کسی را ندید، پیغمبر او را خبر داد که جبرئیل بوده.

انّ فی الجنة نهراً من لبن لعلی و حسین و حسن(۱)

شعرای فارسی زبان استقبال کرده اند:

ای رخت مظهر اسماء و صفات همه شاهان ز تجلی تو مات

در دهان تو بود آب حیات تشنه لب جان بسپاری به فرات

(انّ فی الجنة نهراً من لبن) (لعلی و حسین و حسن)

ص: ۵۵۵

۱- (۱) التفسیر الصافی: ۵۶۶/۷ (پاورقی).

خون هویدا است ز رخساره تو قدسیان چاکر و غمخواره تو

نغمه خوانند ز گهواره تو این چه لطفی شده درباره تو

(انّ فی الجنة نهراً من لبن) (لعلی و حسین و حسن)

مرحبا بر قد مردانه تو حبذا همت فرزانه تو

دو جهان گشته عزا خانه تو کربلا منزل و کاشانه تو

(انّ فی الجنة نهراً من لبن) (لعلی و حسین و حسن)

و فاطمه مادرش علیها السلام حسن علیه السلام را خودش نوازش می کرد و بالا و پائین می انداخت و ترقیص می کرد، رقص حلال همین است و طرب حلال همین است، فاطمه علیها السلام در نوازش کودکش این زمزمه را به گوش کودکش امام حسن علیه السلام می کشید:

۱ - أشبه أباك يا حسن و اخلع عن الحق الرسن (۱)

۲ - و اعبد الهأ ذا منن و لا توال ذا الاحن

ص: ۵۵۶

۱- (۱) (توضیح) «و اخلع عن الحق الرسن» اگر «الحق» به فتح «حاء» باشد، کنایه از اظهار اسرار است برای کسی که اسرار را در پیش خود دارد و اگر به ضم آن باشد، جمع حقّه بالضم یا بالكسر ناقه سال سوم است کنایه از سخا و جود است یا از تصرف در امور و اشتغال به اعمال است، چون سر دادن ابل تدبیر آن است و موجب اشتغال به امور است. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۹/۳؛ بحار الأنوار: ۲۸۶/۴۳، باب ۱۲»

ترجمه:

۱ - شبیه پدرت باش ای حسن، افسار ناچه را رها کن.

۲ - و خداوند صاحب منن را بنده باش و دوستی با مردم کینه توز را رها کن.

برای حسین علیه السلام در نوازش مادرانه اش می خواند:

۱ - انت شبیه بابی لست شبیها بعلی

ترجمه:

تو شبیه پدرم هستی نه شبیه علی هستی (۱).

(توضیح): در پستالوژی دیده اند که نغمه های لای لای مادرانه مثل این که هر چه بیشتر بهتر در طفل، حسّ محبت و حسّ شکر و حسّ شکر و حسّ اعتماد و حسّ اطاعت را می رویاند و مادر از نهاد خود، ودایع فضیلت را در تحت ضبط چهار کلمه به طفل خود می دهد.

نخست: محبت که از مام در طفل بیدار می شود؛ دوم: شکر؛ سوم: ثقه و اعتماد؛ چهارم: اطاعت این ذخائر را از شیردادن خود و از نغمه های لای لای بالای گهواره به همراه طفل می کند و از مراجعه طفلش به او و او به طفلش از اهتمام خود - (اولاً) و از حاجت او - (ثانیاً) و از غذا دادن و غذا خوردن - (ثالثاً) و از قلق و ناراحتی - (رابعاً) از این چهار منبع آن چهار خصلت نفسی در او بیدار می شود یا تکوین می شود و طفل را با این چهار فرشته هم آغوش می سازد و به جامعه می سپارد تا جامعه و محیط

ص: ۵۵۷

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۸۶/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۵۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۹.

با او چه بکند؟

البته در مواقعی که نغمهٔ مادر او را بیدار می‌کند یا مادر را بالای گهوارهٔ خود می‌بیند و صدای پای او را می‌شنود، او را خیرخواه خود تشخیص می‌دهد و اندک اندک از احتیاج به او حس نیک بینی و عاطفهٔ حبّ در دلش بیدار می‌شود، به اندازه ای که هر کس را به شکل او می‌بیند و در لباس او می‌نگرد به او نیز حبّ می‌ورزد و به هر کس او ابراز مهر کند، برادران و خواهران خود معرفی کند بگوید: از خویشان من است، یا من به او علاقه دارم، یا باید به او علاقمند بود، وی نیز تسلیم حبّ به آنان می‌گردد، از اهتمام او محبت به او می‌زاید.

از احساس حاجت به او حسّ شکر در او پدید می‌آید.

از غذا گرفتن از او ثقه و اعتماد و اطمینان در وی تولید می‌گردد.

در آخر از قلق خود و قبول مادر که تکیه به او نماید، طاعت او را روا می‌دارد. هر کس این چهار دسته را داشته باشد همواره در بهشت است.

به حقیقت مادر را بهشتی و دامان او را بهشت می‌فهمد «و الجنة تحت اقدام الامهات»^(۱) بالاخره او را تشخیص می‌دهد که موجود طیبی است سراپا خیر و برکت و خیرخواهی و خیر اندیشی و از او به هم شکل های او هم یعنی عموم بانوان حس نیکی تا این درجه در خود می‌یابد؛ زیرا در همه همین ها را سراغ می‌گیرد، همه را موجود طیب می‌داند و سرچشمهٔ خیر و رحمت برای خود و گرنه امثال خود می‌بیند،

ص: ۵۵۸

۱- (۱) مستدرک الوسائل: ۱۸۱/۱۵، باب ۷۰، حدیث ۱۷۹۳۳.

محبت به ماورای طبیعت گویی از همین جا شروع می شود. از راه محسوس به ربوبیت ماورای محسوس اطمینان می یابد.

خلاصه آن که طفل با یک جهان خداشناسی از دامن مادر به دامن محیط می افتد.

ولی احتیاج چون مبدل می شود به استقبال، طبعاً ریشه استحکامات این فضایل ضعیف می گردد و ثانیاً دنیا با وضع فریبده ای آنها را صدا می زند و از شهوات مستبدانه آنها سوء استفاده می کند، آنها در یک همچو موقعیتی پس از آن الهه خیر تسلیم به محیط می شوند تا محیط با آنها چه کند.

شما تا کتاب «افق وحی» تألیف دیگر ما را ندیده اید و به دقت نخوانده اید، قضاوتی درباره احادیث گذشته و آتیه ننمائید - به نفی یا اثبات - روبرو با عجایبی هستید.

در کتاب افق وحی، ما تمثیل جبرئیل را به صورت های گوناگون گاهی به صورت طائر و گاهی به صورت دحیه کلبی و گاهی به صورت رجل قائم در افق پدید می آمده.

و مگر نه امواجی از اشعه لائزر از زمین تا کره ماه می رود و فرمان کنترل به حجم آهنین صدها طن می دهد، پس این امواج هر گاه روی هم تراکم شوند، می توانند جسمی را حمل کنند، با اشعه ماورای بنفش از داخل اتومبیل ها در داخل خیابان ها قفل خانه را می گشایند.

پس ملائک هر گاه تمثیل پیدا کنند می توانند قبض و بسط کنند

کس ز سر وجود آگه نیست معمای وجود هنوز دانستنی نیست

در درون یک قطره نطفه و پروتوپلازما دریا دریا اسرار علم هست که اندکی از آنها کشف شده است.

و در برابر ذره اتم و قوه هولناک آن. اکنون همه دنیا می لرزد.

به قول پاسکال: انسان بین دو لانهایت است، لانهایت ریز و لانهایت درشت، جبرئیل و ملائکه به طور کلی مبدأ و مصدر انرژی هستند و امروز علم، تضاد بین ماده و انرژی را از بین برده است، می توان ماده و انرژی را کاملاً به یکدیگر تبدیل نمود، نسبت تبدیل از روی معادله ای تعیین شده، به کتاب تفسیر «سوره نور» تألیف دیگر مؤلف رجوع شود تحت عنوان: جویندگان نور: ۱۰۱-۱۲۶.

خانه زال داشت یک روزن تنگ مانند مقصد سوزن

تابش خور چو رشته باریک اندر آمد به خانه تاریک

زال مسکین چه آن شعاع بدید رشته پنداشت پیش باز دوید

تا کند ریسمان به کلافه رأی زرافه نیست جز بافه

چون که با روزنه برابر شد مدرک قرص چشمه خور شد

بانگ برداشت با غریو و بخاست کافتاب اندرون خانه ما است

عارفی گفتش ای بعید الذات تو کجائی و او کجا، هیهات

قرص چندین هزار مثل زمین کی درآید به مثل کنج چنین

ص: ۵۶۰

ام عثمان ام ولد علی بن ابی طالب چه دیده ؟ و چه می گوید؟

از بانوانی که نامشان در این ردیف آمده، امّ عثمان ام ولد علی علیه السلام است.

کشف الغمه از کتاب «معالم العتره الطاهره» جنابذی از امّ عثمان امّ ولد علی بن ابی طالب علیه السلام بازگو کرده گوید: برای آل رسول الله صلی الله علیه و آله قطیفه ای بود که جبرئیل بر آن جلوس می کرد و غیر او بر آن جلوس نمی کرد و هر وقت او عروج می کرد، این قطیفه برچیده می شد یعنی آن را برمی چیدند، جبرئیل در موقع عروج به خود می لرزید یعنی خود را می تکانید تا پره‌های ریز ریز از بال او فرو می ریخت، آل رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی خاستند، آن را نقطه به نقطه مو به مو می جستند و برمی گرفتند و آن را در بازوبند حسن و حسین علیه السلام قرار می دادند. (۱)

از بانوانی که نام او در این گونه عجایب آمده، ام سلمه علیها السلام امّ المؤمنین است

ص: ۵۶۱

۱- (۱) کشف الغمه: ۵۴۹/۱؛ بحار الأنوار: ۲۶۶/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۲۳.

که حدیث او را به طور «وجاده» (۱) بحار الأنوار آورده. (۲)

گوید: بعض از مؤلفان اصحاب از هشام بن عروه از ام سلمه رضی الله عنها بازگو کرده اند که وی گوید: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به فرزندش حسین علیه السلام حله ای می پوشاند که از قماش ثياب پارچه های دنیا نیست، پس من گفتم: یا رسول الله! این حله چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این هدیه ای است که پروردگرم آن را به من هدیه کرده برای حسین علیه السلام و تار و پود آن از پره های ریز ریز بال جبرئیل است، من اینک آن را به او می پوشانم و وی را بدان زینت می دهم چون امروز روز زینت است و من او را دوست دارم.

(توضیح) مشکل در حدیث ام عثمان - و مشکل در حدیث حله ام سلمه از تجسد قوه و انرژی به شکل زغب (۳) جبرئیل در حدیث ام عثمان و به صورت حله بهشتی در حدیث ام سلمه قابل حل است.

اما باید متوجه بود که: ام عثمان به ظاهر حدیث مشاهدات خود را می گوید، پس اگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله به او نرسیده باشد از کجا که مشاهدات یک بانو کنیز هر چند زیاد هوشمند باشد همان ظواهر پدیده نبوده که در موقع حرکت جبرئیل که متکا و تشک تکان شدید می دیده، پرها از آن می ریخته و نسبت آن به جبرئیل از باب مجاز است، در جایی دیگر می گوید: فاطمه علیها السلام آن را برمی چید، برای رفع استبعاد

ص: ۵۶۲

۱- (۱) وجاده: استنادی، تکیه بر اعتبار سندی.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۲۶۱/۴۳، باب ۱۲؛ بحار الأنوار: ۲۲۳/۴۴، باب ۳۰.

۳- (۳) زغب: موهایی ریز و زرد، کرک.

بنگرید قوه اشعه لازور که از فاصله بین زمین به ماه فشار می دهد و اتومبیل را، در باز می کند کمتر از قوه و نیروی جبرئیل است که وقتی تکان به متکا و تشک بدهد پرهای «قو» که در آنها هست مقداری از آن بیرون بریزد و به نظر بانو هوشمند ام عثمان می آمده که از تن جبرئیل جدا شده و فرو افتاده، جبرئیل که می آمده بنیة رسول خدا را هم تکان می داد، با این که بنیة رسول خدا صلی الله علیه و آله از کوه استوارتر است و اما حله در حدیث ام سلمه

ص: ۵۶۳

بازگو کرده (۱) (مادر حسن بصری به نام «خیره» مولا ام سلمه بوده) مرسله ام

ص: ۵۶۵

۱- الحسن البصری و ام سلمه >، ان الحسن و الحسين دخلا- علی رسول الله و بین یدیه جبرئیل فجعلنا یدوران حوله یشبهانه بدحیه الکلبی فجعل یؤمی بیده کالمتناول شیئا فاذا فی یده تفاحه و سفرجله و رمانه فناولهما و تهلت وجوههما وسعیا الی جدھما فاخذ منهما فشمھما ثم قال: صیرا الی امکما بما معکما و بدو کما بائیکما اعجب فصارا کما امرھما فلم یأکلوا حتی صار النبی صلی الله علیہ و آلہ الیھم فاکلوا جمیعا. فلم یزل کلما اکل منه عاد الی ما کان حتی قبض رسول الله، قال الحسن فلم یلحقه التغییر و النقصان ایام فاطمه بنت رسول الله حتی توفیت، فلما توفیت فقدنا الرمان و بقی التفاح و السفرجل ایام ابی، فلما استشهد امیر المؤمنین فقد السفرجل و بقی التفاح علی هیئته عند الحسن علیہ السلام حتی مات فی سمنه و بقیت التفاحه الی الوقت الذی حوصرت عن الماء فکنت اشمها اذا عطشت فیسکن لھب عطشی، فلما اشتد علی العطش عضضتها و ایقنت بالفنا، قال علی ابن الحسن علیہ السلام سمعته یقول: ذلک قبل قتله بساعه فلما قضی تحبه و جد ریحها فی مصرعه فالتمست فلم یرلھا اثر فبقی ریحها بعد الحسن و لقد زرت قبره فوجدت ریحها یفوح من قبره فمن اراد ذلک من شیعتنا الزائرین للقبر فلیتمس ذلک فی اوقات السحر، فانه یجده اذا کان مخلصا. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۹۱؛ بحار الأنوار: ۹۱/۴۵، باب ۳۷، حدیث ۳۱»

سلمه گوید: که حسن و حسین علیهما السلام وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و در آن موقع جبرئیل پیش روی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پس آن دو کودک دور او می چرخیده و او را تشبیه می کردند به (دحیه کلبی)؛ پس جبرئیل همی با دست خود دراز کرده چونان کسی که چیزی را می خواهد به دست آورد و باز آورد، در دست جبرئیل سه میوه آمد، یکی تفاحه (سیب) دوم سفرجله (گلابی یا به) سوم رمانه (اناری) بود، جبرئیل آنها را به آن دو کودک داد، آنها خوشحال شدند چهره شان برافروخت و دویدند نزد جد بزرگوار، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را از دست آنان گرفت بوئید و به آنها باز پس داد و سپس فرمود: با این تحفه ها نزد «مادر» بروید و هرگاه اول به پدر علیه السلام ابتدا کنید خوشایندتر است، آن دو تن کودک رهسپار کوی مادر شدند لکن نخوردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد آنها آمد آن موقع همه خوردند (الحدیث)

بقیه حدیث مرسله:

هر چه آن را می خوردند باز به همان حال اول عودت می کرد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد، حسین علیه السلام گوید: در ایام فاطمه بنت رسول خدا بها و تغیر و نقصانی رخ نداد تا فاطمه وفات کرد، همین که فاطمه وفات کرد آن انار را مفقود یافتیم و تفاحه و سفرجله ایام پدرم باقی بود، همین که

امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، سفرجل مفقود گردید و تفاحه باقی ماند به همان هیئت برای حسن علیه السلام، تا در اثر زهر او هم رفت، تفاحه باقی ماند تا وقتی که من محاصره شدم از آب، من هر وقت عطش به من زور آور می گردید آن را برمی گرفتم و آن را بو می کردم، پس سوز عطش من برطرف می گردید و لکن همین که عطش بر من شدید شد و یقین به فنا کردم آن را گاز زدم با دندان.

علی بن الحسین علیه السلام گوید: شنیدم او را یعنی پدرم را که این راز را پیش از کشته شدن به یک ساعت می فرمود تا همین که نوبه خود را گذراند یعنی شهید شد، بوی آن در محل قتلگاهش یافت می شد، پس هر چه جستند اثری از آن یافت نکردند فقط بوی آن برای پس از حسین علیه السلام باقی ماند. من که قبر او را زیارت کردم بوی آن را یافتم که از قبر او می وزید. هر کس از شیعیان ما که زائران قبر اویند آن را بخواهند بیایند، آن را در اوقات سحرگاهان بجوید که می یابد. اگر مخلص باشد.

(توضیح): چون روایت مرسله است از فقه الحدیث آن بحثی نمی کنیم، ولی چند کلمه راجع به تشبه جبرئیل به دحیه کلبی متذکر می گردد.

(توضیح): نمود جبرئیل برای غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله به صورتی، شبیح نوری است که افزون آمده و آن هم تابع صفای روحی آن طرف است.

از کتاب «افق وحی» این مسأله دیده شود که نزول وحی بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از قلب لبریز می شود، به مشاعر حواس خمس باطنی (واهمه و ذاکره و خیال متخیله و بنطاسیا) و حواس خمس ظاهری «سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه ظاهری» و در آنجا هم مثل

درس استاد نیست که از عضو و تقابل عضو «سامعه تلمیذ» با عضو «لسان استاد» صدا منتقل به قوه سامعه می شود، بلکه از قوای و مشاعر به اعضا می رسد؛ یعنی از باطن لبریز به ظاهر می شود، ولی سفیر دربار الهی متصل به قلب است، مازاد نور باطن لبریز به ظاهر می شود و نور مطیف، (۱) شبح به نظر می آید و این مازاد نور شبیه مازاد نور الکتریسته است که در روزهای بارانی از قطب مغناطیسی در فوق افق قطب، به صورت اکلیل یا قوس قزح پدید می آید، از اشباع زمین این مازاد پدید می آید.

قرآن می گوید: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلسانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۲) و همین که باران افتاد و زمین خشک شد کره زمین در داخل جای خالی دارد، آن نور را می بلعد، مازاد را فرو می کشد، این نور مازاد ناپدید می شود.

و اما احضار میوه به دست جبرئیل و خوارق عادات و کرامات اولیا را در شرح فصوص قیصری در مقدمات آن باید خواند.

این جلد گردش کودک را در خانه های ازواج النبی، بیوتات نبوت به عهده دارد، پس هر چه بانوان در جریان آنند باید در این جلد بیاید، از جمله حدیث ام عثمان ام ولد علی علیه السلام است.

ص: ۵۶۸

۱- (۱) نور مطیف: طیف نما، منشور، تجزیه نور.

۲- (۲) شعراء (۲۶): ۱۹۳-۱۹۵.

ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها و رؤیای جبرئیل

تاج جامع الاصول: ۳/۳۳۸ با حذف اسناد (۱) از سلمان فارسی بازگو می کند، سلمان می گوید: من خبردار شدم که جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ام سلمه رضی الله عنها نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، او یعنی جبرئیل همی گفتگوها را کرد و برخاست، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه رضی الله عنها فرمود: این که بود؟

یا چنان که گفت: ام سلمه رضی الله عنها گفت: این شخص دحیه کلبی بود؟

ام سلمه رضی الله عنها می گوید: والله او را وی تصور می کردم.

(به قرار معلوم پیغمبر صلی الله علیه و آله اینجا چیزی نگفته) تا به مسجد صدای خطبه

ص: ۵۶۹

۱- (فضل ام سلمه) قال سلمان:.... و انبت ان جبرئیل علیه السلام اتی نبی الله صلی الله علیه و آله و عنده ام سلمه قال: فجعل يتحدث، ثم قام فقال: نبی الله لام سلمه من هذا؟ او كما قال. قالت هذا دحیه. قال: قالت ام سلمه ایم والله ما حسبه الا اياه. حتی سمعت خطبه نبی الله - يخبر خبرنا - او كما قال. قال: فقلت لابی عثمان ممن سمعت هذا؟ قال من «اسامه» بن زید (رواه مسلم). «صحيح البخاری: ۱۸۵/۴؛ صحيح مسلم: ۱۴۴/۷»

پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که خبر ما را در خطبه بازگو کرد، یعنی آمدن جبرئیل را و گفتگوهای وی و برخاستن و رفتن او را با سؤال و جواب خودش از من می شنیدم که در منبر مسجد برای مردم بازگو می کرد - یا چنان که گفت:

سلمان رضی الله عنه گوید: پس من برای ابو عثمان گفتم: تو از که این را شنیدی؟ گوید گفت: از اسامه بن زید. (مسلم این حدیث را روایت کرده)

(توضیح): تمثیل در ملک هست و تشکل نیست و آن هم آن مثال به منظوری است و به منزله حروف هدایت به معنی کلمه است، پس گاهی که برای قیام و تعلیم قیام به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه می کند به صورت رجلی که در افق بر دو پا ایستاده سر بر آسمان دارد و پا بر زمین و گاهی که برای نوید به یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله به سعه نعمت جلوه می کند «دحیه کلبی» نمایش می یابد که نوید دهد؛ تجارت شما سود کرده، نعمت به شهر و دیار شما رو آورده.

چون دحیه کلبی سوداگری بوده، امتعه به شهر می آورده، به کتاب افق وحی رجوع شود.

ص: ۵۷۰

بحار الأنوار مرسله ای از ابن عمر بازگو کرده که: برای حسن و حسین علیهما السلام این دو فرزند یگانه تعویذهای دو گانه بود (شاید در بازوبند آنان) که حشو آنها از پر ریزه های جناح جبرئیل بود. (۱)

بانو ام عثمان ام ولد علی علیه السلام

و در روایتی از ام عثمان ام ولد علی علیه السلام بازگو کرده گوید: برای آل محمد وساده ای بود که بر آن غیر جبرئیل جلوس نمی کرد و هر وقت او از روی آن برمی خاست درهم پیچیده می شد - یعنی آن را برمی چیدند. همین که جبرئیل برمی خاست خود راتکان می داد، پره ای ریز ریز از او فرو می ریخت (۲) (تبدیل

ص: ۵۷۱

۱- (۱) اربعین المؤذن و ابانہ العکبری و خصایص النطنزی قال ابن عمر: کان للحسن و الحسین علیهما السلام تغویذان، حشوما من زغب جبرئیل - و فی روایه فیهما جناح جبرئیل. «بحار الأنوار: ۲۹۱/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۵۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۹۲/۳»

۲- (۲) بانو ام عثمان ام ولد علی صلی الله علیه و آله ظاهری را می دیده که از انتفاض جبرئیل، پره های ریز ریز از

انرژی به ماده کار جبرئیل است) پس فاطمه علیها السلام آنها را التقاط می کرد و برمی چید و آنها را در دو بازوبند حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می نهاد. (۱)

و حافظ شام ابن عساکر به اسناد آورده گوید: اخبرنا ابوالحسن علی بن الحسین الموازینی (انا) ابوالحسین بن ابی نصر (انا) محمد بن یوسف الرقی (الرضی) (ح)، اخبرنا ابوطالب علی بن عبدالرحمن، اخبرنا ابوالحسین الخلیص (الخلعی خ)، (انا) عبدالرحمن بن النحاس. قال: (انا) ابو سعید بن الاعرابی احمد بن محمد بن زیاد بمکه (نا) ابراهیم بن سلیمان (نا) خلاد بن یحیی عن قیس بن الربیع عن ابی حصین عن یحیی بن وثاب عن عبدالله بن عمر قال:

كان علی الحسن و الحسین علیهما السلام تعویذان فیهما من زغب جناح جبرئیل علیه السلام. (۲)

ص: ۵۷۲

۱- (۱) كشف الغمه: ۵۴۹/۱؛ بحار الأنوار: ۲۶۶/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۲۳.

۲- (۲) تاریخ مدینه دمشق: ۱۷۲/۱۴.

داستان قطیفه و نشستن جبرئیل و برخاستن و زغب جبرئیل

بحار الأنوار از کشف الغمه از کتاب معالم العتره الطاهره از حافظ جنابذی از ام عثمان امّ ولد علی بن ابی طالب علیه السلام بازگو کرده گوید: (۱)

ص: ۵۷۳

۱- (۱) قال: من کتاب معالم العتره الطاهره للجنابذی عن امّ عثمان امّ ولد علی بن ابی طالب علیه السلام قالت: کان لآل رسول الله صلی الله علیه و آله قطیفه یجلس علیها جبرئیل و لا یجلس علیها غیره و اذا عرج طویت و کان اذا عرج انتفض فسقط من زغب ریشه فیقوم (سقطی است) فیتبعه فجعله فی تمائم الحسن و الحسین علیهما السلام. المؤذن و ابانه العکبری و خصائص النطنزی، قال ابن عمر: کان للحسن و الحسین علیهما السلام تعویذان حشوهما من زغب جبرئیل. و فی روایه فیهما: عن ام عثمان امّ ولد لعلی قالت: کانت لآل محمّد و ساده لا یجلس علیها الاّ جبرئیل، فاذا قام عنها طویت فکان اذا قام انتفض من زغبه فتلقطه فاطمه فتجعله فی تمائم الحسن و الحسین علیهما السلام. ابن مقبره عن محمّد بن عبدالله الحضرمی عن احمد بن یحیی الاحول عن خلاد المنقری

برای آل رسول الله قطیفه ای بود که جبرئیل بر آن جلوس می کرد و غیر جبرئیل بر آن جلوس نمی کرد و همین که عروج می کرد آن قطیفه برچیده می شد، یعنی آن را اهل بیت درهم می پیچیدند و برمی داشتند و هر وقت جبرئیل عروج می کرد، خود را تکان می داد، از پره‌های ریز ریزش ریزه‌هایی فرو می ریخت، پس آل رسول برمی خاست و آن را از هر گوشه ای تتبع می کرده از زمین برمی گرفتند و در بازوبند حسن و حسین علیهما السلام آن را جا می دادند.

در روایتی گوید: فاطمه علیها السلام آن را التقاط می کرد و آن را در بازوبند حسن و حسین علیهما السلام می گذارد - اگر تعویذ در بازوبند قرار داده می شد.

این جلد را به اینجا ختم می کنیم، به امید تکمیل و شروع به جلد هفتم و الحمدلله اولاً و آخراً تحریراً؛ در ۲۵ صفر المظفر ۱۳۹۶ اسفند ماه ۱۳۵۴ در منزل طهران، عاصمه محبوب ایمان و ایران.

ص: ۵۷۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

